

رسالة نفع المغالطة

عمار علی (سید...)

هَذَا كِتَابٌ يُدْرِكُ الْكُفْرَ

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ تَقْوِيَّةٌ عَلَى الْإِسْلَامِ وَنِزَارَةٌ لِلشَّيْطَانِ

تَقْوِيَّةٌ عَلَى الْإِسْلَامِ
وَنِزَارَةٌ لِلشَّيْطَانِ
نَبِيُّهُ

مَنْ تَقْوَى عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَالْمَلَائِكَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

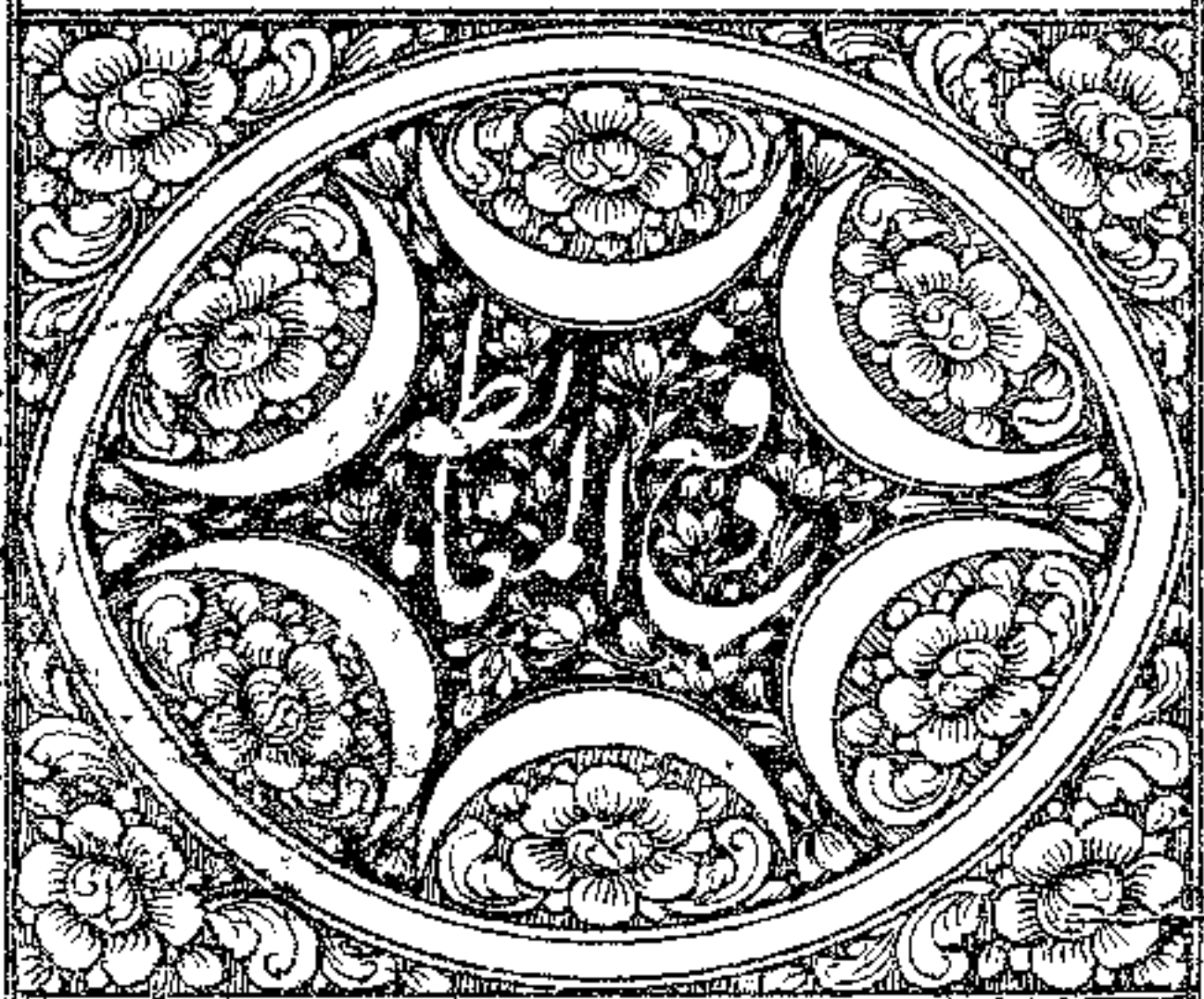
مَطْبَعُ يَوْسُفٍ وَأَخِيهِ دَهَلِي طَبَعُ

فهرست کتب طب شیعه موجود در کتابخانه مطبعه بوعلی

شماره	نام کتاب	قیمت	مبشر	نام کتاب	قیمت	شماره
۱	تفسیر عمده البیان بر سه جلد	مثنی	۲۱	فضائل مرتضوی کلاں	عم	۱۱
۲	ایضا قسم دوم	مصد	۲۲	فضائل مرتضوی خز و زینب	۱۸	۱۲
۳	ایضا قسم سوم	مصد	۲۳	جشنیه اردو	۳۳	۱۳
۴	کشف الاسرار فی تفسیر کافه	مصد	۲۴	جریده الموعظیه	۱۲	۱۴
۵	ایضا حنائی کافه	مصد	۲۵	ایضا تفسیر کافه	۱۰	۱۵
۶	برق لامع کافه	۱۸	۲۶	بیاض نوحه جرات کلاں	۱۲	۱۶
۷	ایضا سفید کافه	۱۶	۲۷	بیاض نوحه جرات اردو	۱۶	۱۷
۸	ایضا حنائی کافه	۱۵	۲۸	نظم انتم - نوحه اردو	۱۶	۱۸
۹	توضیح خدائی مصائب شهدا	مصد	۲۹	کتابه عمده اردو	۱۳	۱۹
۱۰	شرح دیوان جناب میر علی قلی	مصد	۳۰	مدیرانیه اردو	مصد	۲۰
۱۱	آیات حکیمانه در باب آیات معجزات	۷	۳۱	انوار انوار سینی	۱۱	۲۱
۱۲	تکلیف لایم در اثبات حج	۱۲	۳۲	نوران بیاض	۱۱	۲۲
۱۳	رفع بدین وغیره پنج امر	۱	۳۳	تفسیر لطائف	۱۲	۲۳
۱۴	کنز معجزاتی	۳	۳۴	تفسیر انوار قلوب	۱۰	۲۴
۱۵	تجلیه المومنین	۱۰	۳۵	تفسیر در تفسیر	۱۱	۲۵
۱۶	نان نکهت در تفسیر عمده	۱۲	۳۶	در معانی لغت	۱۲	۲۶
۱۷	تفسیر عمده در بیان معانی	۱۰	۳۷	انوار شاد و شاد	۱۲	۲۷
۱۸	تفسیر المومنین در باب تفسیر	۱۰	۳۸	فرمان کعبه	۱۱	۲۸
۱۹	تفسیر عمده در تفسیر	۱۰	۳۹	وفا علیله	۱۱	۲۹
۲۰	تفسیر عمده در تفسیر	۱۰	۴۰	توضیح لطائف	۱۱	۳۰
۲۱	تفسیر عمده در تفسیر	۱۰	۴۱	ارشاد العوام	۱۱	۳۱
۲۲	تفسیر عمده در تفسیر	۱۰	۴۲	شعری زاد آخرت	۱۰	۳۲
۲۳	تفسیر عمده در تفسیر	۱۰	۴۳	تفسیر نوار آخرت	۱۰	۳۳
۲۴	تفسیر عمده در تفسیر	۱۰	۴۴	گلدان سوره نور	۱۰	۳۴

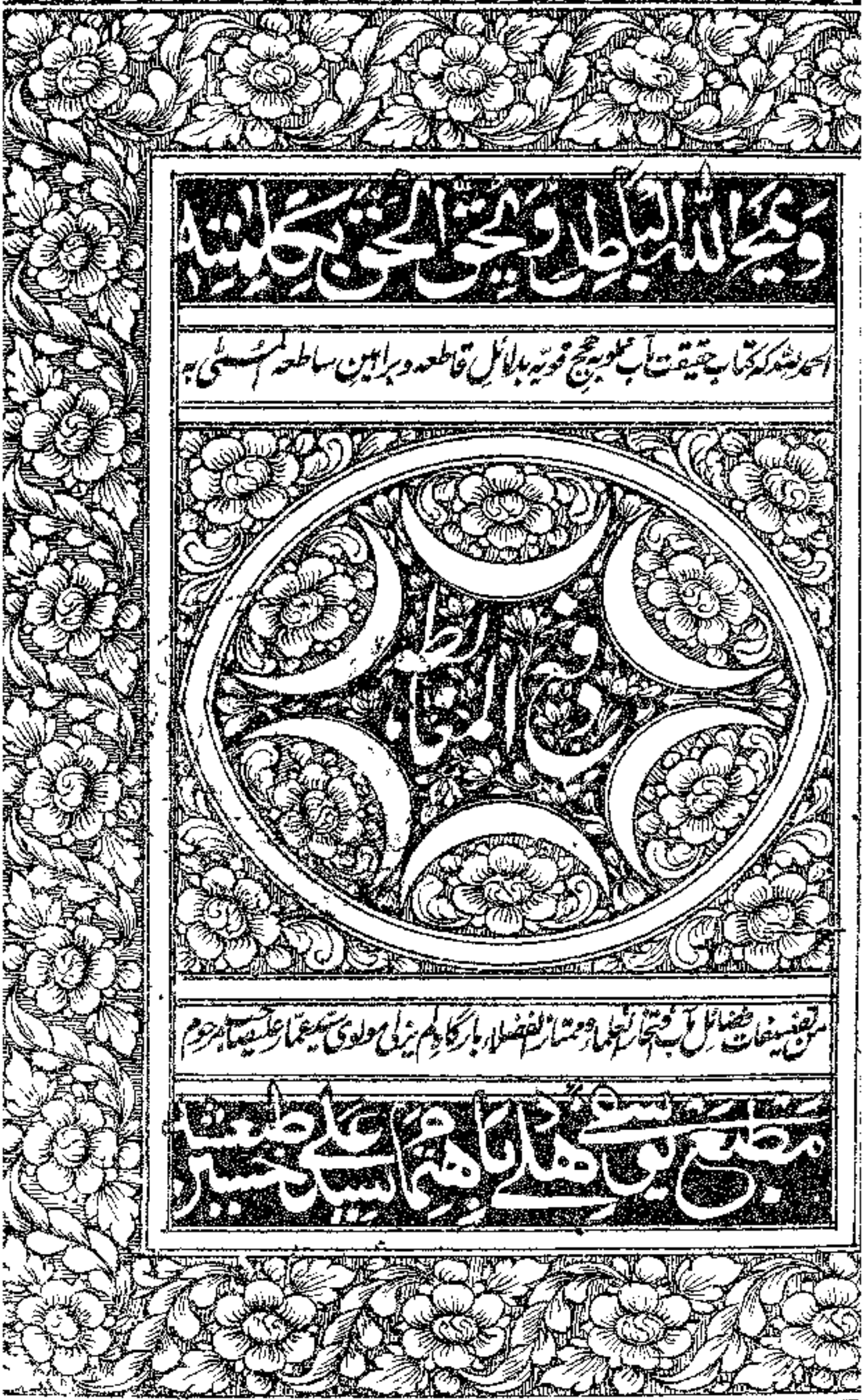
وَبِحَمْدِ اللَّهِ الْبَاطِنِ وَبِحَمْدِ اللَّهِ الْبَاطِنِ

الحمد لله الذي جعل في كتابه حقايق لا يدركها العقل ولا يحيط بها الحواس



تفسيره في كتابه الحقايق والحقائق والحقائق والحقائق

مَطْبَعُ بَيْتِ الْمَدِينَةِ



است و آن هنوز بوقوع نیامده است پس آن مشوق است و عهد حضرت صاحب الزمان علیه السلام مقتضای حدیث شریف
 لیبعث الله رجلا من اهل بيتي يملأها عدلا كما ملئت جورا يعني البته مبعوث خواهد کرد خدا مردی را از
 اهل بیت من که پر خواهد کرد آنرا از عدل چنانکه پر کرده شود از ستم و در عهد و شمله تسلط تمام در و ال خوف بوجه کامل برگز
 حاصل نشود بویکه تا این دم حاصل نیست اکثر بلاد و اقایم از کفر کافران و شرک مشرکین مخلواند البته ممکن و ذوال خوف فی الجمله که
 در زمان آنحضرت صلعم حاصل شده بود و همان ممکن یعنی در بعضی اقایم دون بعضی در ازمینه ایشان و بالعده ایشان هم حاصل بود
 و ظهور آن بسعی آنحضرت صلعم در شرب ذوالفقار حیدر که در بوقوع آمده بود و همان غلبه و قوت در ازمینه شمشیر فتح بلا و پیشرو بعد از آن
 آنحضرت صلعم جمیع ازمینه مساوی اند چنانکه در ازمینه شمشیر فتح بلا و صورت میگرفت همچنین بعد عهد و ایشان نیز فتح ملاد و در آن
 پیشه تخصیص ازمینه شمشیر نیست چنانکه پس ازین خوابی دانست اتفاق علما شیعه که از آیه اختلاف بر خلافت بلا فصل بعد رسول
 الثقلین بعرض تحریر در آورده ظرافت تحقیق علما ایشان است چه ایشان ظرافت بلا فصل جناب امیر را بموجب حکم آیه بآنجا
 الرسل قبلنا و الرسل بعدهم لعلنا نعلم ما یقولون و انزل الیک من ربک و انزل الیک من ربک و انزل الیک من ربک
 منصوص میداند و آیه مسطور و اختلاف و در اثبات خلافت جناب امیر علیه السلام بچکس از علما شیعه آیه اختلاف استند
 نگارنده نیزه نموده از اعتراضات صاحب رساله است که باشد و بغیر شاید بدون دلیل متفوه گردیده و برای حقیقت خلافت ثانی
 کدام وجهی محقول نبود بنا بر آن اهل سنت نظریه بر مجر تسلط ایشان موجود اتفاق خلافت از آیه اختلاف گردیدند و از لوازم
 آن که نص در علم عصمت است مخاض کلی و زیدند و معینا بجم غفیر ایشان اختلاف را در آیه مذکوره یعنی لغوی بیگانه یعنی
 اصطلاحی که نیابت رسول صلعم است و بمعنی اصطلاحی بچکس از علما که ایشان قائل نیست که صاحب شمس که صلعم جدید
 از را خود احداث نموده و هر گاه از شارع معنی لغوی منقول شده باشد باز که در صورت ختم معنی اصطلاحی است که خلافت
 محول است و فخر و تسلط و غلبه را دلیل حقیقت خلافت گردانیدن ناشی از کمال تعصب و حماقت است چه خلافت رسول مقبول
 صلعم اگر موقوف بر تسلط محض باشد و آنحضرت صلعم بچکس از جانب خود منصوب نفرموده باشد و در صورت لازم می آید
 که جمله ملوک و سلاطین اسلام خلفا حقیر رسول مقبول باشند تخصیص شمشیر یا اربعه صیبه است و اگر فقرات آیه اختلاف بر اختلاف
 شمشیر موعود من الثدی بودند آنحضرت صلعم در شان نزول این آیه میفرمودند که بعد من بلا فصل خلفا حقیر هم نخواهند بود
 که در خلافت ایشان ممکن دین ذوال خوف و عبادت خالی از شرک که در عهد من نبود بوقوع خواهد آمد و در تفسیر آیه بچکس
 از آنحضرت صلعم منقول نیست و آنچه که از حوادث آیه بعد خود و علام فرموده اند آنست که از حدیث فرمودند که بعد من آیه
 بهم رسد که متسنن است من نباشد چنانچه در صحیح مسلم است قال خذ بفتة بن الیمان قلت یا رسول الله انما
 کذا بشر فجاء الله بهن الخیر فکن فیہ فعل من ولاء هذ الخیر بشر قال
 نعم قلت و هل من و راء هذ الشر حیر قال نعم قلت فعل من و راء هذ الخیر
 بشر قال نعم قلت کیف قال یكون بعدی ائمة لا یهدون بهدای کلتون
 یعنی گفت حدیث بن الیمان که گفتم یا رسول الله بعد منی که با وجود هم در شر پس آوردند خدا این را خیر است یعنی آنحضرت را پس در آن

ووزیر کس بودند ابو بکر و عثمان و علی و معاویه و زید بن علی و معاویه و عبد الملک و هر چهار سوار و ولید و سلیمان و زید بن علی و معاویه
بن عبد العزیز و در فتح بسیاری شمشیر بخاری مرقوم است که کسیکه از اطاعت این ائمه تخلف ورزد او را قتل کنید و تاریخ الخلفاء
و ذیحی از ابن مساکر در تعیین امامی خلفاء اثناعشر چنین روایت است ابو بکر صدیق و عمر فاروق و ابن عباس و زید بن علی و معاویه
ولید ابوبکر هر دو مالک ارض مقدس شدند و سفاح و سلام و منصور و جابر و مهدی و امین و انیس و عصب کل ایشان صالح از اولاد پیغمبر
بنی لوی بودند که مثل ایشان یافتند و انیس علی بن مثنی را در خلفاء شماره کرده است و در تاریخ الخلفاء مذکور است که قال سفیان الثوری
الخلفاء اثناعشر ابو بکر و عثمان و علی و زین عبد العزیز و زید سیوطی و تاریخ الخلفاء می نویسد که عمر بن عبد العزیز پیغمبر خلفاء را چنین
است و نیز در تاریخ الخلفاء از حسیب بن هند الاسلمی روایت است که خلفاء سه کس اند چنانکه میگوید عن حسیب بن هند
اکادمی قال قال لی المسبب انما الخلفاء ثلاثة ابو بکر و عمر و عس بن عبد العزیز
و چنین در کتب الرجال مذکور است و ابن تیمیه در منهاج السنة از شافعی نقل کرده که خلفاء سه کس بودند ابو بکر و عثمان و زید بن علی
که بسیاری از علمای اهل حدیث بصره و شامیین چنانچه امیر اخلیفه میدانند می گفتند که زبان این جناب فتنه و ذوق است
و در آن وقت امام جماعت و خلیفه بیکس نبود و در سنه چهارم در بن حنیبل از عبد الرحمن بن ابی بکر روایت است قال قال رسول
الله صلوات الله علیهم اجمعین کان من نادی من السماء فو من نت بانی بک و من حججت بانی بک
تدرون ابو بکر نعم فریح ابو بکر نعم تدرون عمر عثمان فریح عمر عثمان ثم رفع المیزان فقال
النبي صلوات الله علیهم اجمعین ان خلافة نبوة بشرونی الله الملك من النساء
یعنی فرمود رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین که در میان من و ابی بکر و عمر و عثمان پس وزن کرده شدیم ابو بکر سبب مرجع و فریح
شده چنانکه بگریزان سبب شده ابو بکر بجهت مرجع و غالب بر آمد ابو بکر از عمر پس از آن سبب شده عمر عثمان چنانکه مرجع و گران
بر آمد از عثمان بعد از آن تر از زوی مذکور ترفع و بر داشته شد پس گفت پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین که این خلافت نبوة است بعد از آن که نبوه
خدا ملک را کسی را که میخواهد بر او باد کرده خلیفه و ولی بعد از نبوی عبد العزیز و زید بن علی و عثمان می نویسد که در تاریخ
خلفاء مذکور در بیان نامی نبوده و این را چه بر سه تمام مرد حق و قوم مامور شده که تحت ریاست او قتال کنند چنانکه ما در شهر
بشال تحت ریاست مشایخ کشته و مطابق آنچه ازین ابی اویش منبوم شد بهمانند در شام و دیگریم که در زمان حضرت مرتضی عثمان
ابی که سابق فریح نازل میشد مستتر شد که شمش بسیار فاند و اندکی هم نداد و خبری که عبارت از افضل سلیمان فیما بینهم و
ترک منا عت است و اتفاق بر میان گرفتار و روز جزا شکست بر کفار اقتادون رو باستوار نهاد و معنی و این حدیث که
ذی بانه الذی انزل فیهم نیکان یعنی بسجده هم در صورت نیست و این تمیید در منهاج السنة می نویسد که هر ایمان مسلمان در شام
سلیمان علی بن اخیاطی و معاویه را صاحب می دانستند و می گفتند که خلافت علی نهی است است و نه باجماع و در تاریخ علمای اهل
نصفی از صاحب رسول همراه معاویه بودند که منکر خلافت علی بودند پس باطن شد و عاصی بعد از رساله که خلافت را در چهار کس
سخم می سازد و در تاریخ خلفاء فی طرف شخصین بیکس نرسد که صاحب شمش که نقل کرده از در حکم بر سه شخص میگوید که
می سازد مؤمنین صاحبین رو بر چنانکه در فایده کسی دیگر هم درین نصیب مؤمنین او کرده باشد لیکن قول او بر آنچه در کتابها

شده و اول می باید که استقامت ایمان داشته و صلاحیت اعمال ایشان بوجود کماله و دلائل قوی که مسکت خصم باشند ایشان برسات
من بعد از عالمی مشمول ایشان در وعده استخلاف بکنند و در حدیث انصار و اول کلام ما در ایمان خالص ایشان است فضلا عن
عمل صالح و یکدیگر سببش بلوغ بظلم و استیجاب باشد و استقامت ایمان از ذات او متقی باشد و در حقیقت او را ایمانی نیست چنانچه
حق تعالی می فرماید **الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ**
و چشم می کشند و آن معنی کسانی که ایمان آورند و ندهند آمیزش کردند ایمان خود را بظلم ایشانند که برای ایشان است امن و
ایشان برایت یافتگان اند و قال عز وجل **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ**
لَمْ يَكُنْ لَهُمْ كِبَرٌ نُورًا یعنی مؤمن کسانی اند که ایمان آورند و خدا را در حق تعالی و خدا را در شک کردند و قال عز وجل **الَّذِينَ**
الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا یعنی کسانی که گفتند پروردگار ما خداست پس از آن مستقیم ماندند با حق
ایمان این است صفات مؤمنین در من انشاء الله تعالی در استیجاب و عدم استقامت ایمان ایشان از اخبار و آثار کتاب این صفت واضح
خود هم ساخت هر گاه ایشان متلبه بظلم شدند سزاوار حقیقت خلافت مانند نذیر که عهد خداست از نیکه نبوت باشد یا است
مفوض بظلم نمی شود چنانچه حق سبحانه تعالی فرماید **قَالَ لَا يَسْأَلُ عَهْدَ الظَّالِمِينَ** یعنی گفت خدا که نرسد
عهد من ظالمان را و علاوه از ایمان و عمل صالح هر آنکه از جمله یارانم خلافت نپذیرد و ذات خلیفه رسول غروریه الثبوتند و آن
بالمه از ذات ثابته متقی بودند اول علم به حق سائل است چه خلیفه که نایب رسول صلعم است منصب او برایت است است که
نور و ان بودی خطالت و جهالت را بپس بر شل حق و یقین برساند و برایت سبیل نجات و ایصال الی طریق الحیات بدون
بدیقه علم تصور نیست پس خلفا و ثلثه که بار بار حکام خدا تعالی می گردند و معانی قرآن را تخمین و رای خود بیان میکردند و حق
بجناب باب برین علم می نمودند چگونه سزاوار این منصب جلیل خلافت خواهند بود و چگونه خدا تعالی این امر شریف را تفویض
چنین خواهد کرد و چه طور کندگان خود را امور با طاعت فی علمان خواهد نمود و حال آنکه این شریفی **أَقْسَمَ بِقُدْرَتِي إِلَىٰ**
الْحَقِّ أَتَىٰ أَنْ يَتَّبِعَهُ أَحَدٌ إِلَّا أَنِّي يَهْدِيهِ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
علی الا علمان ندای کند بر عدم تبعاع و نفی قدرت اربی عالم و حاصل این است که با کسیکه سننانی اندر بود حق سزاوار است
پیروی کرده شود با آنکس که رهبر است نمیکند بگریه سننانی کرده شود پس چه غفلت است چه شایا چگونه حکمی کنید و هر گاه
حق سبحانه تعالی بظلم خطاب کرده فرمود که **إِنِّي جَاهِلٌ فَنِي أُرْضُ حَقِيقَةً** یعنی بدرستی که من گرواننده ام و در زمین
خلیفه را ملاک و جواب بپای می فرماید گفتند که **أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُقْسِدُ فِهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ**
ایا خواهی گردانید در آن کسی را که فساد کند در آن و خوشتر می نماید پس بعد از آن **سَلَامٌ عَلَىٰ سَامِرٍ** سواد نموده بر ملائکه حجت
گرفتند و از حقیقت علم اوم علیه السلام را ضیفه گردانیدند که باز ملائکه چون و چرا کردن نتوانستند و نیز خدا را در بی اهرام و در
موجود بودن طاوت که امتحان علیه علم بود کسی دیگر را خلیفه نکرد و هر چند نبی اسرائیل درین باب قیاسی فرمایند لیکن قول ایشان
بدرجه تسلیم رسیده و بعد از آن بحدت علم طاوت را بمتنصیب خلافت ممتاز فرمود و علت خلافت او را منحصر در فراخی علم و
بسم گردانید چنانچه می فرماید **وَ قَالَ لَقَدْ نَبَّيْتُمْ أَنِ اللَّهُ اصْطَفَىٰ عَلَيْكُمْ وَ زَاكَ لَا سَطَاةَ فِي الْعِلْمِ وَالْجَنَّةِ**

یعنی و گفت در ایشان نیز پیغمبر ایشان بدرستی که خدا برگزید او را بر شما و فرعون و داود و ابراهیم و در علم و برکت و جلال و کبریا و قوت و علم
است و نشانی الف حکام قرآن نیز حکم می آید و نشان سزاوار چنانچه بود که چنانچه مقابل قرآن در دست نیست در علم و برکت
است که برای خلیفه ضروری است زیرا که امامت و خلافت رسول که بر آن است مستلزم عصمت است چه باشد آنکه گاه
از طریق حق منحرف است و گاه با آن دیگر برای اکیال الی الطلوع خواهد بود و اطاعت و عصیان جائز الخطا هر دو یکسان
است چنانکه در بعضی امور اطاعت او واجب است بجهنم و در بعضی امور عصیان او نیز واجب است و در آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ**
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ حکم بوجوب اطاعت امام است پس اگر اطاعت جائز الخطا در هر امر
واجب باشد لازم آید که خدا بیگانه و مرام کرده باشد بجزی که ایشان را از آن نبی کرده است و بهر منوع بالاتفاق و از همین جهت
خدا بیگانه فرموده است که **كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** زیرا که جائز الخطا را صدق لازم نیست و عصیت مقتدرین و امامت
میکنند بر لزوم صدق مطاع و مقتدا و آن بجز معصوم تصور نیست و طاعت خلیفه منصوب است از صاحب شخصه میگردد که بالاتفاق
معصوم نبود و غلط محض است بلکه علمای اهل سنت در نبوت او اختلاف دارند و اکثر علما و اولیای این دین چنانچه در تفسیر
است **وَمِنَ النَّاسِ مَن قَالِ انَّا طَلَعُوا** کان نبی لان من اظهر المعجزات علی بده کان نبیا
یعنی و از مردمان کسانی اند که گویند که بدرستی که طاعت بود بجزیر زیرا که کسیکه ظاهر میکند معجزه را بر دست خودی باشد بجزیر
تفسیر کشاف مذکور است **وَقِيلَ اُخْرَى الْيَدَوْنِي** یعنی گفته شده است که وحی کرده همیشه بسوی او و نبی مهتاب است
هر گاه در نبوت او اقرار است عصمت چگونه بالاتفاق از او منتفی خواهد بود و صاحب تحفه بصره از امام شیعه عصمت او را بالکل محار
کرده بلکه اهل سنت به پاس خاطر نشانی تقدیر و نشان نبیا علیه السلام منزل کرده اند که ایشان را هم معصوم نمیدانند فضلا عن
غیر سیم چنانچه از معتقد ایشان **النَّشَاءُ لِلدِّعْوَةِ** اطلاع خواهی شد سیوم نفس است باید که خلیفه منصوب باشد من جانب الله مثل
خلفا سابقه که آدم و نرون و داود علیه السلام بودند که خدا تعالی ایشان را منصوص خود خلافا کرده این چنانچه برای آدم سیرا برقی
جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً و برای داود علیه السلام میفرماید **يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ**
خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ نیز وقت در خود است حضرت موسی برای خلافت حضرت نرون فرمود **مَسَخْنَاكَ مِنْ نَحْنِكَ**
بِأَخِيكَ یعنی قریب است که مضبوط و قوی کنیم بازوی ترا برادر تو و مراد از آن خلافت نرون علیه السلام است
و همچنین هر گاه حضرت موسی خود حضرت نرون را خلیفه خود گردانید گفت که تو بر قوم من خلیفه من
ستی چنانچه خدا تعالی میفرماید **قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ خَلِيفَةَ لِي فِي قَوْمِي مَعِيَ كَمَا مَعِيَ** یعنی گفت موسی خاص برادر
خود نرون که خلیفه شود از قوم من پس از سخاوای آیات مسطوره بوضوح گراید و مشکف گردید که خلافت رسول منصوص
می باشد موقوف بر این است و چگونه محقق باشد که کسی را که رسول خدا صلعم خلیفه خود مقرر نفرموده باشد او را خلیفه رسول
خوانند و همچنان گاهی در عالم بوقوع نیامده که فرزندان هر کس را که خوانند از جانب خود خلیفه قرار دهند و خلافت او را بر رسول خدا صلعم
منسوب سازند و گویند که اینک خلیفه رسول است درین صورت هر حکم را میخوانند گفت که این کس خلیفه رسول است و حال آنکه
اهم سابقه بکس با نفس خلیفه نگزیده است و اگر خلافت رسول بخواند بر برای است می بود حضرت موسی چنانکه اس از نرون

لم یسلم علی من خلافتت و هو منوره بوجهاً یحق تعالی از زبان حضرت موسی میفرماید و اجعل لی وزیراً من
تخلی عنک ارضاً و من اخی و یکران من من و وزیر من از اهل من بارون را که بر او من است و مطابق آن جناب رسول
صلی الله علیه و آله و سلم است و خود را در میان خود در میان من جنبل است که حضرت صلح دعا کرده اند اما صلح آن
قول که ما قال اخی موسی اجعل لی وزیراً من اهل اخی التذکره از روی و آنکه در امر
جنی با یکران بدستی که من میگم چنانکه گفت بر او من سوی بکران برای من وزیر من از اهل من علی را که بر او من است قومی کن
و پشت در او شریک کن او را در امر من و اگر خلافت رسول بر شجرت است موقوف بود درین صورت می باشد که بنی اسرائیل
رفتند خلیفه از حضرت اموی و نیز بیکدیگر و در آن کس را از قوم خود که میخواهند تظلمه قرار میدادند و حضرت اموی نیز شجرت
و کسی را برای خلافت سرفراز نفرمود بلکه آن را بختین جناب برای عمر زنده موقوف داشت که هر کس را که او سپرد مناسب
از خلافت را نامزد او قرار میداد چنانچه حق تعالی می فرماید و قال که من یبیکم ان الله قد بعث لکم طالوتاً
لیکما یعنی و گفت پس ایشان پیغمبر ایشان بدستی که خدا میخواست کرد برای شما طالوت را پادشاه و در او از ملک خلیفه است
چنانکه صاحب تحفه میگوید که طالوت تظلمه منصوب بود از جانب خدا پس بنی اسرائیل هر چه حسب اتفاق برای خود با کسی با
شعین بخلافت نشاندند و تعیین آنرا چه بود حکم خدا موقوف داشتند و شجرت شجرت است که پیغمبر از زبان است خود را که بهترین است
حطل سهل گذشت و مثل هم سابقه که ام وی را ایشان منصوب کرد و در وقت بود ایشان را بر شجرت ایشان موقوف
داشتند که در امر خلافت با هم خود شریک می کنند و شادی بر پا دارند و نهایتاً تعجب این است که آن حضرت جبراً ایام خلیفه که بر
پادشاهی می برود از جانب خود تعیین خلیفه فرمود چنانکه علی مرتضی را وقت جنگ شلوک جنگ خلافت منصوب فرمود
درین وقت خود را می دوام که شجرت شجرت و خوف ضلالت است تا روز شجرت بود و چنانکه آن خلافت خود سرفراز نشود و در
ساعت موقوف داشتند آن پادشاهی می باشد و حال آنکه در امر سابقه شجرت بصواب دید است تظلمه خلیفه در هر یک شجرت
بلکه تعیین خلیفه از جانب خدا تا بر او وحی در یافت میشود و آنکه است هر کس را که خواهد خلیفه رسول سازد و اگر کسی در امر سابقه
شجرت است خلیفه گردیده باشد بیان کند البته اگر چنین کس ساخته و پرورش دهد است را از جهت حق تعالی امور را که از او امر
خلافتند و در امیر گردیدند خلیفه است بمقتضای قول جناب امیر علیه السلام که ایضا است من اسیر بس
و فاجسر لیکن با وجود موجود بودن خلیفه حق جاگز نیست که کسی دیگر را امیر خود قرار دهد چنانچه جماعت
است که اینم از لوازم خلافت است باید که خلیفه مثل رسول از سر که جهاد قرار کند که در راه از جهاد و سبب شجرت است
و هر گاه کسی را بفرستد یا بدینا و جمیع لشکر او با تمام ریش خود خواهد گریخت و فتح و نصرت کاهی نصیب ایشان نخواهد بود و
قرآن مجید مخلو است از لوم و فهم چنین کسانی پنجم برات و طهارت او است از لوم که کفر از اول خود از آن است زیرا که حضرت
ابراهم که برای ذریه خود شمس نامست نموده بود و در روزگار خشناب در جهادش فرمود بود و کاتبان شمس الظالمین
ساز حضرت ابراهیم آن نبود که در حالت انیم ایشان را امام گردانید بلکه منصوب ایشان از آن آن بود که در حالت عدالت
ایشان را امام گردانید و در حال انیم ایشان را امام گردانید پس کسی که در بعضی اوقات کافر بود و بعد در بعضی اوقات

مسلمان گردیدند از شرف آن محروم اند چون حق تعالی میفرماید که **لَا كَافِرُونَ هَلْ أَتَاكُمُ الْمَوْتُ** پس چه بود
 مذکور یعنی کمال ایمان و صلاحیت عمل و تمامی علم و عصمت از خطایادفع از جانب شارع و شجاعت کامله بشیبه و جناب
 امیر ثابت و متحقق بود که پیکس را در آن نگاری نیست و کسیکه با هوا و افسانه و حسب جاه و شرف و طمع حکومت و
 ریاست و رغبت التناز و دنیا می فانیه شرقی اهل بیت رسول خدا صلعم را غصب نموده بقهر و استیلا از حکم اهل اسلام
 گردیدند و حق فاطمه زهرا را چکر پاره رسول خدا صلعم را بظلم و تعدی ایشان شرع ننموده بکمال قواحت در تحت تصرف نمود
 و رآوردند و آن مظلومه را با ایمانی گوناگون در کوندر کردند حتی که آن معصومه آزرده ازین جهان فانی رحلت فرمود
 پس چگونه ایشان را مؤمن صالح باور کرده شود **میرا باور نمی آید ز روی عقاب و حق زهر خوردن و درین پیکر**
و حقن و تفصیل این جمال نکره مقصد قضی که از کتب معتبره اهل سنت است مرقوم است که بعضی گویند که حضرت
رسول صلعم بسوی خیمه البریجین حلی را فرستاد و مصالحه بر دست حضرت امیر واقع شد بر آن پنج که حضرت امیر قصد خوان
ایشان نکرد و خواهی بود پس از آن رسول باشد پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت که حق تعالی می فرماید که حق
خویشیان بدو و رسول صلعم گفت که خود ایشان من گیتند و حق ایشان چیست جبرئیل گفت که فاطمه است حواله کند که
را باو بدو و آنچه از خدا و رسول صلعم اوست در فدک هم باو بدو و پیغمبر صلعم فاطمه را بخواند و برای وی حجت نوشت و آن
و شقی بود که بعد از وفات رسول صلعم پیش ابوبکر صدیق آورد و گفت این کتاب رسول خدا است که برای من و حسن و حسین
نوشته است و مطابق آن در تفسیر و تفسیر است که جمال الدین سیوطی محدث اهل سنت می نویسد احسن حواله ابرار
و ابن ابی حاتم و ابن مردودیه عن ابی سعید الخدری قال لما نزلت هذه الآية و انزل
ذالقرنی حقه دعی رسول الله صلعم فاطمة فاعطاها قلک یعنی گفت ای سعید خدری که
هر گاه که نازل شد آیات ذالقرنی حقه بخواند رسول خدا صلعم فاطمه را پس و او او را فدک و شیخ علی قسری در تفسیر العمال
در باب صلوة الرحم میگوید عن ابی سعید الخدری قال لما نزلت آت ذالقرنی حقه قال الخدری
صلعم یا فاطمة آت قلک یعنی از ابی سعید خدری روایت است که هر گاه نازل شد آیات ذالقرنی
حقه گفت پیغمبر صلعم ای فاطمه برکت فدک دور شده از علی و علی که از اکابر این امت مذکور است عن ابی سعید
الخدری قال لما نزلت هذه الآية و انزل ذالقرنی حقه دعی النبي صلعم فاطمة فاعطاها قلک
یعنی از ابی سعید خدری روایت است که گفت هر گاه نازل شد این آیه و انزل ذالقرنی حقه بخواند رسول خدا صلعم را
و او او را فدک و حافظ ابن مردودیه نیز این روایت را همین شیخ بیان کرده است و در شیخ البلاء گفته که باعتراف قسری و قسری
و کار زنی و ملا یعقوب الماسوری و ابن اثیر و زینبیه و صاحب مجمع البحار و صاحب مجمع الاشمال کلام جناب امیر علیه السلام است
مذکور است که آن جناب بجان خود نوشتند که کانت فی ایدینا قلک من کل اطلت له السماء شتمت علیه ما
نفوس قوم و شکی عنہ انفقوا لیس فی آرسه بود و دست ما فدک از هر آنچه سایه انداخت بر آن آسمان پس بجای کرد
بر آن نفوس قوم و شکی کرد از آن نفوس دیگران و در بیان آن پیغمبر صلعم را میفرمودم است که پیغمبر صلعم علیه السلام را فدک

بعد فتح خیبر آیات ذوالقربی حقه نازل شد آنحضرت فرمودند که ذوالقربی کیست و حق آن چیست پس رسول عرض نمود
که فاطمه ذوالقربی است و فدک حق اوست پس رسول خدا صلعم فدک را بفاطمه داد و وقتیکه ابو بکر فاطمه را از تصرف فدک
مانع شد آنحضرت فرمودند که پدرم بمن داده است ابو بکر قبول نمود و فاطمه گفت که درین باب کتابی نوشته فدک را بفاطمه باز دادند
بن خطاب گفت که از فاطمه بنیبه طلب کن پس ابو بکر بنیبه طلب کرد آنحضرت امیر المؤمنین علی و امیر بن و سمار بنیت حمیر
را بگواهی آوردند پس ابو بکر بر طبق آن کاغذی نوشت تا فاطمه متصرف حق خود شود پس عمر بن ابوبکر آمد و صحیفه را گرفته آن
نوشت را محو ساخت و گفت فاطمه زنی است و علی بن امیر طالب شوهر او و غرضش طلب نفعی است از برای خود و شهادت
روزن چهار نواز و ابو بکر نیز قبول نمود ای آنرا قال پس زیاده ازین چه قسم را فی خواهد بود که بگرید رسول خدا صلعم را که در
و جوب نمودت او قرآن شریف نازل است و جناب رسول خدا صلعم در باره رعایت حقوق او تاکید بسیار فرموده اند
از امتزاج و غصب حق او مبالغی نه نمود و چون آن مظلوم مدعی می بود که آن مظلوم را کاذب و مفتیه به قرار داده گفت که
بر صدق دعوی خود بنیبه بیار و هر گاه آن مظلوم بر صدق دعوی خود علی مرتضی و حسین و امیر بن را گوید آورد آن
وقت گفت که کتاب بنیبه کامل نشده است و علی شوهر اوست و حسین فرزندان او نیز شهادت ایشان قبول نیست
با وجودیکه بر صدقیت احوال آن بزرگواران احادیث نبویه دلالت میکند و صاحب رساله خود صداقت علی را از آیه شریفه
میکند چنانچه در آخر رساله در حق جناب امیر و غیره مهاجرین صحاب رسول مقبول میگوید که خدا تیباً در شان ایشان فرموده است
و اولیائکم هم الصادقون و میگوید که تکیه مهاجرین خلاف نص است پس اگر مهاجرین کاذب باشند تکیه قبول
خدا بیجا لازم می آید و صاحب تحفه در ارتکاب تاویل باطل و انکار روایات صحیح بر جمیع اهل علم خود تشویش جسته چه آنچه در
دعوی به فدک و ادای شهادت را با بهره تکیه نموده میگوید که در کتب اهل سنت صلا موجود نیست و حال آنکه این رعایت
در اکثر کتب مشهوره و مخارصه و فاهل سنت مثل صواعق محرقة و تلل و نخل و جواهر العقدين و فصل الخطاب و غیره
و ریاض القبره و مقصد قصی و کنز العمال و تاریخ حاکم و جامع الجوامع سیوطی و تشرح مواقف و نهایت العقول و غیره
مثنی قاضی القضاة و معارج النبوة و غیره موجود است این انکار صاحب تحفه ناشی از کمال غصبت و عناد است و با وجودیکه
انکار باز میگوید که ابو بکر صدیق تصدیق دعوی به نمود لیکن سلسله تفسیر که به بدو در قبض باورش نگذشت و در میان کرده
الاشفاق و تناقض کنوان عذر عدم قبض پیش آورده و نمی داند که اگر قبضه نمی بود باز احتیاج طلب نبود چه بدو که سید
قبضه صحیح نیست برای اصلاح حال ناشالیه بلکه چه مسامحی و موقوره بکاری برنده ملاحظه پس در پیش نمی نمایند سبحان
بچه دعوی فاطمه زیر مسئله فقیه مدعی باشد و از آن مصلوب طلب شهود کرده شود و سزا دعوی دیگران معتبر است
کافی باشد و در اشبات برارت ایشان از لوث کذب واقعه عرق ریزی نموده شود و صحیح بخاری از جابر بن عبد الله
روایت است قال وعدی النبی صلعم لوقد جاء مال الجریمن قد اعطیتک هکذا هکذا انما یحیی مال الجریمن
حتی قبض النبی صلعم فلما جاء مال الجریمن امر ابو بکر فادی من کان اده عند النبی صلعم اوده من و ان
فایتن فقلت ان النبی صلعم قال لکذا و کذا انما یحیی هکذا و قال من عندی

حاصلش آنکه جا بر گفت که پیغمبر خدا بمن وعده فرموده بود که چون مال بجزین بیاید کند او کمال شود عطا خواهد کرد پس نیاید مال
بجزین تا آنکه وفات یافت پیغمبر خدا صلعم پس هرگاه آمد مال بجزین حکم کرد ابو بکر پس نداد و داد که هر کسی که پیغمبر خدا با او وعده نموده
باشد یا قرض کسی آنحضرت رسیده خود داشته باشد بیاید پس من رفتم و رفتم که بن آنحضرت صلعم فرموده بود که این قدر مال بتو
خواهم بدهم پس ابو بکر یک گوسفند مال بمن داد چون مشاکر در دم بگردید با صد بود و ابو بکر گفت که دو برابر این بگیر و در تاریخ
الحفاظه بود طی نیز از بخاری و مسلم و این است که ابو بکر بیرون ایگه از جابر طلب شهود نماید تصدیق دعوی جابر کرده که بیاید و با صد
با و داد و در کتب رجال از ابو سعید خدری روایت است که وقت وصول مال بجزین سب وعده رسول خدا مردمان می آمدند و
بچه تکلیف جناب شهود و ابو بکر خدری نمودند که با سه شرح بخاری در وجهش تکریر کرده که گمان کرده نیشود که مثل جابر سخافی
بر پیغمبر و روح گوید که بمن وعده کرده بود و تا بر آن ابو بکر از جابر طلب شهود نموده و این حج و رخت الهی شرح صحیح بخاری شرح
این حدیث گفته که و غیره قبول خبر الواحد العدل من الصحابة ولو جرد ذلك نفعها لنفسه لان ابابکر
لو دلیق من جابر شاهد اعلى صحة دعواه و همچنین عینی شرح بخاری در شرح این حدیث نوشته و گفته که نقل
بعضهم و فيه قبول خبر الواحد العدل من الصحابة ولو جرد ذلك نفعها لنفسه لان ابابکر لم یلق
من جابر شاهد اعلى صحة دعواه انتمی قلت فیما یلیق شاهد اهدا منه لانه عدل بالكتاب والسنة
اما الكتاب فقوله تعالى كنتم خیر امة و كذلك جعلناکم امة و سطا مثل جابران لو یکن من
خیر امة فمن یكون و اما السنة فقوله صلعم من کذب علی من بعد الحدیث ولا یظن کذاک
بمسلم فصد عن صحابی و لو وقعت هذه المسئلة ایوم فلا تقبل الا بیئنه
حاصلش آنکه گفت بعض ایشان که درین روایت قبول کردن شهر کسی که من با او است اگر چه خیال بر رفع برای نفس
آنکس باشد زیرا که ابو بکر از جابر در دعوی شهود بر صحت دعوی او میگردد که جزین نیست که در دعوی است و ابو بکر از جابر
را برای آنکه عدالت نمود بجزین و در حدیث اقرآن پس در حدیثی میفرماید که کنت خیر امة و جعلناکم امة و سطا
پس مثل جابر اگر بهترین است از شما پس که اطمینان خود بر او داده است پس آنحضرت صلعم فرمود که هر که دروغ نهد بر من
عجز پس شمشیر نگاه خود را در چشم سپاس از او گمان دخول درین دعوی مسلمانان توان نمود چه چنانیکه صحابی رسول خدا صلعم
و لیکن چنین مساله اگر مرد در پیش شهود بر وزن بنیة حکم نمی توان کرد و انتهی نامی بر دیداری اهل سنت و اوف بر مسلمانان ایشان
که رعایت ادنی صحابی آن قدر که با استدلال قرآن و حدیث ادراک کذب منکر سازند بر جبر و دعوی تصدیق بقوله او گفتند و در
رسول خدا صلعم که آیه تطهیر بر طهارت او از او ناس جرم او و سب معاصی شایع علی است او آیه بود تا قرین بر وجوب عدالت
او ناطق او را طهارت کجیب و اقر او را نهد و ناطق بر او مساله فقیهیه جاری کنند و او را دعوی به کاذب قرار دهند که از آن معصوم
طلب نیشد نماید و باز بنیة او را قایل نمانند و هرگاه آن معصوم در دعوی بیگردد در هیچ گو قرار داده شد بعد ازین
دعوی و راست شود که من در خبر رسول خدا صلعم که آنحضرت بمن میرسد چنانکه در مطلع سخن مذکور است که فاطمه دعوی خود را نمود
نار و در حدیثی که از خنی ابو بکر استماع قول فاطمه گفت که مال پیغمبر صدقه می باشد و بطور و راست با حد نمیدان چنانچه صحیح

بخاری است عن عائشة ان فاطمة بنت رسول الله صلعم ارسلت الى ابي بكر تسالها ميراثها
من رسول الله صلعم مما افاء الله عليها بالمدينة وفدك وما بقى من حسن خبير فقال ابو بكر ان
رسول الله صلعم قال لا نورث ما تركناه صدقة انما اكل ال مهر في هذا المال والى والله لا اعير بيتنا
من صدقة رسول الله صلعم عن حالها التي كان عليها في عهد رسول الله صلعم ولا عمن فيها باعمل به رسول الله صلعم
فالى ابو بكر ان يدفع لى فاطمة منها شيئا فوجدت فاطمة على ابي بكر في ذلك فحمرته فلم يتكلم حتى توفيت
وعاشت بعد النبي صلعم ستة اشهر فلما توفيت دفنها من وجهها على ليل ولا لم يكون بها ابا بكر
لخصه انك ان عائشة روایت است كه فاطمة دختر رسول خدا صلعم کسی را نزد ابو بكر فرستاد برای طلب میراث خود از مال رسول خدا
صلعم از خیریه که فی کرده بود خدا بر او در پیرویه و فدک و چیزیکه باقی مانده از حسن خیریس ابو بكر در جواب گفت كه رسول خدا صلعم فرموده است
كه مال كرامسى و ارث نیشتر و چیزیکه گذشتهم صدقه است و بخوبی بداند محمد درین مال و من حق خود استغیر نخواهم ساخت چیزی را از صدقه
رسول خدا صلعم از حال او چنانكه در زمانه آنحضرت صلعم بود و بر آئینه عمل خواهد نمود در آن طور كه رسول خدا صلعم عمل فرموده است پس
انكار كرد ابو بكر از شك رفع نماید طرف فاطمه چیزی را از او ان فكره انكار نمود پس شش سال شد فاطمه بر ابو بكر درین امر و سه پارت
نمود از ابو بكر پس كلام كرد ابو بكر آنچه وفات یافت و زید گانی كرد بعد رسول خدا صلعم شش ماه پس بهرگاه وفات یافت درین
كروه ابو بكر از علی بوقت شب و نه اجازت داد ابو بكر را كه بر خانه بیدار بماند میگوم كه ازین روایت عدم رضای فاطمه زهر از ابو بكر
نمودم كه بخوبی ثابت است و این خبر نیز در شرح بخاری مابم رضای فاطمه از ابو بكر تا و هم و همین ابو بكر چون با شهادت رسانیده
و هم شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰه عدم رضای آن معصوم از ابو بكر الى آخر الخبر بیان کرده پس كسانكه روایت موضوعی تشتمل بر حقا
آن معصوم از ابو بكر بقاین روایت صحیح بخاری پیش میگیرند قابل سماعت نیست كه هر سر موضوع است و صاحب تمنا از
صحاح السالكين روایت تشتمل بر رضای فاطمه كه ایراد نموده است در دفع محض است چه كه ام كتابه در زید سید شیعیه با هم صحیح
السالكين موجود نیست این همه از مشتملات صاحب مواقع است و صاحب تحفیر روی او نموده و چه بد علی كفش روزنامه
مستش هم خبر کرده است این مكاف پینه روز و افترار و سفید روی است اول علم از خود است و بهرگاه ابو بكر در بیان آن است
لا نورث بر صاحب نفع ذات خود و این بی فاطمه زهر است و با وجود مخالفت آن با قرآن چگونه تسلیم کرده شود و دلیل
تقد و او درین روایت است كه خود علماء ایشان بدان اعتراف میدارند چنانكه در تاریخ مختلفه مذکور است كه اختلافی فی میان خبر
فما وجدوا عند احد من ذالك علما فقال ابو بكر سمعت رسول الله يقول نحن معشر الانبياء لا نورثون اموالنا
و همچنین این خبر در مواقع مرقه سیکوید و اختلافی فی عبارات فما وجدوا عند احد من ذالك علما فقال ابو بكر سمعت
رسول الله صلعم يقول اذا منتهى الامر ما تركناه صدقة یعنی مخالف كردند در میراث او صلعم پس نهایتش نزد کسی ازین امر
علی را پس گفت ابو بكر شنیدم رسول خدا صلعم را كه میگفت شخص معشر الانبياء لا نورثون اموالنا صدق
یعنی با گروه تنبیان و ارث کرده نمی شویم چیزی كه بگذاریم صدقه شد و در شرح مختصرا اصول عامه می كه از فخران این است
مضمون روایت است و موردی غیر علی را شرح مسلمانان مضمون روایت است كه روایت است و در حدیث بیان میگوم كه

در بیان صحابه از علی و عباس و عثمان و عبد الرحمن و زید بن حارثه که شش نفر از اهل بیت بودند که رسول الله صلعم فرمود که
 نوس نفه صانتره صکانه صدقه همه باتفاق گفتند که آری این روایت سراسر موضوع است و اگر این روایت
 صحیح است پس باید که این کسان در زمان ابو بکر وقت دعوی فاطمه زهرا شهادت کنند پس از آن زمان تا پیش
 آمدن علی بن ابی طالب روایت صحیح نگردید و اگر این روایت را صحت می بود از آنجا عثمان و کالت از واجب رسول قبول برما طلب شن
 حاکم از آن چگونگی خبر می کرد و با کسی که من از رسول خدا شنیده ام شماره از مال آنحضرت چیزی نمیبرد چنانچه در صحیح
 بخاری است که هرگاه عثمان و کالت بطلب میراث از واجب رفت عایشه در جواب ایشان گفت الله لعن من ان النبى صلعم
 ما ان يقول لا لفرقت ما تركناه صدقة و این قول عایشه به طبیعت پر خود
 از آنکه خبر از چهره روایت موضوعه ماتر که اناه صدقه ترک نشیر از پدر خود حاصل میکرد چنانچه در صحیح بخاری روایت است که کان ابو بکر و عمر
 در حلیه ای نوشته فی سنة عشر الف درهم یعنی پیرایه ابو بکر و عمر عایشه را در هر سال ده هزار درهم از این روایت
 باطل است بر معنی صحیح که میگردد اگر ابو بکر از فاطمه و عثمان بود از عایشه بود که در غصب میکرد و بسیاریم که عایشه را شهادت داد و دیگر
 در زمان آنحضرت این خبر میرسد که در ده هزار درهم می ریافت چنانچه در صحیح بخاری روایت شده که ابو بکر و عمر عایشه را از این فاطمه و
 عثمان از آن خبر می رسانید ایشان بشرقی و وقتی حاصل نشود و آنرا نشود که ثقیلی بهم رسانیدند دعوی خلافت نمایند و اما علی و
 عثمان با عثمان بن ابی طالب سوار بر این قوا با انور شد اما ترکناه صدقه را شنیده بودند اگر آنرا آنحضرت صلعم معافی نمودند باز در حلیه
 صحیح بخاری است که هرگز ندو از بکر و عمر ایجاب دعا در میان و اشتم تمسقا و نمیکردند چنانکه در صحیح بخاری آمده است و در صحیح
 بخاری است که هرگاه در زمانه اولی آن حضرت روایت است که عثمان و عباس گفتند که فلما کوفی رسول الله
 صلعم قال لی یکرنا ولی رسول الله صلعم فجنمنا فطلب میراثک من ابن اخیک و لطلب هذا
 ما ان یترکه من علی فقال ابو بکر قال رسول الله صلعم لا تورث ما ترکناه صدقة فلتنا
 بالذکر انتما فادرا خائنا لله یعلم انه لصادق باس را نشد تابع الحق فلما کوفی ابو بکر و ان
 و لیس وان الله و لیس ابو بکر فراموشی که لاذبا انما عا در خائنا والله یعلم انه لصادق باس
 سانشند تابع الحق حاصلش آنکه عمر بنی و عباس گفت که هرگاه در وقت یافت رسول خدا صلعم گفت ابو بکر من
 خاتم الانبیا پس آمدی شما طلب میکردی توای عباس میراث خود را از جانب پسر برادر خود طلب میکردی این معنی علی میراث
 شد فوراً از جانب پسر او پس گفت ابو بکر که فرمود رسول خدا صلعم و ارشاد کرده پیشتر چه چیز را که گذاشته ایم صدقه است پس دیدید
 شما هر دو و از حق ابو بکر در حق گوئی کار خرد کننده حیانت کننده و خدا میداند بدستیکه او پسران پسر است گوئی کار خرد کننده
 پسر و پسر است بعد از آن عمر و ابو بکر من خلیفه رسول خدا و خلیفه ابو بکر پس دیدید شما هر دو هر دو و در حق گوئی کار خرد کننده و تا حیانت
 کننده و در حق گوئی کار خرد کننده راست گوئی کار خرد کننده یافته پسران پس حق علی آخرت پسر پس قول او کاذب است
 در حلیه صحیح بخاری است که هرگز ندو از بکر و عمر ایجاب دعا در میان و اشتم تمسقا و نمیکردند چنانکه در صحیح بخاری آمده است و در صحیح
 بخاری است که هرگاه در زمانه اولی آن حضرت روایت است که عثمان و عباس گفتند که فلما کوفی رسول الله
 صلعم قال لی یکرنا ولی رسول الله صلعم فجنمنا فطلب میراثک من ابن اخیک و لطلب هذا
 ما ان یترکه من علی فقال ابو بکر قال رسول الله صلعم لا تورث ما ترکناه صدقة فلتنا
 بالذکر انتما فادرا خائنا لله یعلم انه لصادق باس را نشد تابع الحق فلما کوفی ابو بکر و ان
 و لیس وان الله و لیس ابو بکر فراموشی که لاذبا انما عا در خائنا والله یعلم انه لصادق باس
 سانشند تابع الحق حاصلش آنکه عمر بنی و عباس گفت که هرگاه در وقت یافت رسول خدا صلعم گفت ابو بکر من
 خاتم الانبیا پس آمدی شما طلب میکردی توای عباس میراث خود را از جانب پسر برادر خود طلب میکردی این معنی علی میراث
 شد فوراً از جانب پسر او پس گفت ابو بکر که فرمود رسول خدا صلعم و ارشاد کرده پیشتر چه چیز را که گذاشته ایم صدقه است پس دیدید
 شما هر دو و از حق ابو بکر در حق گوئی کار خرد کننده حیانت کننده و خدا میداند بدستیکه او پسران پسر است گوئی کار خرد کننده
 پسر و پسر است بعد از آن عمر و ابو بکر من خلیفه رسول خدا و خلیفه ابو بکر پس دیدید شما هر دو هر دو و در حق گوئی کار خرد کننده و تا حیانت
 کننده و در حق گوئی کار خرد کننده راست گوئی کار خرد کننده یافته پسران پس حق علی آخرت پسر پس قول او کاذب است

انما یعتقد ان خلل من خالفها فی ذلک یعنی بدستیک علی و عباس عمقا و سیکر و نذالک کسی را که مخالفت کند
ایشان را در قصه فدک و در سب او و در سب اهل بیت که علی و عباس و علی بن ابی طالب و سید مرتضی و زین العابدین و جعفر
ابوبکر در روایت انورث صلوات علی ابوبکر و عباس و علی بن ابی طالب و سید مرتضی و زین العابدین و جعفر و سید
از عثمان علی ابوبکر و جعفر و سید مرتضی و زین العابدین و جعفر و سید مرتضی و زین العابدین و جعفر و سید مرتضی و زین العابدین و جعفر
از عثمان علی ابوبکر و جعفر و سید مرتضی و زین العابدین و جعفر و سید مرتضی و زین العابدین و جعفر و سید مرتضی و زین العابدین و جعفر
ساخته و پرداخته است و بدو و نسبت این روایت با آنحضرت صلوات علیه و آله است چنین نفرموده اند و کلام حضرت
بود که ابوبکر را چنین ارشاد فرمودند بلکه لازم بود بر آنحضرت که بمقتضای آیه شریفه **وَ اَنْ تَنْسِ عَشْرَ نَفْسٍ کَانَ قَتْلَکَ**
در خود از آن مطلع میفرمودند که مال من بطور وراثت کسی نمیرسد بعد من دعوی نکنید نه آنکه شخصی چیزی را که پیوسته او را
در وراثت آنحضرت مدخلی نباشد از هم در وراثت خود بخرند اگر چه آنحضرت سیدالشهدا که ابوبکر بعد از من حاکم خواهد بود و لیکن اطلاع
این معنی ابوبکر خود ضرور بود که دعوی نکند و خلیفه را کاویب و غاصب قرار ندهد مسلم و صحیح خود و سید مرتضی و زین العابدین و جعفر و سید
و غیره می گویند لیکن احدی از اصحاب رسول الله یقول **سَلَوْنِ اَکْا عَلِی بْنِ اَبِی طَالِبٍ**
یعنی نبود کسی از اصحاب رسول خدا صلوات علیه و آله که بگوید چه خواهد بود از من سوال کنید مگر علی بن ابی طالب یعنی لیکن تعجب است که علی
با وجود دعوی همه دانی از روایت انورث که قضیه فاطمه خود بود بی خبر محض باشد و هر گاه از روایت انورث مطلع نباشد پس
ارشاد آنحضرت صلوات علیه و آله که علی نیز بر محل خود باقی نماند و نهایت تعجب این است که قول ابوبکر در این روایت چه او است
شهادت معتبر باشد و دعوی فاطمه در سب فدک با وجود او و شهادت قابل سماع نباشد و اگر روایت انورث معتبر می بود و عثمان
در مخالفت خود فدک را مختص بمرغان کرده سائر مسلمین را از آن محروم می داشت که فدک باطله بود و ابوبکر و جعفر و سید مرتضی و زین العابدین
بود چنانچه در شکوه و شرح آن از علامه علی قاری منقول است و این چه در فتح آباری شرح بخاری می نویسد که قاضی الخطابی
انما اقطع عثمان فدک بمرغان یعنی گفت خطابی جز من نیست که قطعه کرد عثمان فدک را برای مرغان شمشیر
تعجب است که عثمان از جهت قرابت خود بمرغان اختصاص داشت فدک را و ابوبکر با حلقه قرابت رسول مقبول نگارده فاطمه
زهر را جانب غاصب فرموده و اگر عثمان فخر بود در عطای فدک به کس که خواهد بود ابوبکر هم ضعیف کامل داشت و اگر مثل عثمان بود
مال مسلمین ختاری نداشت درین صورت می بالست که از جمیع مسلمین سب فاطمه زهر را بجل سیکانید چنانکه جناب رسول خدا
صلوات علیه و آله زینب بنت علی کبری را معاف گشته بود و یقین که اهل اسلام پاس خاطر و محبت جناب رسول خدا در عطای
فدک با نمیکردند بلکه فی الفور بطیب خاطر از محاصل فدک دست بردارند و ابوبکر از جهت تخصیص عطای فاطمه بری
و محفوظ هم می ماند مگر آنکه فاطمه زهر را ابوبکر بلیاقت آن نداشت که فدک با او عطا کرده شود و در جمیع بین الصحیحین مذکور است که
ابوبکر در دادن خمس هم آل رسول را مختص بتخصیص خمس کرده بود و آخرین عداوت نبود دیگر چه بود که آل رسول را مخصوص
تخصیص خمس نمود و در غیره اگر عداوت علی و فاطمه در خاطر او متکثر نمی بود و وضع این روایت انورث هم مخلوط خطای او است
و شکی نیست که جناب امیر ابوبکر را واضح این روایت می دانستند و هر گز غرض فدک او را غاصب عمقا و سیکر و نذالک

در جمع الجوامع سیوطی مذکور است که ابن جلدیری نیز جناب رسول خدا صلعم بدین فرستاد و آنحضرت صلعم وفات یافته بود
و ابوبکر خلیفه آنحضرت گردیده بود پس بدین را ابوبکر و او پس جناب امیه بن جریج است و گفت که این بدین ابن جلدیری است
که برای رسول خدا صلعم فرستاده است این فوک نیست چه اسگیری و غمگلفانی در لسان المیزان و ترجمه محمد بن عبدالعزیز
می نویسد که داعی بلخی رفتی در مجلس خود گفت که جناب فاطمه روزی گریه و بکامی نمود پس گفت علی اسی فاطمه چرا
گریه میکنی ایامین فوک را از دست تو گرفته ام ایامین غصب حق تو نموده ام ایامین ترا از بیت رسانیده ام پس از پیچ
روایات بخوبی واضح شد که جناب امیر ابوبکر انصاری و انستند از ابو الجحری انصاری از صلوات علیه السلام روایتی که بیان
میکنند ان الانبیاء کم یوس فوا دسرهما و کذبتا این روایت را با وجود نقل آن انصاری با روایت بکره لالورث
بسیکوه مناسبتی نیست این روایت مخصوص است در روایت علماء احادیث آنحضرت صلعم را و عدم توثیق در هم و دینار
که از سالیس و نیا است و تخلیف آن که شاید ان بنیانیست مسلم عم ایراث عقار و غیره نمی تواند شد و کلام ابو عقار
است نه در و نیم و دینار سو آن غصب فوک غصب خلافت ظاهری جناب امیر و قتل غارت مالک بن نویره و غیره ال
سلام با تمام از او و دیگر امور منتهی که از ابوبکر وقوع آمده اند انشاء الله تعالی ذکر آنها مستطرا و در مقامات آخر خواهد آمد پس
هرگاه از ابوبکر چنین امور مخلوطه خلاف ایمان عمده گردیده باشند و فاطمه زهرا سنجیده و آزرده و از دست ششین شتم دیده و
ظلم کشیده از او رفتار حلت نموده باشند درین صورت ششین را چگونه مسلم تسلیم نموده شود تا ظلم عمر پس پایا که عمار و سوا
غصب فوک و خلافت که بدون شکر است و ایدو ایشان از وقوع نیامده اند درین مرتکب از بدعات و غداکت بنظیر میرسد
بر طویل جناب خلیفه ثانی است بلکه باقی مسانی جمیع قبایح و شایع ایشان واقع الشایع و شایع القبایح آن است که جناب
سور کائنات را از بدایت است بازو شست و حاکم شد میان وسیت برایت کما و سردی البخاری و المسلمون و حال
ما فیها ان النبیه صلعم قال فی مرضه ایتونی بالداوات والهرطاس الکتب الکتب الکتب
ان تضلوا بعدی ایدنا فقال عمر بن الخطاب ان هذا الرجل یحرم حسنا کتاب الله فرفعوا
الاصوات قال بعضهم قول الرسول قال بعضهم اقول قول عمر قال رسول الله فموا علی ما یخرج عند
و سیدی و جمع بن الصحیحین گفته که لما احتضن النبی صلعم و فی بیتها جان تمام عمر بن الخطاب فقال النبی صلعم
هلموا الکتب الکتب الکتب ان تضلوا بعدی فقال عمر بن الخطاب ان النبی قد غلب علیه الوجع
و عندکم القرآن حسبکم و احمد بن حنبل در سند خود میگوید که ان رسول الله صلعم دعی عند موت
الصحیفة یکتب فیها کتابا لا یضلوا بعدی فی الفه فیها عمر و قال ان النبی لیحرم سور حرمه و حاصل
این روایات آن است که جناب رسول خدا صلعم در وقت مرض اللوث قریب بوفات خود از حاضرین صحابه که از جمله آنها عمر
بن خطاب بود و دوات و کاغذ طلب نمود و فرمود که دوات و قرطاس بیاید که بر آن شامه یعنی بنویسم که بعد من هرگز نگردد نشاء
پس گفته بعد بنی که این مرد بنیانی میگوید یا اینکه بنی غیر از او دروغ غالب شده است و بر آن پایا بر آن شامه کتاب خدا کافی است
طاهر بن شیبان قدس در دوات آن ختمانی کرد و در متن آن نمودند بعضی گفته اند که قول رسول خدا صلعم دوات و کاغذ طلب

گنید و بعضی از ایشان گفتند که قول قول عمر است و واث و کاغذ آنحضرت را در سید چون شور و غوغا ما بین صحابه بلند شد
 آنحضرت صلعم ناراض شده فرمودند که بر خیزید از نزد من که تمنای نزد من سزاوار نیست انتهی و عینی در شرح بخاری نوشته
 که در روایت کشمیری تخریج بیکار لفظ آمده یعنی بزبان سبکوید زبان سبکوید و این اشیه و جامع الاصول علیی در شرح مشکو
 گفته که و القائل عمر و کذا یعنی قائل این قول عمر است و باو گمان کرده اند و این قول و در طبقات و قدی و
 صحیح الجوامع سیوطی و کثیر العمل بقول است از عمر بن خطاب قال کنا عند النبی صلعم و بیننا و بین النساء و جماعتنا
 رسول الله صلعم اغسلونی بسبع قرب و ایتونی بصحیفه و دوات اکتب لکم کتابا بالانصاف
 بعد ایداف قال النساء ایتوا رسول الله بحلجة قلت سکت فان کن صوابه یوسف
 مرض عصر تن اعین کن و اذا صحت اخذت بعنفه فقال رسول الله صلعم هن خیر امینکم
 یعنی گفت عمر که بودیم نزد پیغمبر صلعم و در میان ما و زنان آنحضرت پرده حائل بود پس فرمود رسول خدا صلعم غسل نهید مرا
 و رویت مشک آب و بیاید کاغذ و دوات که بنویسم بر شما کتابت وصیت که هرگز گمراه نشوید بجهان گاه پس گفتند زنان
 که حاجت رسول خدا را بر آید گفتیم که خاموش باشید بجهت شما و احبات یوسف اید و تمسک رسول خدا بسیار میشود گری می
 کنید و تمسک ندرست میشود و گوی او میگردد پس فرمود رسول خدا صلعم این زنان بهتر اند از شما انتهی ازین روایت
 واضح میشود که آنحضرت صلعم مکر طلب کرده اند و دوات و قرطاس را در هر تمام عمر مانع وصیت است و این وصیت ضعیف است
 بود بر ایت است و از همین جهت ابن عباس آشور را یاد کرده میگردد که بنام خنایچه و صحیح بخاری از سعید بن جبیر قول
 است که یقول ابن عباس و یوم الخمیس ما یوم الخمیس شر بکی حتی بلح معه لیس و قال ابن
 کالزیر فیما حال ابن رسول الله و یوم ان یکتب الکتاب یعنی میگفت ابن عباس روز پنجشنبه چه بود روز پنجشنبه
 بعد از آن باریت تا اینکه تر کرد و سر شک او سنگرز بار او گفت وصیت کل بصیت آن است که حائل شد در میان رسول خدا
 صلعم و در میان آنکه بنویس آن وصیت را انتهی اکنون اهل انصاف و فاضلان دین حق و ادبی دهند که در زیر این بنی
 رواق ایستاده عالم از کلام مؤمن خلاص گیش چنین فعلی سرزده که ارشاد رسول حق را گوید که این مرد زبان میگردد و در حدیث
 او را شنیده بود که در بالقاب مجوده خطاب کند که یا ایها النبی و یا ایها الرسول و خلیفه صاحب گویند که ان هذا الرجل کسیر و
 خدا حکم کند که امی مویشین بر پیغمبر و در پیغمبر است که خدایچه و ملا که برود و میفرستند و عمر رسول خدا را گوید که این مرد
 زبان سبکوید هرگز از این چنین کس در جبهه مؤمنین محسوب نخواهد بود و نه آنکسان که مخالفت قول پیغمبر کرده متفق بجهت
 شدند و گفتند که قول قول عمر است زیرا که امر بر او خوب است بقرینه ان تظنوا ان مخالفت مندر بجم سبیل رد و انکار حرام
 است در حکم آنحضرت صلعم و حکم خداست و جمله منکرین و مخالفین آنحضرت صلعم در روید آیه و من یشاقق الله و
 رسوله الاکایه و آیتا و من یخص الله و رسوله الاکایه و آیه ان الذین
 یؤذون الله و رسوله الاکایه و آیه الذین یجادون الله و رسوله الاکایه و آیه ان الذین یؤذون الله و رسوله الاکایه
 گویند و اگر درین زبان کسی سنی در جمع سنیان با استماع قول آنحضرت بگوید که آنکس بزبان میگفت باور ندارد که اهل

شکله و باز در مورد این هشتم شکی اگر نه فقط آن بکون صالحی لیکن اهل سنت بر رعایت خلیفه صاحب انقدر است که با وجود
صدقه چنین فعال که باعث نکال ابدیت هرگز هرگز و امن حال او را که در اخبار قبایح و شایع نمیدانند بلکه بر فساد آن تبلیغات
که یک و امید می پردازند این روایات روایت و نسبت بدان با نخصت در صحاح ایشان مثل بخاری و مسلم و صحیح بن سعید و
صاحح الاصول و غیره مستخرج اند و بطور اخبار واقع شده اند و کما از روایات مذکوره ثابت است لیکن بعضی از این روایات
بر رعایت خلیفه صاحب هجره را بر لفظ صحیح فرموده و بطور مستقیم هم بعضی روایات می آید و صاحب تحفه نیز از جمله خبری غماض
نموده و روایات صحیح را ترک نموده یک روایت ضعیفه استغنیها سید درج کتاب خود کرده است و بر روایت استغنیها سید با نماند
تفسیری را طرح و واهی کرده است که چه هم آنرا تسلیم کند و مطالبی چنانکه از سقاها هجره ثابت است همچنین با ثبات آن هم ثابت
است و علماء ایشان در آن فرقی نگذاشته اند این صحیح بخاری میگوید اسیر با ثبات هجره و بعد از آن گفته و هو المحدثان
الذکر بقدری کلامه لیرضوا الذی لا ینتظروا وهذا مستحیل و قومه عن العصور صحیة و مرضا
یعنی و آن بفرمان است که واقع میشود در کلام مرضی آنکه مستحکم میشود و این محال است واقع شدن آن از اعصوم در صحت
و در نفس و در صورت با ثبات هجره می تواند شد که اسیر و وزن فعل طبیعی ماضی معروف از باب فعال باشد و هجره استغنیها هم چنانچه
تأشیر عیاض در شفا میگوید که معنی اسیر افش است و وقوع آن از اعصوم در هر دو حالت صحت و مرضی مستحیل است و علماء در اینجا
بسیار کلام کرده اند لیکن تفسیری که بسیار غلط و منتهیه و آنچه مناسب است درین مقام که گفته شود خواه با ثبات هجره خواه با نماند
آن آن است که کسانیکه باین کلام شکی ندارند یعنی عمر الدین کاتوا قریبی العهد با کلام و لم یکنوا علی
باز حدیث اول لا ینتظروا الذی لا ینتظروا من حیث الطبيعة
علیه علی اذ انتم الذی لا ینتظروا الذی لا ینتظروا و احد منکم یتکلم فی غیر ذلک و کلامش آنکه کسانیکه آنحضرت صلعم را آن کلام
گفتند ایشان تفسیریه هم به اسلام بود یعنی تازه سلطان بودند و نمیدانستند که گفتن اینچنین کلام لایق نیست که گفته شود در
حق و معجزه است که ایشان گمان کردند آنکه او نیز مثل دیگران است با اعتبار طبیعت بشری و قتی که غالب شود و در اینجا
از ایشان کلامی که در تفسیریه است یعنی کثرت از کلام غاضی عیاض بوضوح پیوست که عمر بن زید بی ثبوت استحضرت بانی کامل نیست
و با نخصت مستند را در تفسیریه خود بلکه آنحضرت را مثل دیگران گمان میکرد و از همین جا است که در صلاح حدیث و بی ثبوت
آنحضرت صلعم را که در بود چنانچه شرح شمس الدین قیم و کتاب ترویج المعارف فی تفسیر العباد می نویسد که قال عمر بن
الخطیب علیه السلام ما سئلت منذ اسلمت الا یومئذ انیت النبی فقلت یا رسول الله المست
نبی انما سئلت ان یتل احد یشیعنی گفت عمر بن خطاب که و اللیله شکاکم و من انزل و ذی که ایمان آوردیم
گمان کردیم که آنکه تفسیریه هم تفسیریه است گفتیم یا رسول الله یا نبی پیغمبر خدا که حق تو بود که اری و در مفتاح الفتح که کافل ترجم
است و تفسیریه هم تفسیریه است که اول نقل عمن الله کان یقول بعد ذلك والله لقد سئلت ان یتل یا
تفسیریه است و ما سئلت الا یومئذ ان یتل و اولی و حدیث ما سئلت ان یتل و فی شایعه سید عیاض بخاری است
و در تفسیریه هم تفسیریه است و لکن اعتقاد بعضی از قاریان است که در این کلام داخل یومئذ من التلوه

مخالفات کرده از زمان که ناقص العقل اند از امر خود و زود تجویز خود را بسیار نموده و معلوم نیست که از فقره حینا کتاب است
اراده کرده بود زیرا که حینا کتاب ابتدا کس میگویی که کتاب خدا را می فهمد آنکه برخلاف قرآن را می رود و هرگاه آنحضرت صلوات
سایه ساخته فرموده بود که چهره و اجابتش اسما لعن الله من تخلف عن جیش اسما صاحب
چنانکه در این محل و شرح مفاد است آنوقت گفت حینا کتاب شد که بشما آیه الیوم اکتلت لکم دینکم قول
آنحضرت صلوات قابل تسلیم نمانده بود و صاحب تحفه و اگر کتاب خدا کافی بود چرا میگفتی لولا علی لک عسر
و صاحب تحفه در جوابش میگوید که حمل آن زن از سابق علی را معلوم بود و عمر از حمل آن زن مطلع نبود بنابراین حکم جم آن
عالمه داده بود میگویم که عمر نیز از حمل آن زن آگاه بود از همین جهت بقره لولا علی شکسته بود و اگر از حمل زن بی خبر بود
باز کدام وجه موجب بلاکت است که بر بچه خبر گنای نیست و این تقریر که صاحب تحفه درج کتاب خود کرده است در هیچ کتابی
منقول نیست از رای خود هر چه میخواند بخلاف چه بود و شرحی نماید ولیکن بر همین یک تشبیه منصفیت بلکه در حکام شرعی هم
محتاج بارشاد علی مرتضی مانده است چنانچه در تاریخ الخلفاء مرقوم است عن سعید بن المسیب قال کان عمر بن الخطاب
یتعذبا لله من معصية ليس لها ابو الحسن یعنی از سعید بن المسیب منقول است میگفت که عمر بن
عباد می برادرش که بر سر کسلی آن علی نبی بود و چون خوب فهمیده اند معنی آیه الیوم اکتلت لکم دینکم که پیغمبر خدا را بعد از رسول این
آیه از نوشته معزول ساخته و نمیدانند که مراد از آن اعمال معزول دین و معظمت امور اسلام است که جمیع جزئیات چنانچه در
بیضاوی است الیوم اکتلت لکم دینکم بالتصویر و الاظهار علی الادیان کلها و بالله تعین
علی قواعد العقائد و التوفیق علی قواعد الشرائع و قوانین الاجتهاد
یعنی امروز کامل گردانیدم بر شما دین شمارا بیاری و ادین و غالب کردن بر زمینهای بسیار با تنصیب بر تو اعدا عقائد و
اطلاع دادن بر قواعد شریعت و قوانین جهت یاد لیکن صاحب تحفه از جانب خود هر چه میگوید بسیار خاطر نشسته ایجاد میکند
بر خلاف مفسرین خود و این همه انکار عمر در حضور روایت و قرطاس و ضحالی او است پیغمبر را بسبب حسد علی بود و بطلنه آنکه
چنان نشود که آنحضرت بر آن علی چیزی بنویسند چنانچه ابن ابی عمیر مدعی است در شرح نهج البلاغه می نویسند که عمر از این
عباس گفت که من فهمیده بودم که آنحضرت بر آن علی می نویسند لهذا آنحضرت صلوات را باز داشتیم و در جاسه دیگری لویک
که عمر از ابن عباس پرسید که پیوسته علی را بر خود غضبناک می یابیم بسبب چیست گفت که تو نیز سیدنی عمر گفت گمان میدارم
که غضب او از جهت ثروت خلافت است ابن عباس گفت چنین است و او چنین میدانند که جناب رسول خدا صلوات خلافت
را برای او مقدر کرده بود و عمر گفت هرگاه خدا نخواست که این امر بجای بن میطالب برسد خواسته پیغمبر چه فائده کرد و جناب رسول خدا
چیزی را نخواهد پس کرد و خدا غیر آنرا خواست که آیا آنچه پیغمبر میخواست بیشتر رسول خدا صلوات خواست که ابو طالب عمر وی را
او چون خدا نخواست که مسلمانان بشد سب از آن ابن ابی عمیر گفته که در روایت دیگر چنین است که عمر میگفت رسول خدا
صلوات در مرض الموت خود خواست که از بر آن خلافت او ذکر کند پس من او را مانع شدم از خوف فتنه و از ترس اینکه امر را گنده
شود از پیروان و تفصیل قصه قرطاس در طعن الریح و تشدید المطاعین جواب تحفه اثنا عشر است هر که خواسته باشد آن را

این کتاب سورت حکم از زمره مؤمنین خارج شد یعنی نخوابی بافت قومی را که ایمان آورده و در آخرت که دوست دارند
کنند که منافق است که از خود رسول اورا اگر چه باشد بران ایشان با سپران ایشان یا بر اوران ایشان یا خویشان ایشان
و ظاهر است که با او و دو خدا و غضب رسول اورا عایت قرابت و صلح می چه معنی دارد برگاه پس توحیح پیغمبر این کتاب کفرانه
این و خارج شد بر غیر خویشان و خویشان چه رسد و آنچه که صاحب تحفه در جوابش آورده بالکل دروغ ساخته و بر واخته او است
در هیچ کتابی اثری از آن نیست و سبب خراج حکم بر العاص از آن جهت است که در قتل آن حضرت عیب میکرد چنانچه واقعی
می نویسد از جهت دوستی کفار و فتنه انگیزی و حکم بچنان منافق ماند تا آخر عمر و نیز کلام الهی را جهت جزای قرآن جمع کرده
خود سوزانید و باس عزت و حرمت کلام خدا کرد و اگر همین است که آیات منسوخه را سوزانیده بود پس در قرآن فراموش آورده
خود چه آیات منسوخه را فرود گذشت کرده ولی بعد میث در بیوی پیدا صاحب تحفه می نویسد که پانصد آیات منسوخه بالفعل در قرآن
شریف موجود اند پس معلوم شد که عذر آیات منسوخه بیوجه است و اولی این است که آیات منسوخه کجا است آخر کلام
خدا است که منسوخ است و احترام منسوخ و غیر منسوخ هر دو لازم است و سوزانیدن آن خالی از استخفاف نیست و استخفاف
قرآن کفر است و صاحب تحفه روایتی که بیان میکند که حضرت صادق صاویق قرآن را بر زمین انداختند و دروغ محض است لفظ
اندختم در هیچ روایتی موجود نیست و نهادن را بر می نمودن تعبیر کردن امری دیگر است الغرض به چند دلیل است در دفع طعن
که از جهت سوزانیدن قرآن بر عثمان و ارباب میث و ابیات رکیکه و ایه بکاری بر زمین سوزی بحال او نمی بخشند و ابانست
قرآن که از او بود و آمده علاج ندارد از همین جهت عائشه بر عثمان غضبناک شده مورد لعن و طعن و سید شسته چنانچه
در کربانی شرح صحیح بخاری است فقد روی عن عائشه أنها انكرت عبد جرحوا لخطا قالت اقتبس
حراق المصاحف یعنی پس تحقیق مزوی است از عایشه که بدستیکه او نگار کرد و روی سوزن قرآنهارا و گفت
که قتل کند سوزنده قرآنهارا و ابن عبد البر در استیعاب می نویسد قالت عائشه بقتل عثمان لعن الله لعن الله
و ایضا قتل الله لعن الله و هكذا اقول المصاحف یعنی گفت عایشه بقتل عثمان که لعنت کند خدا لعنت کند
و نیز میگفت قتل کند خدا لعن الله و همچنین میگفت قتل کند سوزنده قرآنهارا و لعن الله سوزنده سوزنده سوزنده سوزنده
را به لعن تعبیر کرده که او نیز در اثرش بود و صاحب تحفه حصر کرده این روایت را از راه فتنه و سوزانیدن نقیب که قابل اعتبار است
و حال آنکه علمای معتبرین ایشان ایراد این روایت کرده اند و ظاهر است که لعن کردن او بی جا نیست چه جای دیگر
ظیف رسول و عایشه که می رسد سنیان است لعن کردن بر ظیف رسول چگونه گوارا خواهد داشت پس معلوم شد که عثمان
زیاده نداشت و الا صدیق سنیان بر لعن او مبارزت میکرد و در طرفه این است که عایشه که در لعن بر قتل عثمان بود همچنین
ظلم و غیره بسبب عداوتی که با بنی امیه پیدا شد بعد از آن بدعوی خوان عثمان حمله کرد و آنجا که او را کشتند
و حال آنکه این همه کسان خوانان قتل عثمان بودند و دیگر آنکه عثمان بن مؤمنین از اهل بیت بود و در قتل عثمان
شهرستانی می نویسد که خمس که حق اهل بیت بود و مال دیگر که حق مؤمنین بود و در قتل عثمان بن مؤمنین که در اهل بیت
بودان و در تاریخ الخلفاء مذکور است در حدیثش این است که مروان در تمام خمس آنرا شسته و اقرار به او بلیب نمود

چنانکه در تاریخ الخلفاء است و بلوایان از صحابه قوی تر نبودند که ایشان چه در شی میگردید بلکه صحابه را غرض در زبانه کنون بود
که عثمان را خراج در میان شمارند و باطله صحابه را بی ایمان خوانند که قطب رسول را محذول ساختند و بجا یار و یاور گردیدند که عثمان
بظلم و سیرانجات او مشهوری بود و بدات خود با امانت او می پرورند و فرستادن سپهرن برورش چه معنی دارد و الحال با فضل عثمان
از میان شطری از ظلم و ارتباب و بدعات که تاریخ شریف و از ایمان خالص صلاحیت اعمال ایشان را برتری ستیم ایشان را چه محترم الدین
امسوا و کذبوا انما نکتہ و بظلمہ اولئک لفسد الامم و هلمم مفسد وقت

بسیب تلبیس ظلم بر سر نهال ایشان است و بدینچه در تیعانی میفرماید کسانی که ایمان آورند و در تلبیس گردند ایمان خود را بظلم بر سر
ایشان است من و ایشان بدایت یافتگان اند و نیز میفرماید انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله
واذا كانوا مع القوم امرهم باجماع لکن ذلک لیسوا منکم اولئک الذین یؤمنون بالله و رسوله

یعنی جزین نیست که در بین کسانی که ایمان آورند بخدا و پیغمبر او و وقتیکه می باشند همه او را بر امر جامع مثل جماعت نماز و جهاد
و وعظ و نهی رویتند اینک جماعت خواهند از تلبیس ایشان که ایمان می آورند و رسول او را نهی و تلبیس با جماعت صلح از جماعت
نماز قطع نماز کرده و آنحضرت را در شمار دشمنان گشته می رفته است تا زمانی که بود و حسب و برای مؤمن خالص ایمان پیدا است تمام شد

آن بر اینست و در تلبیس اسلام هر چه بود که تا در آن فصل الکرکان است قطع کرده و پیغمبر او را جماعت دشمنان گشته برای تماشائی بود و بدین
و نیز آنحضرت را در عرف کارزار دشمنان گشته از جهاد و فرار میکردند پس کجا باقی ماندند بصف بانی قتل و نروشیه مقصود از صالحین علی
مرتضی و اولاد وی با فاعله موعود است و در پیش غدیر تبلیغ و تلبیس بین و بعد است اقوال با شک نزو شیعه مقصود از مؤمنین

صالحین جناب علی مرتضی و اولاد او انجازه وی علیه السلام اند و متخالف ایشان که موعود من شد است بمعنی لغوی است که مالکیت و وراثت
زین است بمعنی مطلق که نیابت رسول است و لیکن مخالفت ایشان با فضل صحابه رسول خدا که نیابت آنحضرت صلوات الله
موعود از آن است متخالف نیز اند بلکه این مخالفت ایشان را که بمعنی مطلق است بجز آنکه یا ایها الرسول بلغ ما انزل

الیک من ربک و من بعد من فی و انذروا انما علیکم فی انذار ان و بعد نیست بلکه حدیث غدیر بر کتب صحیحین ابطال است
بمعنی مخالفت بجز آنکه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و انذروا انما علیکم فی انذار ان و بعد نیست بمعنی موعود من است ثابت
است بحدیث غدیر نه باینکه متخالفی قصه آن مذکور است در کتب احادیث و تفاسیر صحیحین و با حاصل تفاسیر و احادیث و توضیح این

است که چون پیغمبر خیر الزمان صلی الله علیه و آله از حجه الوداع فرغت حاصل کرده بر بنیه منوره منجبت فرمودند در شمار از پیغمبر
و صحابه این آیه نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و انذروا انما علیکم فی انذار ان و بعد نیست بمعنی موعود من است ثابت
والله لیجمعنکم من الذمیر یعنی ای پیغمبر برسان بخداوند آنچه فرستاده شده شواهد نور بر روی رخسار تو و اگر کنی از پیغمبران

مسروده و در ساقی آنرا بخلقی پس در سینه و باشی پیغام پروردگار خود را و او ای رسالت او نکرده باشی و خدا شیعیان نگاه میدارد
ترا از مردم نهی نگاه آنحضرت فرود آمد در موضع که آنرا غدیر خم گویند و منزل نمود با آنکه نزول قافله در آن موضع متعارف
نمود و در میان روز در عین شدت گرما فرمود تا آن بالا نهایی شتران بلندی ساختند بطریق سبیس بالای آن بر آمدند

مردم آنحضرت را ببینند نگاه شعله از فرمود در آن خطبه خلیف بر از رحلت خویش خبر داد و تصریح نمود مردم را بر تفسیر
آنحضرت را ببینند نگاه شعله از فرمود در آن خطبه خلیف بر از رحلت خویش خبر داد و تصریح نمود مردم را بر تفسیر

مجید و اہلبیت و در بعض روایات است کہ پس مانگان را انتظار می کردند و بر سر پیشتر زندگان حکم سعادت نمودند و آنوقت
قریب صد هزار مرد و مرد خوانند بود علی اختلاف روایات پس آنحضرت صلعم فرمودند است اولی بکم من انفسکم ایمن یستم
اولی بکم من انفسکم ایمن یعنی ایمن است از روایات سابقا است اولی بکم من انفسکم ایمن است
بالمؤمنین من انفسهم واقع شده یعنی ایمن نیستیم اولی بکم من انفسکم ایمن است از انفسکم ایمن است
که حضرت بیان کرده اند کہ من در مورد پروردگار خستارمیش از ان مؤمن دارم و حکم من در امور و طریقی ترست از حکم خودش و بعد از
آنکه آنحضرت فرمودند ای ایمن است یا رسول اللہ پس آنحضرت دست علی مرتضی را گرفت و فرمود نکندت مولا
فعلی مولا اللہ و ال من والہ و عاده من عاده و انصر من نصرہ و احضان من خذناه
یعنی پس هر کس کہ من مولا اویم پس علی مولا می او است خدا را دوست دارد آنکس را که دوست دارد و علی را دوست دارد آنکس را که
دوست دارد علی را دوست دارد و هر کس کہ با او دشمنی دارد و او را دشمنی دارد و او را دشمنی دارد و او را دشمنی دارد
ای ایمن است ای ایمن است علی که دعوتی و رضیتکم ای ایمن است یعنی هر روز کامل گردانیم
از پروردگار ما پس شمار و تمام کردیم بر شما نعمت خود را اختیار کردیم هر که شما اسلام را نگاه رسوید صلعم فرمودند اللہ اکبر
والحمد لله علی السال الذین و اقام النعمة و رضاء الرب برسالتی و وکایة علی ابن ابیطالب
یعنی خدا بزرگتر است و سپاس بخدای را بر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و خوشنودی پروردگار به پیغمبری من و
تفاوت علی بن ابیطالب نبی این مضمون بالاجمال بود و حال تفصیل باید شنید کہ این حدیث را در سند خود بطریق
متعدد روایت کرده اند از آنجا از ابن عباس که گفت بود کہ یا رسول اللہ در سفر بس فرود آمدیم بعد از آنکه در آنجا
ما که اسلحه طاعت و پاک کرده شد بر آن رسول خدا سیر و درخت پس گذار و نماز ظهر او گفت السلام تعلون انی اولی
بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول اللہ فقوال السلام تعلون انی اولی بکم و من
من انفسہ قالوا بلی یا رسول اللہ پس گرفت دست علی را و گفت فمن کنت
مولا ففعلی مولا اللہ و ال من والہ و عاده من عاده و انصر من نصرہ و احضان من خذناه
تو هست هیتا که یا ابن ابیطالب طاعت مولا علی مولا و مؤمنه یعنی مبارک باد ترا ای پسر ابوطالب کردی
مولا می هر مؤمن مرد و مؤمن زن استی و از زید بن اسلم روایت کرده و از عقیب روایت کرده و از ابو محمد روایت کرده و روایت
کرده از ابن سعد و قاس و روایت کرده از ابو اسحاق و از ابوالبلی روایت کرده این همه را در بیان تفاوت که روایت کرده اند در
سند احمد ترمذی و صحیح خود این حدیث را روایت کرده و همچنین ابوداؤد و سجستانی و سنن خود و امام مالک و ابویوسف و
و ابن ماجه و شافعی و اخطب خوارزم صاحب مشکوٰۃ و نظام الدین نیشاپوری در تفسیر نیشاپوری و محمد بن سلیمان
شافعی در مطالب الرسول و ابن عباس مالکی در فصول مهمه و حافظ ابو نعیم و حلیة الاولیاء و شمسی و در صحیح خود و واقفنی
و قاسم صاحب کتاب و سینه منتسبین و سید جمال الدین و در روضه الحاجب که این همه علماء این سنت اندیم کس در کتاب
نموده اند نیز در آثار و تفسیر بیان کرده است و ذکر آنجا که عماد الدین بن کثیر فی تائید ما لکون فی ترجمه محمد

بن جبر الطبری اذاله کتاباً فی مجلدین الصحیحین جمع فیه احادیث غلبت فیها
یعنی دو کتبه حاویان عماد الدین بن کثیر و تاریخ کبیر خود در ترجمه محمد بن جریر طبری که خاص او کتابی است در روایات و کتب
کرده است و این احادیث را در غیر خود را و حسن امام الحرمین ابی المعالی الجونی اذنه کان یحب و یقول است
ببغداد فی صحاف مجلدات فی روایات غلبت علیها علی طهره المجلد الثامن و العشرون من
طریق من کنت موکاه فعلی مولاه و بتلوه المجلد التاسع و العشرون
یعنی و از امام الحرمین ابی المعالی جونی روایت است که از شعبه میگوید میگفت که در یوم و در بغداد در وقت جلوس از یک جلوه کتاب
را در روایات غیر خود نوشته بود و بر پشت آن که المجلد الثامن و العشرون از طریق من کنت موکاه فعلی مولاه
یعنی این جلوه است و هشتم است در بیان طریقه ای حدیث من کنت موکاه فعلی مولاه و پس از آن
است جلوه است و هشتم است و معتقد معروف است این حدیث و این کثرت بیان است حدیث من کنت راکه خالی از تواریخ و غلبت
نیشاپوری در تفسیر خود و نام واحدی در سپاس نزل یعنی در شرح صحیح بخاری نوشته اند که چون آیة لیاکما الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک نزل شد جناب سرور کائنات در فضل علی ابن ابیطالب فرمودند من کنت موکاه
فعلی مولاه و سیوطی در تفسیر و مشهور و حاشیه الاولیاء از ابوسعید خدری روایت کرده اند که چون حضرت
رسول علی را نصب کرد بر روز غدیر و صدایش کرد از برای او ولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد این آیه آورد الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و جعلت لکم فی الذلک اثباتاً لکم و اتممت لکم دینکم و اتممت لکم دینکم
شما الیوم اکملت لکم دینکم فرمود جناب رسول خدا صلعم بحمد الله علی اکمال الدین و اتمام النعمة
و رضائه برسالتی و ولایة علی من بعدی یعنی پس خاص بعد از کامل کردن
دین و تمام کردن نعمت و خوشنودی او پیغمبری من و خلافت و ریاست عامه علی بعد از من و هم این مرده در کتاب مناقب
و ابوالقاسم شکانی از ابوسعید خدری روایت کرده اند که هرگاه در غدیر خم نازل شد آیه الیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی فرمود رسول خدا صلعم الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاه الرب برسالتی
و الولایة علی بعد از آن گفت آنحضرت صلعم الله و ال من و الة و عاده من عاده و النصر من
فصره و اخذ علی خذله پس ملاقات کرد و علی را گفت هیئت الک یا بن ابیطالب صحبت و امسیت مولی
کل مؤمن و مؤمنة و در وسیله التعبدین روایت است که حضرت درباره علی فرمودند ان هذا مولی من انما مولاه
یعنی هر چه میگوید این علی مولای کسی است که من مولای اویم و در روایت است که جناب رسول خدا علی را بر پشت انقاره بلند کرد که
دیدند مردم سفیدی بغل رسول خدا را و این بر آن بود که هر دو مان بگفته نشود و من جی کسی که گفته ام ان علی بن
ابطالب است نام و ابان بخوبی بشناختند و نیز این مرده روایت کرده از عبد بن مسعود که در غدیر رسول خدا صلعم
می خواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین یعنی ای پیغمبر رسالت
چیز که نازل شده بسوی تو از جانب پروردگار تو بر پشت انقاره بلند کرد و بر پشت او را بر آنحضرت و ولایت

علی بن ابیطالب نازل شده باشد و از جانب پروردگارتا کی طبع در باره آن نفاذ یافته باشد و در صورتی سوا می خطا فو اما است
بهستی دیگر رفتن ناشی از کمال عناد و عدوت علی است و بر گناه جناب رسول خدا از انهدا ولایت علی قانع شد ندان شاعر که
در زمان آنحضرت بود این ابیات نوشت و روایت کرده است ابیات را این مرویه و ابو عبد الله مرویه و ابی و اخطب خوارزمی و از
آنچه روایت این است مینادیم یوم الغدیر بدینهم تجتمع و اسمع بالنبی منادیاً یقلله قریباً علی فانی
من حینتک من بعدنا اما و هادیاً حاصل ابیات این است که در سیکر ایشان را روز غدیر خم پیغمبر ایشان پس گفت عجب
علی را که بر خیزد علی پس بدرستی که زبانی من در آن است که تو بعد از من امام و سر نهائی خلق باشی و کسیت شاعر و قصیده عینی
نویسد یوم الغدیر دوح غدیر خدیابان ذی الولاية کما حاصل مضمونش آنکه روز روز دوح یعنی غدیر خم
اشکار کرد حضرت پیغمبر از برای ترضی علی ولایت را امی کاش اطاعت کرده شده بود و جوهر سه در صحاح خود و صاحب کشف
در تفسیر خود و بعنوان سند آورده اند شعرا قصیده عینی را و حاصل الدین حموی در کتاب عقائد خود که مسیحی است پنج تا خطین
نقل کرده که کسیت گفت بعد از آن که این قصیده را گفته بودم شبی حضرت امیر المؤمنین را خواب دیدم فرمود که قصیده عینی بر من
بخوان این بر آنحضرت خواندم چون این بیت را خواندم آنحضرت فرمود و لمار مثل ذاک الیوم یوم ما
و اوله مثلها احتقاً اضیعاً حاصلش این است که بعد از آنکه این قصیده را خواندم مثل این حق حق که ضایع شده باشد
این بخورد در کتاب منزه الزمان خواب مذکور را بایتی که آنحضرت فرموده اند از شاه خور روایت نموده است و این مرویه از عبد الله
بن عباس روایت کرده که چون را مورد رسول خدا صلعم بر طبعش علی و امیرش از جانب خدا که بگوید در باره علی
آنچه فرموده پیغمبر صلعم گفت یا رب این قوم تازه ایمان آورده اند یعنی من ترسم که قبول کنند آنچه در باره علی بگویم پس چون برگشت
از حجج الواع و بنیدیر خم سپید آیه یا ایها الرسول بزل شد پس برگشت آنحضرت با روی علی او با مردم گفت ایها الناس ان الله
اولی بکم من انفسکم گفتند ای رسول بشما نگاه گفت الله من کنت مولاه فعلی مولاه
و اول من عاکه و عاکه من عاکه و احب من احب و احب من احب فی الغنم و ایچم حضرت صلعم فرمود
که ایشان تازه مسلمان آمدی ترسم که قبول کنند این هم مطابق واقع بود که در زمان را اخبار فضیلت علی خلی شایق و لذت
بود چنانچه در جوهر العقیدین و تفسیر طبع مذکور است که پس بعد از ایشان بن هبته که سال سائل در حق که نازل شده است او قسم
یا و کرد از سوال کننده گفت تحقیق سوال کردی از من سگم را که سوال کرده بود پیش از تو از من جدی روایت کرد مرا جعفر
بن محمد السامی از پدران خود چون رسول خدا صلعم در غدیر خم رویم راجع کرد و گرفت دست علی را و گفت مرگت مولاه
فعلی مولاه شش شش این خبر با و پس شش شش از حارث بن نعمان قبری فی الحال بر شش سوار شده بود بعد از نگاه از
ناقه پاره شده بخدست رسول خدا صلعم آمد و آغاز منازعت نمود و گفت ای محمد را بکله شهاوت هر کردی از تو قبول نمودم و ناز
چنگانه مارا غور ساختی از تو قبول کرده و ام هر کردی بروزه بکاه قبول کرده و بعد ازین با اینها از غی نشدی تا آنکه بنده کنی در سب
این هم خود را تفصیل و او را بر او گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه ایگار از آن خود کردی یا ایچا
خدا بیچاره رسول خدا گفت قسم خدا که نیست ای غیر از این امر از جانب خدا بود پس حارث شش شش کرد و انیدر مشوجه ناچه خود شش و میگفت

خدا یا آنچه دیگر محمد ادری است پس برین رنگ مبارک نشان یا بفرست بر عذای و روانک نوز نرسیده بود بناقصه اش که سنگی او آسمان بر
سراو خورک بر مقعرش بیرون آمد پس مثل شد مسائل سائل یکناب واقعه لیکافرین لکن که دفع
میرالقیلی العباد جعفری سوال کرد سوال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران بچسب نیست از واقع کننده از خدای که صاحب
آسمانهاست در تبری که از علمای اهل سنت است روایت کرده که اول جناب رسول خدا صلعم و خطبه فرمود که من میگزارم در میان
شما امر که اگر آن تمسک شود بفضیلت نخواهد بود بعد از من و آن کتاب خداست و ابلیت من و همین طور این مغایر
شافعی گفته که اول وصیت تمسک بقرآن و ابلیت بود و بعد از آن شریفه گفت که من گفتم ولیه فهد اولیه و حافظه ابو الفرج که
از معتدین اهل سنت است در کتاب مرجع البحرین چنین نوشته که گفت رسول خدا صلعم در غدیر خم من گفتم مولا فعلی مولا
و اولی من فهد فعلی و محمد بن سنان در سنن خود و ابن اثیر و سیوطی الطالب و ابن مغازی شافعی در کتاب مناقب و محمد بن طاهر شافعی
در کتاب السؤل روایت کرده اند بطریق متعدد که جمع کرد علی بن ابی طالب مومرا در حبه یعنی فضای مسجد کوفه و
سوکند و او مسلمانان را بخند که هر کس آنچه از رسول خدا صلعم در روز غدیر خم شنیده باشد بخیزد و بگوید پس بنواستند فی انفسهم و بعد
روایات سیزده و در بعضی روایات دو آیه کس از مردم که در آن روز حاضر بودند و شهادت دادند که در آن روز گرفت پیغمبر خدا
دست علی را و بر او ان گفت العلمون الی الخ یا المؤمنین من انفسهم گفتند علی یا رسول الله نگاه
حضرت گفت من گفتم مولا فعلی مولا و دیگر روایت کرده جناب از زوان بن عمر بن عثمان مگر اینکه درین
روایت سیزده نفر شهادت دادند که ما شنیدیم که رسول خدا صلعم میگفت من گفتم مولا فعلی مولا و بعضی که
گوای نادان که در شکر و بعضی مبروص چنانچه در شواهد النبوه با کسی است که زید بن ارقم گوای نداده بود از دعا علی مبروص
شد و در عوارف مذکور است که انس ابن مالک با او هر گاه حضرت علی گوای طلبیدند گفت که من پرسیده ام فرمودش که در وقت
علی بدو را که مبروص شد و در بعضی روایات آن است که کور شد و روایت کرده ابن مغازی شافعی از پسران زید بن ارقم که
وقت اجتهاد مبروص در غدیر انقدر گری بود که بعضی روانی خود بر سر می انداختند و بعضی در زیر پای خود از شدت گریه که اول
حضرت در خطبه تحریر پس بر تمسک کتاب خدا و عترت و نگاه داشتن عترت و حرمت این هر دو فرمود و بعد از آن دست علی
را گرفته فرمودند من گفتم ولیه فهد اولیه و محمد بن طاهر شافعی چنین گفته که چون لفظ من افزوده نمودم میگردد دلیل آن
بر آنکه هر که حضرت رسول مولا و صاحب اختیار او باشد علی را هم نسبت با او چنین است بعد از آن گفته که ازین جهت رسول مولا را
مطلق و انده و مقید یکی از معانی که در آن مستعمل است نکرده تا دانسته شود که هر نسبتی که میان پیغمبر و افراد مسلمین ثابت است
همان نسبت بجهنبا میان علی و آن شخص خواهد بود و بعد از آن گفته که این حدیث صحیح است و در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر وجهی و شقی ساخته که بچسب غیر از جانب رسول باین منزلت بهره مند نباشد یعنی بچسبیم که هر گاه آنچه از علمای اهل سنت
غیر از روایت کرده باشند در قرآن شبه و بعضی باقی نمانده که بعضی رجال از شام تا حلب و در قرآن انکار کنند زیرا که در
تواتر اتفاق همه شرط نیست و انکار این روایت مثل انکار یهود و نصاری است معجزات آن حضرت صلعم را و از همین روایت از علمای
صالحی جاری باشد و در صورت کوچک روایت کتب ایشان قابل اعتماد نمانده و ابن حجر در صواعق محرقة گفته که این حدیثی است

صحیح و بیگانه نیست و صحبت آن اولیاء از آن گفته که طرفی آن بسیار است و بسیاری از اسانیدش صحیح است پس هرگاه صحبت
آن متیقن گردید پس باید و التماس که مراد از مولی در اینجا اولی باشد بصرف است بملاحظه فقره ما تقدم که نسبت اولی که است در هر چند لفظ مولی
مشترک است در معنی خداوند و مستبر و اولی و آزاد کننده و آزاد کرده شده و بسایه این هم چنانکه لفظ عین مشترک است در چشمه چشمه
و در آفتاب و در اولی که معنی آن باشد آن یعنی مراد گرفته میشود و کافی عین عبارت قرینه جریان و اولی که میکند بر معنی
چشمه و در حدیث غیر قرآن متعدد و ذوات میکند که مراد از لفظ مولی جز اولی بتصرف است و اولی اینکه ملاحظه التماس
اولی بحدیث و دریم اینجا تا کبیر و آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل من ربك و این تا کبیر هم از حدیث
که ناصر و محب مراد باشد هرگز هرگز مفهوم نمیشود که مقتضای آیه المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء لبعض
چون جایز است که محبت و نصرت قبل از آن نیز حاصل بود باز تا کبیر آن تحصیل حاصل است و آن عند العقول صحیح است سیوم در و هم که با
مراد آن را جمع کردن در حرارت آفتاب که چادر را در زیر سایه می انداختند و بر سر می گذارند از شدت حرارت و صحبت آفتاب و از
پایان بر این است که اولی است بر کمال ضرورت و از رحمت خود خبر دادن که شعرت بر تقرب از ابراهیم بعد خود و محبت و نصرت که حاصل
حاصل است بکاره شما همان و کیت که بر امام بودن و ذوات میکند بچشمه شهاب علی مرتضی از مردمان در رجب و غیره ششم خطبه
تا کبیر و کبیر آن را پس است که سرسردان است بر امامت و خلافت علی مرتضی که رئیس اهل بیت علیهم السلام است و مقتضای آنرا
آیه اولی و در آن حدیث که در حدیث شما رسول خدا در باره علی مرتضی است مولا که فعلی مولا که از کبیر که امر است
وین از آن بظهور رسالت و امامت هرگز متصور نیست و در ذیل محبت و نصرت بدگر و پیشین تمام وین مفهوم و مقبول
نمیشود و گوئی که اینها هم باشد و تخصیص علی نسبت بر آن صرف محبت و نصرت بلکه جمله موئین مساوی اند و نصرت فیما بین در
اگر معنی مولی شهابی باشد که معنی اولی و اولی تصرف است است یا نه پس باید بشنید که قرآن از شما میرود علمای شیعه و عربیت است در
کتاب معانی القرآن و در تفسیر آیه ما و ذکر المتاهون و لیسکر مولی را معنی اولی گفته است و صاحب صحیح نیز مولی را معنی
اولی نوشته است و صاحب قاموس یکی از معانی مولی اولی معنی صاحب تصرف نوشته است و این اشیر و بنیای مولی را در قول
یعنی محبت مولی کل مؤمن و نوشته معنی اولی صاحب تصرف تفسیر کرده است و ملا سعد الدین در شرح مقام بعد از ذکر آیه
و اولی که در حدیث انما امرنا بوجوه باخرا لک مولاها فیکلونها اهل گفته است که تعالی مولی معنی مولی و مانک
هر دو اولی بتصرف شایع است و در کلام عرب و اهل بیت از برای اولی بتصرف و مساوی در شرح جامع صغیر گفته است که قال العلامة
لشیرازی و الاولی هو الولی الا ان من الاولیة القایم بها الدائم علیها پس هرگاه صحبت
گشت که مولی معنی اولی بتصرف هم می آید و مشترک است در معنی کثیر و در صورت ملاحظه خواهیم نمود باینست قرآن معانی مراد
در حدیث خدیجه ملاحظه قرآن کوچک معنی صحیح نمیشود بوجهی اولی بتصرف چنانکه گشت و قطع نظر از مولی بلکه بجای
آن لفظ اولی هم در اکثر آیات دارد و در حدیث است و در اولی بتصرف است چنانچه قبل ازین بیان کردیم از کتاب ترمذی
و در حدیث بصری و از کتاب معانی این معانی شامعی و تالیف سید زین را روایات دیگر در شان جناب امیر و در حدیث
میکند بر است و امامت آن جناب بعد از رسول و کائنات و طبری در حدیث کبیر گفته است و ذهب بن حنفیة قال

عن وهب بن حمزة قال قدم بريدة عن النبي وكان خرج مع علي بن ابي طالب فرأى
منه جفوة فاحذ يدك علينا ويبتقص من حقه فبلغ ذلك رسول الله صلعم
فقال له لا تقل هذا فوالناس يكرهونك بعدك يعني عليا وذكر الامام زين العابدين صلعم
رشته بوردون ان ان حضرت جفا وناحوش ويذكر حق ان حضرت كلمات نامناسب گفتن گرفت اين پنج جناب رسول خدا صلي الله عليه واله
رسيد بوردون حق علي حينه بگويد او اولي تعرف نامس مشهور شامس من و ذكر و مسمت انر مشاوي بنفري قائل ان حريو و تفرقه
انگفته عن بريدة كافي برثاثة اخرى ان عليا مني وانا منه خالق من جاني وخلق من طيبت ابراهيم
وانا افضل من ابراهيم ذرية بعضهم من بعض والله صميم عليويا بريدة اما علمت
ان بعد اكثر من الجارية التي اخذنا وازده وليك بعدك حاصله اگر در روايت ديگر از بريدة منقول
است كه آنحضرت فرمودند بريد بن بكير علي بن ابي طالب و من از علي اهم مخلوق شده است از طيبت من و من از طيبت اين از هم مخلوق شده است
و از ابراهيم نبرد گمراه و لا بعض آنها از بعض و خدا شمشو نهد و انند است ايات نشسته كه بريد بن بكير از علي بن ابي طالب روايت كرد
ليكن كذا في حديثه بريد بن بكير اولي تعرف نامس مشهور شامس من و ذكر و مسمت انر مشاوي بنفري قائل ان حريو و تفرقه
الله صلعم سرية واستعمل عليها عليا فضيعة على السرية فاصاب بها سرية من السوي فانك
عليه و تعاقب الربعة من اصحاب رسول الله صلعم وقالوا اذ الفينا رسول الله صلعم اجازت
بافعل علي قال عثمان وكان المسلمون اذا قتلوا من سفر بدا و ابر رسول الله صلعم و انهم
عليه نذر انصرفوا الى سر جبالهم فلما قدمت السرية تسلموا على رسول الله صلعم فقام احد الربعة فقال
يا رسول الله ان عليا صنع كذا و كان اذا عرض عنه لوقام الثاني فقال مثل مقاتله فاعترض عنه
قاهر الثالث فقال مثل مقاتله فاعترض عنه فقام الرابع فقال مثل ما قيل اليه رسول الله صلعم الضمير
في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني وانا منه و هو اولي كل مؤمن بعدي
فلا صدروايت من بيت كه جناب رسول خدا صلعم حضرت علي بن ابي طالب و در روايت ديگر از بريدة منقول
ان مال غنيمت اينكه در جنگ بدر بين ابي طالب و محمد و محمد بن عبد الله صلعم انكه در جنگ بدر بين ابي طالب و محمد و محمد بن عبد الله صلعم
بخيرت آنحضرت صلعم رسيد بريد بن بكير ان نشان گفت كه ابر رسول خدا صلعم علي بن ابي طالب و در روايت ديگر از بريدة منقول
و بگرس برخواستن همچنين گفت انحضرت روي خود و انيد و بگويم بنين همچنين گفت انحضرت روي سايك خود و انيد و بگرس
مرو جبارم گفت آنحضرت صلعم غضب آورده شده بود فرمودند كه چه اراده ميكنيد از علي بن ابي طالب و در روايت ديگر از بريدة منقول
و او اولي تعرف نامس مشهور شامس من و ذكر و مسمت انر مشاوي بنفري قائل ان حريو و تفرقه
بوردون صلعم قال ابياته اسوي في انكيت علي بن ابي طالب و جلي فاولي مني في جلي و انكيت علي بن ابي طالب
مسلمين و اولي استقيان و قائم انرا انكيت علي بن ابي طالب و جلي فاولي مني في جلي و انكيت علي بن ابي طالب
خود رس روي كه رسيد من در باب علي بن ابي طالب و در روايت ديگر از بريدة منقول

وخفضت الهواء في قفقه السرايات واقتصدت انما زاد عام الخيل وفتح الامصار سقاها
كاس الهواء منسما الى الخلافة فعاد والى الخلاف الا اول فتبذره وسراظهره
فانما رواه ثنا قلابا قبيح ما ايشانوت يعني ابن بابويه كفتن عشرين وثمانين سنة
من حنفي وكون ابادون بكون قول خدائس بعد از بن سني وانشياو غالب شدن وای نفس از جهت دوست داشتن بر پاستن در نزد
و بعد از شنیدن سنون ملاقاته در هر کجا ای علمای و محققین با و در مطرفه شنیدن در حالت رفتن طلبها و نشانیها از پیش و پس در شب که
آمدن بینه حاصل در وضع دست و پای اسپان در یکجا جمع شده و فریاد کردن شهر از دوستی این امور و بخواهید از جام روانی
نفس شراب و ادب ایشان را برین و انست که ملاقاته از او فرستند و بر شنیده بر حالیکه پیش از سلام و اشرف و عهد و بیاقی روز
غیر از شکسته پس از شنیده از ایشان فریاد این که گشتن به جهت آنکه در بسیار ز پس بر سینه خود ایشان خردید و نشانی
از جملات انکار سینه میر العالین را که تصیف عزالی نیست شاید کسی در تصیف کرده بر نام او است باشد و لیکن در میان
و ترجمه حسن بن صالح گفته که قال ابو حامد العزالی فی کتابه میر العالین مشاهدهت نصبت الحسن
بن صباح لما تره قد تمسک بحسن الموت و قاضی زاده در کتاب بقاوی نقل کرده که در کتاب ابو حامد در بیان
شد که در جزیری در یک سینه از کتابش کسی است بتذکره خواص الایه نقل نموده که در کتاب میر العالین و
قالی العالین بحکایت زنده میسر را روایت کرده و نقل کرده است از کتاب ابن جوزی قاضی زاده مذکور عبارت عزالی را از عبار
شکسته است در پیشتر و بر روایت ابن جوزی از عزالی لیکن بجای خادو والی الخلاف الاول فحمله الی الاما اول نقل کرده است
عزالی و کانی است در صورت کتاب میر العالین برای نقل کردن عبارات او را علای ایشان و اکنون بموجب آن ایسوی کلمات
آنکه حدیثی از حضرت ابي منت مفسر میر و در خلافته ازین است یا که از زین است پس جلیا رسول در اعلام
که متصوب بقرآن کرد که نصیب او دین کامل شد و اگر کسی را نصیب کرده اند در ضیوع لازم می آید که درین کاف نشود و اگر
ملاقاته در وقت با هم برپا کرد و در آن وقت درین خراج بجا آمدند و یک کس و پس معلوم شد که خلافت او بعد از آن است که در آن
سببها الی الناس فقال له انما بعثت لعلوا ابا عبد الله و قال استظروا سنن ابا عبد الله و کلین دین پس برین از زوال
خوف و امر که در فتوح عبادت خالی از ذکر او را در حق جلاله عزوجل پس قرآن و عهد فرمودند و شاره زمین کلین فتوح بر سینه
این که عبارت از میر العزالی و منی عن الحسن است در شرح بیعت با برین اولین در آن وفی حدیثی است انما
فی الامر من قاموا بالصلاة و اتوا الزکوة و امر بالحدود و رفعوا الحوائج شرع و ترویج و ترویج و ترویج و ترویج
ایشان است و واقبل زمین و زمین میر العالیه یسأل الله یسأل الله عن الدین امر خاله الله لا یحب کل خون کفین
لیصل الله من ینصر عن ان الله ینصرهم فقد بر الذین اخرجوا من دیارهم بیدر حق الا ان
یقولوا سبنا الله و در هر چند حوائج دیار و حوائج امور و امور و تنون فضایل من الله و
سرمه و انما ینصر من الله و سبنا الله اولناهم الصادق و حقیقت و حق و حق و حقیقت و حقیقت و حقیقت و حقیقت
بنیت ایشان را در حق و حقیقت و حقیقت و حقیقت و حقیقت و حقیقت و حقیقت و حقیقت و حقیقت و حقیقت

یعنی بیستیکه ابو بکر و عمر و عثمان و آل عمر و اجماع بود و پاک میکرد و شکهای خود را و سوال میکرد از علی بن ابی طالب کرد و پس
گفت علی که آیا بودی تو عمر که از کسی که مقتول شد مصراحت کردی باز کردی برای خود پس گفت و جز این نیست که گفت این
کلام را ابو بکر بعد از آن تا زل شد از آنکه از او مسلم الله الذین تو با من بودی روایت به صریح تمام میگوید میشود که ایشان را یکایک همه استیضاح کردی برای
پاک کردن مردمان بسوی کفر فدایی کردی و در آیه الذین تو با من بودی نقدی است که از نگاه فرستاده است مروان است که آنچه در
گفته و عمر از یک فرجه است نه از همه فرات و ایشان بدام فرار میکردند پس کسی که از حرکت برآورد فرار میکردند شرف نصرت و این خدا در
ایشان و نصرت خدا برای ایشان چگونه و مستبر و شسته شود و شرف نصرت خدا بموجب آیه وافی بهایه یا ایها الذین امنوا ان
تنصروا الله ینصرکم و یتدب اعداءکم برای ناصران و این خداست نصرت برای فاترین و مدبرین از حرکت برآورد پس اوصاف
فکر و معجزه و چگونه و فرات ایشان مستبر و شسته شوند چگونه جمله ایشان را از هیچ است ممتاز و افضل محسوب کرده شود این است
جواب قول سائل و اگر بالفرض و التقدیر از لفظ استخلاف خلیفه مصلح بر او باشد چنانکه ادعای سائل است و نصرت هم مقصود سائل
از آن بر نفسی آید زیرا که خداستعالی تعیین غلام را بنات خود و مسوب گردانید و این چنانکه خلیفه گردانیدیم که از
نه پیش ازین بود چرا که پیغمبر باید داد او دانای جعلناک خلیفة فی کل شیء و از جمله انما جعلناک علی کل شیء
خلیفة مکرر و ائیده است بلکه ابو بکر را خلیفه کرده است که تخریر او خلیفه گردیده بود و اول از همه بیروت او بیعت کرده بود و عمر را ابو بکر خلیفه
نموده بود و عثمان را بعد از عثمان که اساقال بنادر هم مقاصد آن ذوات الحصول کالافتقر الی الاجماع من
جمیع اهل الحل والعقد بل الواحد و کاشین من اهل الحل والعقد کفای کعقد
عمر کابی بکر و عقد عبد الرحمن بعد از عثمان یعنی حاصل شدن امامت محتاج نیست بطرف اتفاق
جمیع اهل حل و عقد بلکه یک کس دو کس از اهل حل و عقد کافی اند مثل عقد عمر برای ابو بکر و عقد عبد الرحمن برای عثمان و قاضی
غضد بعد از او که عقد عثمان امامت ابو بکر بیعت عمر گفته که در همین طریق بیعت یک کس دو کس اتفاقا نموده اند از زمان اتفاق
گفته تا این زمان که با هم بیعتی پس میگوشیم که اکثر صحابه و از زمان خلافت جناب امیر بیروت و بیعت کرده بودند که جمله از
اهل حل و عقد بودند چنانکه خلیفه را و بیعت نمودند بن عمر و انس بن مالک که از اهل حل و عقد بودند بیعت کرده بودند کما
ورد فی البخاری و مستطاب من بعد انشاء الله تعالی پس باید که اختلاف معاویه و یزید و یزید من استیضاح و امام از طرف اهل
فسق و عصیان معزول نشود از امامت خود چنانکه در شرح عقاید نقی است و کالافتقر الی الاجماع کالافتقر الی الاجماع یعنی
و معزول نشود امام از امامت خود بسبب بدکاری و ارتکاب افعال شنیع و علای اهل سنت نیز بعد از آنکه شهادت و داخل
هم کرده اند چرا که پیش ازین داغشته و خوابی دانست انشاء الله تعالی پس چگونه صحیح باشد که باب دو کس یا یک یا جماعه کسیدند
که بیعت نمودند معاویه و یزید و بیعت کتب خلافت او من جانب الله باشد و نصرت لازم می آید که جمله فوک و سلیمان چون
خلفا و حق باشند اگر چه خلافت این سنت بر همین مسلک میروند لیکن این عقیده ایشان منجر بفاسد خلیفه است و طبع سلیم و عقل
مستقیم چگونه پسنددند کسی را که رسول خدا صلعم خلیفه کرده باشند و او خلیفه رسول خوانند بلکه در تمام عالم همین طریق است
که خلیفه استیضاح امامت باشد که خوان شخص او را خلیفه کنند ازیکه چه کس با هم شده شخصی را خلیفه سازد و از آنکه خلیفه

رسول استخوان پنداشتی عیال و بیخ کسان که بر خلاف او بود که او عای اجماعی نماید نیز باطل محض است زیرا که اگر بر خلاف او بود
واقع میشود عنین خطاب با لای سبب نیکت کانت بیعت ابی بکر فلتنه و فی الله بشهر صبا یعنی ابو بکر
ابو بکر تا گویان که بشهر الله تعالی از شر آن و آنچه جماعتش خوانند و قوی آن نهایت متعذر است چه شرط جماعت آنست که
همه این حل و عقد اول اتفاق بر امری نماید قبل از اتفاق آن و در میان واحد شوق باشند بر امری بطبع در غایت بدست
اتفاق و بر آن مدومت گفت تا زیاد در آن چنانکه امام غزالی فی کتاب التفریح بین الاسلام فی تعریف الاطراف و بین شیخ
در شرح فتوح غزالی روایت است از مسند احمد بن حنبل که هر که دعوی ایجاب کند کافیه آنست که در آن اجماع و در دست
انقطاع و خلافت بر بیعت یکدیگر و کس گفتا که در چنانکه در شرح مسند احمد بن حنبل که هر که دعوی ایجاب کند کافیه آنست که در آن اجماع و در دست
دست و پایی زنده بکن خلافت او بر کسی نمی نشیند و این را اجماع میگویند که اول از بیعت آن و بعد از آن خود موجود است
و این نظامین بعضی هم اولیاء بعضی هم مستگیرند و بعد از آن از بار خرد و از بیعتی که در آنست
بجز بیعتی که در بیعت نموده قوتی هم رسانند و بعد از آن در میان زلفی و طبع خود و سایر آنست که در آنست که در آنست
فی دبا صر الذمیرة فی فضائل الصنعة قال بن شهاب و عدت رجال من المهاجرین فی بیعت
ابوبکر منهم علی بن ابیطالب و الزبیر قد خلا بیعت فاطمة و محمد بن ابی طالب و فاطمة و محمد بن ابی طالب
الخطاب فی عصابتهم من المسلمین و منهم ابی سعید بن جبیر و محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی بکر
و قشرها من بنی عبد المطلب و یقال عنهم نابت بن قیس من بنی المطلب و فاطمة
سبقت الزبیر و ضرب به الحجر حتی کسر و یقال انه کان فیهم عبد الرحمان بن
عوف و محمد بن عثمان و ان محمد بن مسامه کسر بیدف الزبیر و الله اعلم
یعنی هر دو باطل نظر در قضای عشیره است و مگر سبب گفتند در آنست که در میان از میان در دست
از آنست که علی بن ابیطالب و زبیر و دیگران داخل شدند در آنست که در میان از میان در دست
خطاب در جماعتی از مسلمانان از آنست که در میان از میان در دست
میشود که از آنست که در میان از میان در دست
آنرا گفته شود و در آنست که در میان از میان در دست
که این بیعت اتفاق و رضای جمیع صحابه است که در آنست که در میان از میان در دست
اصحی و العباس فقعد فی بیت فاطمة قال ابوبکر السائبی افاقتهم بافاقتهم
من الناس علی ان صرم علیها النار فلقینا فاطمة ففاننت بیان الخطاب انظر دورا
و لدی قال نعمه منی و لیکن علی و عباس سبب گفتند در آنست که در میان از میان در دست
پس آنست که در میان از میان در دست
در میان از میان در دست

آن انکه در سبک زده هلام مشک گرویده اند و معاویه و عبدالملک هم فتح اکثر بلاد نمودند و صلح الدین بروی و محمد و غزنوی
و قیوم و لاطین سلام اکثر قلاع و اسرار کفار را در تحت حکومت خود آورده اند و همچنین اکثر بنی امیه و بنی عباس را تسلط قرار
واقعی و غلبه ثوبه بر روی زمین مستقر و مستحق مانده است و انکه از بعد اهل سنت مصاحبت ایشان را کرم داشته اند و حکام
شرع در از منته ایشان انقاد می یافتند پس تخصیص از منته ثلثه چیت در نیویورت باید که دین پسندیده که مرضی خدا است در
عمود جمله این سلاطین ستم است باشد و با به الامتياز و در از منته ثلثه و از منته سلاطین دیگر مستحق نیست و بنیام کرام فرقی هم
معلوم نمیشود مگر آنکه با وی استرغ حق فاطمه بجز غنا کسی دیگر نشده و حق علی را سوای ایشان کسی غصب کرده و از او
احراق خانه نبوت رسول بشده نموده و از او قتل علی بن ابی طالب نموده و مال بیت المال و حق یوشین را خورده و برود نموده
و کلام الهی را بغرض فاسد اجرای قرآن جمع کرده خود در آتش نسوخته و صاحب رسول قبول از او کوب نموده ایامین است
پسندیدگی دین خدا نعوذ بالله من شرکها و تعجب است از صاحب رساله که تمکین دین پسندیده خدا را در سبک و چهار سال که
سین خلائف خلفاء ثلثه بودند و محصر گردانیده گویا از او در زمان آنحضرت صلعم دین پسندیده خدا بود و بعد از آن
ثلثه ستم است ایکنه تا خلافت خلیفه چهارم تمکین دین پسندیده باقی مانده باشد و بعد از آن زوال پذیر گردیده و باقیام ستم
باز تمکینی بر دین پسندیده حاصل نخواهد شد و حال آنکه اکثر علمای این سنتها دین پسندیده خدا را در زمان معاویه و یزید
و دیگر سلاطین بنی امیه و بنی عباس نیز معتقدند و در از منته ایشان قوت سلام و شوکت و عزت دین حسین را قائل اند
چنانچه در حدیث صحیح مذکور است که من این مسعود را پسندم حسن از ده سال که میلتک هند را اکامه
من خلیفه فقال سالنا عن رسول الله صلعم فقال اثنا عشر بعدا نقیاء بنی اسرائیل
فقال نقیاضی علیا تنزل علی الملک ذبا لثنا عشره فی هذه الاحادیث وما تبا عیالهم
یکون فی مدینه عتره الخلفاء و قوه الاسلام و استقامه امور و انکاحها علی
من یفوقها بالخلافه المنعش آنست که از این مسعود پرسیدند که درین استه چند خلیفه نخواستند که بنیام که از
رسول خدا صلعم پرسیده بودیم فرمودند که دو از ده خلیفه نخواستند که بنیام که از رسول خدا صلعم پرسیدند که درین استه
چهارم و بیاض در شرح این بیت که مراد از اثنا عشر دین احادیث و مثل آنها آن است که خواهند بود ایشان در وقت عزت
ظلمت و قوت هلام و در بنی امویان و اتفاق بر کسیکه خلافت قائم شود و عطفانی در فتح الباری شرح صحیح بخاری
گفته که کلام القاضی هذا احسن ما قبل فی هذا الحدیث و ارجحه لتأیید فی بعض
طرق الصحیحه کما هم جمع علیه الناس و المراد اجتماعهم انقیادهم للبیعه و ان ذلک
بجبر و اعلیه الخلفاء الثلثه ثم علی بن ابی طالب و مع امر حکمایین و صفتین مع معاویه و یزید
بلیغانه اجتماعه علیه عند الحسن ثم علی و یزید و لم ینتظم علی بن ابی طالب و الحسن بن علی
بن قریب الخلفاء ما مات یزید کختلفوا الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بعد قتل ابن الزبیر
ثم علی و اولاده و الا بعضه الولید بن یحییان فیزید و هشام و الخلیل بن سلیمان و یزید و حماد بن عبد المطلب

میگوید عسقلانی که این کلام قاضی عیاض و تاجی است از کلام دیگر که درین حدیث گفته اند بر می نماید و در بعضی طرق
صحیح خود کلام بی جمع کلمة الناس و مراد از اجتماع ایشان قرآن برداری و اطاعت ایشان است برای بیعت و کسی که
بر ایشان اجتماع نمود و بر او دست و خطا کرد و دیده اند ایشان خلفا و خلفه اند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و بعد ایشان علی است تا اینکه
واقع شد امر حکمین و رضین پس معاویه در آخر روز موسوم بخلافت شد بعد از آن اتفاق کردند مردم بر خلافت معاویه وقت
مصالح نمودن حسن بن علی بعد از آن مردم اجماع کردند بر خلافت یزید فرزند معاویه و منتظر نشدند بر خلافت حسین بن علی بلکه
او قتل آن مقتول شده بود و بعد فوت یزید مردم اجماع کردند تا اینکه اتفاق شد بر خلافت عبد الملک بعد قتل ابن زبیر بعد از آن
بر چهار سپهسالار اجماع کردند و یزید و سلیمان و یزید و هشام و بعد سلیمان و قبل یزید عمر بن عبد العزیز به تخیل گشته بود و علی بن
ولید بن یزید بن عبد الملک است این خلفا در آن روز در عزت خلافت و قوت اسلام بودند و همچنین در تاریخ الخلفاء مذکور است
وای بر ستمگانه که یزید در آن خلیفه حق باشد و خلافت رسول و درین اسلام از وجود او معز و گزافی بوده باشد و حسین بن علی از
باعت خارج باشد و از حکم یزید خلیفه زمان و امام استنبان مقتول گردیده باشد چه خوب نمکین وین پسندیده خداست نزد اهل سنت
که از معاویه و یزید بوجود آمد و نیز این جور در صواعق موحده و در حق معاویه می نویسند فالتیثوت الخلفاء معاویه بن
حیدر و الله بعد ذلک خلیفه حق و امام صمدت و معلوم نیست که صاحب رساله خلافت را
در چهار کس از کجا صریح سازد بر خلفا جمهور علماء خود اگر کسی گوید که خلفا از ششین هجرت چهار کس بودند ابوبکر و عمر و عثمان
و علی پس میگوید که اتفاق علماء ایشان نیستند و چهار کس بلکه محمد بن عثمان ایشان اقتضای بیعت کس می نمایند ابوبکر و عمر و عثمان و علی
را خارج میدانند از خلفا بر مفسدین و درین خلافت آن چهار کس از زمان شریک می بینیم چنانچه اولی استندیده صاحب تحفه در ازاله الخلفای نویسد
که بقتل عثمان که در شش هجرت نقلی معتبر تر از آن یافته میشود بی شکی است که آن شش صلح نمشد که از نزدیک بقتل حضرت عثمان
پس از شش شاره ساخته و آنرا تفصیلا که زیاده تر از آن در شرح یافته نشود بیان میفرمودند و آنرا حاصل بناوه اند در میان زمان خیره
زمان شش کس ای داده اند که در وقت خلافت علی مشایخ النبوة منقطع شهود و ملک عضو عن یزید و حسن ملک عضو و ذلک میکنند بر
حروب و قحالیات و جنگیدن و کوه و کوه و در یک و بنیاد و احاطه بسیار خلفا و خلفه را در یک کلمه جمع کرده اند اما آنکه ظن غالب بهم رسیده که
چیز بزرگانی مرتضی من الرب متفق اند بر ایشان در آن همه شریک ایشان نیست و در بعضی آنها و شکی نیست که شش انقطاع خلافت باشد
از شاد و فرود و مذلت و من نیز قبیل ازین بعضی احاطه را بیان کرده ام که شش بر خلافت شش و بعضی از آنها این است که سید طریقی
در تاریخ الخلفاء می نویسند قال لبحاری فی تاریخ روی عن جهمان عن سعید بن ابی العقیق عن ابی العقیق عن ابی العقیق عن ابی العقیق
قال لابی بکر و عمر و عثمان و کلام الخلفاء فمن بعد سنی گفتی بخاری در تاریخ خود مروی است از جهمان
بن سعید که گفته است سعید بن سعید از ابوبکر و عمر و عثمان که ایشانند خلفا بعد من و نیز در تاریخ الخلفاء مذکور است و ترجمه آن این است که
هر گاه آن شش سیدی بنام شود و چهار کس که بنام خود فرموده بود ابوبکر که بگذارد سنگ خود را جانب سنگ من بعد از آن بعد فرمود که
بگذارد سنگ خود را جانب سنگ ابوبکر بعد از آن عثمان فرمود که بگذارد سنگ خود را جانب سنگ من بعد از آن فرمود که ایشانند خلفا و همه
من و نگاه میگویند که خلفا از ششین هجرت ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز پس خلفا از ششین هجرت

حسب احتیاج اکثر فضیلتی که کس بودند ابو بکر و عمر عثمان و عیسیٰ مسیح و غیره که ابو بکر و عمر و عثمان و علی از خلفاء
بنی وند پس خلفاء چهارگانه مشهورند و شهرت آن در عوام است و در علماء و ثقات و زوال خوف و امن کامل احوال زوال خوف و حصول
امن کامل در عیون و غیبت بلکه از بعد هرگز متحقق نبود این احوالی بعضی صاحب رسالت بلکه ابرار و اخیار از تعدی ظلمه در خوف غیبت
بسیری بودند و اگر در زمان ایشان امن کامل می بود فاطمه زهرا از حق بود و عمر هم نمی ماند و در آن روزگی رسید باقی ازین در آن پایدار است
نمی فرمود و تا دم و پسین از ایشان ترک نگذارد و اگر امن کامل می بود علی بر همه بیعت ابو بکر ضایع نمیشد و انصراف و جوه
ناس از روی قوی نمی آمد و خانه نشین نمیشد و اگر امن کامل می بود عمر از آتش و سیرم برای احراق خانه فاطمه سیه خود نمی برد و تمام
حسن بوقوع نمی آمد و علی و عباس از خوف شرار و فتنه فاطمه زهرا استیجابی بودند و قریب بود که در آتش سوزانیده شوند و اگر امن کامل
می بود ابو بکر نسبت به علی و عباس عمر حکم نمی داد که آن ایضا فاطمه را و اگر امن کامل می بود صاحب خیار مثل عمار و ابن مسعود
و غیره و سعد بن ابی وقاص و غیره مضروب و مقول نمیشدند و صحابه آنحضرت معلوم نخاصه خانه عثمان کرده بکمال بیرحمی و بیعتنامی او
قتل نمی ساختند و اگر امن کامل می بود اتفاق محاربه علی با اهل اسلام مثل علیشه و طلحه و زبیر و معاویه نمیشد که آنجناب را از مشوره
اعداد خود گاهی اجماعی حاصل نشده و بلکه صحابه از خلفاء آنقدر خوف بودند که بیاس عزت خود نمی توانستند که علی الاعلان با آنها
حق سپردن و چنانچه امام غزالی و اعیان العلوم می نویسند که بعد فوت عمر این صحابه فرمود که عول را در خلافت خود اختیار
نموده است و عول در شرح شریف برگزیده است نیست کسی گفت که در عهد عمر چرا استیجابی گفت که از خوف او چیزی گفتن نتوانم
و همچنین در زوال غیبت شریفی و توضیح و تلویح بفرقی بسیار مرقوم است و نیز صحابه رسول از عمر بن خطاب آنقدر سبناک و مضروب بودند
که هرگز به برگزیدن از خلفاء او رضی نبودند ابو بکر برخلاف زنی و برعکس مرضی صحابه رسول عمر را خلیفه خود گردانیده بود و چنانچه در
در ازاله الخفا از سیر غیبی و مستدرک روایت میگردان آنکه اگر از حضور الموت ارسال الی العرش استیجاب نمیشد
التاس استخلصه علینا فظا و غلیظا و لو ولینا کان افظا و اغلظا فمات قول لربک اذا
لقیته و قل استخلفت علینا سحر یعنی بدستیکه ابو بکر وقت قریب شدن مرگ کسی را در دست او نهومی هم
تا که خلیفه کند او را پس گفتند مروان یا خلیفه میکنی بر ما شد خوبی و بد مزاج را و اگر تحقیق خلیفه خواهی کرد زیاد تر بد مزاج و تند خو
خواهد شد پس در جواب چه خواهی گفت پروردگار خود را وقتیکه ملاقات کنی او را و حال این است که خلیفه کردی بر ما عمر را و در
بریاغی انصراف چنین است که آن جهان از من استیجاب که دخاوا علی ابی بکر ما عمر علی استیجاب
عمر فقال له القائل من هم ما انت قائل لربک اذا سالک عن استخلاف عمر علینا و قد ان غلظت
یعنی بدستیکه چنانچه از صحابه رسول مقبول داخل شدند بر ابو بکر هر گاه او را زود کرد بر خلیفه نمودن که پس گفت ابو بکر گوینده
از ایشان که تو قائل پروردگار خود هستی و قیامت سوال خواهد کرد و ترا از خلیفه گردانیدن عمر بر ما و حال آنکه تحقیق می بینی بد مزاجی او را
و در تاریخ حمیه چنین است که طلحه و زبیر گفتند ابو بکر را که تو قائل پروردگار خود هستی و قیامت خلیفه کردی بر ما عمر را و در کتب الحال مرقوم
است که علی بر ترضی و طلحه و زبیر را که در روز بزرگوار استیجاب نمیشد و هر گاه چهل صحابه از ریاست آن فدا علی بن ابی طالب و مخالف باشند
پس امن کامل کجا البته برای فزات خود نشان امن کامل حاصل شده بود که باز حست حکومتی بدست افتاد و بیعت و مشقت

زکریا و یحییٰ و عیسیٰ و ادریس علیهم السلام و اولاد و فائده مستنبط شدند یکی عدم رضای صحابه از اختلاف و دوم عدم ایمان ابو بکر
بخدای خود و قبول صحابه که با وجود انکار ایشان عمر را خلیفه گردانید و چگونه خلیفه نمیکرد ابو بکر را که بعد از وفات جناب سوره کائنات علیه
التحیات و الصلوات همین موافقت و عهد و عهد نیز ابو بکر را بر منصب خلافت منصوب گردانیده بود و همین موقع روحیت آنحضرت
صالح و شاد و بزرگان با آنحضرت صلح و احراق خانه فاطمه و تشدد و سخت گیری و تحویف صحابه بعمل آورده بود پس صحیح است از صاحب برآید
که دعوی زوال خوف در آن زمانه بلکه صحیحی نماید این زوال خوف را در آن زمانه ایشان نمیدانم که کلام خود بود و در زمان
آنحضرت صلح که گفته آنرا بر طرف کرده بود حال آنکه خود مستتر است که قلبه اهل بیان در زمان نبی اللانس و الحیان سید ولد عدنان علیه
الصلوة ثابت بود و قرآن شریف شاهد آن است و تحویف ثالث را با پانزده نیست که اگر یکی را از صحابه زود گوید نمود و دیگری را جلالت
کرد و نیز تا اینکه صحابه رسول مقبول از تقدیری و بدعات او تنگ شده و عاجز گردیده بلوه عظیم بریان نمودند و خانه او را محاصره کرده
سزا او در کنارش نهادند و هاجا او را قتل نمودند و در حین ترانه بود و قتل او ظاهر بود که در عشره مبشره محسوب است و اگر این کلام خود
چنین وقعات پیش نمی آمدند قوله و توجع عبادت خالی از شرک و ریاضتی جماعه مخاطبین قرآن و عده فرمودند قبول عبادت
که خالی از شرک باشد نیز صاحب رساله مستحضر در آن زمان خلفا گردانیده معلوم نیست که در آن زمان ایشان کدام خلوص در عبادت
بود که زمانه رسول مقبول از چنین عبادت خالی بود از تحریر صاحب رساله چنان استوار گردیده که در عهد است که سید جناب سید المرسلین
بچگونه عبادت مبرا از شرک در آن زمانه بلکه خلوص میسر شد و نمیفهمد که در آن عبادت در آن استخلافی خالی از شرک که تفسیر
و عده آن کرده است بر تمام مدعی زمین است که هیچ آنچه از عبادت به شرک خالی نباشد و در آن زمانه صدق با او نگار بودند که مشهور
بودند از کفر و شرک و تا اینهم که در عالم کثرت اهل اسلام است به نسبت از منته ایشان باز اکثر اقالیم از کفر و شرک محرومانند تا اینکه یک
تنفس سلمان نمی تواند که سنجاب بگردد و پس صلح شد که اگر از آن زمانه حضرت صاحب الزمان است که در حق او جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آنکه ارض فسطاط و بعد از آنکه ارض فسطاط و بعد از آنکه ارض فسطاط و بعد از آنکه ارض فسطاط
لطمان که هیچ مسکون بقلبه و اقتدار روز زمانه آنحضرت صلح نیز حاصل بود چنانچه در بیاضوی و غیره تفاسیر این است است و از منته
گفته را با آن بچگونه تعلق نیست و اگر با بعد از آن حضرت صلح هم ملو باشد پس بعد از آنکه در آن زمانه در کفر و شرک سلاطین اسلام زیادتر
از آن وسعت و گنجایش است و خطاب و قرآن شریف عام است برای کافه و همین تا روز قیامت قوله و شماره همین حکمین و توحید
سیرت رسول یمن که عبارت از امر بالمعروف و نهی عن المنکر است در سوره حج به نسبت مهاجرین اولین و زبیه و انبیاء الذین
ان یکتبوا لهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و اطعموا المسکین و نفقوا علی الیمنک متوقع و سوره
و عده استخلاف در حق ایشان است اقول این آیه را با استخلاف مطلق بچگونه تعلق نیست بلکه این آیه در روح مهاجرین خلاص
چنانچه حقیقتاً میفرماید که مهاجرین کسانی اند که اگر ایشان را قدرت و هم در زمین بر باد از در نماز را و بدین زکوة را و امر کنند به توحید
و منع کنند از بت پرستی پس آن وعده خداست که در زمان آنحضرت صلح بود تا رسید که ایشان را در همان زمان قدرت داد که نماز را برپا
کردند و زکوة را دادند و امر بمعروف کردند و نهی از منکر نمودند چنانچه میفرماید المؤمنون و المؤمنات بعضهم
اولیاء بعضهم ینزلون بالمدح و ینزلون عن المنکر ینقیحون الصلوة و ینزلون المنکر

این برگاه این پیامبر حسب وعده الهی در عهد آنحضرت صلعم از زمین بوقوع آمدند باز در از منته نشدند اخلت آن نمودن قابل
ساعت نیست و اگر این آیه برای تائید اختلاف لغوی باشد کما یقین نیست چه خدا باینجا در آیه اختلاف وعده نکرده و در وقت
زمین تکمیل زمین در ذوالخوف که مهاجرین کرده بود در زمان آنحضرت صلعم که بود آمده که برای ایشان تکمیل و غلبه حاصل شد که
نماز را او کردند بخوف و زکوة را بمسحوقان رسانیدند و مقید کردن مهاجرین را با اولین نهایت بی است بلکه این آیه در شان
مهاجرین مطلق است یعنی جمیع مهاجرین و اگر مقید اولین باشد در صورتی که مهاجرین از مهاجرین خارج میشوند چه مهاجرین
اولین کسانی اند که بطرف هشتم هجرت کرده بودند و همچنین از هجرت حبشه و مردم اند و ترویج سیرت رسول قبول هم از ایشان
برگرفته بود و نیاید زیرا که ایشان از حکام خدا حکما مستحور می نداشتند و محترمان و مبتدعات خود نیز خلق را با خود می نداشتند
و اگر در ذات ایشان سیرت رسول امین می بود حضرت علی که عالم بود و در احکام خدا بعد از تقاضای ایشان از قبول قضا
ظاهر که مشهور بود بر عمل سیرت ایشان ابابکر و ثانی و غیره در صواعق محرقه و تاریخ الخلفاء مرقوم است و با حصول
آن این است که چون عبد الرحمن بن عوف وقت شوری از حضرت امیر گفت که اگر بطریق کتاب خدا و سنت رسول بدو
سیرت ابوبکر و عمر عمل نهایی بروست تو بیعت میکنم حضرت علی فرمودند که در آنچه که خواهم توانست یعنی بر کتاب خدا و سنت
رسول عمل خواهم نمود و بر سیرت ایشان عمل نخواهم کرد چون از عثمان پرسید قبول کرد آنگاه عبد الرحمن بروست عثمان بیعت نمود
پس از اینجا واضح شد که سیرت ایشان خلاف سیرت رسول بود که عمل آنرا جناب امیر شکر کاف نمودند و چگونه حضرت علی امیر مومنان
که شیخین بجناب در حکام خدا غلطیها میکردند و از رای و قیاس خود حکمی دادند پس معلوم شد که در ایشان امر بالمعروف
و نهی از منکر حسب معنی خدا و رسول با نبود و صاحب رساله او عاصی آن می نماید و بار بار از پیش می آرد و علت آنست که
ایشان می گویند و نهی دانند که امر بالمعروف و نهی عن المنکر موقوف است بر معرفت معروف و نهی عن المنکر موقوف است بر معرفت منکر و کسی که از معرفت
معرفت این هر دو نابل محض باشد و نهی از معروف و امر بمنکر از ذات او بوقوع آید چگونه او را امر بالمعروف و نهی عن المنکر توان گفت
همین بود امر بالمعروف که ساداتان را با عوامی قتال کنند چنانچه پس ازین خواهی دانست و این شایسته بود که ابوبکر و ثانی
امر بالمعروف و نهی عن المنکر را با عوامی قتال کردند و در وقت پیغمبر خدا را و حکم کردند و قتل علی و عباس در صورتیکه آن وقت
عالم بود و در وقت جناب رسول خدا و اخراج نمودند بعضی ایشان را از مدینه و جای دادند اما حضرت رسول خدا را و عثمان انقضای حکم
بمنکر کرده بود که عایشه بار بار از حق او میگفت اقتلوا قتلا الله لعنوا چنانچه در نهایت بن امیر است و از هجرت
همین منکران اهل مدینه و مصر اتفاق کرده او را قتل رسانیدند و از قتل او و حکم ابوبکر و ثانی در وقت الحجاب است که ظلم
و قتل عثمان شریک بود و مردان را بقتل او تمیز نمود و از همین جهت مردان طلحه را در جنگ جمل قتل نمود که مردان را بر
قتل عثمان تمیز میکرد چنانچه در صحیح مذکور است قال نظر مروان بن الحکم الی طلحه بن عبید الله یوم
الجمعة فقال لا یطلب ثاری بعد لیق فرأی بینه فقتله یعنی گفت راعی که دید مروان بن الحکم بسوی طلحه
عبید الله بر روز جنگ جمل پس گفت که نه طلب نخواهم کرد و کینه کسی نمود بعد از روئین انداختن تیغ بسوی طلحه پس قتل کرد او را
این است حال امر بالمعروف و نهی از منکر ایشان که در حکام شرعی میگردند اگر شطرنجی از این بعضی

خبر بر آید و قتری بلید پس کجا باقی ماند بر سر و نهی از سر صاحب ارشاد خدا و رسول هر که صاحب زلمه بران نازان است
قول و ما قبل این در همین سوره از الله یذأفح عن الذین امنوا ان الله لا یحب کل کفار الذین یبغضون الله
من ینصرون ان الله علی نصرهم لقد یر الذین خرجوا من دینهم یرجعوا الی الله ان الله یقول ان الله یقول
صاحب رساله این آیه را پاره پاره کرده است و بجای خوان کفر کفار را نیز نوشته و تشریح کرده و قرآن شریف است چنین است
ان الله یذأفح عن الذین امنوا ان الله لا یحب کل کفار الذین یبغضون الله ان الله یقول ان الله یقول
ظلموا و ان الله علی نصرهم لقد یر الذین خرجوا من دینهم یرجعوا الی الله ان الله یقول ان الله یقول
در حق مومنین مهاجرین که خائن و غدار و کاذب نبودند و در راه خدا قتال میکردند و خان ثمان خود را ترک نموده بر فراقت
رسول کریم وارد میشدند و نصرت و یار میگردیدند چنین است که ایشان از جمله اخیار و امیران است بودند و خداوند شاک
نام ایشان بود و از جانب ایشان مرافقت می نمود و در غرضی ایشان شکلی نیست نه آنکه بعد رسول خدا خیا نمانند با کار
چنانچه خود حق تعالی درین آیه میفرماید ان الله لا یحب کل کفار الذین یبغضون الله ان الله یقول ان الله یقول
که خان و کاذب و غاوری بیدید چنانکه در صحیح مسلم است و نه آنکه در جبهه او پشت داده فرار میکردند و جان خود را از جان رسول
عزیز تر و البته آنجناب را در معرکه جهاودنهایا میگردد چنانچه حق تعالی میفرماید و لیتیم مدبرین بعد ازین آیه که در
مقدمه غنوه فرموده است از ان عفوکل ثابت نمیشود و نیز در سند احمد چنین است ان الشیخین هرما یوم احد رجوع عمر
بن شیبه موعده و یسال علیا العفو فقال لست لمنادی قتل محمد فارجعوا الی اعدائکم
فقال فاقا لهما ابوبکر ثم نزلت ان الذین تولوا امنکم یوم التقی لجمعان اما استزاهم الشیطان
و ترجمه این روایت قبل ازین گذشت و درین روایت بومی نفاق بعضی یارین هم بشام و درین نصف سبب امیر و ظاهر است
که صاحب بیاض گفتن کلمه ریشانه خارج از کلام شده بود و لیکن معرکه قول ریشانه کلمه نیست ما و اسکیه استقامت ایمان تا دم
والسین متحقق باشد چنانکه حق تعالی میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا پس ثلثه و اربعه ایشان از
شرف این آیه خارج شده اند که در کلام فرار میکنند و پیغمبر را تنهایی میکنند و ثلثه که بعضی فرار از حق و هم گریه میکنند لیکن نصرت رسول
از ایشان بوقوع نیامده و استقامت ایمان هم در بعضی از ایشان باقی نمانده بود و چنانکه در ثلثه و اربعه استقامت ایمان تا دم
و مقصود صاحب رساله که مجموع امور و عهوده است و مخالف در عهوده ثلثه ظهور رسیده بود و نیز ازین آیه و آیه ما بعد ان بر نمی آید
در مع مهاجرین که درین بر و آیه است ما از ان نیکو نیست بلکه درین معتقد است و از ایشان را از اکابر و عظام مومنین چون
الاسن ثلثه میگویند قول و در سوره حشر الذین اخرجوا من دینهم یرجعوا الی الله ان الله یقول ان الله یقول
در صولان او ینصرون الله و رسول الله اولئک هم الصادقون قول این آیه
نیز مفید در غای صاحب رساله نیست بلکه در مع فقر مهاجرین است و کار ان اباندر هم و درین آیه استخانی فضل از خود
و نصرت او در سوال او عطف در مع مهاجرین است و درین بر و وصف از ثلثه منصف بودند اگر ایشان مالک فضل خود می بودند و ثلثه
برین اختیار نمی کردند چنانکه مولوی روم میگوید چون صاحب جاه و دنیا خواستند بر کس که در این کس از خود برتر و اگر نصرت خدا

مخطوطه ظاهره که در طبع ایشان می بود بارها از سر که جهاد فراموش کرد و در جناب رسول خدا تمسک و ضعف کفار نمی گذارند چنانکه در
قرآن است آنکه ولید محمد بن ابی و صاحب رساله لفظ الفقراء المهاجرین را از اول این آیه جدا کرد و طلب خود حذف
شود و ناظر در شتابه افتد چنانکه جمله و الله عاقبه الامور را از آخر آیه الذین اذکنا هم فرود رشت کرده و در آیه ان
الله ین اقع بحاست فقره ان الله لا یحب کل خوان کفور فقره ان الله لا یحب کل کفار اثم نوشته است لیکن
مطلب او بوجه دیگر از آیه مذکور که در بین قول است بر نمی آید زیرا که لفظ الفقراء المهاجرین اخراج امر جدا از هم بدل است از
لذات القریش و از اجدان که و الیتامی و المساکین و السبیل است چنانکه در سیه او می است و صحاب ثلثه از تفسیر
رسول خدا بودند از یتامی و مساکین و یتیمین پس بلکه الله بود چنانکه این سنت میگویند که آیه ولا یاتل ولوالفضل منک
و المستعفی در شان ابوبکر است و عثمان را غنی می نامند و فقر هم ثابت نیست چنانکه فقر علی ثابت است و در تفسیر کشف
بیت چنین است که بدل است از ذی القربی قول و در حقیقت و حق و صدق و هجرت و نعمتی درین عهد رسول به نسبت ایشان
واقع است اول انفا باثبات رسانیدیم که امر معروف و نهی از منکر مسلوب بود و از زوات ثلثه قطعاً بلکه ایشان بعکس آن کار
میکردند و آنچه سیرت رسول این صلح نبودند و الاحقرت علمی از تبعیت سیرت ایشان ابانیه میروند و امر معروف و نهی از منکر
همه من و چه است تمهید ثلثه نیست که بطلت آن مستحق خلافت شوند و شعاع ایشان بعکس امر معروف و نهی منکر بود و بار
ایشان بر سر و قیاس هم بود و در اکثر مسائل خلاف حکم خدا ماموری ساختند و در آخر آن حجات یکیشند و از معنی کلام الله
جائز مطلق بودند و تفسیر قرآن را از روی خود میگفتند چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور است و اخراج البی معنی غیره کن
ابی بکر از جماع الصلوات لفظ قال انی ساقول فی ما برائی فان یکن صوابا لمن الله و
یکن خطاء فمنی و من الشیطان اراه ما خلا الولد و الوالد فلها استخلاف
عند قال ان لا یستبعد ان اسر مستیماً قاله ابو بکر یعنی سوال کرده شد ابوبکر از معنی لفظ کلام الله
گفت تفسیر است که بگویم به خود پس اگر صواب باشد پس از جانب خدا است و اگر خطا باشد پس از جانب من است و از جانب
شیطان می بینم معنی کلام را است و پس هر که باشد پس هر گاه ضعیف شد و معنی کلام را می بینم گفت که من چنان میگم آنکه در کتب
چیزی را که ابوبکر گفت باشد یعنی میگویم که خودم از ابوبکر اجازت بود و غیر تر بود که از نسوان حواریان ام می خورد معلوم نیست که ابوبکر
اینقدر را علمی این کلام را به نسبت ابوبکر چگونه بر زبان خود راند و شاید خود را از ابوبکر عالمتر گمان کرده باشد این بود حال ایشان که خود
قرآن را از روی خود تفسیر کردند و از آیه و من لکم حکم ما انزل الله و انما انزلنا هم الفاسقین و من لکم حکم
ما انزل الله فاولئک هم الظالمون و من لکم حکم ما انزل الله فاولئک هم الکافرین و
سپاسگاری و استند و معنی آیه این است که کسی که حکم کند بجزیر که خدا نازل کرده است پس ایشان فاسق اند و اولی که فرموده
پس ایشانند ظالم و در آیه آیه فرموده پس ایشانند کافر و امر معروف و نهی از منکر ساقوفی است بر علم و کمال علمی حاصل بود
سعد بنی صلح هم یکس را بجز علی بن ابیطالب علیه السلام ای الطاهرین قال رسول الله صلحهم لفاطمه
زوجتک و اولادها و اولادها و اکثرهم علی و اعظمهم علی یعنی گفته طبری که فرمود رسول خدا صلح

فاطمه را که تزویج کرده بود علی و او اول از همه صحاب اسلام آورده و علم او از جمله صحاب افزون تر است و علم او بزرگ تر است
از صحیح صحاب و لابن جریر قال صلعم خطا بالفاطمه و الله لقد انكحك اكثرهم علماء و افضاهم حجج
یعنی و از این جریر روایت است که فرمود رسول خدا صلعم و خطاب کرد با فاطمه که تو سید که تحقیق در نکاح و او هم ترا کسی را که علم او
بها برون است و علم او از همه بزرگ تر است چنانچه این حدیث صحیح است و الله یعلم الشریع من عرف
و نبی از منکر چو نه بفرمانه علم او خواهند بود و چنان مساوات با ایشان خواهند جست پس احق با این منکر و لیس با ایشان است
و نبی از منکر درین است کسی است که از جانب خدا و رسول او مامور است بهدایت است بعد جناب سرور کائنات و نیز متعین
است به صفت هدایت و ارشاد که امر و ناسی باشد حسب معنی خدا و ان نیست بجز علی بن ابیطالب که بعد از هدایت و باب هدایت
بود پس صحیح نیست امر بجز عرف و نبی از منکر از جناب علی مرتضی و یا از پیروان او که به حقیقت و تقیید او امر بجز عرف و نبی از منکر
بجاسته آوردند و این آیه هم خطاب است با جناب و پیروان او اگر چه ملثه بقهر و غلبه عاظم ریاست بر روس نمودن است صحاب
رسول مقبول را تحت حکومت خود گردانیده بود و در لیکن مرجع حل مسائل عولیه و معصوم و مشوره نیگانه که موجب ترقی اسلام و
رونق دین سیر الامام باشد جناب علی مرتضی بود و آنچه که از لوازم خلافت حقه است بجاسته آوردند و بجز هدایت ملوک و ارشاد
امام سلو بجناب شاک بود و همین جهت خدای شاک در حق جناب رسول خدا و علی مرتضی میفرماید انما انت عند رب
لکل قوم هاد یعنی جزین نیست که تو ترسانمده هستی و برای هر قوم راه هست نمائنده هست این سرودیه و این جریر در تفسیر خود
و ویلی در مشد الفروس و این عساکر و تاریخ خود و نام در سترک و احمد جنبل در سند خود تفاوت میسیر از این عبارت است
میکنند که انما انت عند رب لکل قوم هاد و صنع رسول الله صلعم هدایه
فقال یا مناد و انکب علی فقال انما انا انا علی بن ابي طالب
یعنی هر گاه که نازل شد از شرف انما انت عند رب و لکل قوم هاد قبول خدا صلعم دست خود بر سینه خود پس گفت
من مندم و شماره کرد دست خود بر سینه و روش علی پس فرمود تو نادی هستی امی علی بود هدایت خواهند یافت در پیش پادشاهان
بعده و صاحب شکر از جهت ذلالت حق منسوب ساخته این روایت را بسوی طبعی و پس و نینداند که برای ما قول شایسته است
ماوراشل و دیگر متعین حقیقت خلافت ملثه از جمله امامان عن الحق می دانیم و نیز احمد جنبل در سند خود روایت می کند که فرمود
رسول خدا صلعم ان قومنا ابدا یک نجد و امینا از اهدای التیار اعنای لایخافون ان قوم و اعترجک
قویا امینا لا یخاف فی الله لومه لانه وان تو سر و اعنای و لا انکم
فانکب علی و هادیا بعد یاخذک الطریق المستقیم یعنی اگر سیر خواهد کرد و ابوبکر خواهد میدانند او را امین از
در دنیا از شب و از خرقه و اگر سیر خواهد کرد و سیر خواهد یافت او را قوی الا انک و انخواه هر سید و راه خدا از سر نشن ستر نشن کنند
و اگر سیر خواهد کرد و علی از منی بنی شمار که او را سیر بکنید خواهد یافت او را راه راست نمائنده هدایت کرده شده خواهد گرفت شمار بسوی ما
رست پس بنی شمار انما هادیا بعد یاخذک الطریق المستقیم و لایخافون انکم و انخواه هر سید و راه خدا از سر نشن ستر نشن کنند
و نبی عن المنکر مقوض است از جانب خدا یعنی بن ابیطالب بعد رسول مقبول نه فرمود و حدیث ثانی نشن صحیح است برای خدا

آن جناب مع لایزال بود که بدایت خلق است و همچنین از مرتبه و منزلت آن محروم اند زیرا که آن حضرت صلوات الله علیه بر علی تشریح میفرماید
که اگر او را میخواستند که در شمار راه راست بدایت خواهد کرد و لیکن نمی بینیم که شما او را میپرسید و هر دو فقره اولی این حدیث شریف
از جمله موضوعات اند که در هر کمال نیز منحصراً در روایات جناب امیر که سینه پاره دنیا را مطلقه گردانیده بود و بعد از آنست و عدم
خوف در راه خدا از لوله لاکم و عدم سیالات از کسی این همه از خصائص زید و ترک دنیا است بخلاف شیخین که علی الدوام
طالب دنیا و رغبت جاه و منزلت آن اند و از دنیا آنچه بودی روی روی دشمنی خود میکردند و چون جاه و دنیا خواستند بصلوات
لانی کفر ایند ختمه بود شرح جامع حدیث که از نورالدین غریزی است در شرح حدیث علی باب حطه مذکور است علی باب
حطه ای طریق حط الخطایا من دخل فیها کان مومننا و من خرج منها کان کافرا
یعنی آن المراد الحط علی التیام و الخیر عن مخالفه یعنی علی باب حطه است یعنی طریق ریختن گناهان و خطایا
کیک در آید در آن مومن خواهد بود و کیک بیرون شود از آن خواهد بود و کافر محصل است که مراد از آن ریختن در بر انگیزانیدن است
بر روی او و باز داشتن از مخالفت او و تنادی شرح جامع حدیث علی باب حطه من دخل فیها
کان مومننا و من خرج منها کان کافرا آنکه تعالی کما جعل لبی اسیرا لیل دخولکم الیها متوافقی
خاکشعین سبب المغفران جعل الزهراء علیها السلام سبب المغفران و هذا نهی الیه المدح
یعنی بدینکه خدا اینها چنانکه گردید برای بی گناهی و اهل زمین ایشان در روانه از روی فروتنی و نرمی سبب برآ
آمرزش همچنین گردانید پیروی را بر بدست علی سبب برای منقذت و این نهایت مدح است و سید نورالدین سمودی که
مصدر روایات خایب القلوب عبدالحی در پیروی است و کتاب جوهر العقیدین جدید بیان حدیث ثقلین میگردید هذا البیت
شامل للقساک من بیعتت من ائمة اهل البیت و العتره الطاهرة و از حدیث بعد ایهم و استحقاق
تمسک منهم امامهم و عالمهم علی ابن ابی طالب یعنی این بر انگیزش شامل است برای چنانکه از آن
بزیل کیک گذشته است از آنکه اهل بیت و عترت طاهره و برای اخذ نمودن بدایت ایشان و سزاوارتر کیک تمسک کرده
شود از جهات ایشان امام ایشان و عالم ایشان علی بن ابی طالب است از بی پس بر گواه آنقدر تشریف و حث و عزایش
پوی علی تشریح کرده اند که تمسک بزیل غایب بود و منحصراً از جهت اقامت رسول خدا صلوات الله علیه و بیرون
او سبب نجات و موجب مغفرت است و مخالفت از روی با دشمنی است که ظلمت باشد و بی صورت نیکی که امر واهی باشد
فیمین در روایات ائمه است و در هر کس که در دنیا با دشمنی باشد و در آنجا که استوار است و اگر کسی دیگر
آن جناب آمر میفرماید که سبب است که در دنیا با دشمنی باشد و در آنجا که استوار است و اگر کسی دیگر
باشد یا باسان تقصیر مقصود و جمع نیست و هر چه باشد در دنیا با دشمنی باشد و در آنجا که استوار است و اگر کسی دیگر
مطلب آن آن جناب نیست در شیوه دنیا و تقصیر مقصود و هر چه باشد در دنیا با دشمنی باشد و در آنجا که استوار است و اگر کسی دیگر
از جهت همین است که در دنیا با دشمنی باشد و در آنجا که استوار است و اگر کسی دیگر
و تقصیر مقصود و هر چه باشد در دنیا با دشمنی باشد و در آنجا که استوار است و اگر کسی دیگر

بیتوت پور شد که اهل جبل و عقیق و نهران که در آنجا بودند از روی ترضی همه ایشان از جفا کفار بودند و قال پس نرو که
این سنت مجرب است این امور موجوده و موجوده در زمان خلفاء واقع شده اند اقول بیجا امری از امور موجوده در زمان خلفاء
مشه واقع نشده چنانچه فصلها با ثبات رسانیدم و دعوی صاحب رساله باطل و مضلل و باطله باشد و او مثل غبار کافران
مورچه با گردانیدم و تمسح و تدلیس او را برابر باب نصفت مونیج و منکشف نمودم بلکه برهم مفسرین این سنت جمله امور موجوده
در زمان آنحضرت صلعم متحقق شد و بعد از آن تا ایندم متحقق آن مستمر است و مرا از آنستخفاف معنی لغوی است و بیجا امری از امور
مذکوره برای عبودیت باشد باقی نمانده بود و اگر بجز زمان آنحضرت نیز مراد باشد در صورت تخصیص زمان ثلاثه نیست بلکه در مجموع جمله
این امور در زمان مساویه در برید و غیره نیز متحقق بود و خطاب درین آیات هیچ امتیاز است مثل خطای آیات آخر خطای در پیشانی
و کتف است تخصیص موجودین وقت نزول آیات مختلف نیست بلکه جمیع مؤمنین با یکدیگر این خطاب اند پس در صورت
فرض معنی مخاطب از نظر استخفاف چنانکه در مجموع صاحب رساله است باید که جمله سلاطین سخام موجود در آن باشد و در صورت
تسلیم تخصیص موجودین وقت نزول اخرج مساویه از خطاب این آیات مشکل است چه اکثر صحابه و تابعین این آیات استخفاف نمانده
تظلمه او در رقاب خود انداخته بودند و او اکثر قلد و باور این توح هم ماحظه بود چنانچه پس از این خوابی و انست و قبل سزای
این آیات در عصر مسلمانان داخل شده بود پس عدم دخول او در مظان موجودین بود است مثال در شیعه مذکور بود مجموع این آیات
در زمان ثلاثه زیرا که نزدیک ایشان استخفاف زمان خلفاء ثلاثه استخفاف حق بود اقول قطع نظر از استخفاف حق و باطل
خلاف ثلاثه را عدت عدم وقوع امور مذکوره بلکه در واقع و نفس الامر موجوده و در خلاف آن ایشان واقع نشده اند
اموریکه در آن استخفاف موجود من بشماره وقوع آن در زمان حضرت صاحب العصر معتبر می دانم و مفسرین اهل سنت در زمان
آنحضرت صلعم وقوع آنرا مستقداند و اگر در زمان ثلاثه هم ترقی پذیرفته است پس در غیر سلاطین و غیر انزوان در صورت آن
جلوه گر کرده است تخصیص ثلاثه نیست و استخفاف ثلاثه صحابه حق نبود و اگر حق بود جناب امیرانشش ماه از حیت ابوبکر
تخلفی در زینه جیاج در بخاری و سلم مذکور است و در جامع الاصول و مجمع بین الصحیین چنان مرقوم است که در کان
العدوجه من الناس حیون فاطمه فلما توفیت و اطهذ انصرفت و معی به الناس عن علی و
مکت فاطمه بعد رسول الله صلعم سته اشهر ثم توفیت فقال الزهراء علیها السلام علیها السلام
سته اشهر فقال لا والله ولا احد من بنی هاشم حتی یایقصر قلبی علی غایت وجود
الناس ضرع الی مصالحنی بکر بنی و بود برای علی روداری الزهراء در زنی فاطمه پس هرگاه که وفات یا
فاطمه بر کشتن روی مروان از علی و در کس کرد فاطمه بی غیر خدا صلعم شش ماه پس از آن وفات یافت بر گفت
زهری پس نه بیت کرد و از علی تا شش ماه پس گفت که نه قسمی یون کسی از بنی هاشم تا اینکه بیعت کرد و او را پس هرگاه
بود علی که کشتن روی مروان عاجز شد سوی مصالحنی بود ایست و قریبی در شرح صحیح مسلم شرح اوله و کانی معنی آن
در بی حیره فاطمه گفت که کان الناس یحیر مور علیانی حیون ما کرامنا لانا انما بنعد رسول الله وهو
سبنا فلما توفیت وهو لم یبایع ابابکر انصرفت الناس عن ذلك الاحترام لبرخی نهاد مخالفت

الناس ولا يفرق بيننا منهم في مروان که احترام میکرد علی را در زندگی فاطمه برائی گرامی داشتند او بدرستی که
پاره گوشت رسول خدا بود و علی هم صحبت بود معاشر او بود پس هرگاه وفات یافت فاطمه و علی صحبت نکرده بود ابو بکر را ازین جهت
مروان از آن احترام تا که داخل شود در چیزیکه داخل شدند مروان و سفارت کند جماعت ایشان را البته دور ریاض النظره هم
است که علی مرتضی بعد وفات فاطمه زهرا بر دست ابو بکر بیعت کرده بود پس از بیعت ابو بکر با علی و حقیقت و شریعت فضائل و مناقب
خاندان بود حضرت علی تا این مدت چیزی از بیعت ابو بکر توقیف میکردند و آنرا منضم شرح مسلم تصحیح مفهوم میشود که احترام علی تا حیات فاطمه
بود هرگاه فاطمه وفات یافت در ایامی مومنانی منصرف شدند و مشهور شده پیغام صلوات ابو بکر و دستاورد چنانچه نطق فرمود که در جامع الاصول
است بر اجباری و مجبوری و ولایت میکند چنانچه تقدیر من بیعت اهل سنت و تخمین میکند و بر شیعیان مستتر من اند که اگر خلافت ابو بکر
حق می بود حضرت علی چرا بر دست او بیعت میکردند و در وقته الاحباب مذکور است که جمعی از اهل تواتر آن آورده اند چون از بیعت
فرزندان حاصل شد ابو بکر صدیق رضی الله عنه مهاجرین و عین انصار جمع ساخته کسی را فرستاد و علی مرتضی را کرم بنده و چون مجلس
عظیمی اجابت فرموده در آن مجلس حاضر شدند در مجلسی نایق خوب نشسته اند از موجب طلب خویش پرسیدند فارق گفت موجب
آنست میخواهم که چنانچه صحابه با ابو بکر بیعت کرده اند تو هم بیعت کنی علی گفت که من همان سخن که شما بر آنستار حجت ساخته این
منصب گرفته بر شما آنچه میکردم آنچه گوید که حضرت رسالت پناه از بیعت نکردم گفت که ترا آنرا بیعت با بیعت کنی علی گفت که اول
این سخن مرا چه با صواب بگویند بعد از آن ازین بیعت جوید و همچنین در وقته الصلاه است و در جای دیگر در وقته الاحباب
ذکور است که حضرت امیر معاوی خلیفه از ابو بکر برای خود نمود چون ابو بکر را خبر کرد که کلمات علی جمله استوار و محکم و بر کینه ازین مجال
صد بر است از زهرفی و آمد که بر بیعت او را اجباری نیست و اکثر روایات کتب اهل سنت و ولایت میکنند بر حقیقت خلافت
امیرالمؤمنین علی فاطمه امیر سپید نظر پس در طبرستان که در آنجا سخن عالم بودند استحقاق جناب امیر علی را از آنجا که کتاب مستقیم
ازین باب است که قال ابن عباس بن الخطاب انی ادرک قول ان صحابه را از آنجا که
لیس فی مناقب اهل بیت الله انی لا قولی فی مناقب اهل بیت الله و فی مناقب اهل بیت الله
ولا یمنع من المناقب فی بیعت اهل بیت الله انی ادرک قول ان صحابه را از آنجا که
تو اولی بود از بیعت با اهل بیت علی گفت که ایضا در بیعت با اهل بیت الله
در اصل هر دو صحابه گفتند بیعت با اهل بیت الله است که تو گفتی که بیعت با اهل بیت الله
و مناقب اهل بیت الله و مناقب اهل بیت الله و مناقب اهل بیت الله و مناقب اهل بیت الله
فاطمه بر دست او بیعت کردند تا آنکه آنقدر که بر دست او بیعت کردند تا آنکه آنقدر که
میکرد و گفتی که هرگز این را در عرض موقت که نام او تغییر نکند و هرگز این را در
قسم بر در کاخ آن کعبه تویش هرگز بر وجهی نشدند از ریاضی و در شرح حدیثی را که در آنجا
بود که آنرا در آنجا سپید خواهد کرد و در شرح حدیثی را که در آنجا سپید خواهد کرد
در آنجا سپید خواهد کرد و در شرح حدیثی را که در آنجا سپید خواهد کرد

امیر علیه السلام متحقق است چنانکه باثبات و باید هم در اختلافات حق آنجناب یعنی ابوالطالب آن نبی شریف و بر طلب آن امر که نمیفرمودند
و در اینست که در این خصوص الحق مانده اند که خلافت ظاهر از آنجناب منتسب گردیده بود و ابو بکر با وجود عدم تحقیق خود و شوق حقیقت
جناب امیر علیه السلام و نماز و محرم را در مخالفت با او از آن جناب خلافت ظاهر را نامزد نمود و در موضع که معروف با بطلان
مشهوره باطل است علی باطل حق محرم را اجتماع کرده از کسی تطبیح و از سر بخت خود و نیز از جمع که معاندان و حاسدان علی مرتضی بودند بطریق
و در شبانه آن شب که در غصب حق علی کرد و در غیبت اللغات که موافق آن سنی شد است معنی سقیفه مرقوم است که حقیقت این است
ایوانه با بر اینان که بر برای مشهوره باطل در آن جمع پیشند و مجاز المشهوره سخن میسر را میگویند اینست و این سلام که حدود حقد
بغض که آنرا با علی مرتضی در صدر و خود با از سانسها محضی میباشند بعد از آن جناب رسالت با صلح آخر امره در نمودن غصب کرد
حق آنجناب و خدا را نمودن و وحی در فریاد داشتن آنجناب را آنچه که بعد از کائنات بر علی مرتضی ارفته و گذشته است همه آنرا
جناب رسول خدا صلح گویش گذار یعنی خود فرموده بود و در چنانچه شاه ولی الله در آن زمانه الخفای می نویسند و باید دانست که آنچه بر حضرت
مرتضی بعد از آن آنحضرت صلح گذشته تا آخر عمر همه آن و تالیخ آنحضرت چهار فرموده بودند و با صلح چهار صلح ساخته و پس از صلح
تخلیه نیز در مطاعن عثمان می نویسند که جناب رسول خدا صلح فرمودند با علی بر او است مجتمع خواهد شد بعد از این پس عدم اجتماع
مردم بپاره علی مرتضی بحمد و تقدر عدوت چه تصور کرده آید و در کتاب مناقب ابن مرویه روایت است گفت ابن عباس که من
با رسول خدا صلح و علی مرتضی در سینه از با عثمان برین روایت هم قال ما احسن هذا قال رسول الله صلح با علی
حد یقتاد فی الجنة احسن من سائر یعنی گفت علی چه خوب است این صلح رسول خدا صلح ای علی با این خود
بهشت بهتر است از آن ابن عباس میگویند تا اینکه از بیعت حدیثی گذشتیم و جناب رسالت با صلح و در حدیثی فرمود که یا
علی حد یقتاد فی الجنة احسن من سائر یعنی با علی صلح و حدیثی دیگر که در حدیثی است که علی با کاشه
قال ما یبکک یا رسول الله فقال ضحاک فصد قولی بعد الذی حتی علی بن ابی طالب تو در بیعت با عثمان
از این بعد از آن بگویند آنحضرت صلح و سخنانی خود را بر سر و پیش مبارک خود در بیعت تا اینکه بلند شد گریستن آنحضرت صلح
فرمودند که چه چیز که با سید شریف رسول الله پس یعنی خطاب کرده فرمودند که کینه پاک پوشیده اند و سینه های قوم ظاهر نخواهند آمد
چیزی تو را می آید که در کتب معتبره یعنی بعد از وفات من نوشته و وجه دیگر عدم اجتماع مردم بر علی بن ابی طالب آنست که شیعه عبد الحق در
در ظهوری در کتب سابقه را نوشته که از امام شافعی پسندید که علت نفرت خلیفه و عدم اجتماع ایشان بر حضرت مرتضی که مردم شهر و همه چه
باشد گفته اند و در این باره حق بر کسی نیست و از هیچ امری سابقه است و در این باره که وی از پدر خود در بر بنیامون
و سایر آنجا باشد عالم بود و عالم را بداند بنده بود و شایع بود و شایع را کسی نبود و شرف بود و شرف را کسی نباشد از میان
شافعی آنچه به شوق رسید که شافعی که ایشان اجتماع مردم شده بود و عالم این جور مذکور از ایشان است و با بودند و الا سبب اجتماع بر ایشان
چه بود و در روایت شافعی که شافعی را محال میسر می باشد و کسی از فرقه ماعتدرا یعنی نیست که آنجناب بخوف کسی از آنجا حق خود
تعالی فرود باشد و اگر می خواستند که بچه و غلبه خلافت را از دست خاصان منافع فرمایند و یاری کسی نبود که مشعل ضربه زد و القطار
پیشند و پیوسته و صلح و صلح بود آنجناب نیز از ترس کسی نبود بلکه نیاید مصلحت و اشباع و وصیت رسول مقبول صلح

بوده از خوف و بیست کسی و آنجناب را سر بر پاس هست رسول خدا بود که بخوف از زیاد ایشان از دین بی صلح متصدی سخت گیر
نشدند و باز از هدایت ایشان دست بردار نکردند و در مشوره ایشان شریک میشدند و بر ترقی اسلام مشوره نیک میدادند
و معصوب الحق بودند لیکن آنجناب را توفیق و کثرت اهل اسلام و کثرت ایشان در کثافت عالم طوطی خاطر بود بنابراین مشوره نیک
میدادند و برای جفا و حکم مناسب فرمودند که خلیفه حق بودند ولیکن از شریک کردن رخ خود برای ثلثه برای ترقی و ترویج اسلام
و مشوره نیک دادند حقیت ثلثه از آن لازم نمی آید بلکه آنجناب را کثرت اهل اسلام منظور بود و مخالفین را در ضمن آن ترقی سلطنت
در ریاست خود طوطی خاطر بود بنابراین مقتدر شماره آنجناب می بودند و در اعانت اسلام سعی میکردند و اگر با عانت فاسق میسر میسر
توقع باشد مخالفت نیست چنانکه در بخاری و مشکوٰه و غیره از آنحضرت صلح با ثور است که ان الله لیؤدی هذا الدین
بحل فاجز خدا بتعالی نماید خواهد کرد این دین را بعد از کار و اگر بالفرض جناب امیر مصلحت با ایشان خلط و ملط می و اشتد دور
نماز و مشوره ایشان حاضر میشدند و برای خود را شریک را می ایشان می کردند این جمله امور موجب استخا و می جناب امیر و
ثلثه نمی توانستند و برابر باطنی ایشان نمیتوانستند بر وجهی بوقت ضرورت حکم است برای اطاعت عصاة و فساق چنانچه در
صحیح مسلم حدیث است طویل در آنست که من و اولادیه و آل فراره یا تشیبا من معصية الی فلیکن ما
یاتی من معصية الله و لا ینزع ید من طاعته یعنی شخصی که کسی بر حاکم شود پس به پیشدانی حاکم را که بجا
سے آرد چیزی را از معصیت خدا پس باید که ناخوش و اندر چیزی را که بجای آرد از آن فرار کند خدا ولیکن نکند دست را از طاعت
آن حاکم سبب تحمل این چنین نگویات آن بود که جناب رسول خدا صلح و عیبه فرموده بودند و بر اختیار صابرتا که پیش از ایشان
کرده بودند چنانچه در روضه الاحباب مذکور است که پیغمبر خدا صلح از علی و صبیح فرموده بودند که یا علی بعد از من بی سوره و سوره
تو خواند سید باید که تنگدل نشوی و طریق صوابت پیش گیری و چون منی که مردم و بیار اختیار کردند تو آخرت اختیار کنی
نشد و جناب امیر از مقاله خاصان حق بود که مسأله مسامحه فرمودند و نصب حق خود گواری کردند و سبب آن خوف از شر او بود
بود بر کفر علی چنانچه ابن عبد البر در کتاب استنباط از منسجمین کتب اهل سنت است و ترجمه زقاعه بن رافع می نویسد که
ابن شیبہ عن المدائنی عن ابی بصیر عن جابر عن الشعمی قال لما خرج طلحة بن الزبیر
کتبت ام الفضل بنت الحارث بنیر وجههم فقال علی علی اجمع طلحة بن الزبیر ان الله
عز وجل لما قهر رسول الله قلمنا نحن اهلنا و اولیائنا فلا ینا عننا سلطان احدنا فی اهلنا
فومنا فینا و انما اولاد الله لکننا امة الفریق و ان یعود الکفر یدور الی الدین تغیرا فیه بعضنا
ثم لیرز و یجعل الله الایمان و شب الناس علی عثمان فقتلوا ثم یبعثونی و لم استکره احدنا و یبعث
طلحة بن الزبیر و لم یصل الی احدنا کما لهدی من خرج الی العراق فکذب الی الله فخذ ما یقتلنا المسلمین
یعنی روایت است از شعبی که گفت هر گاه خروج کردند طلحة بن زبیر بر کفار و علی نوشت ام الفضل و شریک و اطلاع کرد بخروج
ایشان پس گفت علی موجب است بطلی و زبیر هر گاه وفات یافت پیغمبر خدا گفتیم ای محمد اهل او و قاریه او پس نه تمنای خواهد
کرد از او بر طرف او کسی پس نکند بر با قوم پس حاکم و الی کردند غیر ما و قسم بخدا که اگر بود خوف مفارقت و اینکه باز عاود

یوسف قال الله تعالیٰ رب السجن احب الی مما یدعوننی بیتی ای پروردگاری من زندان دوست تر است
بسی من از چیزی که می خوانند مرا اگر گویند آنحضرت را دعوت بکنم و سجد و واقع نشد خلاف قرآن است و در صورت قرار آنحضرت
واضح است نمی نویسی قال الله تعالیٰ اذ یقول منکم لمن خفناکم فوالیٰ ربکم جعلکم من الذلیلین
یعنی وقتیکه میگفت که شوم از شما هر گاه شریکم از شما پس بخشید برای من پروردگاری من هم کرد و از شما پس از مسلمانان اگر گویند
قرآن بخوف واقع شده این کلمه سب کلام الهی است و اگر با خوف واقع شده پس اگر علیه خواهی و می هم بشود چه استیجاب
دارد شکر خداوند قال الله تعالیٰ ان القوم لستضعفون و کادوا یقتلونننی یعنی ای پسر ما درین
بدستیکه قوم ضعیف و استضعاف بودند که قتل کنند اگر گویند استضعاف آنحضرت وقوع نیافتد مخالفت باقرآن مجید
لازم آید و اگر قائل باستضعاف شوند در حق و می نیز این عذر را قبول فرمایند آنحضرت قائم المرسلین که از کفار و مشرکین
فرموده باز استحصان گوید اگر گویند از خوف هجرت واقع نشد خلاف واقع است و اگر با خوف بوقوع آمده و می معذرت بر باشد
قال و نیز آنحضرت در عهد سعادت مهربان خود بزرگ شیعیان محققین مثل سید مرتضیٰ مجتهد الزمان و غیره جمیع ایشانی
بهجت قادت اعوان و انصار و کثرت اعداد و شمار روز نظام امور مملکت و اجرای حکام ملت بر سیرت و آئین شیعیان که نزد
ایشان خلاف سیرت رسول انظمن بود بقیه عمل می نمود و امور موضوعه و منتهی غله از برای که باغراض باطله دستور العمل
خاص و عام شده بودند تغییر دادن آنهاست و نیز آنکه بی ثبات و متغیرات ایشان مطبوع و مقبول تابعان ایشان بود
مخو و علاج آنها خلیفه و شوری می نمود و از صحابه کسی بتائید مر با بعرف و شیعیان عن المنکر معذور معاون و ناصر آنجناب نشد
اقول هر گاه جناب رسول خدا معذور بود که کثرت صحابه خیار تاب سقاومت کفار قریش بناورده از وطن اصلی و مالوف
و مانوس خود مهاجرت فرمودند و می او علم که آنقدر جمیع همراه خود نهشت با این قادت اعوان و انصار و کثرت اعداد
اشراک از عهد و نظام مور مملکت چگونه میسر بود که پیشتر بر سر منزل مناص می رسید و علای شیعیان درین قول منظم و منبسط
و در وطن باشند با علای اهل سنت نیز ایشان متفق اند چه صاحب شرف و سلطان عثمان می نویسد وقتیکه حضرت
امیر سر راهی خلافت را شد و پیغمبر شدند بقدر مقدور در لشکر با نیتند و در فتح خی القان که طلح و زبیر و ام المومنین عائشه علیها
و علی بن ابی طالب و ابوسوی شعری و دیگر صحابه کلام بودند که شش فرمودند و انتم قتل در قتال و جنگ و همدار با ایشان با
تقریب و سرحد تقریب مساعده نشد و آن نظام امور خلافت معذور شده است اما آنرا قال پس هر گاه علای اهل سنت قائل عدم
آن نظام مور مملکت و در عهد جناب امیر باشند قصور جناب امیرن صاحب مجتهد الزمان چیست ایشان که نام امر خلافت واقع و
مخالفت استقله علای اهل سنت تمیز فرموده اند و اگر صحابه رسول مقبول به سبب معذور و غنا و از اطاعتت جلیطه حق
خارج شده و دفتر نظام را بر بزم و در بزم کرده باشند در خلافت منصوصه است آنچه علی بن ابی طالب نظام کلام حرف است و بدانکه وقتیکه
خلافت موقوف بر نظام مور مملکت نیست و الا باید که معویبه و مانع بود که در عهد ایشان نظام مور مملکت مخوف بود
در زمره و کفار را شدین و روح باشد پس معویبه را از خلافت را شده و خارج مسکن و خلافت را شده را در چهار کس بکلام وجه
حصری سازی بلکه بحسب عقیده تو مناسب آن است که نام علی را از همه خلافت را شده و در خارج کنی و بجای آن

نام معویہ را ثبت نمائی که در زمان او نظام بود بر سلطنت بخوبی بود و لشکر این چهار بار در یک سال که بسبب اتحاد قلبی فیما بین
عین مناسب است و علی مرتضی البته مخالف و مباین این چهار بار بود و نشستی که معویہ با لشکر بود علی را نبود و در تمام فرمود
جناب امیر از معویہ الناس بود موضوع غلبه شیبیست و در بودن سیرت شیخین مخالف سیرت رسول الثقلین نیز بر می نیست جناب
امیر علیه السلام صلوات و بیاعتنا عدم جمیع است بر اذاعت و انقیاد خود و ملاحظه مخالف مروان محو کردن بدعات خلفاء ماضیه را
توانستند چنانچه در صحیح بخاری مذکور است که در زمان خلافت علی قضایه عمر بن ساختند و مستفسر شدند که حکام شرعی را طبق
سابق بعمل آوریم یا آنچه دیگر اجرا کنیم آنحضرت عدم اتفاق مروان و کار ایشان دیده فرمودند که اقتضا اما کماله تقصیر
فانی اگر اختلاف حتی یکون الناس بجهان اداوت که اما اصحابی حکم کنید چیزی که بود در
کلیه یکدیگر بر سببیکس با خوش می دانم مخالف را اما اینکه مروان یک جماعت شوند یا امیر چنانکه مروان صاحب من پس اگر
سیرت شیخین موافق سیرت رسول می بود جناب امیر چنین معتقدان نمی فرمودند بلکه سیرت رسول که بدستور سابق اجزای حکام
کنند حاجت مستفسار نیست و نیز از سوال کردن قضایه واضح شد که بموجب صحیح سمری هر که آمد عمارت که نوساخت
بر خلیفه بر دستور جدید مشروع خود کار بخاری شد بنا بر این قضایه از جناب امیر عدم تمسار نمودند که شاید علی مرتضی نیز موجود
شرعی جدید بخواند و الاحاجت تمسار بود شرح محمدی است حلال حلال الی یوم القیامه و احرام
حرام الی یوم القیامه حال سیرت شیخین پیش ازین واضح کرده ام که سیرت ایشان هرگز مطابق سیرت جناب
رسول خدا نبود و الا حضرت علی در روز شوری از قبالی آن ابا نمیزمودند چنانکه در صوفی محرقه است و حسن سیرت شیخین
از صالحانی و از در اومان خاص و عام آن زمان بودی بر سوره یافته بود که بعد فوت عمر عرض خلافت بر جناب امیر لشکر و اتباع
سیرت شیخین نمودند و آنحضرت را منی نشاندند که سیرت شیخین مطبوع طابع ایشان نبود حاجت ذکر سیرت شیخین چه بود
عمل بر کتاب خدا و سنت رسول با کافی بود و سیرت شیخین مخالف سیرت رسول مقبول بود که مکافات عمل قبیح
خوش عاضدین سید ریخ اهل بدعت و مشرکند که سیرت شیخین را سبب سیرت شیخین هم که در امیر بود حکم بن خاص را که مطرو
جناب رسول خدا بود و نقل مشی آنحضرت می کرد که شیخین هم از او بی خبری انداره بودند ایشان در زمان خود بر حال خسران
مال او مشقت نموده در رویه جناب او در وقت آن که سیرت شیخین را سبب سیرت رسول مقبول بود که مکافات عمل قبیح
بن الملون چنانکه در مشرک که حکم تمام بود مسائنه و سیرت شیخین را سبب سیرت شیخین هم که در امیر بود حکم بن خاص را که مطرو
که بد کرد بود و در صحیح بخاری مذکور است که سیرت شیخین را سبب سیرت شیخین هم که در امیر بود حکم بن خاص را که مطرو
بودون من حاجت الله در سوره ذر که قال ابوهم و ابنا و هم ذر و اولادهم ذر و اولادهم ذر و اولادهم ذر و اولادهم ذر
سبب مالاتی کرده و سستی کشید با مخالفان بود از رسول از یادیر بیان حاجت شیخ و حکم رسول خدا بر سیرت شیخین انداخته بود
سیرت شیخین خلافت معویہ که هرگز بر سیرت شیخین نخواهد رسید از راه حق عسافی در زید و سیرت شیخین چگونه
در سیرت رسول خدا باشد که از بدعت در مختصات ایشان کتب اهل سنت ظهور می چون انداز جهت خوف انطباق بدکن
سیرت شیخین در سیرت رسول خدا باشد چنانکه مطبوع طابع اصحاب رسول مقبول بود شیخین مختصان شیخین مقبول قلب و احزاب

ایشان بود برگاه جناب رسالت آب توانستند مگر در آن رسوم جا بلیت را از نفوس صحابه خود چنان بر علی مرتضی از خود کردند
آن تا منقذ میوه و ندا وجود آنکه صحابه متفق بودند در انشغال آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم در عهد علی مرتضی اکثر صحابه
رسول از اطاعت امام آن زمان بدر شسته بودند بلکه بر سر پیشانی او زدند و اکثر او فحاشا و افحاشا می فرمودند و ایشان می شنیدند که از
کاشین و گوازه از تاریخین و نگاره از قاصدین و نوادم و اسپین شرح آنست و سگول و نم نسیب آنجناب با او دید پس برگاه
حال آنجناب علیه السلام باین کیفیت باشد که حال حاضر است که الطماس بهوات صورت بشود و جناب رسول مقبول صلوات
بوجوده و اتفاق بر صحابه توانستند که رسوم جا بلیت را در حقیقت از او جدا نموده و فرمودند که اینها جمع بین صحابه و رسوله
منقول است و شرح و تفسیر هم شرح آن نموده است قال اهل البیت لو کان فی قلوبنا مثل قلوب اهل بیت رسول الله
لیاهدلیه و فی ذلک یجادین نافع من الکفر و فتن فایده بسیار است که در آنجا است و اتفاقاً این
دینگر قلوب هم لاهوت بالیبت نمیدم فادخلت ذلیک ما اخذت من عندنا فاحضرت ما اخذت من عندنا با آنکه
وجعلت علی یابین بایا فی قلوبنا با آنکه کفر و فتن در وقت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم می باشد که می فرماید
تو بعد از آن زمان با یلیت و در یک روایت این است که بعد از آن زمان کفر و فتن می آید از آنست که در میان آنست که می فرماید
انگار کفر و فتنهای ایشان البته حکمی کرده که خانه کعبه بشهده کرده و شور و شغب می کند و چون کفر و فتن کرد
و داخل می کرده است و از این سخن شگفتی در آنکه در آن زمان کفر و فتن می شد و در آن زمان کفر و فتن می شد
سپس اگر جناب رسول صلوات الله علیه و آله و سلم در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
جایی را از قلوب صحابه خود توانستند و از آنجه که ایشان گفته فرمودند و چنانکه از صحابه بنامید امر بالمعروف و نهی عن المنکر
مبین و ناصر آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان
رسول مقبول و آنطرف ایشان از اطاعت خلیفه حق الرسول امین در حق پدر باری و اسامی و رسول و از
رومی مصلحتی در آنست که هر کس در آن طرف در آنست که هر کس در آن طرف در آنست که هر کس در آن طرف
که در آن زمان در آنست که هر کس در آن طرف در آنست که هر کس در آن طرف در آنست که هر کس در آن طرف
و هو الذی اخبر قدام الیه بنی الموضع الذی الیوم و کار طلعت ابلیت بنی مکرکس است که
بیشتر از همه مقام بزرگم آل سوری موضع آن که هر روز و آنجا است و در آنست که هر کس در آن طرف
که هر کس در آن طرف در آنست که هر کس در آن طرف در آنست که هر کس در آن طرف در آنست که هر کس در آن طرف
که هر کس در آن طرف در آنست که هر کس در آن طرف در آنست که هر کس در آن طرف در آنست که هر کس در آن طرف
که هر کس در آن طرف در آنست که هر کس در آن طرف در آنست که هر کس در آن طرف در آنست که هر کس در آن طرف

بلکه آن حضرت در اظهار حق و بیان مرتبه خود گواهی نصیحت کرده اند و در زمان خلافت خود از تغییر مخرجات ایشان از روی
بهاض و زردی و غیره از خوف کسی چنانکه رسول خدا صلوات بر او و آله و سلم استماع می نمودند و در آن زمان که در آنجا
تعداد زمان و فرطیت مسیح بطین در حضور تمام ممالک و آن انظار آن و تشبیه و ترویج قرآن صحیح و کامل که ترتیب و تنظیم
و اداه آن جناب بود مخفی و مستتر ماند اول وجه عدم رواج مورثه و در قول سابق بوجه سیدیه بیان کرده ام و اگر در وقت
مورثه زوره زیدی باشد نیز مطلع باید شد اما متعجب پس آن بگویم و او را شاد و رسول بر احاطت و صلاح است قال الله تعالی
فما استمتعده به منین فان اولی الامر فی رضیه یعنی پس از زمان که شکر و دید از ایشان پس به سیدیه
ایشان را مژده ایشان که مقرر کرده شده است و در آن وقت استماع و درین آیه نکاح نمی تواند شد زیرا که در اول سوره در
نکاح گذشت و الا تکرار لازم می آید و نیز بجز نکاح نصف مهر واجب می باشد که کل آن کل مهر بعد وقوع نجات است
و جماع هم سرانمی تواند شد چه در صورت مستثنی آیه چنین خواهد بود که از زمانه که جماعت کرده پس به سیدیه ایشان را
رضی ایشان و از زمانه که جماعت کرده دید ایشان چیزی مرید و مالک و اولی الامر استقبل جماعت هم واجب است
پس معلوم شد که مراد از آن متعجب است که بجز در وقت آن و در آن تمام مهر و تشریحی که در آن است تمام آن را که در آن
تشریحی در تفسیر کشاف و کاتب ساری که در تفسیر ساری در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
مشهور و دیگر مفسرین از آن است و در آن است که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
حصین روایت است که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
یعنی آیه بعد در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن چنین آیه نازل شد که آنرا نسخ نماید بعد از آن هر دو آیه
خود گفته آنچه گفته یعنی هر آنرا حرام کرد و نهی بود در بخاری و تفسیر شیخ ابوری نیز چنین است و شرح آن در کتاب
هرگز موجود نیست و از آیه الا ای در آنچه که بعضی ایشان نسخ میکنند معتبر نیست زیرا که با وجود داخل شدن آن
مشهور در آن راجع چنانکه در محل خود ثابت شده است و آیه مذکور نیز قبل نزول آیه ششم است چه آیه الا علی از او جمع قبل
هجرت و در آن نازل شده و آیه متعجب بجز بجزت و در آن مشهور پس آن آیه نسخ آیه متعجب نمی تواند شد و غیر الدین را نمی در
تفسیر کبر و در تفسیر و کاتب و حکم در شکر و لغوی در معالم التشریح و در ایشان روایت کرده اند که این آیه
متعجب با پیشور نازل شده است اما استمتعده به منین الی اجل مسکنی فان اولی الامر فی رضیه
یعنی زمانه که متعجب کردید از ایشان تا وقت حسین و لغوی در معالم می نویسد که این روایت صحیح است بشرط مسلم است پس
کیسه میگوید که در حدیث این روایت است اولی الامر است قول او را به اعتبار ساقط است و جمیع روایح بین الصحیحین در حدیث
مسلم در مسلم و حدیث شارح صحیح بخاری در ابواب غزوه خیبر از ابوسعید خدری و جابر بن عبد الله روایت میکنند که
قال الله تعالی فی حجه عمر الناس نشان عمر و بنی کعبه یعنی گفته اند ایشان که درین
نیست که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
تفاوت در اولی الامر است که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است

گفت منتظر بماندش عتبات محمد رسول الله وانا انهي عن امتناعه واما في تفسيره واما في تفسيره
بیشتر و در متنی بود در شرح و در زمانه رسول خدا صلعم و من منع سیکم از انبیا کی متعجب است از انی متعده زمان است و در شرح تخریب
تو شیخی و شرح تخریب صفهائی و در شرح مقامد عینان مرقوم است که ان عمر سعد المنبر و قال انما الناس
تلتک علی عهد رسول الله وانا انهي عنک و احرم من و انا علیه بن متعده النساء و متعده الخ
و حتی علی خیر العمل یعنی بدستیکم عرصه نمودن بر او رفت بالای آن و گفت ای مروان ستم چیز نوید را بعد رسول خدا
صلعم و من منع می کنم از آنها و حریمی کنم آنها را و عذاب می کنم بر آنها کی متعده زمان است و دیگر متعده حج و سیکوم گفتن جی علی
خیر العمل در اوان و تاویلی که در قول عمر میکنند که هر من یعنی این تخریب من است نهایت بی جا است زیرا که با وجود عدم ساعه
تاویل مذکور معنی مقصود و این سلسله را قابل ساعت هم نیست چه ملا علی قاری در رساله خودی نویسد که در قول غیر معصوم
گنجایش تاویل نیست و الا قول کفر هر کافر بی تاویل صحیح درست کرده شود و صاحب تحفه در باب اول می نویسد که ما در سب
این سنت این است که کلام تفسیری را محمول بر ظاهر آن باید داشت نه بر تفسیر و خلاف نمای چنانچه کلام عهد و کلام رسول را نیز
بر ظاهر آن حمل باید کرد و چه امام حقی نامی بنام پیغمبر است و نفوس غیر مسمول بر ظاهر است و نیز می نویسد که تاویل را بر آیه باید بود
که ویس عجز و بی چارگی است پس هر گاه کلام خدا و کلام رسول با وجود کثرت تشابه محمول بر ظاهر است کلام عمر هر گاه منصرف عن
انظار هر خواهد بود و از روایتی که در از الیه اتفاق است چنان استفاده میشود که اگر چه متعده نیز در عهد رسول خدا صلعم طحال
بود و حکم طالت آن از قرآن نیز نزیاد و ثابت بود لیکن مرضی عمر نبود که متعده طحال اند چنانچه ولی عهد در از الیه اتفاق از جابر روایت
میکند که تمتنعنا مع رسول الله و مع ابی بکر فکما ولی عمر بن الخطاب الناس فقال ان القرآن هو القرآن
وان الرسول هو الرسول کما تمتنعنا علی عهد رسول الله صلعم و احرم من النساء متعده النساء متعده الخ
یعنی شده که هم عهد رسول خدا صلعم و هم عهد ابوبکر یعنی در از الیه ایشان پس هر گاه حاکم ششمین خطاب مروان را پس گفت
پدر سیکم قرآن قرآن است و رسول رسول است یعنی من منکر قرآن و رسول ششمین را می من تفسیری آنست که در متعده
که بود در زمان رسول خدا صلعم کی متعده حج و دیگر متعده زمان منع کرده و چهار کتاب طحال میسند معینا تحفه صلعم و این
تفسیر و در نهایت و در تفسیر و در تفسیر خود از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب روایت کرده اند که فرمود آن حضرت
تو که ان یعنی عهدی است که ما از انی الا شکر یعنی اگر منع سیکم در متعده زمان سیکم و گشتی آن فرست مسج پاپس از کلام
انبی ثابت است و سابق عبارت و نظم قرآن حکم میکند مسج بار و در سبب حضرت علی بن ابی طالب و این بیان و در سبب مسج پاپس
در سبب و سبب و سبب این حج در شرح صحیح بخاری میگوید که در تفسیر عن احد من الصحابة خلاف خلاف
عن عیله و ابن عباس و ابن عباس و غیره یعنی در تفسیر که گفته اختلاف الناس من
مسج الرجلین و فرغنا من انقل القفال فی تفسیر عن ابن عباس انس بمالك و عمره و
الشعر و ابی جعفر محمد بن علی بن علی الباقر الواسع فیها المسج و هو من ذهب الامامین من
الشیعة و کذا قال صحیح السنه شمس لدین البغوی فی تفسیر و مع الالمتنزیل

یعنی اختلاف کرده در بیان در مسیح پادشاه شدن آن پس نقل کرده و قتال و تفسیر خود از ابن عباس و انس بن مالک و عکرمه و شعبه
و ابو جعفر محمد بن علی الباقر اینکه در باب تاسع است و آن در سب امام است از شیعه و همچنین بغوی در تفسیر خود میگوید پس
از ائمه صحیح است مع علی مع القرآن و القرآن مع علی و انما کفیکم الثقلین ما ان
نکذبهما الرضی بعلکم کتاب الله و عزلی اهل بیت که در کتاب ایشان عهد صلوات و روایا و تفسیر و روایات و روایات
از کتب متوقع است اطاعت جناب امیر و اولاد طیبین ایشان لانه و مستحکم است و یعنی شرح صحیح بخاری در شرح خود بهشت احادیث
صحیح نقل کرده است اگر خواسته باشی بدان رجوع کنای و صاحب تحقیق می نویسد که بحکس از جناب رسول خدا صلعم روایت
صحیح نقل کرده است این بزرگ خلیفه دروغ گو است که جمله ابواب تحفه را از کذب و بهتان مملو نموده و در سند ضعیف و کثیر العیال
دیگر اکثر احادیث صحیح با وجود و تفسیر را از این سنت جایز نمیدانند که از راه تفسیر صدور آنها شده باشد بلکه حق این است که علم شایع
معلق بوجوب مسیح است و غرض از مخرجات خلیفه ثانی است چنانچه از تفسیر ثعلبی مفهوم میشود اما قرآن تشریح و ادوم جناب
امیر علیه السلام که صاحب رساله منکر آن است پس این ثابت است که در مروج و معمول به نیست چنانچه در صواعق محرقة و تاریخ طحا
نابین سیرین بقول است قال لما نزل فی رسول الله صلعم اطاعت علی بن ابی طالب بدو فلقیت فقال ک
ما انی فقال لا و لکن البیت علی نفسی ان اردت ان یکر الی الصلوة حتی اجمعوا القرآن فزعوا ان
کنبه علی تزیله فقال محمد بن سیرین لولا صیب ذلك الكتاب لکان فیه العلم
حاصلش است که هر گاه بیعت کرده در بیان بروست ابو بکر و حضرت علی در بیعت او تا خیر کرد و در خانه خود نشست ابو بکر گفت که
چرا خیر کردی ای امامت مرا کرده و تا خوش میدانی فرمود که اگر است نکردم بیکن قسم خورده ام که نخواهم انداخت بروش خود و او را
سواى نماز تا آنکه جمع کنم قرآن را پس مردمان گمان کردند که علی موافق تنزیل جمع کرده است ابن سیرین میگوید که اگر آن قرآن معمول
به بیشتر علم کثیر از آن حاصل میشد و هم در تاریخ الخلفاء در حال حضرت علی مذکور است احد العلماء ان بابن ابی شیباه
المشهور بن النزهة المذكورین و الخطباء المهرورقین و احد من جمع القرآن و عرضنه علی رسول الله
بیعت علی بن ابی طالب را بنامین است و یکی از شجاعان مشهورین است و یکی از زاهدان مذکورین است و یکی از خطیبان مشهورین است
و یکی از ان کس که جمع کرد قرآن را و عرض نمود آن را بر رسول خدا صلعم و عهد الحقی و ترجمه مشکوٰۃ در فضایل قرآن می نویسد که
آورده اند که امیر المؤمنین علی نیز جمع کرد قرآن را بر تشریح عزوجل و گفته اند اگر آن مصحف معمول شدی و مشهور گشتی علم کثیر از آن
حاصل شدی که معرفت تاسع و تاسع است و بدانکه در می رضی بعد از تشریح اختلاف آخرا بر وی کار نیارود و تا همه عالم بر یک
شیخ باشند قسیمی ازین روایت و بعد عدم رجوع آن قرآن نیز بر تفسیر پیوسته و خود آن حضرت گفتند از فرموده اند که ما را اختلاف اندیشند
نیست تا اینکه جمع است رسول یک جماعت شود و بر اینهمه جناب صحاب من مودع کما ورد فی البخاری و نیز از روایت عبد الحق
بشیرت پیوسته که آن قرآن موافق تنزیل بود و بدانکه در آن قرآن در صحنه عثمان در صحیح کاتبه مذکور نیست پس
سجارت آن قرآن دو کوفه و در عرق آن نیز تا ایندم بی شکی نیست پس معلوم شد که آن قرآن دست است با حضرت صاحب
الزمان ادوم انس و الحجاج خلیفه از عثمان حضرت امام مهدی علیه السلام رسیده و در حضرت علی علیه السلام در حدیث مذکور است

می مانند که تمام قوم یک سو شود لیکن اهل حسد و خدو و عداوت که علی مرتضی با ارام و قرار و خویشتند و اجرای امور و
از ایشان بود که از بدت و راز و قلوب ایشان کثون و شکن بودند بطهارت آن پروا نداشتند و سر حلقه جلد ایشان ام المؤمنین
بود که هرگاه در شمار زنده بودید بهر سبب مردم بر دست علی شنید گفت که کاش ایشان بر زمین افتادی و این خبر شنیدی چنانکه
روفته الاحباب است و باخواهی ظلم و زور و بی عدالتی شانه زده هزار مردم بتقابل حضرت علی پیش آمد آخر الامر خیزد هزار از مهاجر
رسول خدا صلوات بر او و آله و صحبه و اهل بیت است و باقی است بقول ابن حجر در صواعق محرقة و غیره و انقلوب
بیانی و غنیة الطالبین و بقول قاضی عیاض و ابن سکر و ابن حجر و شارح صحیح بخاری و شارح جامع صغیر و غیره که تا دم و زمین
آفتاب را فرستند و از آنجا که آنحضرت شهادت دید پس که غافل نشسته بود علی بن ابیطالب از اجرای امری که لیکن بعد
نرسیده بود و متعجبانست آنحضرت را پسندید و در آن شب چنین آمد و میگردد زان و زوال خوف و قدرت بر اهل المعروف
مرتضی عن المنکر حاصل نشد و قول در آن استخفاف هرگز بر زمین نماند و عداوت مظلوم ایشان و عداوت نیست که به سبب عدم شکن
و اتقار زوال خوف و راز و زنده ایشان و عداوت الهی از هم آید بلکه همه ایشان از حکم آیه یا ایها الناس اتقوا الله و اتقوا
العیاف من ربک و عداوت مخصوصه از این جهت بعضی یکی برای دیگر است و عداوتی که مخصوص من است است شکن
و زوال خوف از هم نیست اگر تقصیری هست از جانب رعیت است که التواضع اطاعت امام حق و خلیفه مطلق از
ایشان بود و بیاورد و با وجود استحقاق و قیام او در قسط بر خلافت ایشان دیگران را که کیاقت خلافتند ایشان
برگزیده بود و حکومت و سیاست که وظیفه خلافت ظاهر است اگر چه از ایشان به سبب تسلط و تغلب حکام جائزه و تعدی
سلاطین جائزه و مسلوب با نده لیکن هر با المعروف و مرتضی عن المنکر که از لوازم خلافت حقه است گاهی از ایشان متروک
نشد و کار ایشان علی السلام هر است خالق بود مثل جناب رسول خدا صلوات بر او و آله و صحبه و در بدایت خلق است
میداشتند و همچنین حال آنکه علیهم السلام بود و کسانیک طالب حق و رغب خاطر استقیم وین مبین بود و در جمع ایشان
بسوی ذواته تالیه آنحضرت بود و هر بالمسروف و مرتضی عن المنکر منصرف و ضرب و قتل و جرح نیست و در صورت نقد
جهاد سنانی جهاد سانی برای ایشان گفتنی بود و حال امام مخصوص بعینها مثل حال نبی است اکثر نیابت بعدی است بجا کار
کلاس برگ نوشته اند و شکن و زوال خوف گاهی تعجب ایشان نشد و جناب سرور کائنات تا سیزده سال در که معظمت
تکالیف شاقه و ایذاهای شدید از دست کفار قریش کشیده اند اثر الامر شهنشتم کشته ایشان نشد و رخت مهاجرت بسوی
مدینه منوره بر بستند و آماده ترک وطن صلی خود گردیدند و تا فرجام شدن انصارت در آن شکن بر صبر کردن کفار نبود که ایشان
بیتهمید و اهل زمره اهل اسلام فرمایند محقق و در پرده مردمان را دعوت و هدایت میکردند و مثل این تکلیف شاقه بل افزون تر
از آن نیز در عهد انکس و غیره جمله سلاطین جائزه را هم حاصل بود پس اگر خلافت حقه و قوف بر شکن صحف است باید که ایشان
بدرجه اولی خلیفه رسول باشند چنانچه جمیع اهل علمای اهل سنت بخلافه ایشان قائل هم شده اند به سبب قوه و شکن و عداوت
اسلام در عهد ایشان در من تامل ازین بیان شاره هم کرده ام بهفوات ایشان پس تخصیص صاحب رسالت و انظار در اورد
استخفاف باقی نماند و قول ایشان به نهایت که یک و بیوه است قائل بلکه همیشه ایشان و شیعیان ایشان در پرده وین

مخالفین بسپردند و تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند و این عقیده امامیه متضمن توین و تحقیر است و الهی و متعلق
انکار است و عدله حق بل و علی گردید و قبول خود اهل سنت و شیعه بنیاد علم اسلام نیز ایشان در پرده وین مخالفین بسپردند
و تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند اما بسیار پس حضرت موسی در پرده وین مخالفین بسپردند و تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند
ای و پشت بنیاد میگردد فایده علی الهی و السلام کانه یعانی به التقیبه و از خوف حضرت موسی خضعا علی نبوت
سیدیکه قاصد فی المذنبین خایه ای تر قتب و نیز سیرا میفرماید که ما هنا مضافا ای تر قتب و جناب
خاتم النبیین صلعم که از جانب خداوند است رسالت پر شیعه برای هدایت قلبین سعادت گردید و نور از جهت کفر کفار و انکار رسول
خداوند است و تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند و این عقیده اهل سنت متضمن توین و تحقیر است و الهی و متعلق
ای عقیده و تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند و این عقیده اهل سنت متضمن توین و تحقیر است و الهی و متعلق
از حق و اهل سنت و تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند و این عقیده اهل سنت متضمن توین و تحقیر است و الهی و متعلق
نیز و تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند و این عقیده اهل سنت متضمن توین و تحقیر است و الهی و متعلق
است که هرگاه اهل نام احمد بن حنبل و تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند و این عقیده اهل سنت متضمن توین و تحقیر است و الهی و متعلق
عنه هدایا و نیز قول امامون گفتند که تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند و این عقیده اهل سنت متضمن توین و تحقیر است و الهی و متعلق
تفاوت نیز در تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند و این عقیده اهل سنت متضمن توین و تحقیر است و الهی و متعلق
که عوان در شرح و نیز تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند و این عقیده اهل سنت متضمن توین و تحقیر است و الهی و متعلق
مواضع و تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند و این عقیده اهل سنت متضمن توین و تحقیر است و الهی و متعلق
ایشان ابراهیم رساله شاه صاحب رساله اظهار الحق تصنیف کرده خود را و اولی صاحب خود را از جمله شیعیان امیر المؤمنین
و اهل بیت قرار داده و از مذهب خود بیرون شده و در رساله کرده و آنرا به بنیاد بنیاد موی رحم علیه صاحب که یکی از
سادات عظام موی است و از اقارب ماوراء نخل صاحب بود و نیز نظر نور نواب مدوح گذرانید و این جمله نجات خود است
و بعد انقضای عهد نواب مرحوم باز خود را در سلک نواب متفلسف ساخته کتاب تحفه انما مشرفه تصنیف کرده و عرصه چند سال
است که افواج انگریزی در هندوستان مرتکب بغاوت گردیدند و مشاکر فساد عظیم شدند و انگریزان بعلت آن در وطنی و غیره
بمراعات مومنین را برادر کشیدند و با صدای شیخ کلام مجید سپید او سپید گردیدند و صدای مساجد بجهش کردند و مساجد نیز در لیکر صاحب
رساله و اهل نخل او کلمه انگریزان خواندند و تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند و این عقیده اهل سنت متضمن توین و تحقیر است و الهی و متعلق
انگریزان نیز با نیر و تهنگ مساب و قرآن شریفه را که موجب خروج از ایمان است گوارا کردند این است حال اهل سنت
در تقیبه و خوف پس تقیبه و خوف در آن چیست و هرگاه این را در تقیبه و خوف پس بداند قبل ازین گذارش کرده ام که حال آنکه
برای مثل حال جناب رسالت ما به استحضرت صلعم اجتماع انصار با وجود کثرت صحاب و اوقتی که در یک ساعت و اولی از
اندر گاه در شعب ابوطالب با شتر او اختفا کردند و نیز در گاه تحمل شداید و تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند و این عقیده اهل سنت متضمن توین و تحقیر است و الهی و متعلق
پس این انحضرت صلعم بود و تقیبه و خوف کلمه ایشان خوانده اند و این عقیده اهل سنت متضمن توین و تحقیر است و الهی و متعلق

بسر اوقات خود میگذرانند و محبان با اختصاص خود را به هدایت و ارشاد مسرف از میسر و در خوشی که ایشان را لاحق میشد از جانب
شبهیبیان و محبان خود بود که ایشان را مضر که از جانب حکام جور میزدند و بر آن سزوات عالمیه خود از جانب کسی خوشی
گوسور و اینها شوند و آنحضرت علی الدوام بالتزام اطاعت ارشاد و جناب رسالت صلاحت کار بند و پیشتر در نظام بر برای حفاظت
معبان خود با حکام جور و اوقات سیداشتمند و بسبب و طاعت احوال ایشان اتفاق میکرد و در آن قباحتی هم نیست موافق
حدیثیکه در صحیح مسلم است قال حدثنا یحیی بن الیهان قلت یا رسول الله انما کتابت بشرفی فاجاب الله لهذا الخیر
فمن فیه فیه فصل من وراء هذا الخیر من قال نعم قلت وهل من وراء ذلك الخیر من قال
نعم قلت فممن من وراء الخیر من قال نعم قلت کیف قال انما لا یستکبرون ولا یتنشقون بینه
و ینقیضون فیه حال قلوبهم و لولا انما یطریق شیخ یحیی بن الیهان قال قلت کیف یخبرنا عن رسول الله ان حرکت ذک قال التعمیر و
و تستطیع ان یخبرنا عن الخیر من و احصل انک یعنی گفتند خدیجه بن علی که گفتی ای رسول الله با بودیم در شهر پس آن روز خدیجه خیر
پس در آن خیر شریفی آنحضرت را رایع بر تپه آورد پس آنجا بعلین خیر شریفی دستار مود که در آن وقت و آنجا بعد از این شهر خیر شریفی است فرمود که آن
گفتیم پس آنجا بعد از این شهر شریفی است فرمود که آنکه گفتیم چو میگویند است این فرمود که خواهد بود بعد از آن که در نهانی نخواهند یافت
به هدایت من و دشمن نشوند و دشمن من و قریب است که قریب شوند و بر خیزند در ایشان سروان که در کتب ایشان و کتب
شیاطین باشد و در بدن انسان گفت گفت که چنانچه رسول بشد اگر یکم این را گفت که بشنود و اطاعت کن اگر چه زخمی کرده شود
بشست تو و گرفته شود مال تو بپوشی پس هر گاه جناب رسول خدا صلوات الله علیه تمام ارشاد فرموده باشد که بعد از آن ظاهر
به هم خواهند رسید باید که سمع و طاعت ایشان کنید که ایشان بفریب و اغلا اموال و نطق و تقدی پیش اینها پس محض سمع و طاعت
کردن جناب امیر و ائمه در می تناف و شکر و غیره را بجز این ارشاد رسول که هر کس که در منقصت و آبروی و تحقیق در شان آنحضرت غایب
شده و کلام حقیقت شانه و خیر ایشان ثابت گردید در سلطان بودن ایشان و در اول است این روایت مسلم بر شرف تقیه و پشتر
انجین برائی تقیه چه خواهد بود و همچنین است در بیا و اکنون چه حاجت تا ما مستبران این دلائل بر جواز تقیه باقی مانده و اگر ظلم و
تکلیف بر آنکه بر این ظلم استقامت در از آن ایشان با حاصل نشود چه قیامت است بر این ایشان چه در این است خلاف هرگز هرگز
و عذر و قوی ممکن در از آن ایشان که خود در من نیستند که فقدان آن است از هم بکار آید و عذر حق من و عذر باشد در مخالفت
ایشان به وجود و در معاد بر این است که با آنکه در امور مندرجه آن در عذر و ایشان سلب خلافت ایشان لازم آید بلکه
خلافت و امامت ایشان بکار آید یا اینها رسول بلخ ثابت است باین آیه و عذر که بر عذر ایشان بر وقت رجعت است
باین نحو است که استخلاف یعنی ملکیت و در وقت تمام در می زمین و صاحب اختیار بودن ایشان و این کمال و زوال
خوف با فرود عیادت خالی از شرک این است موجود است بر این ایشان لیکن فکر خلافت و عذر ظلمی که نیاید بر رسول و امامت
مومنین است عذر و سلطان و بر این آیه که نیست و ان علی و دستار جمیع مومنین و عذر آن است خلاف در عذر مومنین
موجود است از هم بکار آن می توان شد قیامت که موجود من نیست و عذر است که در باره آن میفرماید یا نبی و ذلعبی او توبه
قریب اگر داخل بوقوع نیاید با کیفیت و موجب انکار می توان شد که انکار آن است از هم بکار آید یا اینها رسول بلخ ثابت است

ففي الحاشية وما عداها العزيز في صدره يصدق ان ما يشتم من عدوه التي استرجع بحجاب تشكل كمشاكو ودين حتى جاب
البحر اوردوه كفت که در نهج البلاغه که با شبنو و با شمس که در نهج البلاغه و شمس که در نهج البلاغه است قطع نهج
نموده و از شما و فرمود که اینجا غیر خطا نهاده و اعوان و الضامن الشبانند و خور را نیز در ان زمرة داخل ساخت و حال ان کلام صدق
نظام را گوش دل با شهید و استنادات ناقص خور را کسب با اینها ساخت و نهج البلاغه مذکور است که جیل عمر بن الخطاب و اباب
قتیس آن خور براسه قتال اهل فارس که جمع شده بود و در با خطاب امیطلب مشوره و نکاسته و خطاب امیر و جواب او این عبارت
فرمود ان هذا الامر لیکون بضرة ولاخذ لانه بکثرة ولا بقله وهو جین الله الذي اظهره وخذ
الله اعز و ایدیه حتى يبلغ ما بلغ و طلع حيث طلع و یخفن علی من عدو من الله حيث قال عز الله و عدد
الذين امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض كما استخلف الله الذين من قبلهم و لیکون طوعا و بیه
الکفر نرضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم امنا والله یجزی عبادہ و نا صرح جند و مکان القیم من الاسباب
مکان الاثر من الحرفان انقطر النظام تفرق و رب متفرق لم یجتمع و العربی الیوم و ان كانوا
قلیلا فهم کثیرون با ک اسلام عزیز و ن با اجتماع کین قطبا و استدل لرجی بالعرب و اصلهم و ذک ان الحرف
فانک ان شتمت من هذه الارض تنقضت علیک العرب من اطرافها و اقطارها حتى یكون
ما قدر و رک من العوزات اهل الیاء ما بین یدیک و کان قد ان الا عجز ان تنظر الی الیاء
هنا یقولوا هذا اصل العرب فاذا قطعتموه استر حتم فی کون ذلک اشد کلیم علیک و طوعهم
فیک فاحلا ذکرک من مسیر القوم الی قتال المسلمین فان الله سبحانه هو اکره لیسیر
منک و هو اقدر علی تغیر ما یدکره و اما ما ذکرک من عدو و هو فان اهل
نکر نقاتل فیما مضی بالکثرة و انما کنا نقاتل بالانصر و المعونته
یسیر سیکلیس و ین یونان خرت و و فی نصرته او کبشرت و نه کلی و ال من عدو است که ثانی کرمه است او و در و کرمه است
که کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او
فرموده که در کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او
رئیس و سلام جائه کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او
انشاء قوم عرب اورد که از کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او
سعی و کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او
بر شم و کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او
رو کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او
نور است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او
روزان شمشیر کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او و او از او کرمه است او

است بر غیر آنچه در این رساله آمده است و از آن جهت که در این رساله در بیان آنکه در کتب و غیر این نیست که
اقبال می کردیم و در این رساله در اقول ما بعد العزیر صواباً فی کتب کمالی را در فارسی ترجمه کرده و مطالب آنرا تقدیم
نموده و در هر دو نسخه که در این رساله است و بسوی نفس خود منسوب گردانیده که من تألیف کرده ام و حال آنکه جمله مضامین
آن از نظر کمالی اندک قدری که فایده از جانب خود نیز ضایع نموده است و از آن جهت که صاحب رساله آن بود که در
از مومنین صالحین خلفاء را بر اجداد و معنی استخلاف معنی استخلاف است که نیابت رسول است و اکنون به تعییت طارعه النبی
سید و کما انما خلق الله و اعوان و انصار الشیخان جمیع مومنین اند و در اینجا کل مومنین را خلفاء رسول قرار داده و قول جناب
میرزا حسن است بر معنی نفی و آن برگردست نمی تواند شد و او امیر است و از آن جهت که معنی نفی نه است و طارعه
در اینجا میگوید که ما خلفه نیستیم و این استخلاف در اصل خطبه و اصل نیست و از آن جهت که در کتب کمالی از جانب خود هیچ خطبه
نکرده اند و اگر دخول این مسطوره را در خطبه جناب امیر مسلم در هم بماند مقصد الشیخان است و چون از خطبه مذکوره بر نمی آید که با بابت است
ازین خطبه که مصداق آن است که تقصیر و عده الهی است جامع خلفاء است و معوان و انصار الشیخان است و آنحضرت میفرمایند که خلیفان
عزیم و معون من الله است ما بر و عده هستیم از جانب خدا یعنی سلام بود تا قیامت از قیامت بعد از کمال خواهد رسید که شکر
مشکین از روی زمین بر ترفع خواهد شد و در روزی که در آنجا از پیوسته شریفی بظهور علی الدین کلاه
بر تمام روی زمین تسلط و تمکن خواهد شد پس جناب امیر و عده خدا را در خطبه خود بر آنکه باریکات خویش مع دیگر مومنین
صالحین انتم نفس گردانیده است بر آنکه خلفه و اخیار الشیخان و اگر گفته نیز از جانب خدا در هر دو مورد هم داخل می بودند پس
صورتی می باشد که جناب امیر میفرمودند و آنست که علی صومعه من الله نه اینکه بگویند که و لیکن علی صومعه
من الله و بگویند جناب امیر الشیخان را داخل هر گاه صومعه هم بگویند که و آنست که خلفه است مومنین صالحین و گفته را
جناب امیر از جمله خادین و اخیار و کادوس می و انتم خلیفان ما که در صحیح مسلم است و همچنین در آخر خطبه نیز نسبت بذات خود
و دیگر مومنین صالحین که در راه خدا میروند میفرمایند ما انما نقاتل فیها مضی بالکفره و انما کنا
ذاتنا اهل بانفس و المصونین و انما نقاتلون و غیر شریک جناب امیر و بشیوه الشیخان و الشیخان را
بشیره نگاه میدارند که در آن موجب حقیقت الشیخان می تواند شد و گفتا جناب امیر علم کامل در این نایب و طبع سلیم عطا
کرده بود و با این صاحب رسول مقبول که محتاج بود بشیوه نیک بزرگه که شکل کجای امیر روح میگردید و آنحضرت
بارگردد پس درین و شرقی اسلام که از جهت است بقای صاحب خود بسوی خدا و مستقیم و مشرق قوم در است میگردید و بشیوه نیک میدادند
که در صحیح مسلم نیز میگوید که جناب امیر و خلیفان است که خدا خواهد که خلیفه من باشد یا خلیف من می باشد یا خلیف من است
از جهت در آنکه اگر در آن روز که او از علی مرتضی در راه خود جناب فارس استخاره نماید تا علی او را از راه روانگی است
از روی نیز که طبع سلیم خلیفه صاحب از دوام مشغول بود و بفرار از جهاد پس اگر الشیخان نیز همراه شکر سلام روتق افروز میشدند
و این از جهت است که در صحیح مسلم نیز میگوید که جناب امیر و خلیفان است که خدا خواهد که خلیفه من باشد یا خلیف من می باشد یا خلیف من است
و در صحیح مسلم نیز میگوید که جناب امیر و خلیفان است که خدا خواهد که خلیفه من باشد یا خلیف من می باشد یا خلیف من است

تقاضای حکمت الهی بود که نشانه دراز شدن خلافین خود از شرف جدا و برودن با ندر و غمگین جدا و همیشه در و اگر ایشان را هم اتفاق
رواکی پیش بسبب فرزند و هرگز ایشان به گزین برگزین شرقی اسلام متوقع نمی بود و حکومت در ریاست ایشان و امر نمودن بزرگ
جای که محض سبب شرقی ریاست و سلطنت خود بود مستلزم حقیقت و فضیلت ایشان نمی تواند شد چه معاویه حکم در عهد خلافت
علی مرتضی حکم در پیش صحابه بود که لایق اسلام بود و امر جدا و هم می کرد و حال آنکه باغی بود و حکومت سلمان حق او نبود و اگر نزد
خلیفه حق و امام صدق بود پس بعد خلافت علی مرتضی بود در همین زمانه خلافت انتخاب پس حال نشانه در ریاست و حکومت
سلمان مثل حال معاویه است و زمانه علی بن ابی طالب و کلام فضیلت برای ایشان حاصل است و درین خطبه مشهوره در عهد
خدمت که آنحضرت میفرمایند و هو دین الله الذی اظهره و جده الذی اعزاه ریاست ایشان بر زمین است
چنانچه میفرمایند و العرب انما كانوا اقلاما لهم کثیرین باک اسلام عزیزون باک اجتماع
و حسین عمر و جنتی است و آنچه که نسبت او فرموده اند چنین است که **و مکنان القیوم من الاسلام**
مکنان النظار من الحرس و یحیی فرموده اند که فکن قطبا و استدر السراج العربی
و این محض ممانعت است از رواکی او بطرف فارس بکلام یحیی و فصیح که خالی از لطافت نیست مدح او کما لا یخفی علی اولی البیت
قال اگر مثل قوم ابراهیم شیعی گویند که ما نیز بعد مروری بود کثیر قائل و قوی مجموع این مورخ و معانی است در سخن آنحضرت
نص است یعنی چنانکه آدم و داوود و یارون را خلیفه منصوص کردیم این خلیفه را نیز محض شخص شایسته و مقصود است
بالتصرف زمین مثل وعده غلبه دین اسلام در آیه **هو الذی ارسل رسوله بالحق و دین الحق لیهنر علی الدنیا**
است چنانکه غلبه دین اسلام در زمان خیر الانام ظهور پذیرد و قیوم بر وقت دیگر است همچنان تصدیق فی الارض بر این هنگام
بر وقت رجعت از یک مقام است که متصل زمان نبوت نشود و هم قوی وعده الهی می توان گفت بیانش آنکه حضرت
رب العزت در باره ابوبکر فرمود **انما جعل فی الکونین خلیفه** حال آنکه آدم سالهاست و در روز رجعت با هر چون
در زمین آدم است که در پیشگاه سرگردان بود و بعد از آنکه نوح و صالح آدم و حوا رسیدند کثرت نفس پیدا کرد و عده الهی تا سرگشت
و نطق الهی پس است که معرفت رسول کریم منصوص بآنکه کرامت تبلیغ در پیش خدیو ظاهر کرد و بیدار است و رجوعش می کرد اگر
شایسته محض و سبب شایسته است و مقصود از انتخاب ابوالغلب و تصرف زمین بر وقت رجعت پس در تصویر
لازم که عمده خلافت جناب امیر بعد از آن جناب با افاضه کنند نسبت غصب خلافت انتخاب پذیرد خلافت از
این بقیه فاسد و نوبت عمل آید و در بیان حقیقت الحجابیت شرف از حق بوده مطلب خود را مقدمه نصر شایسته و در آن و
از باقی امور در صورت است اختلاف چشم پوشیدن مثل کعبه باریک الصلوة کل الصلوة و زبیر که ترک صلوة خود و میل
آوردن و باقی کلام را در بیان بکار آنجا شمس مشابیه قائلین کلمه نوعی ببعض الکتاب
و نکند ببعض شدن است و با خود را در هر عقنتمین الذین جعلوا القرآن عصما
داخل کردن است که در عهد ظهور صحیح بود و در عهد است مسلمون مخالف حق باشد اول این قول پیدا کرد صاحب که
مخالف تحقیق است بطرف زبیر که در کلام سال تحریر فرموده اند و نه ایشان از خطای تحقیقین بود که قول ایشان است

باشند لیکن در صورت فرض و تسبیح خویش این است که خلافت منصوبه به ابانیر با فاعله مجرد میسر با ابانیر مشابه است بخلاف
سابقین فروعی خوف و تصرف فی الارض از لوازم آن نیست چنانکه خوانی و انست پس این نیز که هر کس که خلافت علی را بخلافت
سابقین مشابهت داده است نامور و گیرنده چنانچه که حصول ممکن و تبدیل خوف با آن است چنانچه میفرماید که لیست تخلفانم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم یعنی خلیفه خوانند که ایشان را چنانکه خلیفه خوانان را قبل از ایشان
بود پس مشابهت که خلافت علی است و مشابهت که خلافت سابقین است بیان هر دو تمام شد و فقرات با بعد آن نیز اگر چه موجود
و ایقانه آنها از ضروریات است لیکن آنگاه آن جمله استخلاف علی علی سبیل الفور از ضروریات نیست زیرا که شخص خلافت علی را
بخلافت سابقین بود بیان آن تمام شد و ممکن علی را مشابهت ممکن ایشان نیست که آنهم بر سه علی وقت خلافت تمام شود و
بوقوع آید بلکه اکثر خلفاء سابقین از تصرف فی الارض و ممکن و قدرت محروم مانده اند و جمله و لیکن بهم جمله عیده است که معطوف است
بر جمله استخلافهم و قوع آن جمله معطوف در زمان و حاضر و نیست و نه از شمر و طول و اوزار و شعاعات آن است البته اگر حصه
چنین میفرمود که لیکن خلفانم یا التمكن و تبدیل الخوف بالامن و بصورت چنانکه گفتگو بود و اولیس علمین
و نظیر آیه مذکوره بطور عطف جمله بر جمله است و وقوع معطوف در زمان وقوع معطوف علیه ضروری نیست چنانکه حقیقت میفرماید که
هو الذی یحیی و یمیت پس چه ضرورت است که چهار و اما این هر دو بر سه شخص واحد و یک زمان بوقوع آید بلکه وقوع آن
معاستی است و آیه استخلاف را مثل آیه و لا تقریو الصلوة فهمین انشی از کمال و التمهیدی صحابه رساله است این آیه را
استخلاف چه مناسبت است این آیه یک جمله نیست و کلمه و او در جمله و التمسک و او حالیه است که متعلق است به جمله سابقه و
معنی عامه انضمام آن تمام میشود و بخلاف آیه استخلاف لیست تخلفانم یک جمله است و لیکن مصدر ینهم الذی
ارتقی کلمه جمله و کلمه است و معطوف جمله بر جمله است و این چنین در کلام مجید که آمده است کما قال الله تعالی من اخلقت
وقتی الغدیر کم و منها انخرجکم تا اذ اخری پس اعاده و درین خروج از آن بار و گیرنده که وقت معقول است
و اکنون اگر کسی بگوید که اعاده و درین بوقوع آمد خروج از آن هنوز موجود است و آن بوقوع نیامده بریکه کلمه عمل نمودن و از باقی
هورند چه آنچه پیشتر شنیدیم مثل آنکه الصلوة بر کلمه کا تقریبا الصلوة عمل نمودن و باقی کلام نیز و از دیگر
نکات مشایخ و کلمین کلمین بعضی کتابها در بعضی شدن است پس در خصوص در خویش چه خواهد بود گفت که امکان
جوانب که در این است و ثبوت خلافت علی موقوف بر این نیست و کسی از آنکه شیعه وقت ثبات خلافت علی این آیه
استند کرده اند تا حال حاضر و هیچ باشد که خلافت انجمن است است حکم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك
من ربك انک انبأه و هرگاه استخفرت صلح حکم این آیه علی را منصوب به خلافت کرده اند و در بعضی خلافت است
تقریبی از این صواب بیان حدیث غیر لوقار سید و از غلبه و تصرف زمین که نزد ایشان بعد از در بر سر کشتن و اقامه خویش
غلبه و تصرف کامل است که بر تمام سرزمین حاصل باشد و آن بوقوع نیامده و کسی از آنکه شیعه نموده و درین از آنکه
است که در دوران همراه خلافت از ضروریات باشد و غلبه و تصرف فی الارض علی معصومین که در آن زمان همان خلافت است
که وقت هم در بعضی غیر از حکم صلح احاصل بود و دیگر آن که غلبه و تصرف فی الارض همان است که در آن

در زیاده و آنچه را که در مشروطیت حکومت و اطاعت غیر مستحقان در آمدند و غلبه و مگر که مقصود و مورد و مدبران
عاجب است که در آن رساله معتقد حقیقت خلافت ایشان است که با بود تسلط ایشان بر تمام
دو سه زمین و کجا بود عبادت عالی از شرک بر کل بقاع ارض و اگر ملوک از غلبه تسلط فی الجمله است چنانکه آنحضرت صلعم را بود پس
ان تسلط حاوی را هم حاصل بود و اکثر بلاد و قلاع را مثل غلبه مفتوح هم می ساخت چنانچه در تاریخ الحنفی مذکور است که در سنه
مخمس و اربعین فتح الفیقان یعنی در عهد معاویه در سال چهل و پنجم مفتوح شد فیقان و نیز میگورید و فی سنه هجری پنجاه و
فستان غلوة و فیها مدعی معاویه اهل الشام الی البیعة بولاية العهد من بعد کلابه بن اید بن جابح یعنی در سال
پنجاه و پنجم مفتوح شد فستان از روی قهوه ان سان بخانه معاویه ان شام بخانه معاویه بود و نیز در آن وقت که در اردن و نیز می نویسد
در سنه ثلث و اربعین فتح المرحه و غیرها من بلاد و سبجستان و کان من بركة و کوزای من بلاد السودان
یعنی در سال چهل و پنجم مفتوح شد حج و غیران از بلاد سجستان و دوران از بکره و کوزای از بلاد سودان بلکه معاویه از جمله خلفاء
سابقین گوئی تفوق بر بوده که در حکم و تصرف فی الارض عدل خود داشت و بر همه خلفاء تا مقدم وقت حجت چنانکه در تاریخ الحنفی
مذکور است عن کعب الاحبار بن یساک احد هذه الامة ما ملک البیت یعنی از کعب الاحبار مشهور است
که تا مالک خواهد شد کسی ازین است چیزی که معاویه مالک شده است پس شخصین ثلثه چیست و اگر ایشان فتح بنا و کرده اند
معاویه نیز بان سبایات و در زمین صورت باید که معاویه از خلفاء موعودین باشد که مثل ثلثه بلکه افزون تر از ایشان تسلط
و غلبه داشت و خراج او از خلفاء حق حساب هر بل سنت و همی و حیه ندارد و خلاصه آنکه غلبه که موعود است غلبه کامله است که تمام
دو سه زمین باشد و غلبه که مقصود است فی الجمله است که جناب رسول خدا صلعم را بوقت ارتقا و حیرت مدیر حاصل بود قال
و انکار ظهور غلبه سلام در زمان خیر الانام صریح علی الف است از قرآن زیر که بر شکوت ظهور سلام و غلبه بل ایمان و اقامه
حجت بر مخالفان در زمان حیات حضرت سید ولد عدنان علیه الصلوة و السلام قرآن عظیم البرهان و منظومات و قرآن طیب
الشان شاهد علی انذکما قال الله و من یتول الله و رسوله و الذین امنوا فاجزوا الله هم الذین یوز
و جعل کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله هی العلیا افلا یرون انانالی الارض بنقصه
من اطرافها فهو الغالبون الیوم یبئ الذین کفروا من دینکم فلا تخشروهم و تخشون
لقد ابتغوا الثقتة من قبل و قلبوا الذی کاه و حتی جاء الحق و کذبوا و هم کاذبون و قول
در ظهور غلبه سلام و نقصان کفر و زهر زهری و شکلی نیست لیکن مقصود سید بر اسم صاحب آن است که در زمان آنحضرت صلعم
غلبه کامله یعنی تسلط مسلمانان بر تمام زمین حاصل نشود بود و در ایشان از غلبه و تسلط آن نیست که فقط در یکجا بود
تسلط باشد یعنی تسلط و غلبه در زمان آنحضرت صلعم بود و ایشان هم حاصل بود و ایشان انکار این غلبه ندارد و قرآن
نیز همین غلبه ناقص است و غلبه که بر تمام زمین باشد نیز حاصل نشده است و آن متوقع است و در عهد صاحب الزمان
علیه السلام موعود است از شهادت آنحضرت صلعم علیه و آله لیبعد الله عن اهل بیته یملأها عدل کما ملئت جوه
این قول صاحب رساله بطین است که در عیای او که در خود وقت غلبه و تسلط و از زنده نشود مگر چه هر گاه تسلط فی کل

تصرف ایشان که حضرت آدم را بگویند ایشان کسی دیگر بر زمین تسلط خود و سرکشت و وعده الهی که در بار ایشان بعد وصال خود
و تشریح اولاد بر زمین بود فارسی آن بعد و متخلف با غلبه کامل است که بر تمام زمین تسلط ایشان بود و گویند غیر
ایشان تسلط خود و سرکشت و آن مستلزم نفی خلافت مطلقه ایشان و حریت یا بر حریت نمی تواند شد بلکه ایشان آن وقت نیز
خلیفه بودند پس جاست شد که تصرف فی الارض بر کسی ایشان حاصل نبود چنانچه صاحب تحفه بیگوید که آدم و حریت خلیفه و امام
بود و چگونگی باور توان کرد که حضرت آدم را زمانه تعطیل هم بود که در آن زمان خلیفه نبود اول اس مقدمه را با شهادت ایدر سایر مشهور
قول مسانی کافی نیست و صاحب تحفه برخلاف آن قائل است و شهادت علی را با خلافت آدم و رئیس سحر حق است
در جمیع امور و خداوند آنکه در خلافت علی حادث شده باشد و خلافت آدم نیز حدوث پذیر و یا حسیا که در خلافت علی معتبر باشد
بیشتر و خلافت آدم نیز معتبر باشد پس چه ضروری است که اگر خلافت علی منصوص باشد خلافت آدم نیز منصوص باشد و
خلافت عثمان و قائلان و سوانح شریفه نیز اینک بر همین اتفاق کرده و اولی نقل رسانیدند که در خلافت عثمان سابقین هم
همین حوادث متفرق شوند و خلافت آدم منصوص بود و آدم نمی بود و بر این باید که شکر هم می باشد و خلافت ایشان
منصوص باشد و کجا بود بر کسی آدم قبل از تشریح اولاد ممکن فی الارض که کسی خلافت ایشان را غصب میکرد و کجا
بود وجود غاصب در آن زمان البته اگر ایشان در آن زمان می بودند در آن وقت نیز بر این نیست که در خلافت آدم غاصب میکرد
پس وجود غاصب و خلافت علی منتهی مستلزم وجود آن و خلافت حضرت آدم نیست و تمسک قصه آدم بر کسی شهادت علی
و اولاد او که بر صاحب بعضی بیان آورند بر کسی هم معترض پس است و الا این قصه بر کسی خلافت ایشان و بی نیست
و نه سؤوف علیه خلافت ایشان است بلکه خلافت ایشان ثابت است بکلمه خدا چنانکه قبل از این تفصیل نگارش کرده که جناب
رسول خدا علی مرتضی را در غدیر خم مالک و قاضی مؤمنین گردانیدند و حضور کبریا صومعه در آن هنگام و لایحه خلافت
جناب امیر ائمتی قبول نمودند و کتب بعد و ذوات جناب رسول خدا صلوات بر وجهه ناس انجلی منصفان و مشرفان و دیگران و جلالت
صبار پاست و هوای حکومت بر پاستی که جناب رسول خدا مرتضی کرده بود و در آخر القمه و غلبه بر کسی ذوات خود با
اقرار او و شهادت غصب خلافت ظاهری که ارباب و حکومت خلاق است مستلزم سلب خلافت منصوص نمی تواند شد یعنی استعمل
جناب پارس که خلیفه حضرت موسی بود و خدیو و مهور و موز و باغواک سامری با تخریب و ساله شهادت در نزد لیکن و خلافت
ایشان حریف نبود و ائمتنای حکایت ظاهری ائمتنای خلافت منصوص حقیقیه لایحه ای در سال باقی در آن قبل عرق شد
فرعون حضرت موسی را با بر زمین بود و تصرف در زمین حاصل نبود و خدا عن پارس و بعد عرق فرعون نیز آنچه که تصرف
بود بر کسی حضرت موسی بود بر کسی حضرت پارس پس باید که حضرت پارس با عیش و سرگشته ایشان از خلافت حضرت
موسی معزول باشد و حال آنکه خلافت ایشان از قرآن مجید ثابت است و هیچ حدیثی قائل نیست که حضرت پارس در عهد غیر کور
خلیفه بود و در کتب صحیح اهل سنت مذکور است تا اینکه صاحب تحفه همی نویسد که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایتی فرموده که خلیفه گردانیدند حضرت علی عرض کردند اختلف فی النساء و الصبیان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
در جواب فرمودند اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی و حال آنکه تصرف فی الارض بجز

از دست خلافت امام حسن و مصداق او از معویه خلافت حق معویه بود و در شرکاء آن کلام گفته فالحق ثبوت الخلافة لمعوية
منسوخ و انما بعد ذلك خليفته حق و امام صادق و بعد تحریر حدیث شریفیت معویه
بیان کرده و گفته که بنابر این صحیح و درست بر معویه دارد و همیشه و از جهت تمام اولی بن ابی طالب بنی امیه
که از حریف یعنی بر چشم او بود و بنویسند او را یک ابرو بعد از آن گفته پس معلوم شد که او را غایب نخواهند شد پس بنام
که با علی بن ابیطالب واقع شده بلکه مشاب و با پیر خواهد بود یعنی بیگیم که قطع نظر از حدیث یا علی حریم و لا یغضبکم
الاشواق لیکن جناب رسول خدا صلعم معویه را بنامیده هم کرده بعد چنانچه پیوسته از ایشان نمود و در حدیثی در بیع ابا بکر مذکور
ساخته اند از آن رسول الله صلعم ابا سفیان مقبل علی سحرار و معه ابته معویه بقوده و بنویسند
یسوقه فقال صلعم ابا سفیان و القائد و السائق یعنی بدستیکه در رسول خدا
صلعم ابوسفیان را آنگاه بر سر او نهاده اول پسر او معویه بود که یکشبه آنرا و نیز یعنی از اندامش پس گفت رسول خدا صلعم لعنت
کروه است خدا سوار را و کشنده را و راننده را لعنت و قهر الدین زاری در کتاب محصول در باب جرح و تعدیل آورده
که معویه امام حسن را در مجلس خود طلبید چون آنحضرت حاضر شد انوالعاص چیزی ذکر کرد علی بن ابی طالب شروع کرد که
علی ابو بکر را دشمنانم میدانم و چون نوشید با نام حسن رسید آنحضرت فرمود که ای معویه یاد داری که روزی که پدرت بر سر
سوار بود در وقت قاتل آن بودی و نیز میسالیق آن جناب رسول خدا صلعم لعنت کرد که کتب آنرا خواند آنرا و سالیق آنرا
است این است حال اهل بیته که با آن رسول خدا و همانان علی مرتضی را حلیه حق میدانند و در خفا شایع و سعائب
حذائل بنی امیه در جمیع سنی کمال یکا می برند و در شباهت حقیقت خلافت غاصبان و ظالمان آیات قرآنی که
اول ساخته شده است که در حدیثی می بینیم و از ادعای شکایت بابل است می سازند و قائلان و سمانان
ایشان را با جور و ستم می نمایند و در وقت ماقتل و قتال کسی سر میبرد و بر او عاصی بد که در حق دشمنان اهل بیت از
سرز می شود پس جرم باطلاست و سرز می نمایند و کسی که با علی مرتضی مقابله نماید و مردم را بر سر او میبرد
و باطلان را بر سر او میبرد فلی و ایا نکس نزل ایشان خلیفه حق و از موافقین خلیفه و مقربان با نگاه بیزدی است
در قتل آن اهل بیت با جور و ستم است پس از آنکه پسر آنرا میزند و طایفه زبیر و معویه و غیره در عهد او قتل و قتل
با جور و ستم اند و با او بی باقیست و نیز با اهل بیت با جور و ستمند قال سیر کیف عهده و قتل و قتل
معویه زبیر و در حدیثی زبیر با آنکه با آنکه بنی امیه بر سر اهل بیت است چون که هنگام رجعت
نماند است بنام امام حسن بنی امیه از آن زمان پس خلافت با فاضله جناب امیر و چه علمه از آن و قتل و قتل
امور معویه از آنست که در حدیثی می بینیم که بر تمام روستاها تسلط باشد و بر اهل اسلام با اهل
حاصل باشد در عبادت و حاکم و بکل قبا و حاکم بر اهل بیت از آنکه از قوه بفعل نیاید نه در زمان آنحضرت و نه بعد
آنحضرت و اگر در زمان امام حسن هم وقوع آن متوقع نباشد پس هر چه وقوع آن کلام وقت تصور کرده میشود و آنچه
که در حدیثی معویه و غیره تسلط فی الارض حاصل بود آن تسلط فی البعد بود که بر بعضی نواح بود و تسلط کامل

که موجود است و در آنجا که اول بر سر خود و بعد از آنکه تمام بر تمام رسیده است و این را عبادت خدا از شرک
بر تمام رسیده زمین است که استیلا و غلبه که بر این است هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک است و این را از شرک است
بعد از آنکه خداوند تعالی در قرآن شریفه با اینها میفرماید از علی بن ابی طالب علیه السلام که عبادت خدا هم در زمان آن حضرت بود
از شرک تعالی بود که موافق است با شرک را باطل است و عبادت میگردند یعنی عبادت میباشند بر سر استیلا و بر سر
عبادت تعالی از شرک می گوید و از آن است که بعضی آن را از شرک میگویند و بعضی آن را از شرک میگویند و بعضی آن را از شرک میگویند
در زمان آن حضرت و بعد از آنکه استیلا و غلبه که بر این است هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک است
از شرک و آنرا که استیلا و غلبه که بر این است هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک است
رحمت و خلافت علی مرتضی و آنکه با این است که شرک است از جانب خدا و شرک است از جانب خدا و شرک است از جانب خدا
ایشان تمام شد و آن استیلا و غلبه که بر این است هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک است
ایشان از جانب این است که آن را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
بر این است که هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
شرک و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
بر سر استیلا و غلبه که بر این است هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک است
عبد و جناب پیر است و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
کتاب است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
آمدند و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
مقتدری است و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
آن شرک است و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
در آن زمان خلافت است و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
حضرت سرور است و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
با اینکه نوبت آن است و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
تمام شد و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
از و سوال است و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
بسیار است و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
بر سر است و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک و این را از شرک است
بود ایشان را از شرک و هر چه در این است و این را از شرک و این را از شرک است

ایشان اگر به کمال می بود خاطر زهر آلوده از نجات رطبت نیکو و مردم سبب خوف خلیفه خندان مری نیکو و ندر و عا
بدر چنانچه و دولت مقتول پیش و این سلام با علی مرتضی بحار با پیش نمی آمد پس از عا می این در زنده ایشان
تجه وجه محض است قال اکثری حضرت وقت نزول وحی بود و این با موعود و مخاطب آیه استخلاف باشند و این شخص
بجایین سید المرسلین است و پس اقول در بیضاوی مذکور است که درین آیه خطاب بتمام است است پس تخصیص حاضرین این
انتم صام از حضرت است معتقد به امام است قابل سعادت نیست و در تفسیر وقت نزول وحی حاضر بودی پس این نادر است
نظم و جوی آن که ثابت است از آن چرا بجای آری نفس خوب آن شخص بجایین سید المرسلین است نه برون به حاضرین او
و اگر خطاب در آیه استخلاف شخص حاضر وقت نزول وحی باشد از مطلبه آن از آن بر نمی آید چه در بیضاوی و کشاف و غیره
تفسیر اهل سنت مرقوم است که خطاب در آیه استخلاف بر سول خدا و جمیع مؤمنین صالحین است و لفظ من بر آن بیان است پس
بنابرین قول اگر استخلاف معنی صلاهی که نیابت رسول است حاصل باشد در نیصورت باید که جمیع مؤمنین حاضر وقت
نزول وحی خطاب شده باشند چه کس و در صورت اراده معنی شعری نیز مقصود صاحب رسالت مقصود است و اگر بالفرض
و تقدیر معنی صلاهی که مرقوم صاحب رسالت است از لفظ استخلاف منزه باشند درین صورت مقصود صاحب رسالت نیز
دیگر هم از آن بر نمی آید چه محققان این نیستند به قول مشهور خود که خلفاء راشدین چهار کس بودند نیز اتفاق ندارد بلکه
جمع از علماء ایشان میگردد که خلفاء راشدین پنج کس بودند چنانچه در تاریخ خلفاء مذکور است قال سفیان الثوری
الخلفاء خمسة ابوبکر وعمر وعثمان وعلي وعمر بن عبد العزيز معنی گفت سفیان ثوری که خلفاء پنج
کس اند ابوبکر وعمر وعثمان وعلي وعمر بن عبد العزيز و غیر سبطی و تاریخ خلفاء سی ثوری بن عبد العزيز بن عمر و
الخليفة الصالح ابو حفص خامس الخلفاء الراشدين معنی عمر بن عبد العزيز بن مروان خلیفه
صالح ابو حفص پنج خلفاء راشدین است ابو جبر و ابون آن و در تمام وقت نزول وحی در بعضی از علماء ایشان میگویند که
خلفاء کس بودند چنانچه در تاریخ خلفاء مذکور است عن حبيب بن هند الكندي قال قال الامام سيدنا
الخلفاء ثلثة ابوبکر وعمر وعثمان معنی از حبيب بن هند کس بود که گفته اند خلفاء راشدین است
که خلفاء کس بود ابوبکر وعمر وعثمان و عمر بن عبد العزيز قلت انه ابون عمرو و عمر بن عبد العزيز بن عمر بن
عبد العزيز معنی گفت ابون عمرو که ابوبکر وعمر و عثمان که و استم آن هر دو پس کیست عمر بن عبد العزيز قال ان حضرت ابون
وانت بیان کنی گفت اگر از دو سببی خواهی باشد او را و اگر هر دو خواهد بود بعد از او در شرح عمر بن عبد العزيز القدر سبانی
می نمایند که سبب از حد است میگویند که اگر سببی است پس عمر بن عبد العزيز است و اما سببی کسی نیست که سبب
کسی مرقوم چنانکه در تاریخ خلفاء مذکور است و ابو جبر و ابون عمرو و ابون عمرو و ابون عمرو و ابون عمرو و ابون عمرو
بر سبب ابوبکر و عمر و عثمان که با او بود و عمر بن عبد العزيز بن عمر بن عبد العزيز بن عمر بن عبد العزيز
است و ابو جبر و ابون عمرو و عثمان که با او بود و عمر بن عبد العزيز بن عمر بن عبد العزيز بن عمر بن عبد العزيز
غیر باطل است و ابون عمرو و عثمان که با او بود و عمر بن عبد العزيز بن عمر بن عبد العزيز بن عمر بن عبد العزيز

وخطاب آیه استخلاف حسب معروف صاحب ساله مختص حاضرین وقت منقول آیه است لیکن باوجودیکه در وقت منقول معلوم شد
که عمر بن عبدالعزیز چگونگی مندرج زمره خلفاء راشدین گوید و عایشه و زبیر و طلحه و زبیر و عقیبه و ابوبکر و عمر و عثمان
مذکور است و آنچه مسلم و حسن عائشه انها استقلت من کان رسول الله مسیئرا لفا لوان استخلفت قالت
قالت ابا بکر قبل لها ثم من بعد ابی بکر قالت عمر قبل لها من بعد عمر قالت ابو عبیدة
یعنی مسلم از عایشه روایت میکند که پس از عایشه که از ابوبکر و رسول خدا خلیفه گشته که ابوبکر را گفته شد
او را که پس از ابوبکر خلیفه میگردد گفت که عمر را گفته شد او را که بعد عمر را خلیفه میگردد گفت ابوعبیده را گفت عثمان
علی را که زبیر و پس عثمان و علی که بر عمر عایشه برخلاف کنون خاطر اقدس آنحضرت صلعم خلیفه گردیدند معلوم شد که از همین
جهت عایشه بر عثمان لعنت میگردد و با علی مرتضیٰ بخار به پیش آمد بلکه مناسب آن بود که صحاب رسول صلعم سر کس را که
تخلیفه میگردد یا صحاب و صلاح و بدان محمد خود خلیفه میگردد و بعضی از علما ایشان میگویند که فقط ابوبکر و عمر خلیفه
بودند پس حضرت رسول صاحب رساله خطاب آیه استخلاف را در چهار کس باطل است و چگونگی شخص باشد خطاب حاضرین همان
آنحضرت صلعم و حال آنکه علمای اهل سنت از همین قوت اسلام که صاحب رساله آنرا اولین حقیقت ظاهری است میگویند و از راه
کس را عمر بن عبدالعزیز و شام خلفاء و سید بن ابی اسحاق قاضی عیاض گفته و قول او را ابن حجر شامی بخاری پسند کرده
که خلفاء در عزت خلافت و قوت اسلام دو آرزو کس بود معلوم نیست که صاحب رساله چه در چهار کس از چه راه
میکنند و خطاب قرآن عام است جمیع مؤمنین و با بیچاره ایست که میفرماید یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام
فمن شهدنکم السنه پس باید که وجوب عموم مختص حاضرین وقت منقول باشد و خدا میفرماید که ومن برتلا منکم
تذکره پس باید که در تمام مختص حاضرین زمان سید المرسلین و کسیکه بعد آنحضرت صلعم بکفر علی خود را بدست
نماید بگویم از راه ششگونی باشد و گوئیم ما وقت منقول آیه حاضر بود لیکن جناب امیر علیه السلام موجود بود و وجود با وجود
آنجناب بر آنکه خطاب جناب باری عزیمه کافی و واقعی است در قرآن مجید و اکثر مقامات خطاب آنحضرت صلعم است در
حکم آن جمیع منتها مشمول است و در آیه استخلاف اصل خطاب جناب امیر علیه السلام است و عینه بر آنکه تعظیم سید المرسلین
کمال بیان و صلاح جهت عمل کما نمر حقیر علی بن ابی طالب و سید کس از صحاب رسول منقول نبود و رسیده حکم آن
از بن عباس منقول است ما ذکر الله فی القران یا ایها الذین امنوا الا حکم علیها و امیرها
و سردیها و سیدها و لقا عاتب الله اصحاب محمد بنی الهزان و ما ذکر
علیها الا بختیر یعنی نه ذکر کرده است خدا میفرماید در قرآن یا ایها الذین امنوا لکن انکم هیئت علی سران و
اسیران و شمرند آن و سیدان و سربانان تحقیق کتاب کرده است خدا میفرماید صحاب صلعم را در قرآن و نه ذکر کرده است
علی را که بزرگترین سرگناه امیر مؤمنین علی راس و رئیس جمیع مؤمنین قرار داده شده در هیچ کس نباید که اصل خطاب در راه
استخلاف با آنجناب باشد و همچنین آنجناب بر آنکه دیگر اولاد امیران ایشانند و تقصیر بر کسی که بزرگترین
امیر ایشان کافری است بلکه ترویج آنجناب رسول خدا نیز خطاب امیران است و استخلاف چه این است در فضائل جناب رسول

و محمد بن جعفر معصومین نازل شده است که جمله ایشان در زمان رجعت مالک و وارث تمام روسته زمین خواهند بود پس
اهل خطاب مثل دیگر آیات بحجاب رسول خدا است و نیز بحجاب امیر و دیگران در حکم آن داخلند و اهل و دشوارتر
ازین بر کسی شایسته آنکه نفس نفیس جناب پیغمبر صلوٰه الله علیه بوقت رجعت موجود خواهد بود بلکه نیز ایشان اول کسی
با امام بیعت کند و اطاعت و زرد محمد و علی و جبرئیل باشد بحجاب پذیر ایشان عظیم آقوال برگاه نیز و شیعه وقوع
رجعت آیات قرآنی ثابت شده باشد پس در زنده شدن جناب سرور کائنات در زمان رجعت بر کسی عانت اولاد
فرد که در واریت از ایدی نمی باغیه متغلبه و خیل ظلمت بر ایشان رفته قیامت نیست و در زنده شدن آنحضرت
صلعم بچگونه دشواری بر شیعیان نیست بلکه بلای شیعه در آشور زیارت رسول خدا صلعم و امام مهدی علیه السلام
شادان و فرحان چیز است که ایشان خندان خواهند بود و نیز و شیعه بیعت جناب رسول خدا صلعم با امام مهدی
برگزینان نیست صاحب رساله بر عقاید ایشان اطلاق ندارد و روایتی متضمنه بیعت رسول خدا صلعم که از حق
یقین نقل کرده این روایت از نعمان منقول است که مخالف مذکور است از باب اعتبار ساق است چه عقاید شیعه
بالا اتفاق آن است که بیعت فاضل بر دست مفضول صحیح نیست و لفظ اطاعت در روایت مذکور صاحب رساله
از جانب خود خوانده نموده است این لفظ هرگز در روایت نیست و سبب علی و ایشان نیز از و امام مهدی است که بر کسی
ثبات لازم خود در روایت شیعه از جانب خود کم و زیاده میکنند جناب صاحب تحفه در خطب نبی الباغه از طرف خویش
تخریفات نموده است از آنجمله در خطبه شماره جنگ فارس آیه و عهد بعد الذین آمنوا منکم زیاده کرده و در نامه که
بعنوان مرقوم است آیه خیر سبیل المؤمنین از جانب خود فرموده و در خطبه لیس بلاد فلال لفظ ابو بکر سجاست لفظ فلالان
تخریت نموده و علی بن القیاس این روایت بیعت آنحضرت که نقل نموده مخالف است با عقاید و فرقه شیعه نه با عقاید
اهل سنت که نیز ایشان بیعت فاضل بر دست مفضول جائز است و در کتب ایشان تفصیل نمی در غیر بیعت
در یزید بن زبیر اکثر روایات خلاف عقیده در کتب صحاح ایشان که در آنند بر حسب حد و مدح او همان از زبان
رسول خدا صلعم و تهکیم پیامبر حج انار و صاحب تحفه اصل قصه حج منام را که ترک نموده و زیادیش از جانب
خود سقیفه ساری کرده است فلال ساعیت نیست که کتب اهل سنت برخلاف آن ناطق اند چه عقاید اهل سنت و در تحفه
چنان مرقوم است که علامه خدا و رسول خدا و جناب امیر از ظاهر آن حمل توان نمود و اول را در آن گفته اند نیست بخلاف
شیعه که روایتی که مخالف است در کتب ایشان منقول باشد از ماول و مطرح می نمایند و علی بن زبیر از جانب
ندارد و روایت مذکور بیعت تسلیم کنیم در روایت مذکور چندان قیامت هم نیست چه بیعت آنحضرت صلعم و امام
محض بر کسی عبادت است چنانکه خود در آنکس است نه بر کسی اطاعت که مستلزم اسقاط توبه آنحضرت صلعم
باشد و این با عقاید شیعه بر گزیده نیست و برگاه مرتبه امام مهدی آن باشد که حضرت عیسی روح الله عقب او نماز
ندارد و خود آنجناب خاتم الامم و برگزیده عالم از مصل و واد و مادری تمام اهل دنیا باشند از وجود خود پس در این خطبه
بر تمام روسته زمین و در آنحضرت صلعم بعد از حسین بن علی را بر ووش خود سوار کرده باشد و از آن

اقدس خود و خلق او فرموده باشد که یا ای نبت عامی یا حسین چنانکه و خدیو القلوب است یعنی پدر و مادر من خود را که تو را
است همین پس بروست بروست زبون چه عیب است بزرگان را با فرزندان خویش نسبتی می باشد که آنچه ایشان میکنند
موجب آن محبت باطنی است و اگر کسی دیگر را بجز حسین بروش خود سوار کرده باشد یا فرموده باشد که پدر و مادر من
غذای تو باد ای حسین و من از حسین و حسین از من است پس نشانی بر بند و بیان کند و دست بروست زبون زیاد
ازین نیست بخلاف بسیار که اگر ایشان بچنین معامله می آید البته باعث حطرت خود است و نماز خواندن آنحضرت
صلعم پس سر او بکریم از قضیه بیست نیست در فتح البیت شرح صحیح بخاری مذکور است که ان الله صلعم صلی خلف
ابی بکر الخدیجه بن منذر ساعی بر سینه پیغمبر خدا صلعم شاره خواندند پس سر او بگردد و در صحنه معمره از ابن عباس
مقول است له صل النبي خلف احد من امتك الخ خلف ابی بکر و اما عبد الرحمن بن
عوف فصله خلفه ركعة واحدا في السفس يعني نماز کرده پیغمبر خدا عقب کسی
از امت خود بگردد پس ابو بکر و لیکن عبد الرحمن بن عوف پس نماز کرد رسول خدا عقب او یک رکعت در سفر است پس
جناب رسول خدا صلعم شاره کرده باشد عقب کسی که سانهایی غمراوان عبادت تمام کرده باشد و عمر که ان شاء خود را در
نفرات و ضلالت اسیر کرده باشد و بیعت آنحضرت بروست فرزند خود چه قیامت است که او نیز امام ابن امام خاتم
الانکه است و در بین تفاوت راه از کجا است با کجا و بیعت نمودن آنحضرت صلعم بروست امام آخر الزمان که گویا
ان بیعت بروست خود است موجب نقص آنجناب نیست بلکه باعث ترک آن است که سید المرسلین زوجه خود را
بروش خود سوار کرده بزرگ شاهشای نامحرمان بیرون نماند و صحیح اهل سنت از عایشه روایت است ان الحبیة
کانوا یرقصون یوما وکان کثیر من الخلق یحتمل فقام الرسول ویدی المسقر و قال
لی یا عائشة اترغبین الی الله و تقمت و وضعت لیدی علی کف الرسول فاذی الرقص فقال الرسول
ثلث مرات الم کشفی فقلت لا وکان مقصودی من هن ان اهل منزلی عند رسول
صلعم فاذا جاء عمر فترقص الخلق و حووا فقال الرسول انظر شیاطین الجن و کائنات هذان منکم
یعنی عایشه میگردد بر سینه پیغمبر و عمر که رقص میکرد و عمر که رقص میکرد و خلق کثیر جمع پس برخواست پیغمبر خدا صلعم
و در رقص را پس گفت رسول خدا صلعم هر که عایشه آید بیعت میدارد می بسوی این سه پس برخواست و نهان
و دستها را بر شانه رسول خدا صلعم پس دیدم رقص را پس گفت رسول خدا صلعم سه بار که ایانه مطلع شدی یعنی
سید شمدی پس گفت که نه و بود مقصود من از آن اینست که مرتبه خود را از رسول خدا صلعم پس و قیامت آنحضرت
متفرق شد خلقت و اگر کسی پس گفت رسول خدا صلعم بیعت شیاطین جن و انس را که بر آن الزم شود و در فتح البیت
شرح صحیح بخاری مرقوم است که در آن هنگام من عایشه شانه کرده سال خواهد بود و بعد از آن آنجا بود این مرقوم
شده است و آنچه صاحب تحقیق میگردد که قبل از آنکه ایام حجاب بود و محض دروغ است و در کتاب این روایتی وضع کرده
در تحقیق نویسد که در کتب معتبره ایشان بر روایت صحیح آمده که حضرت ابو عبید بن جریان و شیعیان خود پیغمبر

فما جوارنا لنا و فرجهن لکوا ایمان بیتانے است صریح و اقرار است فبیح کہ در حج کتاب از کتب شیعہ ذکر این
حایت نیست قال وقاعدہ مقررہ است کہ امام و خلیفہ بقیدرت نسبت بنی خلیفہ و نائب بنی است چون بوجود
ذات بنی آن تفریق تفریح شد القطاع نسبت مخالف لازم آمد پس در حضور آن سرور خلافت و امامت امام مہدی معلوم بیکار
اندر حاصل این عقیدہ یکی از دو چیز خالی نیست یا خلعت امامت از قیامت امام کشیدند یا بسبب نبوت بنی راضی شدند
در اگر حج ازین رجعت بعمل آید ازین سر و آفت مثل اہل سنت محفوظ ماند پس با وجود با وجود آن سرور شریعت ریاست
پور وین و تفویض امور موئین امام مہدی و قائل بیعت و اطاعت آن سرور و نائب خود و صریح معتقد غصب خلافت
سلب نبوت بنی است و این تفریح تمام کفر است اقول جناب رسول خدا صلعم بر اسم عائشہ اولاد طہین خود و خلیفہ
عائشہ و فاطمہ بان حقوق ایشان از خود نخواهند شد و بدایت خلق از جانب آنحضرت صلعم مفوض است با امام مہدی
لیکن لازم و همان زمین محمدی است کہ امام مہدی بسیار و انظار آن می نمایند بطور نیابت تحلیلی تحلیل محمد و تجرید
پرو محمد و سلب نبوت از آن سرگز ازیم نمی آید شایان و ملوک از در اسی و اراکین سلطنت خود خدایان ملکت میگردد
سلب سلطنت و ملکات شایان سرگز از آن لازم نمی آید و احدی قائل باین معنی نشد و حال خلافت منصوبہ
مثل حال نبوت بنی است چنانکہ نبوت بنی بوجود قابل انقراض نمی تواند شد بچنین خلافت منصوبہ صورت
رقاع و فروع نمی پذیرد و در حیات بنی و نہ بعد از آن البته خلافت مستحق کہ با اتفاق آری چند کسان در غیبت بنی
صورت انحصار پذیرد و حضور بنی البته باطل و معطل است نہ خلافت منصوبہ و قول خلافت خلیفہ بعد از آن بنی نمود
یا تا او عجیب و شریک است و از تفریح عیانت صاحب رسالت کہ بچس بآن نرفت و چه ضرورت است کہ امام و خلیفہ بقید مدت
بنت بنی خلیفہ و نائب بنی باشند و در حیات او معزول و بیکار باشد اکثر شیاء در زمان واحد بودہ اند چون زمین خدا
بنی است لہذا امام ایشان بنی است یک بنی حرامی حکام خدا کرده اند چنانکہ حضرت ابراہیم و حضرت لوط کہ در زمان واحد بودند
در حضرت نوح و حضرت اسمعیل و حضرت ابراہیم و حضرت اسمعیل و حضرت ابراہیم و حضرت اسمعیل و حضرت ابراہیم و حضرت اسمعیل
خلافت بودہ اند کہ قائل غصب خلافت خلافت کرده و نہ کسی سلب نبوت بنی را معتقد گشته حضرت بارون خلیفہ
حضرت موسی بود یعنی قرانی اگر چه بنی ہم بود لیکن سلب نبوت حضرت موسی و ارتفاع خلافت حضرت بارون بکلام و چه
اہم نیست و در عهد حضرت اسمعیل بنی طالت بکفر خدا خلیفہ بود لیکن در نبوت بنی از خلافت طالت حرفه نبوت بنی چنان
نفسه که در بنی و چهارم می نویسد با وجود جبرئیل و میکائیل طالت و باغ را خلیفہ مقرر کرد و ندیکہ با وجود شمول مشرک اورا
سلب خلافت نوانند و در باب امامت در عقیدہ پیغمبر کریم کرده کہ عقیدہ پیغمبر آنکہ امام را از غیبت است کہ عندئذ فصل
بصیرت علی معنوی باشد زیرا کہ طالت راجع تعالی بنفس خود خلیفہ ساخت حالانکہ حضرت شمول و حضرت داؤد موجود
بودند پس سلب عقیدہ و صاحب رسالت باید گفت کہ حاصل این عقیدہ یکی از دو چیز خالی نیست یا خلعت خلافت از قیامت
کشیدند یا بسبب نبوت بنی راضی شدند و با وجود با وجود حضرت شمول بنی است ریاست پور وین و تفویض امور موئین
بخلوت و باغ صریح معتقد غصب خلافت یا سلب نبوت بنی است و این تفریح تمام کفر است و تعجب است از صاحب رسالت

که گفته پیر می خورد شب و روزش نظر میدارد و از تحریر او کمال غفلت می ورز و نمی بیند که او در باب مطاعن و در مقام
قرطاس جناب رسول خدا صلعم را نگاه داشته و پیش از وفات از نبوت و ریالت منقول و مسلوب ساخته و آنحضرت صلعم را
معتدل و سکارانگاشته و او هر وقت که آنحضرت صلعم را می بیند و در آن وقت که آنحضرت صلعم را جابل بفرستد
و عمر را عالم آن قرار داده چنانچه میگوید که وفی الواقع درین مقدمه نمر و عقلا صد آفرین و نیز از تحسین هر وقت که نظر می رسد
رسد که قبل از من و واقعه بیست و سه ماه آیه الیوم اکملت لکم دینکم و رضیت علیکم فیما نزلت و رضیت
لکم انما کنتم اولاداً فبما نزلت من ربکم صارت دینکم و رضیت لکم دینکم و رضیت لکم دینکم و رضیت لکم دینکم و رضیت لکم دینکم
تو و گفته شده و بعد از آن می نویسد یعنی اگر آنحضرت صلعم درین حالت چیزی جدید که سابق در کتاب و شریعت
نیامده بنویسد یا هر موید که سابق این است بنویسد یا هر موید که سابق این است بنویسد یا هر موید که سابق این است بنویسد
از وفات منقول می نموده آن صاحب رساله مسویب بشیعیان می سازد و با که شیعه چنین کس را که آنحضرت صلعم را قبل
از هر گز یا بعد از آن مسلوب نبوت و اندر او امر و نه ای آنحضرت را غیر مسلم فیه خارج از و اگر بمان می و آنرا
آیت کشیده که در و بسطیل بن عقیله و باطله و مطهر بن خیالات فاسره اندر کما قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا
اطیعوا الله واطیعوا الرسول و ما ارسلا من رسول الا طیاع باذن الله قبل ان یتنزل علیه الذکر
و انبئوا ان یحبوا الله یا ایها الذین امنوا لا تعذبوا من یدعی الله ورسوله و اعلموا ان
فی کور رسول الله لو یطیعه کفر فی کتار و من الامر لجهنم اقول هرگز هرگز چنین عقیده شیعه نیست
که جناب رسول خدا صلعم اطاعت امام است که خواهد بود بلکه ایشان چنین کس را که امام مبدی را مطاع رسول خدا صلعم
عنا و کند از زمره مؤمنین خارج میدانند لیکن در روایت مذکور و لفظ اطاعت کجا است که چنین آیات در الفاظ
آن آورده فقط بیعت الله و روایت مذکور موجود است لیکن در ابطال بیعت هر یک آیت نیاید و می صاحب رساله
باتباع عامه صاحب گفته لفظ اطاعت درین روایت از جانب خود منضم کرده بر شیعه نخستین کرده و در بیان این
آیات مشعره اطاعت رسول خدا صلعم آورده این بنا بر اساس علی الفاسد را چه علاج که لفظ اطاعت از صراط است و در
و باز بر این لفظ بنا کرده عترت نمودن و ما که میگویم که جناب رسول خدا صلعم مطاع امام است خواه بود که کلام
آیات برای اثبات اطاعت رسول خدا و آورده و وقوع بیعت هم مستلزم اطاعت نیست که از آن پس با آن
بروزید که اول این چنین هر مسلم نیست که مخالف معتقد است و روایتی باین مضمون وارد شده باشد و در صورت
فرض تسلیم این بیعت نه برای اطاعت است زیرا که اطاعت پیغمبر واجب است مثل اطاعت خدا بر هر مومن و کسی که
اطاعت رسول بیرون شد باعث عصیان و رد قول آنحضرت است خارج شد از زمره مؤمنین لیکن در بعضی است
از صاحب رساله که آیات قرآنی بر آن وجوب اطاعت رسول خدا می آورده که اطاعت پس و پیش نمی سازد که اکثر
از اطاعت رسول بیرون شد بهر سبب قبول نکردن ارشاد آنحضرت و مسویب کردن بهندان و چنین است
یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و رضیت لکم دینکم و رضیت لکم دینکم و رضیت لکم دینکم و رضیت لکم دینکم

شود را بر او غیر بنده کرده و چون بخاری در تفسیر سوره حجرات مذکور است یا ایها الذین امنوا لا تقدموا
دینکم ایها الذین امنوا لا تقدموا دینکم ایها الذین امنوا لا تقدموا دینکم ایها الذین امنوا لا تقدموا
گرام بشهرت منصوصه بعد از آنکه در تفسیر سوره حجرات مذکور است یا ایها الذین امنوا لا تقدموا
ما امام هدی است به ترتیب طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت طهارت
نص و تفسیر گذشته است امام هدی است با امامت امام غلام و با امام خود که در احوال شریعت خلافت نمود با تشریح خدا است
و ممکن است از شرف الوان نیست بلکه از حلال عرض منازعه آن است و دستخلاف است بر روی تشریح بعضی کوه و کوه را
حاصل بود که حضرت صاحب الزمان علیه السلام در تشریح خلافت امامت حضرت صاحب الزمان و اگر بعد از آن که شدن است دیگر آنکه
تسلط فی الارض حاصل خواهد شد آن تسلطه و تسلطه است که در حد و عرض آن تسلط است که قبل از آن در دار دنیا
از تقدیر و ناصیان و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید
است پس آن تاخیر و توحید و تسلط فی الارض است در نفس خاصه است که آن مقدم است بر توحید و توحید و توحید و توحید و توحید
خلافت تاخیر می آید و در سوره شریعت طهارت که منصوص است که در تسلط فی الارض لازم نیست که همراه وجودش خلافت
بناظر و یا اثر حیا کند و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید
حاصل شود که در توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید
توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید
و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید
خلافت منوط است که در توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید
چه حاصل و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید
و صاحب رسالت خلافت منصوصه است که از جانب خداست مشایخ خلافت در شای و اندک که در دنیا طین چنانچه رای باشد که تا
در خلافت است انفسا که تسلط فی الارض از این است و اگرچه تسلط فی الارض مقصود از خلافت رسول است و در خصوص
باید که بعد از آنکه منصوصه است باشد و شایده که حال خلافت منصوصه است حال توحید است که توحید شریعتی است که در توحید
منصوصه است یا شایده که تسلط فی الارض بر صاحب رسالت است که تسلط فی الارض منصوصه است از ایشان و توحید
تسلط اندر بعضی از ایشان در یکی و تفرق از دست است چنانکه شریعت شریعت است توحید در احمدی است و در توحید
در دنیا شایده است و مفهوم معنی حدیث توحید بر روی توحید امامیه است توحید که مراد از حدیث منصوصه است و ایشان
تعمیل تا کسی در دست است و بعد از توحید از منصوصه که لازم است تسلط فی الارض است توحید ایشان بر توحید
تعمیل پس مفهوم معنی امامیه توحید با توحید است و اگرچه تسلط فی الارض منصوصه است که توحید نیست بلکه
مراد از توحید توحید است که توحید است معانی توحید در توحید که توحید است و در توحید توحید توحید توحید
از حدیث توحید است که توحید است و در اصل علی توحید است که توحید است و در توحید توحید توحید توحید

که من و ابودرم علی و ابوالاؤست و ابن ازنان تهیبت صحابه یعنی مرتضی رسیدن و شعر از صحابه شجره ایست علی تصنیف کردن بر سر
مجز و محبت علی تو این شجره میر که محبت بموجب ارشاد و باریست عز همه المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء
بعض و ایضا خالف بین قلوبکم پیش از صدور حدیث غدیر هم حاصل بود و تحصیل حاصل از چنین بزرگان
غیر محقول است در هر گاه بموجب آیات مسطور در جمله مؤمنین و مؤمنات بشرف محبت او تالیف یکدیگر بیشتر از گردید پس تحصیل
درین محبت چیست و اگر علی مرتضی در محبت و نصرت اختصاص می دارد و نه کسی دیگر از صحابه آنحضرت صلعم در خصوصیت باید
بر کسی را که جناب رسول خدا صلعم محبت ناصر بود علی نیز محبت ناصر باشد و ما سوامی علی جمله صحابه دشمن جانانی و تارک کفاس
باشند و این معنی مقبول طبع همگی از اهل سنت نخواهد بود اهل سنت بر عایت و صلاح خلافت ثلاثه بانگه و انصاف را از دست
داود در نظام مراتب ایشان تا روایات یکدیگر جاری بر نزد سعافی بیوقوف که هرگز درین مقام از حدیث غدیر متجاوز و مستفاد
نیشوند از طبع خود تجاوز کرده و در تصحیح خلافت ثلاثه سبک و شکر و چه خوب خدمت و تعظیم علی مرتضی کردند که از او احراق خانه
جنت آشیانه او نمودند و بر سر آنحضرت کشتان کشتان او را از خانه بیرون آوردند و هر گاه انکار بیعت ابوبکر نمودند و او را
از جمله مردودان و مفسدان قرار دادند چنانکه صاحب تحفه در باب مطاعن عمر و طعن احراق خانه فاطمه زهرا می نویسد که
و هر گاه این قسم مردودان ضایع الهی را در خانه خرابان پناه نباشد در خانه حضرت زهرا پناه باید داد و حضرت زهرا را از سر
دادن شکر از فساد پیشینه مکرر کرده و گفته و از بعضی روایات اهل سنت چنان مستفاد میگردد که وقت از او احراق خانه
فاطمه زهرا بر علی و حسین و فاطمه علیهم السلام کسی دیگر نبود و در بعضی روایات است که عباس هم نبود و در بعضی روایات
چنان است که زهرا هم نبود و در بعضی روایات این است که جمله بنی هاشم و جمعی از دیگر صحابه هم بودند لیکن حضرت علی مرتضی
و حسین با انشور بود و در بعضی روایات منکر بیعت ابوبکر علی مرتضی بودند چنانکه در صحیح ابی بن عبدالمطلب منقول است
واما علی و العباس فقد اذی بیت فاطمة فقالت یا ابن الخطاب اجبت لایق دارنا قال نعم
یعنی ولیکن علی و عباس پس نشستند در خانه فاطمه پس گفت فاطمه ایها آبرو که که بسوزی خانه ما گفت که
آبرو در تاریخ عقده بن عبدربه که از علما معتبرین اهل سنت است چنین مذکور است و اما علی و العباس فقد اذی
فی بیت فاطمة قال ابوبکر ان ایباه فاقتلها فاقبل عمر بقیس من الناس علی
ان یضام علیهما الناس فلقیت فاطمة فقالت یا ابن الخطاب
احترق دارنا و لیس قال نعم یعنی ولیکن علی و عباس نشستند در خانه فاطمه گفت ابوبکر عمر که
اگر ایشان انکار کنند پس قتل کن آن هر دو را پس متوجه شد عمر با آنکه آتش تا که روشن کند بر آن هر دو آتش را پس
طاقت نکرد و فاطمه هم را پس گفت ایها خواهی سوخت خانه ما و در زمان مرا گفت که آبرو و شمشیر شامی
در مثل مثل از نظام همین روایت کرده که آن عمر صریح بطن فاطمه حتی سقطت من بین یطینها
و کان یضام احترقوا الدار من فیها و ما کان فیها غیر علی و فاطمه و العباس و کما یقال من یضام
فاطمه تا اینکه ساکت شد محسن از شکم او و بود که شورش کرد که بسوزد خانه را مع آنکه در خانه است و نبود در خانه

ایشان نمودن آن بود که گوییم که در عهد محمد بن محمد در پیشگاه حضرت علی بن ابی طالب
 و بنی هاشم در حضور آن بزرگوار در پیشگاه ایشان شکر کرد و بر سر ترقی و بین رسول مقبول صلوات الله علیه
 صلوات الله علیه در وقت آنکه در روزی در پیشگاه آن بزرگوار در خطبه ای در آن وقت
 در آن وقت ایشان میفرمودند که در آن وقت که در کتاب او اهل و خطبه از خطبه حضرت علی نوشته
 آن کتاب میفرمودند ما فی اولی انما عدت لقلبت عنی الله عما سلف سبق الی حبلان و
 فاهر الغالبه کالغراب همه بطنه بیدار بود که در حیا حاه و قطع لیسه لکان خیرا له یعنی آنکه باشد که من
 اگر خودم باشم گویم هرگز در گذر و خداوند آنچه از پیش ایشان نبود و آنچه پیشی از آن وقت آن دو مرد در خواست سیدم ایشان
 که شکر از آن تقدیرش این مرقه شکر می شود برای برادر حمید و در آنجا که او برید شده بود و هر دو بر او بر سر او از آن کتاب
 تلاوت می کردند و در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 میفرمودند و در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 حیا و در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 آنقدر است در خطبه و در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 علی بن ابی طالب من الله یعنی آنکه باشد که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 او می دانست که سید من بطنه بیدار بود که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 بر شکر و تقدیر آن بزرگوار این امر در بعد از آن میفرمودند حتی در خطبه اول بسلبه فاولی بها الی فلان
 بعد از آنکه در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 بجز در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 خصیینه بین نشینان و معتمدان یعنی آنکه باشد که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 که مثل شکر می خورد و بند کشته بود و بر سر آن بزرگوار که میان موضع سگین در موضع خلف اوست این مثل است
 بر آنکه واقفان و قاضیان سبوا ابی بختیون مال الله خصم الابل نیته الربیع
 یعنی در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 انتکت قتلها و ابی بختیون سبوا و کسبت به بطنه یعنی آنکه کتاب باز و در میان
 با شکر و او را حیا ساختند بر وقت آنکه در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 قال و نکاح ام کلثوم بنت علی علیه السلام ثانی اقول نکاح ام کلثوم بنت علی علیه السلام در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب
 می کار کردیم آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب که در آن کتاب

فوقت نکاح کاشوم بنت علی مع محمد بن جعفر الطیار و وقت نکاح کاشوم بنت الوهاب مع عمر بن الخطاب
یعنی بدانکه پدر تنبیکه سماء کاشوم و و نالودنیکو آنرا کاشوم دختر راسب و و ویم کاشوم دختر علی بن ابیطالب کرم الله وجهه پس شام
شد نکاح دختر علی همراه محمد بن جعفر الطیار و واقع شد نکاح کاشوم دختر راسب همراه عمر بن الخطاب بنسبت و دیگر وجه و نالت و وجه در کوه
نکاح کاشوم بنت فاطمه با عمر بن خطاب این است که صاحب طحفه در خود خود را باب یازدهم می نگارود که در اینجا خود با قطع
و التواتر ثابت است که زید بن عمر از لیلین آن سینه بود و او را در نام برادر بزرگ خود زید بن الخطاب که در جنگ سینه
آن ایستادند و پسر مسی کرد و زید بن عمر جوان شد و بست سال عمر نکاح او و خانه جنگی که فیما بین شیعیان واقع شد و بود
بنگام شیب را که صلاح از خانه خود بر آید او را از دست کسی در آن حسین بن علی شیب شد و باور مطهره او نیز همان روز کربلا
و کربلا شسته بود و در میان یک وقت حاضر خود در تنقیر امام حسین عجل الله فرجه و هزاره هزاره و قرن کرد و در آنجا واقع
شد که سبب شیب سماء کاشوم بنت راسب را کاشوم بنت علی قرار داد و آنرا زید بن عمر از لیلین کاشوم بنت راسب متولد
شده و از لیلین کاشوم بنت علی زید را که کاشوم بنت علی برادر بزرگ خود و بنایه امام حسین در مسکه که با او موجود بود و خانه
آنرا در خانه شیب او غیر تواریخ این سنت واضح میشود و در تقریر اشهاد لیلین شرح الشهادتین چند شکار کاشوم بنت علی در
شرح امام حسین اندر تقریر اشهاد لیلین نیز حجت کاشوم یا امام حسین در مسکه که با او موجود است و آن کاشوم زوجه
و خود زید که میان موت پسر خود فوت شده بود و شری از مسکه که با او بود و شایسته از تقریر صاحب طحفه منکشف گردید پس
معلوم شد که کاشوم بنت فاطمه زهرا و زید بن علی و کاشوم بنت راسب بود و شیبی بود قطعی نقل کرده اند از علی بن
سائک بولداخ جعفر ذلقی عمر ذوالبیابان الحسن اذنی اذک اء کاشوم بنت فاطمه
بنت رسول الله صلعم قال فاجده بنی لولدی انجی جعفری منی بدشیکه علی علیه و کرب و خمران خود را یک
پسران برادر خود جعفر سر بلا فایده که علی را پس از کربلا ای ابو الحسن نکاح کن امن از خود خواهم که کاشوم بنت فاطمه بنت
رسول خدا صلعم را گفت علی که پس کربلا هم ایشان را برادر خود جعفر الطیار و زهرا و امی محترمه نیز همین
عده را می شناسی و در شهر عتبات کربلا در آنجا که شیب برادر زهرا و کاشوم بنت فاطمه است چنانچه
در شماره الاثر از زید بن جعفر شیب و در شهر کربلا است که آنرا نیز فرموده که بطلب احد که علی بن فاطمه
استیج - یعنی در خطبه کربلا که در آنجا که کاشوم بنت علی بفرست خطاب صورت
شده است و از زهرا و دیگر شیب سماء فاطمی شیب و شیب شیب ابوالدین و در سینه ابوالدین می نویسند که در این کتاب
در کتب چهار ساله و در هر سال آن خود در آنجا که کاشوم دست خود بلند کرد و گفت که اگر تو امیر المؤمنین می بودی
در شکار که چنانچه می زودم می رفتی که برادر می کردی این در کتب شیب است آنچه پس از زهرا و کاشوم بنت فاطمه است
در شهر و شیب را که آنرا جعفر نکاح خود را آورد و نوشت که شیب نکاح و شیب کاشوم بنت فاطمه است زیرا که
مردی اگر زید بن جعفر است که شیب و شیب ابوم است و در وایتنا صبی قابل استیجاب است و در این کتاب است
۱۰۰۰ علی و فاطمه و زهرا و امیر و شیب و شیب ابوالدین که در کتب شیب ابوالدین که در کتب شیب ابوالدین

قبول نیست و بر سرین بکار از روایت اهل سنت است و متوکلی دشمن آل رسول اورا قاضی مکه گردانیده بود و چنانکه اوقات
جمعه و جمع الاخبار می نویسد و خود آنکس در بیان این روایت متذکر است که گاه میگوید که جناب امیر این عقیده بر سرین
خود کرده بود و گاه میگوید که این امر از طرف عباس بن عبد المطلب بود و گاه میگوید که حضرت امیر المؤمنین با وجود انکار حضرت
این تزویج را اختیار کرده بود هر گاه حال او این چنین باشد با وجود مخالفت مدعیان روایت او چگونه معتبر باشد و چه بر سرین روایا
اهل سنت هم واضح میشود چنانچه این جور در فتح الباری شرح صحیح بخاری می نویسد ان عبدالمالی عن النکاح ابنته بعد
بصغرها لریکن یغسل منه ذلک العذر حتمه الجا ^{یعنی بدستیکه علی هرگاه انکار کرد و از نکاح}
کردن و دختر خود بجهت بیسب خردی او در قبول کرد و از آن عذر را تا اینکه مضطر و ناچار گردید و او در صورت فرض وقوع نکاح
که ام فقیه است و حقیقت بر آنست زیرا که در آن زمان منافقان را نیز حکم مسلمانان می داشتند و همه او را یک قطار
می کشیدند چنانچه عبدالحق در ترجمه مشکوٰت نوشته که در آن زمان منافقان را در حکم مسلمانان می داشتند و در بخاری و
ترمذی و نسائی نیز همین است و علم مشرک نبود که منافقت با او ممنوع باشد بلکه مسلمانان او را قائل بودند شهادتین لیکن باز گاه
بعضی از امور مخصوصه از جمله حق منحرف گشته بود و آن موجب سلب ستمت ایمان است نه باعث استقامت بقا است
سلام او قائل و با هم شراکت نماز خوانی اقوال حال نماز خوانی حضرت علی بشراکت ثلثه این است که نماز خوانی از توابع
بیعت است و تا شش ماه که جناب امیر بیعت ابوبکر کردند نماز نیز همراه او خوانند و هر گاه بعد وفات فاطمه زهرا انصراف
وجود ناس از خود دید بناچار بیعت ابوبکر اختیار کرد لیکن باز نماز خوانی همراه او پایا بیعت نموده و در صورت تسلیم یافتن
هم نیست بلکه تعیین حکم بنا بر رسالت مآب صلوات الله علیهم است چنانکه در صحیح مسلم است و از حذیفه روایت است که آنحضرت صلوات الله علیه فرمود
که بعد از من شیوایان بهم رسند که بیعت من بر آیت کنند و بیعت من نشنند و در میان ایشان تومی بهم رسند
که در کتب ایشان و در کتب شیطان باشد و در حقیقت ایشان خدایه گوید که من پریدم پار رسول الله صلوات الله علیه را و در کتب
فرموده است کن حکم اگر چه پشت ترا میخورد کنند و است گیر و نیز در کتب اهل سنت از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که
علیکم بالسواد الاعظم یعنی اجماع است بر شما که اطاعت سوا از من و پیروی جماعت بزرگ گیند هم سواد اعظم است
مذکور در حق یا شری یا بیضا پس حکم است درین حدیث باتفاق و التزم سوا اعظم لیکن حقیقت سواد اعظم از آن تانیم نمی آید
آنحضرت با التزم از آن حکم فرموده اند و بحقیقت آن چنانچه در حدیث حذیفه باتفاق آن حکم فرموده اند و نماز خوانی بشراکت ایشان
موجب حقیقت خلافت ایشان نیست چنانکه قبل ازین بیان کردم از آنکه انصاف و در بیان آنحضرت و کتب اهل سنت که صحابه رسول
قبول از خلافت هر راضی نبودند و طاعت میکردند و ابوبکر را در باره استخلاف میگویند که او قائل برورد و گاه خود نمیشی که چنین
خطی از بر باد که کسی با وجود چنین متضرر بودیم شما خوانت عقب عمر تازه هم می خوانند و همچنین در خلافت عثمان یکس خطای
عثمان راضی نبودند و او را بیعت نمودند و در کتب اهل سنت است که او را در طاعت سوا از من و پیروی جماعت بزرگ گیند هم سواد اعظم است
نیز عقب او سوا از من پس معلوم شد که شراکت نماز مسلم حقیقت خلافت یعنی باشد قائل و در باره خلافت آنجناب بعد
خلافت حضرت عثمان با اتفاق و چهار صحابه پیدا است اقول اجماع کل صحابه بر خلافت جناب امیر علی علیه السلام بود و بیعت

بعض ذوق بعض را بهای شکوید که بر دست آن جناب بیعت کرده بودند تجمل ایشان نیز کافی بیعت کرده و با او برخاستند
گرویدند مثل طلحه و زبیر و اتراب ایشان و آن جناب را مع شیعیه و ابراهیم و آن جناب از جمله اولین قرار شد و از آنجا که در
فصول بعد این صیغ سنی مذکور است و در قصه واقعه جمل نادیده ماند آن ناسا که گفته آمد المؤمنین و الظلمة
و الزبیر مستوجبین الی البصرة فحقن زناد احقر تر الدین و قتال الملبدين
و الطالب بنار عثمان فلیخرجهم یعنی نزدیک آنکه اکثری در شیکا هم المؤمنین با ایشان و طلحه و زبیر و غیره از بسوسته بصره
پس یکبار اده که گرامی و دشمن زمین را در کارزار زمین را و طلب کردن و فرستادن بر سر کفر قتل افتادند خون عثمان پس با یکدیگر
شور و خروج کنند ایشان و صاحب شفا از این کار یکدیگر اجازت را بر خا فعی آن جناب بر بزرگواران و رسول خدا صلوات
در تحفه در میان عثمان پس نویسد که جناب رسول خدا علی مرتضی فرموده بود یا علی لا یبکون مع ائمة علیک بعدک
وانت تقاتل المنافقین و القاصصین و المنافقین یعنی ای علی هر چه شوای بدیده بخت بر پاسته تو بعد
از من هر آنکه شکر خواستی که در با عهد شکنان و بدین فسادان و از زمین بیرون شوئیگان را و وقتیکه حضرت امیر سر راهی علی علیه
را شرف شریفند بفرموده که در وقتیکه بختی در وقتیکه بختی در وقتیکه بختی در وقتیکه بختی در وقتیکه بختی در وقتیکه بختی
در درگیری با گروهی بود که شمشیر و سحر و فرود از قتل در میان من و بک و وحیدل با ایشان بکنه نفرورد و هر چند تقدیر می باشد
و آنست که امر بر خلائق صدوقها را بسته اند ای اشرار با او که در راه نیست که صاحب رساله از کجا دعوی میکند و اجوام را بر خاندانی مرتضی
و اگر چه از این راه از آنجا آن جناب با مخالفی منظور می بود و صاحب شفا از این کار یکدیگر اجازت را بر خا فعی آن جناب بر بزرگواران و رسول خدا صلوات
نیز سید و صاحب شفا که میگوید که جناب امیر در وقتیکه بختی در وقتیکه بختی در وقتیکه بختی در وقتیکه بختی در وقتیکه بختی
فرموده بنار بسته بان گفته که جناب رسول خدا صلوات بر او و آله و سلم فرموده بود و خا فعی در جامع الاصول مذکور است
قال اخرج رسول الله صلوات الله علیه من بیته عالمتة فقال ما من الاذن من هنا اجبت لطلحة و الزینة
یعنی بیرون شد رسول خدا صلوات بر او و آله و سلم عالمتة پس فرموده اس کفر از نجاست از جا یک طلوع خواهد کرد و قرن شیطان در
بخاری در باب ما یأتی سورته الزواج الوعی مسطور است عن عبد الله قال قال لانی صلواته خطیباً فاشارة
صداک عالمتة فقال همنا الفلانة من حیت یطلم قرن الشیطان
یعنی فرموده و در وقتیکه خطیبی میخواند پس اشاره کرد بسو مسکن عایشه پس گفت که در اینجا گفته است از جا یک بیرون خواهد
قرن شیطان یعنی گفته است که از خانه عایشه بر پا خواهد شد و خا فعی شفا میفرماید و الفلانة فلانة من القتل درین حدیث مذکور
است با یک در مسکن عایشه گفته است و فرموده و قرن صلوات بر او و آله و سلم کفر از نجاست و صاحب شفا که در واقع این وصفت تا اول
بارزه که یک که می نماید لاطال یعنی سیکوید که بر فعات در جاک میشا از طرف مشرق زمین طوری اشاره کرده اند هر جا بیت عایشه
کجا بود سیکوید که جناب رسول خدا صلوات بر او و آله و سلم عایشه کرده میفرماید که در اینجا است عایشه اگر فقط باشد میفرماید درین صورت
مدران و جانب مشرق مضایقه نبود لیکن آنست که چنین فرموده اند با یک میفرماید که در اینجا گفته است یعنی در خانه عایشه و علی
سر و کتاب محرمه و آلت سیکوید بر اینک آنست که عایشه را در مشرق زمین فرموده اند که راس کفر و گفته است از نجاست

وقرن شیطان نیز از شیاطین خواهد بود که در میدان خواهد شد و او از آن آفتاب نیست چنانکه صاحب تحفه میگوید و عیاش اول
در ارتقاغ فتنه از خانه عالیشان می سازد و طمانند در عبارت سابقه که بیان کرده و میگوید که جناب امیر در وقوع فتنه عالیشان و غیره
و شمشیر میرو پس آنجا قرار فتنه او میباید و در اینجا وقوع فتنه او میکند آن بدلتی عجیب و در باب اول تحفه میگوید که
در قول پیشتر تاویل نباید کرد بلکه ظاهر او باید گذشت و در اینجا تاویل را راه میدهم در روایتی که در توبه عالیشان بیان میکند و چگونه
از آن توبه او متبادر میشود و چنانکه آن روایت در جمع بن الصحری است ان بن الزبیر دخل علی عائشة فی مرضها فقلته
یا انی قاتلت فلانا و سمعت المتقاتلین یقولان قاتلته لو اذنت
انی کنت لنبیاً هلنسیا یعنی بدستیک این زبیر داخل شهر مدینه و عالیشان در بسیاری او پس گفت عائشه او را بجز
من جناس کرده فلان را توانم گرفت جنگ کشنده را یعنی علی را بر جل کار کرد و با او هر آنچه دوست میدارم اینک می گویم
فراشش کرده شده است پس کجا ثابت است توبه او ازین روایت بلکه جهال دارد که توبه باشد از جهت عدم فتح او بر علی
و هم ازین روایت عیاش و شمشیر ظاهر میشود که آنحضرت را بر جل تعبیر کرده و نام آن جناب بر زبان خود نراند و سرگناه هزاران مومنی
را از آن توبه و قتل گناهین برین جرم میگذرد و معنی خواهد بود و این خون بریزی جسم خضر طو علی خواهد شد و با فضل تقی
اگر توبه کرده از جنگ جل توبه کرده لیکن در شمشیر علی که توبه از سینه او بدر زشته بود و با فرزندان آن جناب عدو گشته و
چهره گاه امام حسن و ذوات یافت و امام حسین خوب است که بر او زور آورد و در وقت خود و فرزند علی مدینه مانع و عامل شد و نکر
که امام حسین با امام حسن را در روضه خود و دفن کند چنانکه در روضه المناظر فی القصاصات صاحب الدین ابو انولید الحنفی
الکلبی در کتاب مختصر اخبار الشریع کور است کان الحسن اوصی ان یدفن عند جدی رسول الله
صلی علیه و آله و سلم فلما اتفی ارادوا ذاک و کان علی المدینه مروان بن الحکم من قبل معاویه ففتح
من ذاک و کان یقع بین بنی امیه و بیان بنی هاشم بسبب ذاک فتنه فوالله ما اشد
البیت بیستی و کلاذن ان ایدفن فیه قدش بالقیح یعنی بود حسن که وصیت کرد و اینکه
دفن کرده شود و خبر و یک بد ضروری خدا صلح پس هر گاه وفات یافت اراده کرد و توبه با حسن این را معنی خواسته
که او را قریب جدا و دفن نمایند و حاکم بود در آن زمان در مدینه مروان بن الحکم از طرف معاویه پس شرح کرد و آنرا بنام تفسیر
بود که واقع شود در میان بنی امیه و در میان بنی هاشم بسبب آن فتنه پس گفت عائشه خانه خانه من است و در شخصت
خواهم و از که دفن کرده شود در آن پس دفن کرده شد و القیح و در روضه المناظر کور است که حجت امیر المؤمنین حسن تفرنگ
شود و یک بقبر حضرت رسالت کند پدید در بنی امیه آن جناب را بر سر قبر برده بنام و قبیل از دفن عالیشان ازین معنی و قوف یافت
در روضه سوار شد و با همو جمع رفت و بویع بشوئی گشت شیعیه امیر المؤمنین علی بنیام و غوغا کرده گفتند است عالیشان
در روضه سوار شد و حاکم بنی امیه در روضه سوار شد و بر سر حاکم بنی امیه و پیغمبر بنا و عمت آنجا بنیام و نکراری
او را دفن کند و پدید آمدن آن نور و در بنیام و حاکم بنی امیه در روضه سوار شد و حاکم بنی امیه در روضه سوار شد و حاکم بنی امیه
در روضه سوار شد و حاکم بنی امیه در روضه سوار شد و حاکم بنی امیه در روضه سوار شد و حاکم بنی امیه در روضه سوار شد

سوار شده بر است و فرج جنازه فرزند آن رسول مثل اولین نمبر و آن با بقایه بشر که بعد از قول رسول خدا که در بنیامین است
است + لعن الله الفروج علی السرج چه سبانه که در معنی است کرده است خدا فرموده بار بار بر زمینها و صاحب
شخصه که میگویی که عایشه را با علی بغض نبود و کذب صریح و انکار از سواقرات است بلکه عایشه از علی با نفرت و عداوت بسیار است که
آنجناب را بر زبان خود نمی راند چنانکه در سند احمد بن حنبل مذکور است از مسلمانان که عایشه گفت عایشه که جناب رسول خدا
صلوات الله علیه بر او باد پس آنحضرت صلوات الله علیه از زبانهای خود اجازت گرفتند که در خانه من در وقت مرض بسیار بگریه و زاری
اجازت دادند پس بیرون شد رسول خدا صلوات الله علیه در آنیکه گویید بود و بر عباس معروضه دیگر و با سبب آنکه بر زمینها
بیشتر اند از عبدالمطلب بن عباس روایت میکنند گفت که میدانی که آن مرد که عایشه نام او را نگرفت که ابو طالب علی بن ابی طالب
بود و آنکه عایشه را خوش نمی آید که نام علی را بر زبان برود و در تاریخ طبری مذکور است محمد بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب
عباس فقال اتد سری من الرجل قلت لا قال علی بن ابی طالب
والله انما كانت كالتقدرة على ان تذكره بخير يعني ليس روایت کرده عبدالمطلب بن عباس پس گفت ای سید
که کدام کس است در حدیثی که نمیدانم گفته این ابی طالب است ولیکن عایشه قاور خود برین که فکر کند علی را بخیر و در تاریخ طبری
شرح صحیح بخاری مذکور است و فی سر وایة الا سمع حیل من سر وایة عبد المطلب عن عبد الله بن عباس
تطیب گفتند ان تذكره بخیر یعنی دور روایت اسمعیل از روایت عبد المطلب از روایت عایشه که عایشه را خوش
نمی آید که ذکر کند بر است که علی بخیر است این است حال عداوت عایشه با علی در فرزندان او و بعضی روایات نشان میدهد که
در کتاب اهل سنت از عایشه منقول است این فریاد است و شکر است بر سر علی بن ابی طالب از آنجا که عایشه بن عباس
اند و در تفصیر بر فضائل آنجناب معروضه و سبب خیر خدا بر او و سوا که عایشه و دیگر اعدا و علی بن عباس روایات نشان میدهد
قول کرده اند بلکه جمیع صحابه عالم بودند مناقب و فضائل آنجناب بیکر بعضی از ایشان با وجود علم غریبی در حدیث آنجناب
صیغه بودند و عداوت اهل سنت هر چند در تقیید فضائل آنجناب معنی مؤلفی که بر او فرموده اند و فضائل آنحضرت را در حدیث
و وضع یا ضد می نمایند لیکن سنی ایشان شکر و حمد و سپاس است بلکه شهرت فضائل آنجناب در حدیث و روایات است
و مناقب آنجناب بر همه جمیع ناس و اکثر و سائر که در هر که از صحابه رسول خدا صلوات الله علیه بر او باد و سبب عداوت
جمیع صحابه در بیان خلافت هم بر معیت علی مرتضی بنو و بلکه اکثر صحابه بر دست است و پیوسته کرده بود و چنانچه در
باید حق مذکور است فانما العصابة تقتلد و امن معوية و الحق بید علی علیه السلام و وجه
و آنچه متخلفین علی مرتضی بنو و در هر که بر دست علی مرتضی مذکور است معوية معوية معوية معوية معوية معوية
مذکور است فیما لنا فم مابال بن عمر یا معوية و له مابال بن عمر یا معوية و له مابال بن عمر یا معوية و له مابال بن عمر یا معوية
یدانی فرقة و لا یمنعها من جماعة و له مابال بن عمر یا معوية و له مابال بن عمر یا معوية و له مابال بن عمر یا معوية
یعنی گفته شد بر است نافع که چو حال بر عمر بود که بیعت کرده بودی بر علی بن ابی طالب که در حدیث مذکور است
و سبب را در فرقه و معوية معوية و له مابال بن عمر یا معوية و له مابال بن عمر یا معوية و له مابال بن عمر یا معوية و له مابال بن عمر یا معوية

معه و نیز از جمله صحیح و اوست بر دست او بیعت و اجماع کردند و با وجود آنکه او با لائق شنب و روز سبت علی میگردد و مردمان را بر آن
تکلیف می نمود لیکن صحابه رسول از تعلیم او تشنگان و اعراض نمی نمودند و در صحیح مسلم مذکور است که معویه امر کرد و سعد را
تعمیر بکنند و جو را بر او تفریب سب نمیکند چه چیز ترا بیخ است سعد و جواب گفت که تو نمیدانی که جناب رسالتنا و در حق جناب
سید الوصیین مگرد و انتهمی معتزله ها در آن من موسی و ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری می نویسند نعمت الله
الخطیب مستقصوه والتحد والعتد على المنايا سنة و واقعة الخوازم على بعضه و زاد واحتی کفر و
یعنی بعد از آن سخت شد امر مس تفتیص او کرد و گرفتند بنی امیه سخن کردن او را بر بنبر داشتند و موافق شدند ایشان را
خواجه برد شمشه او و زیاده کرد و در آنکه کافر شمرند او را یعنی علی را البته این است حال صحابه با علی بن ابی طالب صاحب
رسالت و ناسخ و جماعتی نمایان بر ظاهر علی مبرک و حال صحابه علی مخصوص مطاع ایشان معویه بن ابی سفیان که بر دست او
بیعت کرده و از آن باشد که شمرند و سب معنی علی مرتضی کرده باشد بلکه آنرا سنت و طریق حق گوید و او باشد با جاهل و بی حجت
صحابه را بخوبی با کینه ایست که اهل سنت است که می دانند علی مرتضی را عدول و موافقین پیش از خود نمقتاد میکنند و ما در آن
علی را بر دست حکم رسول و مصلحت علی پسندند که از مسالین با ریب از او امر و ایمان خارج می دانیم و از این همه قتل و قتل و سب
عن قول مرتضی است چنانکه صاحب شفا میگردد شیشه نیز در سر زدنش و بگوئی غاصبان معتمدند و مستحق اجر و عذاب
و صاحب شفا و صاحب صدر حق گوید و در شرح و مباح معویه آنقدر سعی می نماید که پایا نیکو ندر و قال و فی الحقیقت
مقصود معنی حدیث حدیثی که در آن است که اهل سنت فهمیده اند و پس اقول آنچه اهل سنت از معنی حدیث
غیر فرموده اند که از آنکه سوزان در پیشگاه مذکور معنی صحیح نام دارد است و بیاید از لغوی و معنی که طفل خود رسال
فما کذب ان من بر او ریب از این صائیه و اهل حق و الصافی واضح گردانیده ام و در عوالم باطل اهل سنت را از بیخ و بن است
شورده ام معنی حدیث مذکور را بخوبی در حق و متعجب و خود رسول است ان است که شیعه فهمیده اند و پس قال باید که تمام
مطلب شود و در این مورد بر این می نمایند که در این عقیده و قبیله واجب دانسته حقیقت خلاف آنکه از روی سایر صحابه
اولین امر آن است که در اسلام از حدیث صحیح که هر دو یک از کتب مقصد نشان نمودیم حق را از باطل ایمان
اقول در حقیقت هر دو مورد یاد آید با شایسته باشد با شیعه که با شیعه تکلیف آن بدین و او عاصی خود بخارجی آید
است هر دو مورد است که بر حق مستند و هر دو مورد خود حقیقت است خود را از آیت قرآنی با شایسته میسرند لیکن
آنرا که مسلمین از روی صاحب رسالت تا این که در کلام آید شیعه قرآنی که در آن باشد بر حقیقت معیه او پسین ساخته و معنی آید
شود و در این مورد شیعه عقیده خود را از این که هر دو یک است من آنرا که مسلمین از روی هر دو نگاه داشتند که در این عقیده
نعمت الله بن ابی اسلمه است که در حدیث کبریه است که کلام مجید شریعه باشد خود و مقرر باشند که از روی خود میگوشم و از
مخبران حدیثی از آنکه خود صحابه رساله که نوشته همین خبرین است و تخمین ایشان است که با قدرت داده که پس
بمعانی کلام شریف برسد و من میگردم که با این معنی خود را آنگاه بفرمان ما طعه و ذلیل قاله از آیات قرآن شریف و
استب اهل سنت با شایسته رسانند و ام در معنی حقیقت طاعت نشانه از بیخ و بن برکننده ام و جمیع مزعمات باطله و

منذ انما تاملت صاحب رساله را مثل پاره شوره بر آنگذرد و منتشر گردانیدم و حق را از باطن متمیز ساخته بمعالنه اهل
تقصیر در آوردم اکنون صاحب رساله و اهل خفا و از عقیده قبیح خود توبه و انابت لازم است همدارو هم از گنج مقصد
نشان دهد نمودیم حق را از باطن عیان قال باید و داشت که نعمت مهاجرین اولین آنست که قبل از جنگ بدر بجزرت کرد
و شریک حضرت صلوات بر او و بر کارزار با کفار کرد و پس از آن ایشان وارد شده و الذین اخرجوا من ديارهم
يقرب حق الا ان يفتوا سرايبنا الله ع اقول اين بيان صاحب رساله خلاف واقع و ساقی
تحقیق نفسین اهل سنت است چه آیه مذکور در ایشان مهاجرین مطلق است نه مهاجرین اولین و کسانی که در اقل بطن
از یک بطرف به نیمه مشوره بجزرت کردند ایشان در زمره مهاجرین اولین محسوب نیستند بلکه مراد از مهاجرین اولین کسانی است
که بطرف جنبه مهاجرت نموده بودند و آن بجزرت اهل سنت چنانکه در کتب تاریخ اهل سنت مذکور است که چند کس مشایخ صحابه
طیار و غیره از اهل اسلام پیوسته کفار بطرف جنبه که ولایت نجاشی بود بجزرت نموده و یک بجزرت و شعبه ابو طالب است
جزرت که کفار در نیمه مشوره پیوسته بجزرت پیوسته است صاحب رساله بجزرت در شهر اول از کجا میگوید که مهاجر
آنست که مهاجرین اولین قرار داده و در نجاشی مدینه است طولانی در تکرار گفتگوی و مطایفه چهار بنده عمیس
با عمر بن خطاب در باره سبقت بجزرت که مهاجرین بطرف جنبه پیوسته نموده بود و آخر از احزاب رسول خدا صلوات بر او
و از مهاجر و منورند که ایضا در احقی فی مدکره و لا یمحی بده هجرت و احدی اهل انکرا اهل
السنینه و انچه از سنینه است که در شهر از پاره از شهر است و در سبب شما و شما که اهل سنینه
بسیار در جزرت انداخته پس کجا باقی نماندند یعنی مهاجرین اولین و اگر مراد از آن کسانی اند که بطرف جنبه بجزرت
نموده و در جنگ بدر با کفار بجنگ کردند که در نزد اهل سنینه صاحب رساله نیست زیرا که نماندند گاهی و در سفر که
بسیار در جزرت نشاندند و در احوال خود با کفار ایشان را نهایت کینه بود و چنانچه در از آن حقه العینین مذکور است
که در جنگ بدر با ایشان سینه زدند و در وقت نمودن بجزرت خود در پاره کلاه ابو سید و بجزرت و آیه مذکور در
در شان کسانی است که در جزرت دین نه از خوف و مرگ پیش نه در ایشان نبود و کسانی که نفس بخوردند و از نفس رسول
و انچه میدانند قال ان الله يريد اخذ الذین اخرجوا من ديارهم ان الله اذا قبل
انقر و انی سبیل الله انما اتاكم و بانها الذین امنوا الذین اتوا منكم انما اتاكم ان الله اذا قبل
توهم الا ان یاز اصابه قال و الذین اخرجوا من ديارهم را صوابه بر بنفون فذمنا من
الله و رضوا ذوابهم و ان الله در سوره اوله العادیه قول سابع چه صاحب رساله صدر این آیه
را میزد و سبب بود و حال باز نگاه نموده و کن بن است که لفقور جاز میاید از اهل سنینه و از جوهر
در باره هم و انچه از آیه العادیه است در حق فقر از مهاجرین میفرماید که ایها الذین اتوا منکم ان الله اذا قبل
منکم ان یاز اذ ذریه است و ان الله اذا قبل منکم ان یاز اذ ذریه است و ان الله اذا قبل منکم ان یاز اذ ذریه است
من ذریه و من ذریه و من ذریه است و ان الله اذا قبل منکم ان یاز اذ ذریه است و ان الله اذا قبل منکم ان یاز اذ ذریه است

سبا یکم پس از این غریب شهری خواهد نمود و شراب نوشی در این شهر مجاز است و در ترکیب نازک مخصصه خواهند کرد و دیده از سر که

بخواهد و فرخنده و در زبان چنانکه است در حق اهل بدره و اهل بیعت رضوان و دیگر مهاجرین و انصار میگوشید که ایشان هر

کس که بخواهد بیعت کند با ایشان در این قول ایشان است که اگر ایشان در کعبه بپوشند شراب بخورند و با دشمنان و اعدای خویش

بخواهد و بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که

بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که

بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که

بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که

بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که

بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که

بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که

بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که

بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که

بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که بخواهد بیعت کند با دشمنان یا با هر کس که

هذین فی اللہ عنہما من السابقین کلاهما وکذا ان عیدة بلحاظ الذی استشهد یومین
قال سرفی کہ مقیم معنی طلب و مقیمون اوراق ہذا موقوفہ بر علم قرآن است اگرچہ از علم قرآن ہزار ہا فریادین مضمون خود
بے نصیب نگارند تا ہم کہ در ترجمہ تفسیر قرآن شریف تفسیر کرده پیرانین مضمون حاصل کنند و در وسط اللہ آن ہم فائدہ
مشربہ بخوابیدہ قول صاحب رسالہ کہ مضمون آیات در شرح مہاجرین و انصار آورده و آن را دلیل حقیقت جملہ مہاجرین و انصار
نمودند و بحسب رائز انہا مستثنی نہ دانستہ میخوابد کہ باین تزیین و تلمیح علوم کالانجام و جملہ را در دستخط انداختہ از جامہ
کالیشان بمسائل ترجمہ آیات مستخرج مہاجرین و انصار بطریق در شک یک گفتند و گویند کہ ہر گاہ حق تعالی قرآن شریف
جای ایشان راستوہ باشد یا در حق ایشان چون ہجر کردن سراسر نصیب و بے انصافی است باینان تا نیز آیات کلام
از یاد و حق مہاجرین مثل لکھنویہ و قوم او و اقوام دیگر کہ در علم اہل سنت و جماعت خود ترجمہ کردید و اندازید و می گویند
قال للہ تعالی و من یومن باللہ و یعمل صالحا یکفر عنہ سبئاً و یدخل جنتاً تجري من
تحتها الانهار ایضا ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریۃ جزاؤہم عند
ربہم جنت عدن تجري من تحتها الانهار الخالدین فیہا ابدا رضی اللہ عنہم و رضوانہ تبارک من
تحت ربه ایضا و من اسلم وجهہ للہ و هو محسن فله اجرہ عند ربہ و لا خوف علیہم و ان
یجربون ایضا و لیشر الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجري من تحتها الانهار
و علی ہذا القیاس اکثر مضمون آیات مستخرجہ علی ایشان قبل از ہذا در جمیع اصول ایمان و از ہذا در ایشان در تحت این آیات داخل
اند چنانکہ ترجمہ مہاجرین و انصار در علم آیات و در علم اصول ایمان با وجود ورود استفسار در مضمون مہاجرین و انصار
مہاجرین و انصار نیز در جمیع اصول ہجرت و نصرت ترجمہ شد و انہما علیہم کلام و چنانکہ مضمون آیات صحیح بیان براسے جملہ مضمون آیات صحیح
چنین مضمون آیات صحیح ہجرت و نصرت نیز در کل مہاجرین و انصار در اہل بیت است کہ بعضی از ایشان ہمہ ترجمہ کردید و
لیکن فی بعض آیات تا وہم و البین شرط است و اگر تو در حد و شرافت از ہذا ترجمہ مضمون خارج از قرآن شریف مضمون نیز از ہذا
بعض مہاجرین و انصار آیات خود ہم بیانید و ہجرت قرآن از ہذا ترجمہ کنید اقل جواب آیات از آیات سید ہم و بعد از آن در بعض
تفسیر عیسویہ ترجمہ کردید و ہجرت قرآن شریف و ہذا ترجمہ کردید کہ در حق او جواب رسالتہا نیز مرموز
و علیہم کہ ہذا ترجمہ کردید ہذا ترجمہ کردید ہذا ترجمہ کردید علی مع القرآن و القرآن مع علی
و نیز فی آیات کہ ان قال ان الذین امنوا ان تمسکتم بھما لن یفترقا بعد سے کلام
اللہ و عنقریب اہل بیتی لن یفترقا حتی یرد علی الخوض فیہم دستک
من گزاردہم و شہادہ کردہ را اگر تمسک خواہید کرد شما با ہما ہرگز گمراہ نخواہید شد کلام شریف و عنقریب اہل بیت من کہ ہرگز
از یکدیگر جدا نخواہید شد تا اینکه وارد شوئید ہرگز ہجرت کردہم از ہذا ترجمہ کردید کہ علم قرآن شریف انہما ہذا ترجمہ کردید
التلفاز از حضرت علی رضی اللہ عنہما است قال و انہ ما فرقت بیتا کما و قال عنہما فیما فرقت و امین فرقت
و علیہ من فرقت بیتا کما و انہما ہذا ترجمہ کردید کہ ہذا ترجمہ کردید کہ ہذا ترجمہ کردید کہ ہذا ترجمہ کردید کہ ہذا ترجمہ کردید کہ

نازل شده و بر کسی که نازل شده و نیز در تاریخ اختلاف است قال محمد بن سلوفی عن کتاب الله فانه ليس من اية
الا وقد عرفنا بليل نزلت او يتها اعر في سهل امر في جبل يعني گفت علی سوال کنید از
من از کتاب خدا پس بر ریشیکه نیست هیچ آیه مگر تحقیق که می شناسم و در شب نازل شده یا در روز و زمین نازل شده یا
در کوه یا آتش کنون بنظر انصاف گوید که تیسک با ایشان کیست و در شب خور انسوب با ایشان شیعی می سازد یا اهل سنت
بیش خود رجوع کنید و به بنی که حال چیست که علما اهل سنت سراسر مخالفت می سازند با نعمت طاهره بخوف طوالت از شرطه
ان عرض نمودم لیکن بر آن شبیه غافلین بر چند احوال قصاص می نماید و شرح مناج مذکور است حینت قال فی صحیح
لقیاس انه قد اشتهر من اهل البيت كالباقى والصادق وغيرهما من الائمة رضوان
الله عليهم انكار القياس كما اشتهر من ابي حنيفة و الشافعى و المالک
القول هو جوب العمل به كما ذكره الغزالی یعنی تحقیق مشهور شد از اهل بیت
مثل باقر و صادق و غیر ایشان از ائمه رضوان خدا بر ایشان انکار قیاس چنانکه مشهور شد از ابوحنیفه و شافعی و مالک و جوب
عمل قیاس چنانکه ذکر کرده است آنرا غیره و ابن اثیر در جامع الاصول میگوید اهل البیت فرمودند ان اهل
طالب كان مسلما و مات مسلما یعنی اهل بیت همان میکنند بر ریشیکه ابوطالب بود و مسلمان بود و
در حالت عظام و شهرت آنکه در ملل و نخل و فخر الدین رازی و بعضی معتقدند خود از ایشان بن جریر که قال تحقیق امامت شیعیان
بودن نزل کرده که بر ریشیکه ائمه رافضیه و پیروان آنکه خود و آسایش نهاده اند که قول می آید و ویحی تقیه و جمال الدین در شرح عقاید
عصیه در بیان اینکه فرقه ناجیه شعری است چنین گفتند فانهم يتسكون على عقائدهم بالاحاديث
الصحيحة المروية عن صلعم و عن اصحابه و لا يتجاوزون عن طواهرها الا ضرورا
ولا ياترسلون مع عقولهم كالمعازلة و من نجد و خذ و هم و لا مع النقل من غيرهم
كالشيعة المنتبعين بما روى عن ائمتهم لا اعتقادهم العصمة فيهم
یعنی پس بر ریشیکه ایشان تیسک میکنند بر عقاید خویش با جاویش صحیح که روایت کرده شده اند از آنحضرت صلعم و از اصحاب
او و تجاوز میکنند از طواصیر آنها مگر ضرورتی که بعلیها خود مثل معتزله و کسیکه تمام مقام ایشان است و نه بتقل از غیر ایشان
مثل شیعی که پیروی و تتبع کنندگان اند بجز آنکه روایت کرده شده است از امامان ایشان بر آن عقاید ایشان عصمت را در
ایمان این است حال تیسک اهل سنت بعالمان علوم قرآن و صاحب تفکر و احزاب او پرده حیا از رخ بر افکنند و بتقریب البیه فرقه
اصلاحی نمایند و میگویند که در حقیقت ائمه اثنا عشر در سنیان و شتمند و سنیان را که پیغمبر ایشانند و شیعیان متخالف
از ان طغنه نهد علی انکاف من پس واضح شد حال عدم تیسک علما اهل سنت با طواصیر ایشان و اکنون قرآن را می مقتصدان
اهل سنت نیز باید شنید و تاریخ الحظائر مذکور است احسن البیہتق و غیره سنیانی بکار آنه سئل عن الکلال
فقال اني ساقول فيها اراي فان يكن صوابا فمن الله وان يكن خطأ فعنه و من الشيطان اراي
ما خلا الولد والوالد فلما استخلف عمر قال اني لا استحي ان اسرق شيئا قال ابو بكر

یعنی از ابو بکر پس بعد از معنی لفظ کلام پس گفت بدستیکه من در دست که گویم در آن بهر آنکه خود پس اگر جواب باشد پس
جانب خداست و اگر خطا باشد پس از جانب من است و از جانب شیطان می بینم آنرا سوسه سپردید پس هرگاه مخالفه شد و گفته
که بدستیکه جاسدیم بشکر و کفر چیزی را که گفته باشد آنرا ابو بکر و ثمر بن زید تاریخ الخلفاء مذکور است که از ابو بکر پرسیدند معنی قول حق
و فاکهت و ابا قفال ای سگماء تظلفی اوی ارض تظلفنی ان قلت فی کتاب الله صالح اعلو
یعنی پس گفت ابو بکر که کدام آسمان سایه خواهد کرد و مرا با که از زمین پنهان خواهد کرد و مرا اگر گویم در کتاب خدا چیزی را که نمی دانم
و حال عمر شریف و معروف است که بیاعتناست جهالت از احکام خدا بعضی را که خود فتوی می داد پس هرگاه حال متداین بود
باشد و ای بر نفسیرانی مقتدیان چون از ورثه علوم نبی و کتاب حقیقیه کلام مجید تخلص و زید بن زراره را که در فضل خود میان علم
قرآن متوجه گردیدند تا بر آن در فضیلت و غلویت افتادند و دیگران را جازه بیست و شش تناسف و ناسیج را که گروا میزدند آنرا
صاحب تحفه او عامی تلمذ ابو حنیفه از حضرت امام جعفر صادق می نمایند نیز کذب محض و روح بخت است چنانچه صاحب منهای السنه
انکار آن میکنند و میگویند که توفی الصادق سینه شام از او بدین مائت و توفی ابو حنیفه سینه سینه و
یعنی وفات یافت صادق علیه السلام در سال هشتاد و چهل و دو و وفات شد ابو حنیفه در سال پنجاه و یکصد و نسیه و چه عدم
تلمذ و بیگانه و ممانعت ابو حنیفه از حضرت صادق علیه السلام آن است که و میری شرافتی در صیوة الیحیوان از ابو حنیفه روایت کرد
که او گفت من در شب بخیر و جمعی را که ترا شنیدم سوسه سپردم او گفت طرف راست خود را فرو بیا که کن و رو بقبله شود
گو پس من آنوقت از سوسه خصمیت که شنیدم پس گفتم من با او که تو غلام هستی یا از او گفت من غلام هستم گفتم شما هم کیستی گفتن
غلام نامم جعفر صادق هستم پس فرمودن بهر خانه آنحضرت و طلب از آن داخل شدن اندرون خانه کرده آنحضرت از آن ندان
فرمود از اهل کوفه طلب از آن کردند از آنحضرت انقوه را از آن داد من نیز آن قوم اندرون خانه رفتم پس و چنانکه نزد آنحضرت
رفتم گفتم باین رسول باشد اگر تو سیرت ما و کسی را بنزد او می بگردی ایشان را از سب کردن صحاب کرام منع
نماید که من گفتم نه بیاور از سب کس را که سب صحاب می کنند پس آنحضرت فرمود که ایشان گفته مرا قبول نخواهند کرد پس گفتن
کیست که گفته ترا قبول نکند و حال آنکه تو فریاد رسول هستی آنحضرت فرمود که تو اول کسی هستی که گفته مرا قبول نگردی با
اقرن من داخل خانه من شد و بفریاد من تحقیق که سید استقامت بدستیکه می گردی از اقیانوس ابو حنیفه میگویند که
از سب قیاس میگویم فرمود و یکبارگی با آن اول کسی قیاس کرد و الجیس بود و وقتیکه حضرت او را امر بخبره حضرت آدم کرد پس او
را نامور و گفت خلقت من ناسرا و خلقت من جان بعد از آن آنحضرت فرمود یا نعمان که این را چه چیز است
قتل یا از آنحضرت قتل پس فرمود که چیز و قتل در شایسته و در زاپا قیاس قیاس معنی می آید گفتم پس آنحضرت فرمود که کدام
بزرگ است نماز بار و زره گفتم نماز فرمود پس چرا حقیقاً بر جانکس واجب کرد و زره را که در ایام حیف فوت شد باشد خدا گد و نماز
قضا گد یا این معنی قیاس قوی می آید گفتم پس فرمود که کدام یک ضعیف تر است از آن نامور و گفتم پس فرمود و خدا را و این
در سب از سب بر او سب و بر او سب و بر او سب که هم آیان معنی قیاس تو میگذرد و گفتم فرمود و این را چه چیز است
در هم را واجب کرد و کسی قطع بدین قیاسی بکنند پس از آن تمیز در هم مقرر کرد و آیان معنی قیاس را گفتم پس

فرمود تحقیق که رسیده است بهین که تو تفسیر میکنی لفظ نعیم بر این مگر در استخوان یومئذ نعیم یا نیکان طعام طیب
آب سرد است در روز گرم گفتند آری فرمود اگر کسی ترا دعوت کند و بخورد از طعام طیب و بنوشد از آب سرد و بعد از آن
شد نهد بر تو تو او را بچشم نیت کنی گفتند بخیل فرمود آیا بخیل میکنند حقیقتاً گفتند چه چیز است آن فرمود حسب اهل بیت است
قال و یا عشا بن است که این اوراق را بخدایت مولوی جعفر علی و مولوی محمد باقر مولوی کریم حسین و مولوی و
مولوی گلزار علی و عمار علی رسانیدم لیکن از کسی جوابی حاصل نشد تا چار حسب تاکید برادر سید فتح علی حاجت محمود
جواب بخدایت سید علام حسین صاحب فرستادم میدید که جوابش ارقام فرماید و یا بر حقیقت این مضمون غلط و از خود اگر اوراق
جواب ندانند و این فرمایند قبول قول تو که تو و فلان و فلان رسانیدم لیکن از کسی جوابی حاصل نشد از طریق صدق
عاشق است چه از جمله آنها که منم که قبل ازین گاست این اوراق بنظر من نرسیده اکنون بملاحظه نقلی اهل فرمود آیا
از شخصی فرمود آیا مولی معترض در سوال در آورده ام و اگر شکی در بگر رسیده و با وجود مضمون بجوابش نپرداخته و
در بعد و نقض آن نشده پس آنرا محمول بر عجز و عدم قدرتت ادواتی نموده بلکه خیال عدم مساوات بین انسان و الحی
به کلام و مدارج با هر کس موجب احتیاط در تبه و باعث سقوط رعیت و منزهت خود است اما در تحریر جواب اوراق هر سه
نگریه باشد و کسی که فرستاد و هم با خود نباشد چه ضرورت است که تحریر جوابش سپرد و والا استغناء مضامین باطله او گردد
قال از رسول مقرر شد شیعہ ثمان عشر است که جناب رسالتاب صلعم بامام علی بن ابیطالب در روز و وقتا هزاره با جود
الفار و مقام غدیر و می و جانشین خود گردانید قبول شیعہ درین امر متضرر نیستند بلکه کتاب اهل سنت نیز از روایات
این مضمون معلوم است و اهل سنت از کمال تعجب عناد معانی آن روایات را بر سخا هم غیر متبادره و جمالیات بعد از جمالیات
می سازند قبل ازین به بسط و تفصیل از کتاب اهل سنت با اثبات رسانیده ام که جناب رسول خدا صلعم بحضور وقتا هزار
بلکه قریب صد هزار مردم حضرت علی مرتضی را بامام علی غلیظه و جانشین خود گردانید و اکنون بر بنید روایات قبضه می نمایم
چنین در شرح صحیح بخاری می نویسد که چون آیه وافی باری یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فمأبدنک من سالته نازل شد جناب رسول خدا در فضل علی بن ابی طالب فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه پس این تاکید از جانب پروردگار بجز امیر هم مگر به نیت و محبت و ازین کتاب
از آن هم جناب امیر را حاصل بود عقل سلیم صلا پسند میکند که در اینجا مراد باشد و سیوطی در تفسیر و منشور از ابو سعید خدری
روایت کرده که چون حضرت رسول خدا علی مرتضی را تسویب کرد در روز غدیر خم و صد نفر نمود از بر سر او ولایت جبرئیل
بر آن حضرت نازل شد و این آیه آورد الیوم اکملت لکم دینکم و استتمت علیکم نعمتی
و رضیت لکم الاسلام دینکم پس این کمال دین و تمام نعمت چگونه موقوف باشد بر امر سهل و خف مثل محبت و نصرت که
خدای تعالی حصول آن قبل از آن هم علام فرموده باشد و چه جنس در مشهور و مشکافی از ابو سعید خدری که روایت کرده که
بر گاه این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم آیه فرمود جناب رسول خدا صلعم الحمد لله علی اکمال الدین
و اتمام النعمة و سر جناده بر سالتی و ولایة علی من بعدی پس روایت را که بعد از آن آیه نازل شد

خود را بکسی علی بن فرموده بجز خلافت و ریاست مؤمنین چیزی نگذارد از آن تنها در نشو و نما و محبت و نصرت مؤمنین و زندگی آنحضرت
حاصل بود و تخصیص آن بعد از وفات آنحضرت بصیبت و اگر در آیه المؤمنون و المؤمنات ذکر محبت عام مؤمنین است و آن حضرت صلوات
اطهار بر او کبیر محبت خاص علی منظور است چنانکه صاحب شفا میگوید پس میگویم که ابو بکر و عمر و اهل سنت بهتر بودند از علی فاطمه که جگر با او
آن حضرت بود و حسنین که نور چشم رسول مقبول بودند و در زنجیر تا کبیر محبت ایشان قدیمه اولی ابوزر تا کبیر بود علی بن ابی طالب
بیست که علی را برین شخاص موصوفه چه وقت و ترجیحی بود که تا کبیر محبت او فرمودند و از تا کبیر دیگران غماض و عراض فرمودند و اگر
وجه تخصیص علی آن بود که آن حضرت را بوجه معلوم شده بود که بعد از من بر علی از تعدی چند انظار است تم خواهد رفت و در
صدد و غصب حق او خواهند شد و با او بقالند خواهند پرداخت میگویم که درین صورت لازم آن بود که بر کسی ششمن هم پاکباید میفرمودند
و زنجیر خنجر که زبان مردم از بدگویی و طعن ایشان بسته میشد چه آن حضرت را بوجه معلوم شده بود که بعد از من اکثر مردم به
عملی از صحابه من اجتناب خواهند کرد و نیز بر کسی موقوف فاطمه زهرا در آنروز تا کبیر میفرمودند که آنروزه از صحابه من رحلت نمود
از شمر کشته مردم است و هم بر کسی محبت حسین در آنروز بهمان کیفیت تا کبیر میفرمودند و در حال ایشان نیز آنحضرت متکشف گردیده بود
که جدا از من از دست است مقتول خواهند شد و آنکه صاحب شفا میگوید که هرگاه جماعت صحابه از من مراجعت کرده شکایت علی
پیش آنحضرت صلوات فرموده بودند آنوقت آن حضرت بر کسی و بوجه محبت علی فرموده بودند که من کنت مواجده فعلی مولا که
این دروغ محض است و در هیچ کتابی ذکر آن نیست بلکه آن وقت چنین فرموده که ما قریب و من علی ان علیا منه
و انما منه وهو ولی کل مؤمن من بعدک چنانکه در ریاض النضره و غیره کتب اهل سنت
ذکور است و قضیه غدیر بعد از صلوات از مراجعت صحابه اینچنین متصل آن و پیش ازین بعضی تحریر آورده اند که
از لفظ مولا در صحابه اولی تبصره من است و محبت و ناصر بران حالیه و اقیعیه و اله بر خلافت و امامت علی مرتضی و سید علی مهدی
و کتاب مروه القری از عمر بن خطاب روایت کرده که قال رضب رسول الله صلوات علیا فقال من کنت
مولاک فعلی مولاک اللهم و قال من واکاه و عاد من عاداک و اخذناک من خذناک و انصر من نصرنا
اللهم انتا شهیدی علیهم قال و کان فی جنی فتاب حسن الوجه طیب الریح فقال لی یا عمر لقد عقد رسول
عقدنا ایچال المناقح فاحد من ان تخلفه قال عمر فقلت یا رسول الله انک حیث قلت علی کان جنی
حسن الوجه طیب الریح قال کذا و کذا قال ابن عباس من ولد ادراک جبرئیل اراد ان یوکل علیکم ما قلت و علی
یعنی گفته که هر چه بگویم بجز اینست علی را پس گفت کسی که بود من و ولای او پس علی مولا می او است ای خدا و مستحدر کسی که
در دست دارد و از او در من کسی را که دشمن دارد و او ترک کند نصرت کسی را که ترک کند نصرت او را و اگر کسی را که یاری کند
او را خداوند او را یاری کند و در حدیثی دیگر آمده که هر که در روز قیامت خوش و پاکیزه بوی پس گفت مرا ای عمر بر اینست
مشقه کرد از صحابه نزول چنانکه در حدیثی دیگر آمده که شایر از او که منافق پس می ترسم که تو کبشانی او را گفت پس گفت یا رسول
الله بر من و علی را که در سلوات من و ولای پاکیزه بوی پاکیزه و خوش بوی گفت چنان چنین گفت رسول
صلوات بر من و علی را که در روز قیامت بر شما چیزی را که گفته اند و حق علی است

سخت بودند صحابه رسول خدا صلعم و وارثه هزار کس سخت هزار از بدین دو و هزار از غیر بدین دو و هزار از کله بودند که میسر است به شکر و
و میقتد که قبض کن ارجح ما قبل از آن که بخوریم نان خمیر الهی پس صحابه مدینه و مدینه شریف و مدینه امیه بسیارند و مدینه
مطابق آن بطرفه امیه اثناعشره به خلاف واقع و کذب صحیح است الا برخی از معلمان عدوت اهل بیت و خاصان حقوق
آن بزرگواران را تفسیق میکنند و اگر بعضی بسبب وقوع ارتداد از بعضی صحابه قائل بشکست بعضی از اهل بیت باشند
استعدای مدینه و وقوع ارتداد بعضی از صحابه بموجب احادیث متطابقه در صحاح مستند و غیر آن ثابت است در بخاری
مروسی است ان رسول الله صلعم قال یرد علی الخوض رجال من امتی فیکدون عنده
فاذوا یارب صحابی فیقول انک لا علم لک لما احدثوا بعد انهم ارتدوا علی اء بارهم القهقری
ثالثه اینکه فرمود رسول خدا صلعم وارد نواهند بر جوف مرومی از است من پس زنده و ممنوع خوانند از آن نگاه
من خواهم گفت ای پروردگار من اینها صحابه من اند پس خدا متعالی خواهد گفت بر سببیک ترا علم نیست آنچه آنها کردند
کرده اند بعد از تو متحقیق آنها تر شدند و از این برگشتند غشی مثل بن روایت در بخاری و مسلم و جمع بین صحیحین اکثر
روایات بطرف مستوره وارد و در صورت تسلیم صحت روایت ارتداد که در کتاب ماست پس بواسطه این است که در
روایت مذکوره لفظ ارتداد از این منقول است صاحب رساله قدوسین را نیز اضافه کرده بلکه روایت مستوره در صحیحین
که ارتداد صحابه اکتفا نفر درین روایت لفظ صحابه مذکور است و در ارتداد این است که با اینکه با صحابه
شهرور شده بودند نه آنکه جمله انکسان که بغیض صحبت رسول خدا صلعم مشرف شده بودند زیرا که جمله نبی با شتم و غیره مریسین
و در کار خلافت ابوبکر متفق بودند و در حق و دلیلی نیز از لفظ صحابه صحابه مشهورین اراده کرده است چنانچه در بحریب القلوب
در حال بحریب است مصلح از که بطرف مدینه می نویسند و از صحابه غیر از ابوبکر بصیق و معنی مرتضی رضی الله عنهما استقامت
در که نمازند و بعد از آن خود عهد الحقی میگوید که در آنکه هر دو این کلام گفتند که از انبیا صحابه و اکابر انبیا نیز از صدیق کبر و
علی مرتضی با وی کسی نماند الهی و همچنین در روایت ارتداد است که از انبیا صحابه اراده او پذیرفته شد پس صحابه
در ارتداد از او درین مقام نه است که فقط از این برگشتند بلکه هر دو از ارتداد است که از آنکه از او درین باشد با ارتداد از
استقامت در عمل صلح که از بسیاری ارتداد از حضرت و اعانت و احسان اهل بیت وقوع آمده و علی اهل سنت مشرف در روایت
ارتداد صحیحین نوشته اند چنانچه قاضی عیاض در معنی حدیث ارتداد صحابه می نویسند امر قدون علی الاستقامه و
العمل الصالح و انما استادن من الدین و باید دانست که تالیف فاطمه زهرا مروان
را گونه روداری علی بود و بعد از آن نزد مروان بالکل از علی برگشته چنانچه در بخاری و مسلم و جامع الاصول
ذکر است فلما اتوخت فاطمة الصرقت وجوه الناس عن علی یعنی هرگاه فاطمه
یاغت فاطمه زهرا برگشته روی مروان از علی و الارتداد معنی بالانفراق و بعد وفات آن حضرت صلعم نیز همین الظرفه
بود که آن را با ارتداد تفسیر کرده سبب بعضی در هر دو ارتداد از این حاصل بود و اکثری از نصرت علی مرتضی الصراف پذیرفته شد
این چهار از امر است که نزول بر او شده و بعد از آنکه از صحابه توفیق نماند زنده بر جرم با این استعدای

نزد و جماع بیعت ابوبکر بر او واقع نشد اجماع آنست که اول همه کس بر امری اتفاق کنند و بعد از آن امر بقدر آن برود و بیعت
ابوبکر با این شیخ نبود و کسی از بیعت او را نمی بود بلکه اول عمر بر دست ابوبکر بیعت کرده بود و بعد از آن از جناب خود و از جناب
جناب خود بیعت ابوبکر گرفت و صورت آن برین منوال است که چون جناب علی مرتضیٰ حسنی بیعت حبیب خدا صلعم میباشند
غسل و کفن خاتم النبیین صلعم شد و عیان خلاف از جهت حب ریاست و شهبای حکومت و ثروت و طمع مال و سقیفه بنی ساعده
که محل مشوره باطل بود و مردمان را در مخالفت انداخته از راه هدایت و احتیال خلافت را بر اس که خود قرار دادند و مردمان از
تخلیج ایشان غافل مطلق بودند بلکه آنکه علی مرتضیٰ را شاید لطف خلافت رغبتی نیست که علی آن شده و آن جناب مشغول
تعمیر و بیعت رسول مقبول بود تا بر آن بعضی بحسب جاه و بعضی بلطف و برخی بعنف و قوی بعد از آن خود بخلیفه اول
بیعت نمودند و جناب مرتضوی ذات مبارک خود را علی اندوام حق بخلافت و اولی با امامت میدانست و جمله بنی با شرم و جفا حق
از خواص صحاب درین باب معتقد و تابع آن جناب بوده آن حضرت را خلیفه بر حق و امام مطلق میدانستند و این اعتبار
نیز همین عقیده داشتند چنانچه ابن عبد البر که از مشایخ علمای اهل سنت است در شیعیان از ابن عباس روایت کرده قال
قال لی عمر بن الخطاب انی ادلتك بقولان صاحبك و انی ادلت الناس بها یعنی علیا قلت اجل
وانه انی ادلتك فی سابقته و حدیث قرابته قال انه كما ذكرت ولكنك كثیر الدعا بانه
بیعتی گفت ابن عباس گفت مرا عمر بن خطاب بدرستی که من می یابم که میانی اینکه صاحب تو اولی است پس عباس بن علی
بیعت علی گفت که آری قسم بخورم بدرستی که من هرگز از کسی که من را در سابق مشرک او و علم او و قرابت او گفت عمر بدرستی که آن
چنان است که ذکر کردی و لیکن او کثیر المزاج است اهل وقاعد و عرب آن بود که اقال بیعت میکردند هر کس که کرده باشند
چنانچه ابن عباسی الحدید شرح صحیح البیضاوی میگوید در روضه الاحباب و غیره کتب تواریخ اهل سنت مذکور است که ابو عبیده و غیره
گفتند که ما علی را که پیش ازین بر اس که ذات خود می خواستی با تو بیعت میکردیم و اکنون مردمان بر دست ابوبکر بیعت
کرده اند و نیز موافقت کنی حضرت امیر فرمودند که من چگونه جسم اطهر جناب رسول خدا را بجز غسل و کفن می گذارم پس
طالبان حکومت و ریاست چند روز در دنیا انتظار غسل جناب رسول خدا کردند و در همین تاخیر غسل و کفن و رستی کار خود
کردند چنانچه مولوی معنوی میگوید چون صحابه جاه دنیا خواستند به مصطفیٰ ربی کفن انداختند و اگر تا فرغ غسل
این مهم را صحابه سر میگردیدند صورت انتقاد خلافت بر اس که ابوبکر متعذر بود و چون جناب امیر از غسل و کفن و دفن جناب رسالت
صلعم فارغ شدند در عیان استخوان خلافت قوی بهم رسانیده بود و جناب امیر خوف از تیرا و ناس مقامه را با ایشان
رسالتی که نزد جناب پیش ازین از پیعیاب نقل کرده ام و جناب امیر بر امر علی خلافت که حق جناب بود مانده اند و اگر حق
آن حضرت نمی بود فوراً باطل بر دست ابوبکر بیعت میکردند تا شمشیر الهی بر او تسلیف و تقوی نمی انداخت چون حضرت
فاطمه و فاطمات یافت انصاف و جوه ناس نشود دیده ابوبکر مصالحت کردند از پی بیعت حقیقت خلافت ابوبکر و عدم استحقاق
علی ثابت نمی تواند شد بلکه پیش منصف سبب معاطبه بالعکس است که هر که حقیقت علی از آن تراوش میکند و اگر حق آن
حضرت نمی بود تا این مدت دعوی نمیکردند و در بیعت ابوبکر با شیخ میفرمودند بر اس که ما همین قدر حجت کافی است که آن حضرت

خود را خلیفه حق میدانستند و دعوی حق خلافت برای ذات خود میکردند و روایت رسول خدا صلعم نیز صحابه امری غلط بود
هرگاه در حیات آن حضرت امتثال مرآن حضرت صلعم نکردند و در مرض انوت روایت آنحضرت نمودند بعد وفات آنحضرت صلعم
که در ملاحظه و روایت بود که التزام با جزای حقیقت از محتاجات می دانستند و قال و فکر که حق فاطمه بود و غصب کردند و قول در
حقیقت فکر و بیوان آن براسه فاطمه زیرا او در غصب شدن آن ریبی نیست چنانچه قبل ازین به بسط و تفصیل مبین
ساخته ام و ابو بکر یا شک واضح روایت ما نورث است جناب رسول خدا صلعم هرگز بر کسی نقرموده اند و حضرت علی
و فاطمه زیرا ابو بکر را در روایت مذکوره کاذب می دانستند و جناب فاطمه نیز از جهت عدم حصول فکر تا دم و اسپین مجزوم
و متانم مانده و در حالت طالت و کدر مزاج و غیبه و آزر و رگی خاطر و سخط از ابو بکر وفات یافت و تا همین حیات از ابو بکر
شک و تشکیک چنانکه در صحاح این است است و علی مرتضی درین روایت اگر تصدیق ابو بکر میکرد و در اصداق القول بسیار
میکرد و از کذب و خلافت او طالب میراث نمیشد و ابو بکر و کاذب و غار و آثم و کفار و میکرو چنانکه در صحیح مسلم است و با که بوجوب
حریص تقابلی است که با این بیستی استیم بر خلاف علی مرتضی و فاطمه زیرا چگونه ایشان را درین تخصیص صداق الیه و راست گوید
کنیم و هرگاه علی مرتضی فاطمه را نیز ایشان را غاصب دانستند و این تباہی ایشان غاصب دانیم و قال در محسن و زینب علی زینب
بطین باورش شهبیدر یافتند و قول تخصیص صفا محسن را نیز با این است روایت میکنند شیعه در بیان این امر متفق و متفق
میکند چنانچه عقیدین به در کتاب تاریخ خود و زینب را میگویند که آن است سر کفن یمن فاطمة
حسینی بسقط المحسن من بطنها یعنی به شکم او گذرد و شکم فاطمه را تا اینکه فاطمه و محسن را شکم او
و شهرستانی در بیان نقل از نظام روایت میکند که آن است سر کفن یمن فاطمة حسینی بسقط
المحسن من بطنها و کان بفتح الحاء و الذرین فیها و ما کان فیها غیر علی و فاطمة و الحسن و الحسین
یعنی بر شکم او گذرد شکم فاطمه را تا اینکه فاطمه و محسن از شکم او گذرد و نمره میزد که بسوزد این خانه فاطمه را مع آنکه در آنجا است و نبود
در آنجا بجز علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و نظام اگر چه معتزلی است لیکن در حقیقت نظام کلمه با ال است متفق است و در
مفتاح الفتوح و مصباح بغوی در ترجمه علی بن ابی طالب مذکور است که اولاد علی از زینب و انا شایسته و پشت
تقریر بود حسن و حسین و محسن که ستاد شود و امر منع کردن ابو بکر فاطمه را از فکر و قال و غصب ام کلثوم است فاطمه زیرا در صحیح
میر نسبت و بعد از آن قول نکاح ام کلثوم با عمر گزیده بود چنانکه بعضی این است میگویند که نکاح واقع شده بود و غصب
نیز نزد ایشان خوانده بود و جانشین به تفصیل قبل ازین گذشت و موجود غصبیت آن صاحب تخم است که روایت از جانب خود
نموده که اول فوج خضد متاوس و کرده اش را بطرف صداق علیه السلام و همچنین روایت خود است حیوانینا است
و فرود آمدن که نیز از فوجات این است است و در کتب شیعه شامی از آن پیدا نیست و قال و تعیین خالد بن ولید از جانب عمر
بر قتل علی بن ابی طالب قرار یافت اما چون از غایت تقدیر نمودند تعیین مقصود و نگشود و قول از حرکات عمر صحیح بعید بود که خالد
را قتل علی تعیین کند هرگاه که در او صداق علی و فاطمه حسن و حسین گذرد و بگوید که احقر قتل از سرین نیز با و ما کان
فیها غیر علی و فاطمة و الحسن و الحسین پس اگر عمر قتل علی کرده باشد چنانکه در صحیح

نیست لیکن خالد را پیش علی متقیقتی نبود و مقدرتی نداشت که بتعالیه علی جرات میکرد و علی از جانب کسی غرضی نبود و تقیبا آنجناب بنی
همین قدر بود که باعث عدم حجاج انصاری و طایفه صلب بار اشعار خود کرده بود و در کجایت غلیل از راه مقاتله اعلا نمود و کز و ندرت
از او دست رسول رسد قال غرض که همین پنج انواع مصائب باقسام شد اند و زبان هر سه خلفاء بتنا داشتند و قول این
جمله مورد فکری که از هزار امصائب و شداید تعبیر کرده از کتب اهل سنت ثابت اند و خاصه گمان خدا بلام بتنا مصائب شداید مانده
به بین ما آن حضرت نوع علی السلام که از دست است جفا کاریه ظلمها کشیده و جناب خاتم المرسلین از دست کیشی کفار قریش چه اینها
برداشتند بر خاطر سینه بتدرسیان بر پشت سبایک آنحضرت صلعم شکنجه شد از دست و ابو جهل حین بر سینه آنحضرت سگی زود پر
خالد المؤمنین حویر مذکور سبایک آنحضرت صلعم بشکست لیکن آن حضرت صلعم سب فرمود و همچنین صحابه آن حضرت صلعم
در معارک جهاد از صدمات ضرب تیغ و شمشیر و المها کشیده اند البته کسانیکه از جفا و کبر و نظری نهان و در ایشان گاهی صدمه
تیر و تفنگ صدمه اند بلکه عاقبت ایشان هم گاهی در جفا و جاری نشده و اگر علی مرتضی بتلای مصائب مانده چه باک است که
جناب رسول خدا صلعم نیز از دست کفار انبیا کشیده اند و بر است علی مرتضی صعب باشد ازین چه مصیبت خواهد بود که صحابه
رسول خلیفه منصوب را مخدول ساخته و بجز خلافت فرورفتند و دست آنحضرت متفرق بهشتا و سه فرقه شد اگر آنحضرت
را بعد وفات جناب سرور کائنات مطاع و اهل خود قرار سپردند نوبت باین انصاف و اوقاف نمی رسید جمله در یک سلسله
می ماندند قال و کسی از صحابه بود و معاون آنجناب نشد و اکثر مورخین را در عهد خود باغراض باطله تعبیر و او را قول از
تحریر صاحب رساله چنان مستند میگرد که خلافت رسول مقبول صلعم با فاعله بعد آنحضرت حق علی نبود و علی دعوی خلافت
نگرید و اگر دعوی میکرد صحابه پیشکند او و اعانت او میکردند این منظره احوال محض است تا نیز که علی مرتضی در امام طالب حق
خود مانده اند و در طلب حق خود غلبی سعی فرموده اند چنانچه قبل ازین به تفصیل بیان کرده ام و اگر علی مرتضی ابو بکر خلیفه
حق بود و انست بیعت او را شمش ماه در تلبست و تخریعی نمی انداخت بلکه فی الفور مثل دیگر صحابه با او بیعت میکرد و نیز
بهر گاه ابو بکر را خلیفه خود کرده بود جناب امیر از خلافت او تنگنا و متضرر نمیشد و در ارض نمیشد و بشرکت ظلم نمیکفت ابو
را که تو خدای خودی خواهی شستی که در بار خلیفه کرده چنانکه در کتب انجیل است در هم لوقت العجل و خلافت عثمان بصحابه گفتند که
و نمیکفت که بخیر است که بشناسید نیز که حق بخلافت کیست و مع ذلک مقتضا علم خود عمل نمی نماید و بنابر این خلیفه افراض و
مصالح و بیعتی نمود و اندر که مسلم و کثرت این امر را بر غیر خود نیز که میدانم که سلامت مسلمانان درین منزل سلیم است چه
درین تسلیم حیض خامدین است نیز سلام و مسلمانان ترک مناقشه کردیم طلب الامیر الوجود و هر گاه آنجناب دعوی خلافت
نمود و خود را بحق بخلافت و انست پس صحابه را درین صورت لازم بود که از آنجناب میگردند و در اعانت جناب آن
ظاهر است از قول آنحضرت صلعم که فرموده بودند یا علی لا تجتلم الا صحت عیدک بعدا و نیز بصحابه خطاب
کرده فرموده بود که شما علی را امام و امیر خود نخواهید کرد و مبار خود کیو امارت او مومنان هدایت و طریق مستقیم است چنانکه در
مسند احمد بن حنبل است که آنحضرت بصحابه فرمودات تو من و اعلیاء اولادکم قاعلیان متحدان و اهل دار
مصدق یا یا خدا که الطریق المستقیم و از عدم اعانت علی مردم مستحقان اولاد هم نمی آید بخاره عثمان ازین سلسله

معه که اگر دید و با عفت قتل و قمع هزاران اهل ایمان شد و اجماع صحابه بر خلافت علی مرتضی بیشتر است تا سیرت شیخین نیز
بهرگز نبود و نه بر وقت انصاف و خلافت علی تذکره عمل سیرت شیخین بسیار آمده و علی مرتضی یکی اجابت میکرد و سیرت شیخین را
که علم خلاف سیرت رسول قبول بود و اگر آنجناب را بشرط استماع سیرت شیخین منظور می بود بعد فوت عمر نوبت خلافت
بشماران میسر میسر عبد الرحمن بن عوف در روز شوری از علی مرتضی گفت که اگر کتاب خدا و سنت رسول چه سیرت شیخین
عمل نماید تو بیعت میکنی آنجناب در جوابش فرمود که کتاب خدا و سنت رسول عمل خواهد نمود و بر سیرت شیخین عمل نخواهم
کرد و بعد عبد الرحمن بروی عثمان بیعت نمود و چنانکه در صواعق محرقه در سنه ۳۰ هجری و تاریخ الخلافای مذکور است عثمان
بن وائل قال قلت لعبد الرحمن بن عوف کیف بايعتم عثمان تركت عليا قال ما ذنبي قد بدلت بعلي
فقلت ابايعك على كتاب الله و بسنته و سوله و سيرة ابي بكر و عمر فقال فيما استنطقت
نشد عرضت ذلك على عثمان فقال نعم يعني الزابن وائل منقول است میگوید
که گفتیم عبد الرحمن بن عوف را چگونه بیعت کردی عثمان را و گفتا شسته علی را گفت عبد الرحمن که نیست درین امر گناه من اینست که مرا
بعلی بیعت کردم که بیعت میکنم ترا بر کتاب خدا و سنت پیغمبر او و سیرت ابوبکر و عمر پس گفت علی عمل خواهد نمود و بر سیرت شیخین
بعد از آن عرض کردم آنرا بر عثمان پس گفت که آری یعنی قبول نمود استماع سیرت شیخین را استی و بر خیزد ز طهر و عطا قه
حضرت علی بنی باشد بر خلافت شیخین لیکن آنجناب هرگز نمی خواستند بر سیرت شیخین را که باقی یا نند مگر بنا بر صحت و کمال
خلاف است از اطلس استخوان نما عرض فرمود و نه چنانکه جناب رسول خدا صلعم از تبدیل امور عالمیت امرض و تسامح میفرمود
و پیش ازین به بسط و تفصیل بعضی تحریر آورده ام قال علی بن ابی طالب نیز بعد خود در انتظام امور مملکت و اجزای
حکام ملت بر سیرت و امین شیخین که قزو آنجناب خلاف سیرت رسول الشقیین بود به تفسیر عمل می نمود و امور و موضوعه و محرمه و خلاف
که دستور العمل خاص علم شریعه بود و نیز در وزن آنهاست و نیز که می توانی در شرفات ایشان منطبق و مقبول تا بتوانی ایشان
بپوشید و صلاح آنها را در شوری نمود و نیز حکم حاکم است در زمان و فضیلت مسیح رحیم در و مشور و انتظام مملکت و انرا در مملکت
ترویج قرآن صحیح و کمال که ترتیب و انتظام و اول آنجا بود و محقق و دستور و در اصول این تقریر به سیرت ایشان گذشت که
چون پیش به تفصیل بعضی بیان کرده ام و آنرا در اصول الاطالی است حال اکنون با نصایف پذیرد و نیز در بعضی و باطل بلای
کوشید و نشان عشا و کرد و در آن سوی کمال فلاح و شاد و سخا و دل بیرون بایستد و بگوشش چشمش بایستد هرگاه که در آن
اندکری لمن کان له قلب او عاقله اندر مع و هوش و تدبیر و عاقله هرگاه متان و عشر
سیرت و سایر العالمین را که سیرت شیخین آرزو و کمنه در بیان از عثمان شروع و مرتضی مقصود بحق و شکر پند از پنداری
نشد و پیشه و ظاهر و پیر و متوجه و غیر ازین در دنیا بیشتر شود و حسن مجتبی از جور محوره بسنان ستم تشیع خروج گشته باشد
و زمین بن علی و تشیع می آید پاره پاره گردید باشد که خدای سبحان در حق ایشان برین پاره پاره است که عبد الرحمن بن عوف
و چنانکه در بیان آنجا در بیان ایشان را و میباید که مثل اهلین می باشد که کتب سقیته نفاح من از کتب
علیه را آنجا و من تخلف عنهما هالت پس میگوید عشا و عثمان و غیر از این را از قلوب خود بر و ایضا و قایل است

بجمله و در اقصای که ایشان حق را از باطل تمیز نمیکنند و شکرش با طهر و محمول بر وجهی است که در اهل بیت است
مقبول آید بر عیون قلوب خود کشیدند که بظرف انصاف نمی آید باین است که در بیان ایشان بر ایشان
گزیدند و محاسن اعدای ایشان را بدین جان معتقد گشتند و رعیت را بر سلاطین مقدم داشتند و با شیعیان ایشان عداوت قلبی
در نیزه و گویا مثل این شد معاندان آل رسول را محبوب خود گردانیدند و با دشمنان ایشان را که غضب حقوق اهل بیت کردند و از او
احراق خانه حجت ایشان مع من کان فیها دما کالذی فیها علی فاطمة علیها السلام و غیره نمودند چنانکه در
نخل است افضل است رسول مقبول می دانند و همیشه را که بالنفس رسول مقالمه کرده و عداوت و زبرد و هزار ناموسین را قتل
کنند و صدقه بجهت فضل ساد است می فهمند و معویه را که با سپ علی کرد و آنحضرت را کافرت چنانکه در فتح الباری است
و مردان را بر سر کوه و چنانکه در جامع الاصول است و از آنجا که بخار و جلال پیش آمد و حسن بختی را نیز بر قتل شهید کنان
چنانکه در تبیاع و تاریخ مدنی و ذکره خواص است است خلیفه حق و امام مرقی می دانند و در سبج الابرار زنجیری مذکور است
که جعل معویه بنجد بنسلا شعث امره الف کس مائة الف درهم حتی سمته یعنی گردانید معویه
بر سر بصره و شعث زوجه حسن صدره در عجم تا اینکه زهر او را در کعبین مولوی بجای در شومانه النبوة در مسجرات آنحضرت
سپه نوید و نیز در سبج الابرار مرقوم است حجت قال ابلاغ معویه مودت الحسن بنجد یعنی هرگاه رسید
معه و از خبر مرگ حسن سجد شکر بجا آورد و طرفه این است که اهل سنت بجهت معاندان آل رسول از خلیفه بر حق و پیشوای مطلق
خومی دانند چنانکه ابن حجر در سواعق محرقة و سایر دشمنان در فتیله البلاغین نوشته و در صحیح بخاری روایت است که معویه
بست سال امیر بانه و بست سال خلیفه و پس از آنکه حسین بن علی را شهید کنانید و در جنگ حرم محترم آن امام مظلوم
نمود اهل سنت او را نیز خلیفه حق می دانند چنانکه قاضی عیاض گفته و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری شرح صحیح بخاری نقل او را
پسند کرده و در کتاب العمال و سواعق محرقة نیز بخین مرقوم است و در تاریخ الخلفاء از ابن عساکر نیز منقول است و در شرح
جامع صغیر بیوطی هم آن شماره است بلکه عساکر اهل سنت نیز در خلیفه حسین بن علی را غایبی نگارند چنانچه ابن حجر شراح
بخاری در شرح قصیده مخترع قول ابن عربی بالکی نقل کرده قال لو یقتل الحسن بن اکا لیسیدف جده
ای که از آن خلیفه و الحسدین باغ علیه یعنی سب کرده که نوشته شده است حسین مگر شهید خود
نیز که بر خلیفه است و حسین باغی است و این ابن عربی شراح صحیح ترمذی است و عساکر اهل سنت در مدح و ستایش او
بسیار و از آنکه شراح کثیر الدرر را ملاحظه باید کرد و تخصیص ابن عربی نیست بلکه سبب از عساکر اهل سنت نیز در اهل علم بر حق
سبک و نیز در زهره کلمه اثنا عشری شرح می سازند مثل ابن حجر و ابن حجر عسقلانی شرح صحیح بخاری و قاضی عیاض و صاحب
کتاب العمال و رجال الدین سبط و غیره و تفاوت همه ایشان چنین است چه خروج بر امام زمان موجب بغاوت است و حسین بن
علی از زریه امام بنیان البتة مجاز است که در نبوت آنکه نوشته شده و در کتاب العمال در حدیث چهارم در فائده حدیث ذکر آنکه اثنا عشر مرتبه
است که سب کرده است این است که اثنا عشر مرتبه از آن جمله یکی زبردین معویه است انکار کند او را قتل کنید یعنی او را بجا قتل است
و در سبج الابرار است که سب کرده است و ابن حجر شراح صحیح بخاری نقل او را مقدره خود در شرح قصیده که در سب کرده است

ایضا ما قبل فی نظیر ذلک حال معویة مع الحسن و مع علی فانہ کان متغلبا
باغیا علیہما لکنہ غیراثر لاجتہادہ فالحسن کذلک خلاصہ اشیا کہ چنانکہ
سعیہ در مقابلہ علی مرتضی و امام حسن باغی و تغلب بود لکن سبب چنانکہ گنہگار نبود و مستحق یکبارہ بود همچنین حسین بن علی بتعالیہ
یزید باغی است و یزید مثل علی و حسن سختی و واجریست و طرفہ تر این است کہ در ایمان یزید بسبب قتل حسین تقصیر و معصیہ بود
چنانچہ طاعی قاری در شرح نقہ کبری میگوید کہ امر بقتل الحسین لایوجب الکفر فان قتل غیر الانبیاء
کبیرة عند اهل السنة و الجماعة الا ان لیکون مستحلا و هو غیر مختص بالحسین و غیرہ
ان الاستحلال امر لا یصلح علیہ الا ذوالکلیتین حکم کردن بقتل حسین موجب کفر نمیشود و قتل غیر انبیاء گنہا کبیرہ است نہ کفر
نزدیک اہل سنت و جماعت مگر اینکہ کمال دانند قتل کردن را وان مختص حسین و غیر او نیست باوجود آنکہ کمال دانستن امر
قلبی است کہ بر آن حکم مطلع نمیشود بجز خدا تعالی و چون شارح عقاید نفسی بسبب طریق الصافی و وجار کلمہ حق در کتاب خود
تخریر کرده و گفته کہ الحقیق ان مرضی یزید بقتل الحسین و استبشادہ بذلک معلوم و اہانتہ اہل بیت
النبی تو اتر معناه وان کان تقاصیلہا احاد افصح لاصح فی شاردن بل فی ایمانہ لعنة اللہ علیہ
انصلا و اعوانہ معنی حق این است کہ راضی شدن یزید بقتل حسین و ایشا خواستن این معلوم است و اہانت کردن این است
پس غیر متواتر المعنی است اگرچہ تفاسیل آن احوال است پس ما توفیقی کنیم در بیان العنت خدا بر او و بیان
و در بیان او ایشا پس طاعی قاری کلام شارح عقاید را در نسخہ کرده و گفته کہ لا یحقق ان قوله و لکن بعد لقلہ
الاتفاق لیس فی محلہ مع ان الرضا بقتل الحسین لیس بکفر لما سبق من ان قتلہ
لا یوجب الخروج عن الایمان بل هو فسق و خروج عن الطاعة الی العصیان
یعنی پوشیدہ تا آنکہ بدرستی کہ قول او و الحق بعد قتل کردن اتفاق در محل خود نیست باوجود آنکہ راضی شدن بقتل حسین کفر نیست
از جهت آنکہ قتل او موجب خارج شدن از ایمان نمیشود بلکه آن فسق است و بیرون شدن است از طاعت بسوی نافرمانی
بعد از آن میگوید فقد علم مما تقدم انہ کان مسلما و لحدیث عنہ ما یخرجہ عن کونہ مؤمنا
یعنی پس تحقیق دانستہ شد از کلام سابق کہ بدرستی کہ بود یزید مسلمان و ثابت نشدہ از چیزی کہ خارج کند او از ایمان شدہ
غیبی این است حال علماء اہل سنت در بارہ معاندان آل رسول و متوکل عباسی کہ حکم داده بود برہم بدھ نمودن قبر امام حسین
بنیہ السلام و مردمان را از زیارت آنجا مانعت کرده بود و امر کرده بود کہ بر قبر آنحضرت زراعت بچسبند چنانکہ در تاریخ
الکلفاء جمال الدین سیوطی مرقوم است پس اورا بعض علماء اہل سنت کہ از جمله اولیای ائمتہ در قطاب داخل کرده است
و اورا غوث و قطب تحریر نموده است چنانچہ محی الدین عربی در فتوحات مکیہ می نویسد و اسامی قطاب با این نیز ترقیم می نماید
کہ البکر و عثمان و عیسی و معاویہ بن یزید و عمر بن عبدالعزیز و المتوکل و عباسیہ و نظام التواریخ می نویسد کہ متوکل
بالحدیث جعفر بن محمد مروسی منی بود و فقہا و محدثان را در دست داشتند و کارون انہم شیعہ کہ امام موسی کاظم را محبوس
ساختہ نزد شمشیر برده بود و از علماء را در ہمت بود و در ہر دستا نیز او وقتہ نامی نوشتہ چنانکہ قاضی بضا در نظام التواریخ

مولا محرم مطلق و بسبب نصیب محض اندر محکماستحسان رضا خدا همین جبار است و بس که موجب ظهور امتیاز مومن کامل
از ضعیف الایمان است و کسی که طالب رضا مولا می باشد جان خود را در راه او عزیز نماید و در راه او بر سرش تابند
و کلام امر ایمانی و حکم قرآنی فصلی در عظیم تر از جهاد است که باعث ترقی اسلام و تذلیل و ترغیم آفاق کفار نام است و کلام سنج و
ذویت که هیچ میدارد و بر امورات جراحات شمشیر و سنان که سبب کاهیدن جان و موجب وفور الم روح و روان است و طبیعت
کسانی که متعصب است بقرار از جبار و چه و امتداف بقیه رنجهای فردان را بلکه مهم مہیات ایمانی و عظیم امور دینی جبار است و ایشان
گواهی رسد که جبار و ثابته قدم نماند و اندر از جمله حکام قرآنی اطاعت رسول است و بعضی از ایشان متابعت مصطفی
صلعم را نیز مکرر خاطر خود نمی داشتند چه اگر ایشان را متابعت آنحضرت صلعم منظوری بود بر اقوال آنحضرت صلعم متعرض
نمی شدند و در عرض الموت آنحضرت صلعم مرتکب روقصای آنجناب نمیشدند و کشیدن انواع سنج و تعب بسبب بقای
ایمان فایده نمی بخشید اگر ایشان علی الدوام بر ایمان اطوار و اوضاع خود ثابت قدم و مستقری مانند البته در زین صورت
بحال ایشان نفعی نمی بخشید و هر گاه بعد رسول خدا صلعم از قرار سابق خود منصرف شدند و آن رسول مقبول بالین
اکالیف رنجانند جبار اعمال حسنه ایشان بیاید و مثل سایر انبیا اگر بپذیرد موجب آیه شریفه و من یرتد منکم

عن دینہ فیموت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم
فی الدنیا و الاخرۃ و اولئک اصحاب النار فیما خالفوا معنی کسیکه تمرد شود از شمار دین
خود پس بپیرد و حال آنکه او کافر است پس ایشان آنکسانند که نابود و نیست شدند همان ایشان در دنیا و آخرت و ایشان
همچو بارانند ایشان و در آن مداومت کنندگان اندر حال و گواهی مثل شیعه تقیه هم نکردند و قول تقیه از شعائر انبیا و
اولیا است چنانچه قبل ازین مفصل بجز عرض تحریر در آورده ام بنابر آن شیعه تقیه انبیا و اولیا و تقیه را وقت غرض
بجعل می آرند و کلام خدا بر صورت تقیه شایع بطول است و مشکران است که آیات قرآنی است و بموجب قول جناب امیر کا
دین لمن لا تقیة له چنانکه در فرودس و بیست و ششمین معترض آن زوین خدا بفرموده و بعضی از صحابه تقیه
نکردند و بی اجازت جناب رسول خدا و متابعت آنحضرت که خطیب خواندند که کفار قریش ایشان را آنقدر فحش بکار می نمودند
که بی بار خنجره بر سرشان می زدند و در معراج النبوة در حال غلیظه اول مرقوم است و از تقیه میجوئی بود جناب رسول خدا که
مستطعمه سب صحابه خود مخفی و پوشیده در خانه ابراهیم نماز می خواندند چنانچه مشرکین بهر توجوه میگویند فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
و روح لغیر شد و در دیگر حکام تابع و شریک ایشان نشینند و هم نواله هم کاسه ایشان هم آن نبودند و قول رسول
جالبیت باوقات جناب رسالت آن از طبع صحابه بر ترقی گردیده بود و جناب رسول خدا بر آن آن قابو و ضبار
نمیداشتند و در صورتی طماس و جوان مغلقت از تداو ایشان بود چنانکه قبل ازین از جمیع بن الصحیحین بیان کرده ام که
جناب رسول خدا صلعم از عایشه فرمودند که اگر قوم تو تو عهدان جالبیت و تقیه کن و کفر نمی بودند و می شرم که فتنوب
ایشان انکار کنند البته حکم میگویم برای هر خانه که در داخل میگویم در آن چیزی که خارج شده است از آن در زبان طاعت
و رغب تر رسوم جالبیت و داخل تر از همه خلیفه شانی بودند که چرا سو و از آن جناب رسول خدا صلعم از موشع جالبیت بر

در محل صلی آن گذارسته بود و طیف صاحب در عهد خلافت خود باز اثر او در موضع جالبیت نهاده و فعل رسول خدا پس از طایفه ایشان می نماید
چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور است و هو الذی اخر مقام ابراهیم الی موضع الذی الیوم و
کان مصلتا بالبیته یعنی عمر اکبر است که پس از رحلت مقام ابراهیم بسوی موضع آن که درین ایام در آنجا است و آن موضع
جالبیت است در بود قبل از آن پوست بخانه کعبه و آن موضع صلی آن بود که حضرت ابراهیم نهاده بود و در بعضی از ایشان مائل با اتحاد و
والا کفار غیر بود و در میان خود میفرمودند لسترون الیهم بالمودة وانا اعلم بما اخفیتم و ما علمتم
و کن یفعل منکم فذلک سواء السبیل یعنی پوشیده میکنید بسوی ایشان دوستی را درین میدان میفرمودند که پوشیده میکنید و چیزی را
که ظاهر میکنید و کسیکه کند آنرا پس تحقیق نگارند از راه راست و بعضی از ایشان از باطنی و خیالی با یهود و نصاری میباشند چنانچه
سری سنی در تفسیر خود می گویند که هرگاه در خیابان خیابان سید المرسلین بروج شد به عثمان گفت که من بشام خواهم رفت دوستی در
یهودی از زمانان خواهم گرفت تا یهودیان مرا از وقت نرسانند و ظلمت گفت که من بشام خواهم رفت آنجا دوستی از زمان غزواتی از زمان
خواهم گرفت تا نصاری مرا از وقت نرسانند و ظلمت گفت که من بشام خواهم رفت آنجا دوستی از زمان غزواتی از زمان
علیهم ما هم منکر و کلامت همدیگر یعنی نمی بینی بسوی آنان که دوستی کرده اند قومی را که دشمنان شما را در ایشان
نه ایشان از شما اند و نه از ایشان و نیز میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود و النصارى
اولیاء بعضهم اولیاء لبعض و من یتولهم منکم فاندنهم ان الله لا یتهدى القوم الظالمین
یعنی ای آنکه ایمان آورید یکدیگر را یهود و نصاری را دوستان بعضی ایشان درستان بعضی و کسیکه دوستی کند از ایشان از
شما پس بدین سبب که از ایشان است با هر شکوهی که در این میان نمیکند قوم ظالم را از بعضی از ایشان در دوستی یهود و نصاری کرده بود
که کلام مجید در قرآن مجید از آنجا آمده است بکتب نسوئتم میباشند و کلام قوی تورات را پسندیدند و در شکوه در کتاب
الاعتصم مذکور است انما انا لله و قال انما نسوم احادیث من یهود فبیحنا التری ان نکتب بعضهم
فتال التوکون اسلف کما التوکون الیهود و النصاری لکن جنتکم نبت و بیعت بیعتا نفیسه و
لو کان موثقه حیا ما یدعه الا اتباعی س و اذ احمد و انیه سنی فی شعب الایمان
یعنی آنکه در آن سفر صلح عمر گفت مای شنویم احادیث را از یهود پس تعجب کردیم یا مناسب میدانیم که یهود بسوی بعضی از شما
که آیا می شنوید در میان شما که یهود و نصاری هرگز نمی شنوید که یهود و نصاری هرگز نمی شنوید که یهود و نصاری هرگز نمی شنوید
نه گنجایش داشتند و اگر میزدی من را از این کوه است از احمد یعنی در شعب ایمان نمی لیکن باز از اشغال ارفا و آن سفر صلح
قر و نوشته نوشته و پیش آن سفر صلح عمر در چنانکه در شکوه در کتاب الاعتصام است عن جابر ان عمر بن الخطاب
ان رسول الله صلح به لیکن من التوراة فقال یا رسول الله هذه نسیر من التوراة فقلت جبرائیل و وجه
برای او است و بیعت با او بکن کند لکن ما تری بوجه رسول الله فقال عوز بالله من غضب الله
و غضب رسوله رضی الله عنهما و یهود نیا افغان رسول الله صلح و الذی نفس عی میبدا لوید لکم
عولی فی التبعنوه و ترکتموه عن سواء السبیل و لو کان حیا و ادركه هو لا تبعه س و اذ الذی

از میدان مروان را می نمودند آنجا که اب مقادیر کفار با کفار آورده بشود و معانی بیوفی و سنان اهل عدوان رو
بفری می نمایند نفس غیب جناب رسالت آب را در سنگامه وار و گیر و از جام کفار یکدانه میگذرند و وقت تقسیم نمایم بر آن خدای
محمد بن حاتم شیخ و تاریخ الخلفاء مذکور است قال سعید بن المسیب اصابت علیاً یوم الحار است
عند ضریه و ثبتت احوال فی المتیحه و اشاره فی الحشر و رب منتهی سر که یعنی گفت سعید بن المسیب
رسید علی را بر روز جنگ بدر شامه و غلبه ثوابت ماند و احوال او در شجاعت و آثار او در زهد و مشهور است این است که گفت کاتب و
جان بازی اتم بر کسی که در آن روز غم بر غم می خورد و ثابت قدم می ماند و از میدان کافر را در بر می تافتند و آنجا که عاقبت ایشان
هم گامه و رسیدن جها و جاری نشود و وقت غلبه کفار از خوف و بیم و حصول بر احوال جان خود را سلامت می برودند و آنکه در صلح
در میان اعدا و دشمنان میگذرند با دست بر می تمام در موجب خوف و بگریزین و غیره و در آنجا که ثابت است از قرآن
چنانچه حق تعالی فرماید و یوم حنین اذا تعجبتکم کذبتکم فلم یغن عنکم دیناً و ضاقت علیکم الارض
باجتناب و لیتیم علی بن ابی طالب در روز جنگ حنین و شکست در روز جنگ حنین و شکست شامه و شکست شامه و شکست شامه
زین با وجود کشته شدن بعد از آن شکست شامه و شکست شامه و شکست شامه و شکست شامه و شکست شامه و شکست شامه
احد و رجع عن تنسیف صوف و اسال علیاً انصفه فقال المستملنادی قتل محمد و ارحم الراحمین
دیبا که فقال ما قلها ابو بکر که نزلت ان الذین اتوا عنکم یوم النقیه لجماع انما استنزلهم الشیطان
یعنی بد شکست ابو بکر و عمر که تخمین در روز جنگ احد و بازگشت هر یک میگردند و شکستهای خود را در سوال میگردند علی را میباید کردن
پس گفت علی ایامیستی تو را کشته شد محمد پس برگرد بسوی و بیای می خود پس گفتا و خیرین نیست که گفت این کلمه
را ابو بکر بعد از آن نازل شد ای ان الذین اتوا عنکم و تاریخ الخلفاء مذکور است عن ابی بکر قال لما کان
یوم احد انصرف الناس کلهم عن رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم و اول من رجع عن رسول الله ابو بکر و است است گفت که
هر گاه روز جنگ احد شد برگشتند همه و در آن روز رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بودم اول کسیکه عاودت نمود بعد از شکست و علی
صاحب و بلوی در قره العین می نویسید که در جنگ بدر چون صحابه فرار نمودند فلان کسیکه از من سرین عاودت نمود ابو بکر بود
و در عقب خود و در ناگاه ابو عبیده بود اهل این است حال نرفتند وین خدا که کیفیت تا بعد از استماع رسول مدی اکنون منظر انصاف
به من که کدام کس از صحابه رسول که نرفتند وین خدا که کدام کس از صحابه رسول خدا را کشته شد و کدام کس
تا بعد رسول نمود و کدام کس از اعدای آنحضرت عرض کرد و کدام کس در با هم با او امتثال امر رسول نمود و کدام کس در معرکه جها و
بابت قدم نهاد و کدام کس تحمل شاق از دست اهل شقاق گوید از نمود و بخت شرفی وین بعرف جان حال خود مصروف ماند و با آن
خورد جنگی و از دست کدام کس بشکست کفار با کفار انداخته نمود و رسوا کرد و لطیفی کدام کس شفا می قلوب موئین و زوال غلبه
قلوب ایشان حاصل شد و کدام کس از زهره موئین استماع رسول مقبول نمود و کافی شد پس آنحضرت و کدام کس منظر و منظر
با گردید و با کشته و با نثار کننده و نیز بعد کدام کس شد تعالی با قدرت شمر خدا نمود و نیز بعد غازی با کفار چنان گردیدند از میان
سیدان و اگر کسی گوید که علی را باقی و شیعه علم بجای حیات خود حاصل بود و می دانست که بعد از آن جناب رسالت با بنی

زنده خواهد ماند بنابر این در حیات حیات او باقی حیات دیگر خواهد بود و در زمین حیات قرار میگیرد و از حیات دیگر که پیش ازین در علم حیات
 خود حاصل بود هر گاه آنحضرت صلعم باقی قلوب شدت فرموده بودند که اگر کسی در حیات خود از حیات خود بگذرد و بار بار با دست تا کین فرمود
 که گفتند بعد از این که در حیات خود صلعم باقی حیات خود حاصل بود لیکن از اصابت جراحات مامون و معقول نبود و اهل حیات
 شد و عصب می باشد از اهل حیات و اذن که یک ساعت می باشد و اهل جراحات مستمری باشد تا اذنی از ضم و طول میگذرد تا ایام
 کثیر پس رعایت آن مقدم است و درین صورت می باشد که علی مرتضی از اصابت جراحات خود را محفوظ نگه داشت و مثل دیگران
 از حیات فرار میکرد آیه هو الذی ابدک یصور و بالمشیر و در شان علی است که نعت دین خدا نمود و گاهی از معجزه حیات
 نگرفت و تا میگردید از روایتی که جلال الدین سیوطی در تفسیر در نشو و نما از ابو سعید روایت کرده که بر عرش مرقوم است **xx**
لا اله الا انا وحدی لا شریک لی و محمد عبدی و رسولی یعنی نیست معبودی
 من که یکتا م شریک ندارم و محمد بنده من است و پیغمبر من است نعت کرده ام او را علی و آیه یا ایها النبی حسبک الله
 و من اتبعک من المؤمنین نیز در شان علی است که پیش از همه ایمان آورد و بنا به حدیث آنحضرت صلعم نمود و در انشاء امر آنحضرت
 صلعم سر مو تجاوز نکرد و گاهی بقول و فعل آنحضرت صلعم مقرر فرمودید کافی شد حیات خود و حیات علی بر رسول
 مقبول که علی بفرموده و انفقار دفع شراعدان آنحضرت صلعم کرد و وقتیکه دیگران آنحضرت را در میدان کارزار در گروه اعداقتها
 گذاشته فرار کرده و حافظه ابو سعید و حلیه الاولیا روایت کرده که این آیه در شان علی است و هر چند آنحضرت با یار از غزوات
 فرار کرده اند لیکن ثلثه درین باب بر همه تفویض استند اند و پیشرو و سالار و سرخیل جمله یارین ثلثه بودند و نشیند و باقی که
 ایشان یک کس را از حیات کفار قتل کرده باشند پس سنا و نعت دین خدا بر طرف ایشان میبودند و بنام حضرت بر اکتفا میگردید
 ایشان نیز حیات و کفار شوند لیکن نظر ما بر عواقب امور است هر چند از ایشان مسامحه کشید و در ترقی دین زمین عمل آمد و باقی
 لیکن در صورت عدم استقامت ایمان و وقت خروج روح در آن یکگونه نماید بلکه از آن جهت که در صورت استمال
 و نشاندن قول حکام آتی و مورد تفضات و غایات روحانی شدند که تمام آن در میان مسووزها جزوا و جاهل
 فی سبیل الله یا ما و اشهر و انفسهم اعطوا در سجدت عن الله و اولادهم هم الفاضلون
 بلینهم بر تمام رحمة و رضوان جنات لهم فیها انعم مقیم خالدین رفیع الاله ان الله عز و جل عظیم و ان الله عز و جل
 و جاهل فی سبیل الله و الدین و و ان نصرها اولادها و هم المؤمنون که در عتق و سریت کوی
 اقول که سائیکه ایمان آوریدند و محبت در راه خدا با خلاص نمودند بر اهل حیات مبداء بر اید و کلات کوی از کذب خود
 من دیار خود و سر یاء الناس یعنی و در پیشه مثل کسانیکه سر و سرور از راه خود نمودند کسانیکه
 و انورین پیش روین و بالذات و راه خود را که در راه خود نمودند و در راه خود نمودند و در راه خود نمودند
 چهار سال پیش در راه خود نمودند و در راه خود نمودند و در راه خود نمودند و در راه خود نمودند
 المؤمنون خفا و من کفر زنگان و کوه و در میان زمین و در میان زمین و در میان زمین و در میان زمین
 و میرز قنایم بینفقون اولادش هم از راه خود نمودند و در راه خود نمودند و در راه خود نمودند

منی سازند و نظر بر ظاهر حال ایشان است و این آیه الهی در شرح شرح السیاقه تشریح نموده می کند و می گوید که اما آنچه وارو شده است و در
قرآن مجید از قول حق سبحانه تعالی آمده است و قول حضرت محمد رسول الله و الذین برعه و قول النبی ان الله
اطلع علی اهل البیت پس با وجود صحبت غیر تمام اینها مشروط است باقی است و جابر نیست بر حکم علی الاطلاق که خبر و بداند
مکلف غیر محرم با اینکه از اهل بیتی نیست هر چه خوبتر باشد کفایت و کسیکه اتفاق دارد میباید که غیر از شرف صحبت نبی تا به اهل بیت از میان بماند
نیست آنچه بر جابر است بر ایشان نیز جابر است و معلوم است که صحبت رسول موجب آن نیست که صد در خطا و گناه از صاحب جمیع باشد
و اگر چنین می بود عایشه که شرف صحبت از دیگران فزون تر حاصل کرده بود محتاج آن نبود که در باب برات از آن خبر بدهد و آسمان تا اول شود
و صفوان بن مهران از اصحاب بودی با است که آنوقت مخزون نشدند و میفرمودند که صفوان از اصحاب است صد در معصیت از و
جابر نبود و کیست که جبارت دارد بر اینکه بگوید که برات از صاحب جابر نیست هر چند از ایشان بدید یا بپوشد بر سر جابر از آنکه حق است
در حق جابریکه شرف صحبت بر وی است او حاصل کرده باشد گوید لیکن انحرکت لیکن علیک و لتکون من الخاسرین
و بعد تو را شکست قل انی انخاف ان عصیت شیخی عظیم مگر آنکه آن شخص بهم نهشته باشد و این آیه الهی در حدیثی که در
است لیکن در عتقا و حقیقت طاعت الله با اهل بیت است و قال پس شرک مشرکین از ملک عرب و کفر کفرین از ملک کفرین
و قیصر سیف و سنان ایشان زائل گشته و ظهور اسلام و علیها السلام بر زمین رونود و بمصداق و عهد که الله معاهم
کثیرا و اخذون ما جعل الکفران ملک کفار عرب و حکم و اخروی له نقدر و اعلیها قد احاط الله
بها و کان الله علی کل شیء قدیر اما مال و ملک کس و قیصر عثمانی ایشان گشت اقول قاطع شرک مشرکین
و واقع کفر کفرین از ملک عرب و باقی مابقی تیره ظهور علیهم السلام علی مرتضی است که هنگام غزای مجاهد قدم نهادند و زمین تقاطع نموده بفریب
زوال فقر جان گسار اقوام تمام کفار با کار را منبر هم و پس نامی ساخت و صاحب بارین بشاه و علی غازیان و مجاهدین از زوار نگاه حضرت
شده باز در سایه زیت اسلام مستغنی می شدند مگر نبود و دست حیدر زوال فقره کے شرف بشه کبر اشکاره و هر گاه اسلام
بطریق صحتی خیر نام حیره دستنی گرفت و قومی و غالب شد شجر ملک قیصر و کسری بسهولت انجا سید کس از ملک تمام جهان غلبه و قوت
سابقه فتح بلاد و سیکر و معویه و نیز در عهد ملک و غیره سلاطین اسلام هم به یاقینا انشراح قلوب و انما یخبر از دست کفار می نمودند و جابجا رونق
اسلام نبی ایشان ظهور میگرفت مخصوصا در سرک نیست و در شجر ملک عرب و ملک قیصر و کسری شرفی که از جانب خدا حاصل
است بر کس کسان است که در کفرین آن جان شامی در تن در می نمودند و بالذات خود جابجا میگردند و شجر ملک قیصر و کسری نیز حکم و تجویز
حیدر کرد است که در کفرین آن مشوره نیک میدادند و بتبیر صاحب بدایت طریق فتح بلاد کردند و کلام ما در مجاهدین و قازیان راه خدا
نیست با کلام ما در خاصان است که در کفار می نمودند و در کلام کافرین از دست خود گشته و در کفاری تکلیف جابجا کشیدند و این
در هیچ و مناسبت و کرات بر کس کسان است که در میدان مواز نامی ثابت قدم و همدوش و همدرد جابجا رسول خدا بودند و بعد از آن حضرت
در ترقی اسلام سعی موفور بکار بر روند و نفس نفیس خود جابجا با کفار نمودند و آخر الامر بر شهادت ایمان جان دادند پس مورد تفضل است
سج غایب رحمانی ایشانند که زوال شرک مشرکین از ملک عرب بسوی اهل بیت گریه و انوار کفر کفرین از ملک قیصر و کسری
از صوام کسان است که بالذات با کفار قتال نمودند و کسانیکه شرک جابجا نمودند و اهلان خود را از اصحابت جومات مصون داشتند و مثل

وایشان بگویند و فیصل الله المجاهدین علی القاعدین و اگر کسیست قاعدین شرفی می بود جناب سرور کائنات گاهی تکلیف
چو او پیشتر در مشعل صدره انکسار بدان چشمه زد بلکه در روزی مشهوره شمشاد نام برسد جهاد و کج سیدانند و به نفس خود گاهی حاضر خواهد
نشد در مشعل غلغله که در خانه خود نشسته عکالی میگردد و در جمعی و کوشش ایشان در ترقی دین اسلام و فتح بلاد و مبارز با اب و دنیا بود که ترقی و آبادی
میست خود را در پی ترقی اسلام نمیدیدند و در جهت مخلصیت و امید ثواب هرگز نبود بلکه در محل خود نشسته مردمان را برای جنگ
میفرستادند و ایشان ترقی دین جهاد در راه خدا نمیدیدند و با کفار تقاطع می نمودند و فتح بلاد و قلع میگردیدند و اینها مفت بر مردمان اسلام حکومت
می ساختند و آثار خود را از زوال ممالک میگردیدند و با حقوق مجاهدین مومنین مسلماتی نمیدانستند پس جهاد کردن با کفار نفس خویش
امرست دیگر است و حکم دادن بر کسی جهاد و خود در آن حاضر نشدن امرست دیگر که این محض سرک و دنیا و ترقی سلطنت و ریاست خود
است نه برای خدا و اگر کسی می خواند بود گاه گاه شود هم شریک با اب و می شنود در از نه خود باشد جناب رسول خدا صلعم و علی مرتضی و در آیه
وعدا که الله معانف کثیرا تا خدا و رضا جعل لکم هذه مراد ازه فجعل لکم هذه
نمایم خیر است چنانکه در پیادری و غیر تفاسیر اهل سنت مرقوم است و اینهم لطیف حدیثی که در روایتی که بعد از ذکر اکابر صحابه مثل ابو بکر و عثمان
فتح خیر کردند و از او و آخری که تقدیر و اعلیها غنا هم جهاد حضرت صاحب ایمان علیه السلام است چه در حق شما میفرماید که شما
بر خدا آن قدرت بسیارید و شما را خدا آن نموده است پس معلوم شد که حصه دیگر کسان است که پس ازین توانستند بود و بر خدا آن قدرت
خوابی در پشت و مراد از آن احوال ملک قیصر کسی نمی تواند شد چه مسلمانان آن زمان بر خدا آن بالقوه البتة قدرت میدادند و مثل
عنا هم خیر سوال روم و فارس را نیز در تصرف خود آورده بودند و خدا شما از عدم قدرت احوال آخری مطلع میفرماید پس معلوم شد که مراد
از آن احوال روم و فارس نیست که آن در قدرت مسلمانان آن زمان بود که در تصرف خود آورده بودند پس آن خیر بعد فتح و بالفعل وقت
تصرف احوال خیر هم در قدرت اهل جهاد نبود و اگر از شما غنا هم و آخری که تقدیر و اعلیها احوال روم و فارس مراد باشد در صورت تمام هم مضائق
نیست چه میباید و مطابق با اهل روم و فارس بشوره و حکم امام بر حق و خلیفه مطلق بوقوع آورده بود و قال و این آیات فضائل نظام
ایشان در قرآن و غیر ایشان تا قیام قیامت و روز زبان خاص و عام اهل اسلام ساخت الحمد لله علی ذالک اقول آمنا و صدقنا حق
ما ننبی و باره مهاجرین و انصارین است که این آیات فضائل نظام ایشان را در قرآن عظیم الشان تا قیام قیامت و روز زبان خاص
عام اهل اسلام ساخت الحمد لله علی ذالک لیکن مطلق مهاجرین و انصار و جمیع ایشان بلکه کسیکه بعد قبول ایمان با کسی که از او
عزیزترند و در و میبایستی و ارشادات آنحضرت صلعم نموده و بعد آنحضرت اهل رسول بدانند اینرا نمایند و منصب حقوق ایشان کردند
و تا دم و پسین برستقامت بیان خود ثابت و مستعمل مانده و آیات فضائل ایک بن نوره و غیر مومنین که نزد اهل سنت مرقوم
شده بود و نیز در قرآن عظیم الشان وجود است و تا قیام قیامت و روز زبان خاص عام اهل اسلام است همانکان چه بگویم چه بگویند
تمام پس طبع سلیم و ایمان صحیح که باور کند که مثل بن کسان که با ستر خمی سوزان متابعت مصطفی چنین معصومیت و اذیت از دست
اعدای دین کشیده باشند و جمیع موقوفات و در غایت خود در ترک داده باشند و در قرآن عظیم البرهان مروج بدراجت و آیات و بخش
بر جدول جنات نسیم و فائز لفقیر عظیم بوده باشند و نصرت و اعانت ایشان علیه السلام و کثرت اهل ایمان در روز کرمین بوده باشند

بازگشت به حال که قرار داد خلافت است تمام سعی بر این بود که شش زمین را بر او بند و متره شوند و بر وصیت رسول عمل نکند اقول در هر
و قوی چیزی که بفعول آمده باشد و کتب طرفین از واقع شدن آن مملو و سخنان باشد با طبع سلیم در آن مراعات نمودن و خوش و فکر
را در آن راه و اوان که واقع شده بود و یا به معنی وارد و این امر خزان است که کسی بگوید که شیطان بر عیون پروردگار
سعی نموده و بذریعہ کن صاعده و ریاحات عالیات گردید تا اینکه با هم معلم الملکوت میسر میگردد و مقرب بارگاہ احدیت شده پس طبع سلیم
و ایمان صحیح که باور کند که بازگشت به حال که قرار داد سجدہ آدم است تمام سعی و کوشش خود را بر او داده باشد و رانده در گاہ احدیت
گردیده باشد حال آنکه خود حق تعالی در قرآن میفرماید که اکثر مردم سبک نفس خود طریق ضلالت می نمایند چنانچه میگوید و ان کثیرا
لیضلون یا هو انهم یخیر علم ان سبک هو اعلم بالهدی است پس هر گاه حال چنین باشد
که اکثر مردم سبک نفس و جاهل و سبک و او که ضلالت شوند و بعضی از صحابه آنحضرت صلعم چه سبک است که براسه حسب حکومت و جاه و سبک
مال و زمین از راه تقاضاست بسوی طریق بطالت و ضلالت میل نمایند و آنحضرت صلعم خود مطلع میفرماید از راه سبک و جاه و سبک
در صحیح اهل سنت موجود است که آنحضرت صلعم فرمودند که گویی را از دست من خوانند کشید بسوی و فوج آنگاه خواهم گفت که پروردگار
اینها صحابه من اند و شما که در جوارم خوابیدید و من که تو سیدانی چیز که ایشان احوال کرده اند و بعد از من شدند همیشه بر اثر خود خوانند
و تکلیفین اهل سنت نیز ظلم و فتن صحابه و تجاوز و عساف ایشان از طریق حق بر صغیر و اعلان می نگارند که چیزی که واقع شده است
در میان صحابه از منازعات و مشاجرات ظاهر آن ولایت می کنند بر آن که بعضی از ایشان از طریق حق تجاوز کرده اند بعد از ظلم و فسق
رسیده اند چنانکه در شرح مقاصد و غیره موجود است پس هر گاه بعضی از صحابه با عساف علیا اهل سنت از طریق حق متجاوز گردیدند باز
که در وجه مخصوص قاتل و حال ایشان باقیاندر بر صیهار اسباب با وجود شفقت و سعی به تقاضا و ساله عبادت در ارتکاب امر سیر متره گردیده
و صحابه که تسلطت عظمی و عظمت کبری از آنزاد میباشند اگر چه آن آخرت را بر نیافز و شد که نام شهادت است و همچنان بفرمود
آمد که با وجود سعی در باب دین و تحمل الام و سدا که از جاده مستقیم منحرف گشتند و بر وصیت رسول عمل نکردند باعث همین حسب
حکومت و جاه بود در جامع الاحوال روایت است که جناب رسول خدا که صلعم فرمودند صحابه که دستخوردند علی اکابر
و ت کون الکوهدن امنده یعنی قریب است که حرص نخواهد کرد بر امارت و خواهد شد براسه شمای شبانه ای پس بر این
حرص امارت و سبک نفسانی از طرف مستقیم دین تو هم منحرف شدند و بر وصیت رسول مقبول عمل نکردند چون در زندگی آنحضرت
این امر در نظر خود خاطر می آید بود که بعد و فاطمه آنحضرت صلعم بر اینست راه تیرگی برای خود مقرر کنند تا بر آن در عرض الملوت
آنحضرت و کشتی که مشتمل بر بر اینست و تمکلات اس از ضلالت آن وصیت را در کرد و دستور سبک که در وقت غلالت و بیماری
خاطر سهار از جمله اوقات و از مشغول تر می باشد هر چه میگوید از آن منظور می دانند اگر وصیت خلاف طبع و غیر مناسب میباشد نیز آنرا
براسه جمعیت خاطر بر این مقبول میدانند گو بر آن عمل کنند و وقتیکه وصیت کنند و پیغمبر باشد و وصیت هم براسه سو و او داده تمام
است با شد در این صورت قبال آن واجب بود تا از هم تری باشد پس با وجود آن وصیت آن حضرت را که ضالع کردند و قول آنحضرت
را به بیان نسبت و از مدار محبت تشوق همین دنیا و اهل و اسه حکومت و جاه چند زره آن بود و با وجود کشیدن چندین صحت و
ادیت از دست گذار و ترک مانوفات و مرغوبات و منفعت و امانت دین پس و مروج شدن در قرآن عظیم البرهان که از حق صدق

منصف گشتند و بر وصیت رسول مقبول عمل نکردند این همه از راه جهل مرکب و کج فهمی و ضلالت ایشان بودی پنداشتم که ما در قرآن
درین مسأله جمیع بکار برده ایم و از دست کفار از تبه کشیدیم و اگر خلافتت در دست ما خواهد ماند آئینده نیز سعی خواهیم نمود که کثرت
اهل اسلام بواجب آید گوهر ابر خدا و وصیت رسول مکنیم و اگر چه خلافتت حق علی است لیکن ما نیز مثل علی بلکه بهتر از آن در نظام امور دین
و ترقی آن بافتشانی و تندی خواهیم نمود و در عوض آن با جوری خواهیم شد که معذوب و معتوب آدمی با کاشتمند که با جبار و قرآن عظیم الشان
درج و ستایش باست و در دستکاری و نجات ماری و شکی نیست گوهر وصیت رسول عمل کنیم و حق علی و خاطر را نصب نمایم هر گاه
ایستد در ترقی دین سعی کردیم این کتاب این امور در مقابل آن چندان شکی نیستند و در این مورد ترتیب بیان ایمان خود شدند و
بروایان راه رضالت انداختند و حال دیگر کسان گوناگون بود بعضی در محبت و اتحاد ایشان و بعضی بطبع و برخی بتوینها و قومی بعد
و حد علی و اکثری که جهل بودند و حق و باطل تمیز نمی کردند پیروی و یکران همراه ایشان شدند این بود سبب ترقی وصیت آنحضرت صلعم
لیکن در عشق حکومت و حقیقت باه نه نمیدانند که بر وصیت رسول که ششصد هدایت است با شد و حربه از راه خود و ازین رو باعث ضلالت
دیگران است و بر است منته با خلافت شخصی باید که عالم باشد بقرآن و جمیع مسائل و مینی که است مطالب و مواضع مخری
رسول بعدی هدایت نماید و بر طرف حق یقین بر نهائی کند هر عامی باطلی که هر دو در ضلالت اندازد و حق متعالی که در قرآن مجید فرموده
است که **وان کثیر الیصلون یا هؤا هکم یخیر علی ان یکنوا علیکم بالعدلین و رقی محبین کسان فرموده است و**
جواب رسالت آب صلعم نیز صحابه اطلاق داده است مستخرج من صحیح البخاری و تکرار لکن فلامه - چنانکه در جامع المصنوع است
و محبین واقع شده که خیال حکام و کج فهمی خود و ضلالت افتادند و آخر الامر بر فعال ناشناسیته خود وقت مرگ بدستها کشیدند و چنانکه
از انقلاب خلافت را در آنجا تحیر حال شهیدان و محبین سران تو فهمیده بودند و تیریانی که بعد از رسول خدا صلعم هدایت و ضلالت متوقف
بر ضلالت حقه و باطل است اگر ضلالت بر محل خود قائم است هدایت نجات است از تاج آن است و اگر بر محل او مدح خود قائم است و زیاده
بجز ضلالت و خواسته امر دیگر از این متوقع نیست و وجه عدوت ایشان با علی بن ابی طالب و ائمه و اقراب هر یک از ایشان
بغیر بود و انفقاری نجات شده بود و وصیت عرب انهم من الشمس است و لهذا بسیار بوده که در میان قبائل عرب بسبب کشته شدن سکه
یا زویدن شتری یا همی قتلها و فسادهای عظیم هم رسیده و عدوت و دشمنی تا قرنها در میان ایشان بود و چه جای که کشتن قریش
و عزیزی از ایشان که عدوت آنها با یانی بود و همین از علی مرتضی سید شکر بسبب حد آن بود که هر گاه سید پند محبت و الفت
جواب رسولی از نسبت به علی مرتضی از حد فرزند ایشان از انوش معلوم می شد چنانچه در جواب القلوب عبدالحی و طبری مذکور است که
صحاب رسول همه در سینه چارستند و چون ناگاه منادی نداور داد **ایها الناس اسدوا الیها الناس اسدوا الیها** که انتباهی بود مردم پیدا آمدند
لیکن چکس بر نه استوار و دیگرند **ایها الناس اسدوا الیها الناس اسدوا الیها** که قبل از اینک لعداب مردم همه بر آمدند و جلالت است
آنحضرت صلعم باوریت کرد علی مرتضی نیز تر و بر سر آن حضرت بایتاد نمود و چنانچه در روایت خود ششین در روایت نور انجالی خود
بگزارد میان مردم ازین معنی گفتگویی قهار و زبانی در ولایت یافتند آنحضرت در نصب شد و بنهر رفت و حضرتش را مولانا گفت و
گفت حق سبحان و شکیوهی فرستاد بر رویی که سجده بنا کردن می صوفی بهفت طهاره و ساکن نشود در کج نور یارون و پس از آن بارون
شیر و شیرین و می که در زمین که سینه سینه طهاره که ساکن نشود در کج زمین علی و پس از آن او حسن و حسین را نیز در دستند

بن جلیل از عمر بن عثمان سلمی که از صحاب رسیده بود روایت می کند که قال خرجت مع ابي العباس فوجدت عنده
 في نفسي شيئا فلما قدما تاخرت شكايته في المسجد حتى بلغ ذلك رسول الله فدخلت المسجد فناداه عنده رسول الله صلعم في
 صلبه بالرفق الذي حدثت حتى جلست قال يا عمر والله لقد اتيتي فقلت اعوذ بالله ان اوديك يا رسول الله فقال اني اذيتك
 يعني گفت که بیرون شدم همراه علی بن ابی طالب و در سفر من تا اینکه با عمر از وی و نفس خود خیر را پس هرگاه آمدیم
 تا هرگز در شکایت او را در مسجد تا اینکه رسید خبر آن شکایت رسول خدا را پس داخل شدیم در مسجد و علی صلعم و رسول خدا صلعم و سایر
 صحابه خود نشسته بودند پس هرگاه دیدم که طرف من چشمان خود را تا اینکه نشسته فرمودند و عمر قسم بخدا که البته تحقیق این را اوست
 ما پس گفتیم بنیامی بریم از نیکو این را سزاگوار است رسول شد پس فرمود که کسیکه این را اوست علی را پس تحقیق این را اوست و شکر احمد بن حنبل
 روایت کرده که آن حضرت دو لشکر فرستاد و یک لشکر حضرت امیر را امیر کرد و در لشکر دیگر خالد را و فرمود که هرگاه هر دو لشکر با هم شوند مثل بر
 هر دو امیر است پس ایشان رفتند فتح کردند حضرت علی را امیران یک کثیر را که خود گرفت خالد شکایت آن حضرت صلعم نوشت آن حضرت
 خالد را لحاظ فرموده بر آن شفقند و فرمودند که ان علیا مني وانا مني وليكم من بعد مني ووجه انحراف مردم
 از علی که تعلق رسول خدا را در حق آن خلیفه حق مشاهده کرده در زمین احدی سوختند و شبهه باقی است نهایت بدین حدت محفوط
 و از ایشان اگر صحابه با هم شده بسبب حدیثی که از دست علی انحراف کرده باشند چه عجب است حضرت یوسف که بنویس تا بالغ بود
 و صحبت حضرت یعقوب نسبت با و از صرافه در آن بود از سپهران دیگر و خواب دیده بود که تعبیرش بلو شاهی و وزیرگی می گفتند برادرانش
 با وجودیکه حسب عهده او این سنت از جمله نبی بود در حضرت یوسف حدیث برده و چاه انداختند با وجودیکه حضرت یعقوب زنده بود و پیغمبر
 صلعم زنده نبود و صحابه آن حضرت صلعم از زمره رسول نبودند اگر حدیث برده علی بر سلوکی تا اینکه در ترکیب انحراف او شوند چه عجب است و
 کلام محل آیه است و قوم بنی اسرائیل که جمله صحابه بگردد بود و پیغمبر صلعم حضرت از خلیفه و برادر او که بارون بنی بود و فتنه متخلف
 گردید و بیباوت گوساله معروف شد و در قریب بود که بارون را بکشند با وجودیکه توقع کلام شفقت و نبوی آنگاه بود و جماعتی که در
 سلام در آید بود و پیغمبر خود را از ویار شده دیدند و شعلی دیدند که در آن فریاد می دادند و در صورت و توفیر و هم کثرت مال باشند پس کلام
 تعجب است که بر این خود نشانند و در کتب حدیث است که جناب رسول خدا صلعم در حق علی بن ابی طالب فرمودند که انت حق بنی
 هارون من مودی الا انه لا بنی من بعد منی پس این حدیث بنا بر خلافت علی دلالت می کند همچنین مشعر است برین
 امر که چنانکه استقامتی بارون خلیفه او را مخدول نموده مشغول به گوساله پرستی گردیدند تا نیز استقامت من خواهند گداخت و در کتب
 باطل خود نموده و فی الکشاف در بنیامی بنی الاثیر و غیره عن حدیث عن النبی صلعم قال انما انشأ الاکابر بنی الامیه ائمة الازمان
 صلعم هم خدا و النحل بالنحل و النحلة بما لفقدها فی الاکابر
 یعنی از حدیثی که است که فرمود جناب رسول خدا صلعم با صحابه خود که شما مشایخ
 تر من هستید یعنی اسرار این ائمه اختیار خواهد کرد و طریقه ایشان را مشاهده در دست شدن کفش و نقش و پرتره با برتره غیر آنکه من میدانم
 که با وجودیکه بنیامی بنی الاثیر و غیره در کتب حدیث است که از بارون خلیفه مودی برگشته و قصد قتل او کردند و گوساله پرستی
 اختیار نمودند و در بنیامی بنی الاثیر و غیره واقع شود و یک وجه انحراف اکثر صحابه از علی بن ابی طالب می کنند که صحابه پس از آنکه

علی مال را بر مسلمانان علی التامی تقسیم خواهد نمود و بیکس را بر باری مختص نخواهد کرد چه بپسندد چه نپسندد و حصول فایده از وقت او هرگز
 متوقع نیست ازین جهت هم با جناب شافعی نشدند و از آنجا که تقسیم بر گونه شافعی بود ایشان متوجه شدند و در کتاب عقیدین در
 بیعت ابرو سفیان مذکور است که او را منی بجز خلافت ابو بکر صدیق که در دست او بود باز نگذاشتند یعنی شد و بیعت کرد و حال عثمان آن
 بود که مال مسلمانان را غارت کرده با قریب و آشنایان خود میداد و شمشیر شافی در دامن نخل می نویسد که خس که مخصوص ابن بیتا بود و مال
 مسلمانان با قریب خود میداد چنانکه در بیانیه پاره پاره خود او در واقعه ای می نویسد که عثمان میگفت ابو بکر و عمر ایشان خود را میدادند
 من نیز میدادم و زمین ثابرت را گفت که من گفتم و بنی امیه بدین رقم را بدیدند گفت که این مال مسلمانان است من گفتم که او میخواهد که
 بگویند آن که مردم را بر سر میبرد و بسبب طوالت از ذکر آن بماند نمودم و شیخ عبد الحق در تفسیر ایمان می نویسد که از آنجا که
 شافعی پسندید که عاقبت لغت خلافت از علی و عدم جمیع ایشان بر حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه چه باشد گفت آنکه چه در نظر
 حق کسی نمی دید و از آنجا که باقی عمر شریف و در آن وقت نمیکردند که در دست او بود و در آن زمان و بنی امیه لایق نباشد و عالم
 بود و عالم را در دست خود بود و شجاع بود و شجاع را ترس از کسی نبود و شریف بود و شریف را پرست کسی نباشد و شرفی و از آنجا که
 شافعی این فایده هم حاصل شد که کسی که جمیع مردم بر ایشان قرار یافته بود ایشان از جلال او صاف مذکور که در علی موجود
 بود و در جمیع مردم مطلق بود و ثابرت آن اجتماع مردم بر ایشان صورت گرفت و از علی رجوع ایشان منصرف شد حال او بر او است از آنجا
 از صاحب که مضمون الخیر است از آنجا که ایها الذین امنوا من بزرگ منکم عن دینه فسوف
 یأتی الله بقوم یحبهم و یحبون اوله علی المؤمنین احسن علی الکافرن
 یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون کلمه کافر ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم که شریفتر از مرتضی قبل از آن بود ایشان در شعر توصیف و تعریف تا اینهاست تحقیق نمایند که در جمیع این مقیسات ابو بکر
 صدیق و غیره صحابه رسول است که آنها سلیله کزابه را در خلافت صدیق اکبر نشیند و دیگر فرقه است او را که تفصیل آنجا طول و از
 مرتضی بود و در آنکاره کوه میگردند همه آنها را با او کرد و شیخ کشید و بسیاری از آنها سواد و است با سادام کرد و در ایام او بود و حکم
 من ینقلب علی عقبه فلا یعود الله شیئا از کتاب ایشان بر عقاب دین و اهل دین را طرد کرد و نقصان
 رسید بلکه خود مختار و مقبول شد و قول از تحریر صاحب رساله موضوع پرست که اهل شافعی و غیرت صحابه بزم کلی عقین
 کامل نه از بعد بلکه از ایشان مضمون الخیر اند و شاید که تحقیق میسر آید و ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا یعنی
 و در سینه کون بیایم نیکو از حق خیرتر و نیز میفرمایند اجتناب اکثر از من الظن ان بعض الظن اش یعنی پس
 پسندیدند از ظن بر ستم که بعض ظن گناه است و این آیه البته مختاره او مرتضی قبل از آن بود ایشان است نیکن تعریف و توصیف
 تا نیکین مرتضی کجا است و این آیه این هم خاصه اهل سنت است که بپاشی عثمان بر سر حال آنکه هر چه میخواهند در قرآن
 می نمایند و صاحب رساله فسوس است که در اشعار صاحب خود طریق غایت خیر کرده و در جمیع آیه مذکور این است که خدا شایسته
 است آنکه ایمان آورد و کسی که مرتضی شود از شاکر ازین خود پس تو میباید که بسیار خدا را تعظیم کنی که دوست دارد و آنها را دوست دارد
 ایشان او را تواضع کنندگان بر مضمون شیخ که مذکور است بر کافرن جهاد خواهد کرد و در راه خداوند خوفی نخواهد کرد و طاعت کردن طاعت

گفته اند که این فضل خداست می داند کسی را که میجوید و خدا صاحب فضل عظیم است منتی پس بین که کجا است درین ترجمه که قوم
 موسوف بصفتی مشرجه آیه پامتر این قتل خوانند و البته از جای بجای و نعلی سبیل بقدر لفظ بجای و هم می بود در صورت شفا
 از قوم صاحب ساله را البته تحمل بود لیکن بنمون آیه عاریست از قوم او چون براسه حقیقت جاافت بود که در واقع و نفس الامر
 کدام دلیل بود و چه غلبه او را حجت گردانیده و رایه استخلاف تخریف نمودند و چون ابو بکر را مقابله متردین بر علم ایشان اتفاق افتاد
 بود با آن درین آیه نیز تخریف نمودند و ابو بکر را در قوم داخل کرده قوم را از مخالفین متردین قرار دادند و بر است مقابله ابو بکر متردین را
 سید کردند و حال آنکه در آیه مسطوره هیچکدام از صفات ایشان نکرده است و این همه تخریف ایشان در بجای و نعلی سبیل شد است
 خدا میفرماید که ایشان در راه خدا جهاد خواهند نمود و هر کافر که اتفاق شود به کفر و کفار دنیا و بهر کس که باشد آنکه متردین مخصوصین
 را با ضرورت قتل خواهند نمود بلکه هم است از نیکه کافر اصلی باشد یا متردین آنچه که مطابق بهضادی و معالمتنزل و تفسیر دیگر و غیره
 در تفسیر این آیه خلاصه اش آنست که خدا بیگانه می فرماید ای موسومین اگر شما متردین خواهید شد قریب است که با بیایم قومی را
 بجا شما که موسوف باوصاف چنین و چنان باشند انتلی یعنی اگر شما متردین بودید و آن نیست القوم بجای شما در راه خدا جهاد
 خواهد کرد چنان که شما جهاد می کنید و مثل این آیه دیگر آیه نیز در قرآن موجود است قال لئن لم یخرجوا من اهل الذمه لوانیستبک
 قوما غیر که تشریحی نوا اهل الذمه یعنی اگر شما درخواهید که اینها را بکشد و اینها را بکشد و اینها را بکشد و اینها را بکشد
 یعنی شما را بقومی دیگر بکشد خواهد نمود پس ایشان نخواهند بود مثل شما انتلی و در تفسیر این آیه و آیه مذکوره از تبار و از جناب رسول خدا
 صلعم منقول است که مراد از قوم اهل فارس اند چنانکه در تفسیر دیگر و تفسیر آیه از تبار یعنی یا ایها الذین امن یروند
 منکم عن دینهم اکثر قوم است مثل البی صلعم عنهم فضرب یداه علی عاتق سلمه ان قال هذا
 وزوده لو کان الايمان معلقا بالذریه لالتار حال من الماء و فارس یعنی سوال کرده شد غیر صلعم که سوال کرده شد غیر صلعم
 از ایشان یعنی از قوم پس زوان حضرت دست خود بر روش سلمان رضی الله عنه پس گفت این است و اهل او اگر باشد
 معلق بشره الله خواهند یافت امر از اینها فارس و ازین روایت حقیقت نمیباید اثبات شد و نیز بوضوح انجا می رسد
 تمام ولایت فارس که سلمان از آنجا است باین مذهب حق مشرب هستند و در تفسیر میضادی در تفسیرین قوم مذکور است که قبل
 هذا ایمن فارس و عن النبی صلعم انما الی ابی موسی و قال قوم هذا و قبل الفرس لانه
 سئل عنهم و ضرب یداه علی عاتق سلمان و قال هذا وزوده
 یعنی گفته شد است که ایشان اهل فارس اند پس آنکه روایت کرده شده است از غیر صلعم که آن حضرت صلعم اشاره کرده بود
 ابو موسی و گفت که قوم این و گفته شده است که اهل فارس اند بر سببیکه غیر صلعم سوال کرده شد از ایشان یعنی از قوم
 پس زوان حضرت صلعم دست خود بر روش سلمان رضی الله عنه و گفته که اینست و اهل او و در معالمتنزل مذکور است
 که آن قوم در عهد خلیفه ثانی با کفایتی که کرده بودند خیار متردین و پس ابو بکر از آن حضرت صلعم سبب یک روایت از آن حضرت
 صلعم منقول نیست که این هم در قوم داخل است یا نه لیکن اهل سنت بلکه صلعم حال را و از جانب خود تخریف می نمایند و براسه
 ابو بکر نیز روایت می کنند لیکن نه از رسول خدا صلعم بلکه از دیگرگان روایت می کنند پس بموجب ارشاد آن حضرت صلعم مراد از

تو مابل فارس نایاب این کجای قمرین خدای سبحان ایشا که موصوفه صفات مندرجه آید بودند آورده و مشهوره اشاعره و موانع
جناب امیرالمؤمنین علی علیه السلام و پیران آن جناب اند که در ایشان جمله اوصاف مندرجه آید مذکور موجود بود چنانچه خواهی و نسبت انشاء الله تعالی
و سرگناه از آن مذکور حسب ارشاد جناب رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم با بهترین ثابت نشد و نیز بصورت تنقبت ابوبکر امری است فرضی که
قابل سماعت نیست و اول کلام بسیار است در زیاده و آنکه در زمانه ابوبکر گشته شده در صورت تسلیم از او آفتابا که امر شرفی بر ابوبکر
حاصل نیست چه که ابوبکر از ذات با شرف قال نگریده بود و حکم قتال و اوان بر اترقی ریاست نمود امر دیگر است و ضامی شما
و قرآن مع متفانین پیغمبر پند است ایشان مرین قتال و تفحصین شادین از یاد بظرف مسلم کذاب و مانعین زکوة و حتی ندره
زیر که خطاب بر آید جمله مشین است مبالغین باشند انصار یا غیر ایشان و مسلم کذاب از و امر کاو نور و در زبان آن حضرت علم
و دعوی نبوت کرده بود و نزد اهل سنت یک فقره نیز مکرر کرده و با و پیوسته بود تا آنکه در عهد ابوبکر گشته شد و مانع بن نوسیر که
با ابوبکر زکوة نداد و بود و مومن بود و جناب رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در ابراهیم تحمیل صفات اقوام و منسوب فرموده بود و در حاله
بن و لید بعیت تشق ز عهد او که حبشه و جیل بود و هتم باز داد و کرد آن بیگناه را نقل رسانید و زوجه او را بان شب قبل از تو
عده در تصرف خود و در او و چنانکه در تاریخ آن خلکان است ما بینه بخبرای خبر خالد مع مالک و امراته ابابکر و غیر
فقال عمر لانی بکون خالد آذنی فارجع قال ما كنت لارجع فانه تاول فاحطاط قال فانه
مسلماً و اقله مسلماً فاقتله ما كنت لا قتله به فانه تاول فاحطاط
یعنی بر گناه رسید ابوبکر و در غیر خالد هم مالک و زوجه او گفت که ابوبکر که خالد زنا کرده است پس سنگسار کن او را گفت ابوبکر که
او را سنگسار نخواهم نمود و در سینه او تاول کرده است پس در آن خطا کرده گفت عمر که او مسلمانی را قتل کرده است پس قتل کن
او را مسلمانی پس قتل کن او را چووش آن گفت ابوبکر که نه قتل خواهم کرد او را با و در سینه او تاول کرده بود پس خطا کرد در
و همچنین در شکوة از صحیح بخاری و مسلم بر ایت ابوبکر به مذکور است لیکن سنه وانی خلیفه اول صاحب ملاحظه باید کرد که حاله
می بود حکم قرآن در هر دو جرم واجب القتل زودیه بود و خلیفه صاحب اشرا محمول بر او میل کرده و از زبان ابومعین بن صالح فرموده
و خلیفه سر امون خاطر قدس خود نگردانید و در تفسیر و تفسیر کور است که قال عمر لان اکون نسخت النبوة
صلعم عن نکت احب الی حبیبة النعم عن الخلیفة بعدة و عن قور قالوا انما بالکوة
من موالنا و لا یوذبها الی الی کل فتا هم و عن الکلامه لمخمس انک اگر سوال میکردم از رسول خدا صلوات
سجده تر و مری و دوست تر بود از شتر آن سوی صحیح از خطبه که بعد تو که خواهد بود و از حال قوم که گفتند او را زکوة موال خود
می نایم لیکن تفسیر سابقه از ابوبکر تو ای اطال استه متفان با ایشان و از معنی کلامه سوال میکردم آنچه از نیجا مسلم وانی خلیفه
ثانی صاحب باید فهمید که خود ابوبکر را با عطار خلعت خلافت صبر فرزند فرموده بود و در انون میفرمایند که از رسول خدای پرورد
که بعد تو خلیفه که خواهد بود کاش در انداخته خلافت تو قضا میکردند و احتیاط می نمودند و انتظار و فر جناب سرور کائنات میکشیدند
که بعد از آن حتی بحق و از میر سید و شیخ عبدالحق و بلوی از اصحاب بن جوی آید که آنحضرت عجل ساحت بود و یک را بر صفا
خوش چون رسید و از خود غایت رسول و سایر که در صدر خود را و تفریق کرده در قوش و اشعاری خواند که خلاصه ترجمه شما

انست گفتیم که بر مال خود با خوف اگر کسی بعد ازین برین حق قائم و منصوب خواهد بود و اطاعت او خواهیم نمود و خواهیم گفت که
این برین حق است و شیخ شیخ در کتبش نوشته و خلاصه ترجمه اش انست که خالد دعوی کرد از مالک مالک را مالک مالک کرد
و گفت که ما برین سلام هستیم و چیزی را تغییر ندادیم و گوئی و او بر سلام او اوقات داد و بعد ازین عمر و در تاریخ طبری مذکور است که هرگاه
خالد معاوتت نمود و در مسجد سید عمر گفت که ترا سنگسار خواهد نمود پس گفت که تو مرد مسلم را قتل کردی و باز عهد و مفارقت نمودی و حق
پس ساله مالک ثابت شد از روایات کتب اهل سنت لیکن عاقل ایشان پس ظاهر بود که از وجه عظیم معاوتت شده بود که سلمانی
را قتل کند پاره در پیش تا در این می نماید و میگوید که مالک منکر زکوة بود بنا برین قتل او واجب شد میگوید که زکوة سائیدن زکوة
با او برستار هم از مالک ثابت است چه او با او برستار و مخالفت نمیدانست بنا برین زکوة را با او بکنند سائیده بود پس او منکر مخالفت
بود منکر زکوة چنانکه از تحریر بدست حق - واضح میشود و مخالفت مرید میشود بلکه او از مؤمنین محسوب میشود و این مسلم
منکر مخالفت علی بود و چنانچه صاحب تحفه در باب مطاعین نویسد که آنها با برنگمان شده آخر مخالفت شدند و سلب لیاقت
این کار از انجناب و بر کفین آثار نهادند و چنانکه بر تمام استادی و مخالفت هر چهار خلفا نسبت مساوات در روح فو قیضا و کلام
ترجم بر سبک با او بکنند پس مخالفت با او بکنند شیخ شمس که صاحب تحفه میگوید که زبان مالک
بوقت رسیدن خبر وفات آن حضرت صلح خوانندگی و دفن نوازی نموده بودند پس کتب صحف است و سوال که در کتاب مذکور
این چنین می بود با او بکنند که خاندان اعاظمی میگفت و غیر از مسلمان میدانستند چنانکه دانستی و اگر زبان مالک این امور منوع
بجا آوردند از حوازی مالک از کجا ثابت شد حضرت عالی شسته بجا از آن حضرت صلح ترکب اکثر امور منوع گردیده اند و نیز در
تحفه می نویسد که مالک آن حضرت را حکم او صاحب گفته بود این هم دروغ است و در تاریخ طبری و تاریخ ابن خلکان و سفار
فاطمی فقط عاقل میگوید است و فقط جلگه اصحاب موجود نیست و در صورت تسلیم قیامت هم ندارد زیرا که خلیفه صاحب نیز آنحضرت
صلح را وقت وصیت گفته بود ان هذا الرجل کبیر چنانکه در صحاح اهل سنت است و فقط عاقل میگوید در زمان پیش
موجود است چنانکه در بخاری و در کتاب صحیح در باب کسوة الکعبه مذکور است ان صاحب لیه یقلل فی غیره ابو بکر و غیره
فرض است این توهم خاص بر قتل مرتدین نیز صراحتاً قائل مرتدین ابو بکر نمی توانیم او صافیکه بر قائلین و کلام مذکور
اند و ابو بکر بچشم ازین موجود بود اول اینکه خدا تعالی میفرماید بچشم و بچشم یعنی دوست میار و ایشانرا خدا
میار و ایشان خدا را و این امر را ابو بکر بر سر شایسته نمود زیرا که هرگاه ابو بکر و عمر عثمان از جنگ خیبر نیل مقصود فرار کرده
آوردند و در حجاب رسول خدا صلح فرموده بودند که لا تطعنوا علیه و لا یطعنوا علیه و لا یطعنوا علیه و لا یطعنوا علیه
بکبد الله و رسوله یعنی نمانند که در صحاح اهل سنت مذکور است حتی برائیده خواهیم داد و هم خود را
بچشم که مکرر فرموده که بزرگوار باشد که دوست دارد و خدا را رسول او دوست دارد و او را دوست دارد پس این
تحریف صحاح بود است. مسأله پیش ازین در جنگ رفتند بودند و قرار کرده معاوتت نمودند که ابو بکر و عمر و عثمان
معاوتت نمودند و در رساله است که در رسول او ایشان را دوست میداشتند اما آنحضرت را حاجت میشا و این که
چه روزی در حجاب رسول خدا صلح فرمودند و در رساله است که در رسول او ایشان را دوست میداشتند اما آنحضرت را حاجت میشا و این که

مذکور است که هرگاه آنحضرت صلعم چنین ارشاد فرمودند اکثری از صحابه تمسای آن داشتند که این منصب بر آن شخص باشد و هر کس
 پس به قاتل خود آرزوی آن میکرد و چنانچه خطاب نیز از زور و مسلح شده پیش آنحضرت رفتند لیکن آن حضرت انقضای آن فرمودند
 فرمودند که علی کجاست بیاید و او را لیکن تعجب است از عجز و بیخیالی محال کرد و قهر میدید که اکثرین از جهاد گرفته آید و امیر بر سر قاتل
 من چگونه این منصب اختصاص خواهد یافت و مرتبه شکست که او در آن از مرتبه محبت است چنانکه در بیان آن نیز است و نیز نصیب بود که
 نشد و او چه که محبت چنانکه قول آنحضرت از طریق اهل سنت منقول است که گوئی که آنحضرت از آنجا که آمدند تا با یکدیگر
 میبوی اگر میگرفتند خلیفه را البته میگرفتند و او بگریختن پس هرگاه از بیت نجات آنحضرت نرسیده باشد و مرتبه محبت که از آن تر است که با حاصل
 خواهد شد و آنکه صاحب آنست که گفته اند که در بیان این دو صفت براسه شخصی در کلامی آنفرمودند که این دو صفت را که در بیان آن حضرت
 الله و رسول و محمد و رسو گفته این قول او نهایت محیف است که با عمل به اساس است در روز و در وقت که در آنجا بود و او در
 آنرا بیان روایت هر چقدر تعلق نیست زیرا که در روایت عطار در این مقصود بیان آنست که هرگاه آنکه در آنجا بود و او در آنجا بود
 این صفت صلعم نظر بر قرار ایشان فرموده بود که من بگویم و از آن چنین کس خواهد بود که قرار بگردد و در آنجا بود و او در آنجا بود
 و از روی وضو و در آنجا بود و در آنجا بود این صفت را در موضع پیوسته که ایشان از این روایتها و کمال عاری بود و در آنجا بود
 ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيل الله واليه يرجعون ثابت است در این روایتها که در آنجا بود و در آنجا بود
 و ما اخرج له على المؤمنین يعني فرمودی که ندگان بر زمین غیر ظاهر است که مجلس آن در کتبین است هر دو زمین هر قدر از زمین
 و هرگاه علی و عباس غیر و یا غیر است که گفته بود که اگر کار سبقت کنند مثل کون ایشان را چون آنکس ازین بهر غیر خود را در آنجا
 و وزیر که در عتبه بشهر است که قرار کرده و در کشتان ایشان بیرون آوردند و بجز این روایت گرفته و در آنجا بود و در آنجا بود
 بود که بگردد و صلعم حاصل شده است و علی الكافرون یعنی سخن که گفتند که آنرا بر کافران پس آن نیز نسبت با ابو بکر امیر
 من الشمس است که مجلس آن صلعم از کفار و انصار و این سبب است که ایشان فراموش کرد و نسبی علی را در نام و در مقابل کفار است که در آنجا بود
 سخنی بر ایشان چه خواهد کرد و از جناب رسول خدا صلعم که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 جناب امیر منقول است از آنحضرت صلعم که چون قتال خواهد کرد و چنانچه در جامع الاصول از ابو سعید خدری روایت است که آن حضرت
 صلعم فرمودند که در میان شما کسی است که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 فرمودند که لیکن آنست که نعل من چینی میکند انتی و آن علی بود که گفتش آن حضرت صلعم را می بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 که آنحضرت پیش از وقوع واقعه صلعم فرموده بودند که یا علی لا تجتمع اکامه علیک و اذک تقاتل الذاکین
 و القاک سلطان و الماسا فین یعنی ای علی نه تنقو خواهد شد بر تو است و در تنبیه که جنگ خواهی کرد و او
 شکنان و فی انما انان و از زمین بیرون شوندگان پس علی مرتضی بر قسم تر جنگ نموده از زمین بیرون شوندگان هم جنگ نمود
 پس جهاد و صلعم است که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 میدانند و آن ثابت است از حدیث عطار روایت در روز خیر و مجاوله و قاله و کفار شهر است که گاسی از میدان کارزار بود و در آنجا
 و زخم بر زخم خورد چنانکه در تاریخ الحان او در حوق فرموده و غیر مذکور است و خوف لوم را هم نیز منقول است که با کفر گویان تقاطع میکرد

و در مقابل کفار و کجس طاعت نیکند و همین احتمال بیرون جناب علیه السلام از حضرت تعجیب است آن جناب که ایشان هم شصت بودند و کجس
منه و چه آیه مذکوره و در بعضی اوقات که جناب امیر شکایت هم میفرمودند خود میگردیدند و از آن بعضی از ایشان بودند که در جهاد و سبیل می کردند
و در نفوس ایشان بر همه و عادات ثلثه روح یافته بود و در آن کل صحابه نیست که بجز آن جناب بودند و با این شیخ و قرآن شریف شکایت
صحابه آن حضرت صلوات الله تعالی علیهم اجمعین الذین امنوا منکم الذین اقبل لکم انقروا فی سبیل
اللہ انما قلتمہ یعنی ای ایها ایمان آورید و بیعت بر سر شما و قیام کرده است و شما بیرون شکر
در راه خدا گران و کمال بشوید ایضا و مالکم الا تقاتلوا فی سبیل اللہ یعنی و بیعت بر سر شما
که تقاتل نمیکنید و در راه خدا قتال پس تهمت از خدا و صحابه پوینچه باطل شد که فوق آن تصور نیست چرا که اگر کسی از صحابه بر سر بود
و دیگر دشمنی کامل ایمان بکلام مسطور بر آنها جا و کرد و در سه و چهار انگشتند و شک نیست که بنام آن شکسته مومن کامل ایمان جناب
مکرو با کمالی بر او در دیگر مومنان کامل ایمان بیعت با آنها کرده بجز المؤمنون و المؤمنات بعضی از اولیاء
لہ و بعضی از مومنین و بعضی از مومنین و بعضی از مومنین و بعضی از مومنین و بعضی از مومنین و بعضی از مومنین و بعضی از مومنین
کسی بجز آنست که در راه او و با آنها و او را دیدند با کلام مسطور که فرمودند اقوال عدم مقادیر بعضی از مرتدین مسلمین بعد از ظهور ایشان
تعیین نمودند و در آن وقت از صحابه جز هم کلی است و در آیه مذکوره هرگز هرگز که خدا مخصوص بر افعال مرتدین نیست چنانکه دانسته
در قول سابق و قتال که با مرتدین بر وقوع آمده است بجز آنکه مسطور است و در صورت شافعی و تسلیم میگویم که سیاق آیه مذکوره دلالت میکند
بر آنکه خطاب و بدین آیه یکسان است که غیر قوم اندر آنکه در آیه مذکوره در آن وقت با مومنین و مومنین و مومنین و مومنین و مومنین
در آن خطیب نیست و گفته بر آنست که در قوم داخل آنکه با عقاید ایشان با مرتدین مثال کرده اند پس گفته در زمره مرتدین این آیه داخل
نشود و گفته از علمای شیعه همان است باینکه گفته در مرتدین این آیه داخل اند بلکه از او ایشان را بجز آنکه و من یرتل منکم عن
حیث ینہ فیدت و هو کاف و لعلک حبطت اعمالکم فی الدنیا و الاخرة
و انشئت اصحاب النار هم فیها خالدون ممکن الوقوع میدانند یعنی کسیکه مرتد شود از شما از این خود پس
بسیر و حال که او در آنست پس ایشان را بود شد در اعمال ایشان و در دنیا و آخرت و ایشان صحابه نماند ایشان و در آن مضمون باقیست که
چرا گفته اند بدین آیه مخصوص است به با مرتدین و انصار این آیه بعد از آنکه قائل از چهره نازل شد و در راه سبیل از مکر که بدر آنکه
در تفسیر میگوید که در آنست و این آیه مخصوص است با مرتدین و انصار این آیه بعد از آنکه قائل از چهره نازل شد و در راه سبیل از مکر که بدر آنکه
چرا خطاب در این آیه عام است به با مرتدین و انصار و غیر ایشان و خطاب در آیه و من یرتل منکم عن حیث ینہ فیدت و هو کاف و لعلک
حبطت اعمالکم فی الدنیا و الاخرة و انشئت اصحاب النار هم فیها خالدون ممکن الوقوع میدانند یعنی کسیکه مرتد شود از شما از این خود پس
بسیر و حال که او در آنست پس ایشان را بود شد در اعمال ایشان و در دنیا و آخرت و ایشان صحابه نماند ایشان و در آن مضمون باقیست که
چرا گفته اند بدین آیه مخصوص است به با مرتدین و انصار این آیه بعد از آنکه قائل از چهره نازل شد و در راه سبیل از مکر که بدر آنکه
در تفسیر میگوید که در آنست و این آیه مخصوص است با مرتدین و انصار این آیه بعد از آنکه قائل از چهره نازل شد و در راه سبیل از مکر که بدر آنکه

کرده بود مگر نیست که با بر فکر و مترد مقابل کرده باشد و احدی از مرتدین با یقین جدا نشده و قبل مقابلت نشود باشد و نیز با باشد
پیر باشد و در غالب باشد و نه کور باشد و نه معذور باشد و همچنین نزد احوال گفته است که وقت اتیان قوم بر سر جنگ جهل و عینین و
شیروان ایشان زنده نبودند لیکن وقوع مقابلت با منفسان و اتباع ایشان بین مقابلت با ایشان است و اکثر مرتدین بدون مقابلت
از وار و نیاختن است بر داشته اند و یا آنچه یک فرق که در عید خلیفه ثانی مرتد شد بچکس با و مقابلت که در چنانچه صاحب تحفه در باب
است میگویی بلکه در یک فرق در زمان خلیفه ثانی مرتد شده به عمارتی ملحق شد و در معامالت تنزیل مرقوم است که لطیف شام رفت
و بعد از ملحق شد توی و ظاهر است که بعد از حقوق ایشان کسی با ایشان مقابلت کرده و عید شد بر چشم مرتد شد و بر سر آن از راه خود
و کسی با و مقابلت کرده و شمشیر بن قیس مرتد شد و در زمان خلیفه اول ایمان آورد لیکن بعد از مدتی قبل اسلام کسی با و مقابلت کرده
و در تحفه مذکور است که چون عمر و عاص و ران مرتد و کافر گشت عزرا او را از عثمان محض کرد تا که عثمان با این صاحب تحفه لیکن از طریق
از راه از این کسی با و مقابلت کرده موافق نهیب اهل سنت و الا لازم می آید که جمله اتباع معاویه مرتد باشند و ضرورت نیست که با هر
مرتد صورت مقابلت کند و اکثر مرتدین در اطراف منتشر شدند و بر سر سرخوردند و در مقابلت با ایشان وقوع نیاید و آیه مذکور
محض بر سر مرتد و توفیق و روح مؤمنین که مرتد نشوند تا ازل شده است و از آن کیفیت مقابلت مرتدین که با عمر و ران مرتد و مقابلت
کرده شود تا از زمین آید و بیعت با او در غیر مؤمنان کامل الا با این که با هر صاحب تحفه در معامالت با او
بودند که بعد از حکامی هم شدند که شستن نشدند من با باشد اما علم ایشان را لازم گیری که با آن مرتد و بیعت مرتدین
و غیر بیعت ایشان مسئله حقیقت خلاف آن می آید از راه غیر اهل سنت و ائمه بن با باشد که از مرتدین که با او مرتد و اهل سنت
بر دست مرتد بیعت کرده بودند و بعد از مرتدین عمر بر دست ملحق بیعت نکرد بلکه بر دست معاویه بیعت نمود و در او نشستن از راه
تفاوت موجب انکار این آیه نمی تواند شد و فعلا علی بن ابی طالب آیات متعدده نازل شده اند معاویه منکر فضائل آن شخصیت
بود و با کسی میکرد و مردمان را از عیبها آلوده میساخت و در مسلمانان و شیعیان کافر میگردانید و با هر صاحب تحفه در معامالت
نیکو بود و معامالت با او و لشکر کالیسه حضرت علی را و بعد از آن اشیا با رومی میگفتند و یا که در رسول همست لیکن کسی از اهل
ایشان را کافر نمی دانند بلکه از مرتد مؤمنان کالیسه و ائمه و معاویه را طایفه حق و امام صدفی بگویند با وجود انکار حدیث از ائمه
و فضائل علی و آنچه آیه را در روح و فضیلت ناشی و اینهم با انکار ایشان انکار آیه لازم آید و نام و نه نشان کسی از ائمه در آیه
مذکور درج است که ایشان را از مقابلین مرتدین باور کرده شود و در اوصاف سند صحابه از محبت خدا و رسول و مقابلت با ائمه
بمرتدین در ائمه موجود بود و با برداشتن از راه ایشان انکار آیه لازم آید از اول و در جمله این اوصاف را از ذوات ائمه مسلوب
کند و اینهم بلکه میگویند که مقابل مرتدین علی هم ایمن او نید و این آیه در فضائل ایشان نازل شده است پس کسی که منکر آن باشد
با انکار آیه مرتد خواهد بود و نیز در کتب نوره و غیره با عترت خلیفه ثانی مؤمن بود و در فضائل مؤمنین اکثر آیات نازل شده
و ایشان بیشترند حصول عنوان خدا و محبت او و دخول جنت نعمت پس کسی که این را مرتد گوید با انکار آیات کافر است و در مقابل
کریزندگان چه او را و عید او حال نامحرم کرده است پس کسی که ایشان را صفتی گوید یا انکار آیه کافر است و الله شاکس بیفر باید که آن
الله بحسب الدین یقاتلونی بیدله و اکثر مؤمنان القلوب با وجود آنکه از ایمان بهره نداشته اند لیکن همراه آن حضرت صلوات

گرویده با کفار مقاتله میکردند پس کسیکه ایشان را کافر گوید و محبوب خدا نداند یا کفار را یه کافر باشد و از اسناد و از دست و کلمات ایشان
مفهوم باشد هر گاه آنحضرت صلعم را از قوم اهل این اقل فایس گرفته باشد از اول در جمله قوم شرح نیستند اگر از آن حضرت برسد
ایشان که در حدیث منقول باشد بیان کنند و از سبب نفسانیت ایشان از تجویز کردن امر و بگریختن و اگر حق می پرسد پس
مگر قرآن آنکس بود که قرآن را بر سر هر سبب نفس خود اوراق نموده مور و نعین فی فی عایشه مجتهده سن بیان گرویده چنانچه گفته
لعن الله حواقیق المصاحف كما ورد في شرح البغض السري لابن حجر العسقلاني و قد ورد في
بالخصوص مع بحسب و قرآن موجود نیست تا از انکار و انکار قرآن لازم آید چنانکه شرح موافق میگوید که اثناء علیها هم خا
ای اثناء فی القرآن علی واحد من الصحابة بخصوصه فلا يكون قد حوهم تكذيب
للقران و اما الاحاديث الواردة في تزكية بعض معين من
الصحابة والشهادة لهم بالجنة فمن قبيل الاحاد فلا يكفر المسلم بانكاره
لكنه مشرک در قرآن شریف استایش بحسب از صحابه بخصوصه مذکور نیست پس قبح و عیب گفته در قرآن ایشان کذب قرآن نبوده
بود و لیکن احادیث که در پیگیری بعض معین از صحابه وارد اند و شبهه باوت و قول نبوت که بر سر ایشان منقول است پس انقبیل
احادیث منکران کافر نمیشود و شرح عیب الحق در تمسک الایمان میگوید و کایکفر احد من اهل لقبه
یعنی کسی که از اهل قبله کافر نمیشود و قال و ایشان را با علی بن ابیطالب چه عداوت بود که حق و سبب نصب کردن و مورد معاون
آن نشدند و کدام وجابت غیر از وجابت دینی به او بگویند که در اخلیقه ساقطه اقول نصب حق منحصر در عداوت نیست بلکه نصب
حق اکثر است طبع و وقت و در ارتضیح خاص به هم توفیق می آید و علت نصب حق علی هر دو امر بودند هم عداوت و هم در هم حب و محبت
و جاهد و منع اموال و بیای بیاید و هر دو امر به تفصیل قبل ازین بعضی تحریر آورده ام و در عداوت ایشان با علی بن ابیطالب
شیمی نیست ابان بنی الحریز و عزیزی با او بود و قال شدن او بجهت مظلوم نشد و شرح نهج البلاغه می نویسد که قال شیخنا ابو جعفر
اکان سکانی کان اهل البصر فکانهم یبغضون علیا و کثیر من اهل المدينة و اما اهل مکة
فکانهم یبغضون فاطمة و کان قریش کلها علی خلافه یعنی شیخنا ابو جعفر
میگوید که اهل این شهر همه بیای و دشمن میباشند علی را و اکثر اهل مدینه دشمن او بودند لیکن اهل مکة پس همه ایشان عداوت میباشند
او را و قریش جمله بینه بود و سرش پس هر گاه حال ایشان را بنمایم باشد از توفیق ما است و اما از زوات ایشان خلاف عقل
و بعید است و اگر صحابه را با علی بن ابیطالب عداوت نمی بود و در جنگ جمل و جنگ صفین و مقابل او بر شمشیر خواستند و آناه قتل او
حقی شدند و هزار مسلمانان طرین رقت میکشیدند و در عید آید و یقتلون الذین یامرون بالفسط من
الناس فبشرهم بعد اب الیحد و داخل می شدند یعنی رقت میکشیدند که سانه را که حکم میکند با اوصاف او
پس خبر و ایشان را بگذار و روزگاری و حق او که نصب نمودند همان عداوت و هم در سبب حکومت و سبب جاه و مال بود که پیش
ازین به تفصیل بیان کرده ام و در مسلم و جمع بن الصحیحین و جامع الاصول و غیره کتب صحیح مذکور است که فخرت فاطمه هم
نتکه حتی ماقت فدا فنها علی لیل و کبر یوزن صا ابابکر و کان لعلی صا

في الناس حياة فاطمة فلما توفيت انصرفت وجوه الناس عن علي ومكثت فاطمة بعد ذلك
الملك سنة اشهر ثم توفيت فقال جبريل الزهري فلو يبابع علي سنتنا الله وقال لا والله ولا احد من
بنو هاشم حتى يابى علي فلما راى علي انصرف وجوه الناس عنه مضى الى مصالحة ابي بكر
ان اتاوا ولا ياتنا معك احد وكسره ان ياتي به من علم من شدة غيرة علي والحديث
يعني به اجرة من فاطمة ابو بكر ليس تكلمهم كرازا وانما ليكبر وروى في كرازا فاطمة واثبت
انما كان في فاطمة مروان راى وروى في كرازا فاطمة واثبت روفاي مروان ان علي بر كشتي وروى فاطمة وروى في
بعد رسول خدا شش ماه وبعده از ان وفات یافت پس گفت مردی از بهری را که آیا بیعت کرده بود علی ابو بكر یا شمش او گفت
که وندیدم بیعت کرده بود و نه کسی دیگر از بنی هاشم یا یکی بیعت کرده بود علی پس هرگاه بود علی بر کشتی روفاي مروان از جانب خود
ما چاره بود که مساوی ابو بكر پس فرستاد کسی را بسوی ابو بكر انکه باید نزد او میاید همراه تو کسی دیگر و خوش دانست آمدن عمر را از
حیث سختی او نبوی پس بهین که این جوان و عمر حکم زهر را بر او کرد و عمر هم اجازت ابو بكر در باب خانه شدن او بر جنازه و متفرق و شکر و علی
از آمدن عمر ابو بكر بر چه چیز و نالت میگذرید بیعت و نالت میگذرید با شمش از طرف بیعت و بیعت برضا و رغبت واقع شده با ابو بكر
و مروان و ان زمان از علی شرفی ملتزم و تقوی ابو بكر استغرق و منصرف و خذول کنند و همچنین به ایشان را چاره بود که بر جنازه آن حضرت
فاطمه شریفه و بیعت و رضایت انقباض است که چنانچه فاطمه و فاطمه کرده انچه بنده انی که صدیق منی بنده است با خود است که در روزگار شریف
او در شرف کرد و از آنکه در زینت منی و این کمال عالمی است که با وجود مروان و انچه از جمله زمان رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم
گروید و صلاح الدین رومی و در انچه شرح عقاب منی نویسد که در میان فاطمه و ابو بكر بیعت نکردند که عداوتی پیدا کرد و دیده بود و نبوی او بود
فاطمه من عداوت علی است در روزگار من خود بر مردم استکان علیا که ان آید از اعداء بیخه بر دستیکه علی ابو بكر از عداوت بیخه
در شرفان علی بسیار بود و در مسلم و در صحیح ترمذی مذکور است هرگاه علی و عباس هر یک که رسول خدا نزد عمر و فاطمه او آمدند
قال قال ابو بكر قال رسول الله صلوات الله علیه ما تركناه صدقة فخرنا بماه كاذبا انما اعداءنا اعداءنا
والله لله الامانة الصادق بار الله تابع الحق ثم انى ابو بكر فقلت ان اولي رسول الله و اولي ابى بكر
غاية ان كاذبا انما اعداءنا والله يستسلم انى لصادق باسرا انند تابع الحق
پس گفت عمر و جواب علی و عباس که گفت ابو بكر فرمود رسول خدا صلوات الله علیه من شرف منی شرف منی است که گفتم انچه صدقه است پس و دیده بود
او را نبوی ابو بكر انکه از انچه غاوتان و غرض و انکه از صادق است که انچه بیعت است با ابو بكر پس انچه
من خلیفه رسول خدا و خلیفه ابو بكر است پس دید بر شما هر دو مرد و در انچه کار بیخه و فایز است که در انچه از انکه من البته راست
گویند که بهر انچه بیعت است پس درین راه است تا علی با یکی که که آیا این بنده علی و عباس بکذب و عداوت فایز است ابو بكر و عمر
باشی از عداوت جا بین است یا شرف است بر التیام و شرح مقامه میگوید در ان رساله ابی بكر عمر و ابی عیبه ان علی
سرمد الله لطیف سرمدها النقات باسناد صحیحه کتبت علی کلا من کثیر من الجوانبین و
فما یل خلطت من و علی ان علیا جاء علیها و دخل فیها دخلت فیها

سلام بر یافته بود و کسانیکه نزول شدت طبع از سلام شده بودند ایشان نیز بر سر و پایام طریقی از راه پیروزه بودند و وقت
وفات آنحضرت که امیر معاویه دیگر در غزوه بودند و غده ننگا سپردن کسی بود و زمان غسل و دفن آنحضرت صلح نبیره حیدر ان
طول و ترانی نهشت پس چندی بعد که کار فرمودند استظهار دفن آنحضرت کشیدند بر خوف رفتن وقت اخذ خلافت هر
دیگر بود و در خلافت و زین العابدین ایشان از حبش با هم با وجود گوناگون بودن این سول خدا صلعم در نمودن و وصیت آنحضرت
بجز این آنرا وجه تصور کرده شود و اگر ایشان بر سر انصافی بودند و وجابت دینی میداشتند که مناسب آن بود که اول
در راه بیعت و فاطمه آنحضرت صلعم شریک اهل بیت آن حضرت میشدند و بعد از فراغ از دفن رسول حق بجزینت و نه بر روزی
آن پنجاب صلعم دل را بر سر استیلا می نمودند و پس از آن با استصواب و صلاح دید ایشان دو یکار صحابه کبار بر سر گرامی نمود
و الا حق این منصب خلیل الله رسیدند پس بیعت مختص می ساختند لیکن چنین رایست و در قریب ایشان کسی بود بلکه در خلافت
سید شتر که چنان نشو و مردم بطرف علی غیبت و میل نمایند در خلافت از دست او بزد و باین و غیره و خوف در گرفتن خلافت کمال
استعمال را کار فرمودند و پروا سه هماده اندن لاشبه آنحضرت صلعم کردند چنانچه مولوی رحم در شتوی خود میگوید چون صحابه
چاه و نیان خود بر مصیبتی را به نفس انداختند و قال و بر تقصیر عداوت بعد خلافت عثمان میاداش که نام خدمت
و حسن سلوک متوقع و مرعوضان آنجناب شدند که خلیفه ساختند و از صحابه دیگر از اولاد و خلفا که بر سر خلافت اختیار
کردند و قول عداوت ایشان با علی واقعی است چنانکه پیش ازین بحارت و کرات با ثبات رسانیدیم لیکن تقصیر او در حق صحابه آن
چنان بود که بجز صحابه اعداء علی بودند بلکه در میان خلافت ظاهره در اعیان ریاست ناپا اندازید و بیرون را بجز بیعت
با اخیال در خلافت انداخته متفق خود کرده بودند و کسانیکه حاسد و سعاد علی مرتضی بودند بطبع و رغبت خواهان این امر شده بودند
که خلافت با علی نرسد و بنیاد بر سر منسلخته خوف بر سر نظام و آرد او مردان بر سر دعوی برخواستند تا اینکه بعد از عرض عبود
تا اینکه بنده خلیفه حق رسید و اخیال حق حقیق نظر میاداش خدمت حسان کسی نمی باشد بلکه ایما و عین خدمت و سلطنت
و بیوی بیست و شش تا که طاهر بود که ابو بکر خلیفه کرده بود و با او منی خدمت او که اول از ابو بکر خلیفه کرده بود و حیدر رحمان از
بست تر است خو و عثمان را خلیفه کرد و چون باقی میانی مفاصل او در دنیا بهر جا بود و بی خوشتافتند و کسی مدعی خلافت ظاهره باقی
از صحابه کبار نبوده بود و چون حق کردند اکثر اهل بیت ایشان کار نداشتند چنانکه جناب امیر علیه السلام میفرمایند
آنکه در عهد احمدان و در حج الحق الحسان و لیکن از ایشان نیز کسی که طبیعت او از سعادت و مطابقت محراب
مستقیمت آن جناب گریه و رجوع بحق نمودن کل ایشان در روشه الاحباب مذکور است که چون متفق لفظ و المعنی گفتند با خلافت
علی را نمیگویم و در مدعی و فرما شد در الطبع و رغبت نبا که راه و اجبار این سخن میگویم و از سر اقبال و نصیریت تا از وجه تر و در سخن این
معاوضه میاید هم معانه چنین گفته شد که طبع در عیبت که اگر اجبار میگوید لیکن اسے خویشی میگوید با صاحبان حق
و از بیاد این حضرت باری بجان همه گفتند بلکه این حق را بر خویشی با هر خداستگاه واجب می دانیم حتی این است
بسیارند و در هر کس که این بیعت اتفاق نمودند و معترف خلافت صحابه از این بیعت خدایند و چنین اتفاق بر سر خلافت
از بیعت صحابه کبار بود که در هر کس که این بیعت اتفاق نمودند و معترف خلافت صحابه از این بیعت خدایند و چنین اتفاق بر سر خلافت

ایشان بقیست خلفت از جانب خدا هر دو متحقق گردید و این چکس بیعت آنحضرت با کراه واجب بود و چون نیامد لیکن کسیکه بر عداوت
علی مستقل بود رجوع با آنحضرت نمود و مثل عبدالمطلب بن عمر و محمد بن عمر بن مسلم و اسامه بن زید و حسان بن ثابت و سعید بن مالک
و سعید بن وقاص و غیره و بعضی در مقتول شدن ابا خود از دست حق پرست امیرالمؤمنین عیش آوردند و گفتند که سینه ما
چگونه از تو صاف شود که پدید آن را در جنگ بدر و غیره کشتی چنانکه در روضه الاحباب مذکور است و ظلمه در سینه کشت بیعت جناب
امیر کردند و امانه پیکار شدند و دیگر صحابه را با خود متفق ساختند تا اینکه در جنگ جمل کشته شدند و قال ابن نه اشیدند که در سینه
درت است و چهار سال نیز با او بودیم در نجار سایندهم و حق و سست تلف نمودیم چرا امیر خود و سائریم باشد که بر ما قابو باید و پادشاه
ظلم و تعدی چه قدر بر حال ما نماید و انتقام از ما کشتی حاکم وقت سرفراز مغلوب و مقهور تابعان خود باشد تا اسم ایشان را بر منصفه
مضر است که خود از دست و سست قومی است اقول کسانیکه موزی و غاصب حق علی بودند بقره جادوانی خود کشتافتن و پیادش
ظلم و تعدی خود را بنجای حال شده و متوجه حقیقت از ایشان انتقامی کشید و پس از آنکه آن که باغراض مختلفه و اسباب مختلفه تکلیف
بیعت ایشان گردیده بودند قومی از پنجه فلک رسائی یافت و قومی از خواب غفلت بیدار گردید و باز بر سر منزل حق مراجعت نمودند
و کسانیکه صدور ایشان مملو از بغاوت علی بود و سوا و ضلالت احاطه قلوب ایشان کرده بود و از جمله مؤذیان و ممدومعاون
مؤذیان علی بودند تا نظریه تاریخی از بیعت حیران در سه گردان با نذرند لیکن معاودت بجانب مراد حق و صدق
نگریدند و نیت اوست رسائی زبان کفر و عنیدان بعد از توبه و امانت قابل انتقام نمی باشد جناب رسالت کالیف شاکه و ایزد پای
متشوقه از دست کفار قریش کشیده بودند چون ایشان در راه شام در آمدند تکالیف مذکوره از پاره پاره ساقط شد و همچنین
حال جناب امیر است که هرگاه متعذران رجوع صحیح نمودند و داخل طاعت آنجناب گردیدند جمله اوست با کان هم کین فیه و شدند و عیون
و انتقام از شیطان و عامی گرفته پیش و شاز مطیع و گرفتار استقامت کاسیلاطین جابره قاهر است که عوض نفوس خود را بجا بار بر سر
دار انتقام میکنند کسانیکه منصف اند و جنات رحمت و کرم اذیت نفس خود را علت تکلیف دیگران ندانند یعنی که در جهاد
علی مرتضی کافر سه را بر زمین زد و شایسته است که مسز و ظلم سازد فی الحال آن کافر لعاب دین بر روی آنحضرت انداخته آنحضرت فی الفور
از بالای سینه و نیز بر پدید آن کافر رسید که باطلی پیراگشتی مراد بر سه چهر از سینه من زمین شکر و سرود که من ترا خالصتگی
سبیل شد میباشتم و اکنون که نفی بر من انداختی در خصوص من ترسیدم رسید و امیرش نفسانیت در آن راهی یافت بنابر
آن ترسیدم آن کافر حال وقت بمشاهده خلوص و رحمت و کرم فقر محبت سلام گردید خیا آنچه مولوی در مشنوی خود میگویی
او حیواندخت بر روی علی بدستخار سربخی و هر ولی ز پس کسانیکه این خلوص منصف باشند منصفه انتقام از اعدا
ایشان چگونه صحیح باشد و مسلمانان تاهرت در زرتحم و کرم جناب امیر مشاهده کرده بودند چکس از خوف و حصول گزند از
جانب آن حضرت بنو و گور خجیاد و اندوا و شهاب ساینده پس چگونه در سیمورت مثله بد کشیدن انتقام بر ذات آن رحمد
کریم را امیر شدند و جناب امیر مغلوب و مقهور تابعان خود گمان کردن ناشی از کمال حماقت است رسوم جا بیسته از بیانی
صحابه سوال قبول چنان ممکن گردیده بود که آنحضرت صلح بسبب التوا قلوب ایشان بر میخواستند تا بوند شمشیر و بعضی از صحابه
بر افتاد اقول آنحضرت معترض میشدند و بکتب منصفه کوریت و انجیل میبندیدند و میباشند در آن حضرت تا علم از

بکتاب ما و دیگر عبارات الايمان ايثارك الصدق حيث يفرسك على الكتاب حيث ينفعك
بناكيد ما فرموده بآن خود در رعایت دین و رعایت دین در زود و اهل با حق کلمه شیخی نمکند بر سیرت جمیع عمل فرماید و تلفیق اهل حق و اهل با
و در پیرو دین محمد الفین پس برود استقامت مطلوبان از ظالمان نماند و تقییه و خوش گذاره نماید و پاره قرآن صحیح و در کنار عثمان
سپارد و در پاره باقی آیات منزل بعثت حکم سوزانیدن و در دیگر روایات تجسیم و تشبیه و در حق نشان که در کتب قرآن اندک است
اهل سنت را ملوم و مشهور سازد و البته حکم رسالت که سبب هدایت خلق است بر او داده باشد و از زنده دین حق بر خلاف زنده باشد
و غیر از ریاست و نیایح نبوت باشد پس در بار رسول بر حق و معصوم مطلق و وارث علوم اولین و آخرین چگونه گفته آید این است
نتیجه اصول مذکور است که اصول مذکور است و در آب و تاب تازه در رونق بجا اندازه بخشد زیرا که از اصول مذکور است هر دو فرق
در باب رسالت آنحضرت صلعم عز طمع مال و قدرت و جاه و غیر از ظالم است و اوقات و نام و نشان و ترفع بر اخوان و اقران
که ظالمان و شیاطین باشد به نسبت آنجناب هیچ بر نمی آید از فرق آنکه چون این را در ضمن عداوت بیان می نمایند و اهل سنت
در پیرو محبت عداوت میکنند موده و احد است و پس در جواب تفصیلی جمله امور مذکور آن پیش ازین تفصیلی گفته شد و بار
ششتر از آن به مرض تحریری آمد که خلافت جناب امیر مصلحی بود در آن حضرت را حاصل بود و بعد از آن کسی متفق بود که او باشد
مثل نبوت رسول خدا صلعم که از او عاقل سلیم کتاب به معصوم است و او را در عین کتب و روایات مذکور است و در جواب
امیر مصلح از وقوع معجزاتی و استقامت که این خلافت من با نسبی هم نمود و رسید و معاندین و اعدا را سر بر سر فرساده است
گردد و بی نهایت خواهد بود از همین جهت عقل و مدینه می بود و گفتند و از قبول خلافت آنحضرت عاقلان نیز بودند و خود
فاسد و در آن و افتراق جماعات مذکور و در میان خود در روایات مذکور است و در جواب مذکور است و در جواب مذکور است
ماکان لی فی الخلافة رغبة و فی الولاية اربة و لکن ذکر دعوتی الیهما و جعلها من علیها
یعنی بود و در خلافت رغبه و در حکومت حاجت و لکن شرا بخوانید و از این و بر و تشبیه بر آن لکن چون برود
در القاع بیعت هر دو نمود و میباشند و در خلافت و در عیون و شکا شده است و خاطر اندر من است و جواب مذکور است و در جواب مذکور است
توجه هم شد بعد از آن حضرت بعد از آن و در این میان بر آنست که از قبول کرده و در غیر آن زمان از جهت هدایت
رعایا و انتظام امور خلافت بود و عیون بر آنست و در طبع دنیا و ترشح بر آن زمان و آن حضرت ترشح در انتظام امور خلافت
خیلی سعی و جهد و زحمت نمود و در رفع غمخسین و معاندین نمود که کشین و قاسطین و با حقین او بود که تا می نگردد
چون حق استقامت و خیا نباشد بر آن عبارت نبی الهی الله و دیگر کتب با و آنجناب خود هستند که طالبه کی شود و جماعت اهل اسلام
متفق گردید لکن تقدیر مساعده وقت بر بر نمود و همچنین معاندین و مخالفین که در تشکیل حضرت را بر سر آنست و خلافت
پس بر شرف قدر و در دستگیر نمود و در وقت آنکه در آن کتب از سیرت و در آن کتب از سیرت و در آن کتب از سیرت و در آن کتب از سیرت
شهری و دیگر معانی که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است
ساعت نشد و انتظام امور خلافت صورتی نیست که آنرا مخالفان پس جناب امیر در آن کتب است و در این کتب است
نموده اند و در کتب است که است از جناب در بیان سیرت آنجناب متفق نشد و در این کتب است و در این کتب است

امام زمان پیش آمده و هر گاه در نظام امور ریاست فرصت و هم زود حاصل نشود و طبیعت از طرف خدا را خانی مطلق و مجمع باشد
نوبت بجهت بر عاتق و مختبرات بنده عین کجا باید که این جمله شیعیان خاص و محبان با اختصاص مبین صورت بهم پیروی از شایان آن جناب
می نمودند عمل ایشان بر بر عاتق بنده عین هرگز نبود و تا دم و پسین بر استوار و اقتدار امام حق مانده اند و اجراء حکام حقه علی الاعلان
موقوف است بر اتفاق جماعت و چون اهل امام با هم مختلف باشند اکثری از آن جناب منحرف و متخلف شوند بلکه بجزایر متعال
پیش آید و این صورت اتفاقا و موافقا صورتی بنده در اینجا چه بود و این خلاف و تقبی که قصه عهد آنحضرت است نفسا می نمودند چنانکه در
صحیح بخاری است که در زمان خلافت علی رضاه عرض ساختند که حکام شرعی را بطریق سابق یعنی از طریق دیگر اجراء کنیم آن حضرت
عدم اتفاق ایشان دیده فرمودند که اقتضوا ما کنتم تعضون فانی اگره الاختلاف حتی یسکون
الناس جهلته او اصوات کما مات اصحابی یعنی حکمید آنچه که حکم میکردید بر متبک من انوش
سید آن اختلاف را تا اینکه در زمان کجاست شود یا بهیچ وجه که در زمان آن جناب من امتی است بدان جناب با نظر حصول اتفاق و اجتماع
بر هیچ واحد اجراء حکام موافق مرضی خدا فرمودند جناب رسول قبول از جانب خدا امر معروف و نهی منی است بودند و بر سر کجاست که کفر و شرک
سلام سجوشا شده بودند و صلح حدیبیه از گفتن زمره شکایت نظر رسول بشمار از صلحنامه می فرمودند که او در فی بخاری همچنین
حال و فی آن حضرت صلح بود که کار به صلحت میکرد و در همین حالت که بسبب اختلاف اجراء از آن حکام تمام نموده بودند آن شریف
جمع کرده خود اجاری کردن آن استند که در کتاب خدا اختلاف شدیدی بین قرآن و بعضی بر قرآن جمع کرده عثمان
نماید چنانکه شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰه در فصل قرآن می نویسد که جناب امیر مومنان در اختلاف قرآن خود را بر دو کار یا و در امام علم
بیک نسیج باشد و در موافق می فرمودند که حضرت علی وقت طلب بیعت ابوبکر پس عثمان پیش آن در زندگین در جمع کردن
قرآن مشغول مردمان گمان کردند که علی موافق تنزیل جمع کرده است و همچنین در روضه الاحباب است در ترجمه آنکه آن حضرت عثمان
حال آن مذکور نیست پس کجا وقت آن قرآن بر آنکه نزد امام آخر الزمان باشد هر سه دیگر منصوص میشود بلکه تاریخ الخلفاء ثابت
میشود که جناب امیر در بر سر رسول خدا صلح جمع کرده اند چنانچه در روح آن جناب می نویسند و احمد بن حنبل اتفاق فرموده علی رسول
صلح یعنی علی کجا از عثمان قرآن است و عرض کرد و اثر بر رسول خدا صلح پس وجود قرآن علی ثابت است کنون بر علماء شیعه
عراقی باقی مانده است که است از جناب اهل سنت بر علی ابن ابیطالب است که آنز جاری فرود و از است رسول پوئید و است
و طرافت آنحضرت یعنی بر خلافت ثانی هرگز نبود و در هیچ کتابی مذکور نیست که وقت اتفاق خلافت آن جناب کجاست و سیرت شیخ
آمده باشد بلکه در صواعق محرقه و تاریخ الخلفاء مذکور است که بعد فوت عمر بر گاه عبد الرحمن از جناب امیر رسید که اگر کتاب خدا
و سنت رسول و سیرت ابوبکر و عمر عمل تلقی تو بیعت میکنند آن جناب در جوابش فرمود که فیما استطعت یعنی در چیزی که خواهم توانا
پس از نظر فیما استطعت صاف ظاهر است که بر سیرت شیخین عمل نخواهم کرد و هر گاه از عثمان بیدر قبول کرده گفت که بر سیرت شیخین
عمل خواهم نمود لیکن باز انظار و عده خود کرد و در خلاف سیرت شیخین عمل نمود پس جناب امیر بر سیرت شیخین که مخالف سیرت
رسول القلیین بود و در محبان اجتماع آن حضرت نیز موافق از شادان حضرت استعمال صریحی میکردند و فیما استطعت از صواعق
که پیش مردم جاهلیت بخیر عاتق از منی ثلثه عاری شده بود و خواهانها از طبع ایشان متعذر می نمودند و جناب امیر بر است عدم

بر عایت ثلثه شرح میخوانند و هر روزی و ستیغه سازی اینها را بر سر خفا سے عیوب ایشان در مدح جمیع صحابه می سرانید
گو بعضی فاسق و از دین حق خارج شده باشند و چگونه جمیع صحابه مقبول حضرت حق باشند که اکثر مرکب اشیات بیشترند و اگر
جمیع صحابه مقبول بارگاه بودند این صورت عتیق وضع حدیثی بختی بودن در بارچه بود و تخصیص بر سر او یا چیست اگر جمله
مقبول اند و عتیق بودن ایشان نیز بی نیست این سنت در نسبت ثلثه خیال پس پیش نمیدارند هر چه میگویند بجا نباشد میگویند
بلکه تحقیق آنست که صحابه آنحضرت صلوات الله علیهم بودند و نیز جماعتی از طریق حق عتساف و زیدند و بعضی زانی و
بعضی شراب خوار هم بودند چنانچه صاحب تحقیق میگوید که بعضی از اهل بیت را در شرب خمر زود اندوز صحیح بخاری و سلم
جمیع بین الصحیحین بطریق متعدد از جناب سرور کائنات منقول است که در روز قیامت بر جوف کوفت خواهد بود آن وقت خواهد
وید که جماعتی را بر درج میبرند ایشانرا خواهم شناخت و خواهم گفت که کجا میبرند اینها اصحاب من اند و ملائکه در جواب خواهند گفت که
تو میدانی که اینها برتر شده اند بعد از آنکه تو و محمدین سر قدامت علی الهی و محمد الدین گفتار حق و شرح مقاصد
که ان بعضی قد جاوز عن طریق الحق و بلغ حد الظلم و الفسق بعد از آن میگوید اذ لبس کل صحابی
مقصوداً و کل من بقى الله فیما اختار مودوا و الا ان العباد بحسن ظنهم باصحاب رسول الله صلوات
ذکر و اهلها حامل و تالی سیکانت منمش آنکه هر صحابی معصوم نیست و نه هر سیک
با غیر با قیامت کرده پیشی مژده هر که علمای بحسن ظن که با صحابه رسول خدا صلوات الله علیهم دارند بر سر ایشان تاویلات میکنند و حق
پس در واقع تحقیق در دست است و حسن ظن با صحابه در واقع تحقیق است نه در حسن ظن و ان الظن کالیغی
من تحقیق نسبتاً تحقیق آن است که اگر صحابه آن حضرت صلوات الله علیهم قبول با نگاه حق نبودند که آن موقوف است با انجام حق و
مناوشت حضرت رسول که کس را معیذ نبود بلکه منافقین هم در میان اهل بیت صلوات الله علیهم در دست سیکرند و نه هر صحابه را
و بی صلاح و تقوی نبود بلکه بعضی از ایشان از حق تجاوز نمودند و بعضی شراب خوار هم بودند چنانچه این جور و سواد محقره در
جلال الهی در سوطی در تاریخ طواف است و سینه خلیفه ثانی و ثلثه شرح شد از نصوص ابو لؤلؤه با تواتر در شرب خمر و چنانچه
میگوید که آن حضرت صید شد و شکر خورده و در شرب خمر خورده و شرب خمر را در دست میبرد و شرب خمر را در دست
با هم سوخت و سحر ایمانی تو بر شکر یکبار شکر و سحر ایمانی ایشان را سحر ایمانی میخواند چنانچه صاحب مودت و تقوی
از امام عزیزی نقل میکند قال الثوری و یحیی بن علی الوضیعی و غیره که در بیان بحسن ظن بحسب ما جوی حکایت
این است صحابه من الفت حیرة انما هم قانم یحیی بن علی بن ابی طالب و الطعن فیهم
و هر چند ایشان را بسیار عیب است و در حدیث آمده که هر کس با کسی از اهل بیت که در روز قیامت میگوید
و منعت من شرب خمر و سحر ایمانی ایشان را سحر ایمانی میخواند چنانچه صاحب مودت و تقوی
مشهره صلوات الله علیهم در دست سحر ایمانی ایشان را سحر ایمانی میخواند چنانچه صاحب مودت و تقوی
چنانچه صاحب مودت و تقوی در دست سحر ایمانی ایشان را سحر ایمانی میخواند چنانچه صاحب مودت و تقوی
اذا انفس ان الصلوة قاموا کسالی بر اهل بیتنا من ... یعنی و ستیغه سازی اینها را بر سر خفا سے عیوب ایشان در مدح جمیع صحابه می سرانید

از روی کسلی یا بیگانه رویان را در امر سستی بجهت و نهی از سرگشته خلاف مرضی خدا بود چنانچه خود وظیفه ثانی میفرماید بعد از کلا
على طهات عمر و كل الناس افقد من عمر حتى المخلادات في الجبال وكل ايشان
که است و جناب از کفر و عصیان هم بدشتند بلکه بعضی از ایشان متردک و پیده بودند فضلا عن الفسق و العصیان که از ارکان
آن سبب است و مقتضای آن غلبه شیطان هم لازم بود و ایشان نبود بلکه قول بعضی از ایشان این است که آن بی
شیطانا یعتبر بی بی بدی و شیطان است که فریبگیر و مرا بیکه خود تاسف میگرداند بر افعال خود و میگفتند که آنچه
بعد آن حضرت صلح عمل بد کرده ایم از آن نجات یابیم پس غنیمت است و هر کس که نفسی شخصیت زیاده مانع آن حضرت بود
است و اکثر آیات بیانات و تفهیم حکمات علی العموم در روح المؤمنین نازل شده اند و بسیاری از مؤمنین بقول بل شدت بر او از آن
هم رفته اند و رجوعت باید که ایشان هم رشکار و مقبول بارگاه پروردگار باشند قال و بعد از استخفاف در حق ایشان است
که اذ قال الله تعالی و عد الله الذلک اعدا و اعدکم و عماوا الصلوات لیستخلفنهم فی الارض
كما استخلف الذلک من قبلهم و لیسوا هم الذلک ان رضی الله و نسیلهم
من بعد من فرم امتنا یعبدا و نهی که بشرا کونین نسبتا و من کفر بعد از ذلک فاولئک هم الذالکون حبیب الیم الامین و نهی
فی قلوبکم و کره الذلک الذلک بالعباد و اولئک هم الذالکون قول جواب آیه اول پیش ازین تفصیل بیان کرده شد و آیه
ولکن الله حبیب الکره الایمان البتة و نشان است که ایمان در قلوب ایشان تا در پیوستن تمام و مستقرند
و علی الرغم از کفر و فسق و کفر یا ایمان است و نه کفر و کفر یا ایمان است و نه کفر و کفر یا ایمان است و نه کفر و کفر یا ایمان است
و منصب مشرفی مؤمنین و ارتکاب نامی شکار خود ساختن بر این امر است که ایمان را در قلوب
مؤمنین بنام برین گردانیده است و دوستی بر ایمان را که در قلوب ایشان است و کفر و فسق و عصیان را که در
سیدان لیکن در صورت سبب ایمان و ارتکاب کفر و عصیان این شرفی بر ایشان حاصل نیست و هم تمهید زیاده آن حضرت
نیست بلکه بعد آن حضرت تائید اگر کسی معترف با بیان خود بود و خدا را ایمان را در قلوب او دوست خواهد داشت و کفر و عصیان
را بیگانه او کرده خواهد داشت لیکن تا ایمان را که بعد از کفر از ایشان محال باشد و اگر چه تمهید و ترغیب خدا ایمان را
در قلوب مؤمنین و کفر و فسق و عصیان از ایشان مانع صدور کفر و عصیان باشد در خصوصیت باید که جمله ایشان
معصوم باشد و حال آنکه خداوند سبحان و رحمت پروردگار بر این است که یاینها الذلک اعدا و اعدکم عنین بیه کفر
و استخفاف کفر و عصیان در قلوب مؤمنین موجب آن نیست و کفر و عصیان از ایشان محال باشد بلکه مقصود آنست که
ایمانی که در قلوب مؤمنین است خالص است و از آنست که در قلوب ایشان برین گردانیده و کفر و عصیان را که تکلیف
آن شوند آن را کرده و ناخوش میدانند که بآن رضی نیست نه آنکه صدر و عصیان از ایشان تمتع باشد بلکه بعضی از صحابه با
خود سروری میکردند و تا بحقی معجزه و تکریم بود شئی که بدستند و حال آنکه در قلوب آنها همی بود که است و باقی این است
در بیان فسق و عصیان عقیده بر او عثمان که از صحابه بود و یسر طهر یا ابراهیم الذلک اعدا و اعدکم فاستوتبتنا فبنوا
چنانکه در هر کجا و میخواستی و تفسیر کبر است یعنی ای ایمان آورید یا کفر یا ایمان است پس تحقیق که خدا را تعالی

بعضی از صحابه از انصاف و تقوی

تعیار و جمله بی با ششم بیست و یکم است که در بیرون کتب معتبره و بعد مرورش نشان و سعد بن عباد و انصاری که قبائل بسیار و شصت نام در کتب
بیعت ابوبکر کرده و پانزده تاریخ طبری و منابع معتبره و انساب ابن اثیر و سایر فخر رازی مذکور است و صاحب تحقیق که در کتب بیعت ابوبکر
دروغ محض است و در آیه کثیره است خطاب است که ما که ما را میسر و خوشی از آنکه موافق مرضی خدا میگردند هر جا که او سخن از امر و بی
خدا مطلع نباشد و ذکر آن قبل ازین بعضی تحریر کرده و نوشته اند که صاحب رسول برضا و عفت خود با ایشان بیعت کرده بودند لیکن باز مجال
ایشان نفی نمی باشد و خلیفه کردن ایشان مستلزم حقیقت خلافت نمی تواند شد مگر کسان بیعت معاویه می کرده بودند و حق بجانب علی بود و چنانچه
صاحب بدایه میگوید بحوزة تقلید الفقهاء امن السلطان ایضا که میگوید من العادل لاد الصحابه رضوان الله علیهم
تقلد من معاویه و کما الخلفی بد علی التابعون تقلدوا من جالسه و کان هو جالس فی جابر است
تقلید علی از ابان و شاهان هم چنانکه با کثرت است از عادل زیر که صحابه رضی الله عنهم تقلید کردند از معاویه و یهودی و در دست علی و تابعین تقلید کردند
از حجاج و یهود و اوطان هم پس تقلید و اطاعت می بایزین و انصار موجب حقیقت خلافت میگردند و از موافقت ظاهر بی علی مرتضی که بیعت
و شراکت مشوره ایشان بود و حجت ظاهر نشود و علی مرتضی که خلیفه حق بود و چنانچه بود در شراکت مشوره ایشان پس مرتضی و این چنین
اگر چه اعانت آن از دیگره مشوق باشد و فواید آن از عقب ایشان ثابت نیست و بوسطنه او کما لیکن شاز علی عقب ایشان است
از رویه که قتل ابوبکر و کشته شدن ایشان را اسلوانه میفرموده و عقب ایشان نماز میکردند و سالخیزان در مسجد نبی صلعم بسیار آمد و تعجب است
که علی را در مشوره خود شریک گردانیدند و در مشوره خلافت که اجماع تمام بود و مشوق خود نگردانیدند و بر قول و دعوی او عمل نکردند و حال
فی الحاشیه و کلام بدایت استیام چنانچه مرتضی که در هیچ بابی غلبه نداشتند و کلامه هکذا و هو اما بعد از
بیعتی با معاویه و زمانت یا المتأخر فان یا لیحق القوم الذین با یعوا با بکر و عمر و عثمان و علی با یوم
علیه قلوب کفر شاهان است بختار و کلا فغائبان برود اما انما القوم الذین با یعوا با بکر و عمر و عثمان و علی با یوم
و سموه اما ما کان الله عزوجل خیر من خیرهم بطعن و شاعت سرد و کانی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی
ابا غیر سبیل المؤمنین و کما قالوا و انما القوم الذین با یعوا با بکر و عمر و عثمان و علی با یوم
با تابع صاحب تحقیق از جانب خود نشان کرده است و این جمله از راه بیعت که چنانچه میگوید او در شرح فرموده که معاویه خلافت من حسب
عقدا و توفیق است و بیعت من بر او لازم است اگر چه نور و شام هستی زیرا که عقدا و توفیق است که علت حقیقت خلافت و در چهره است یکی
بیعت می بایزین و انصار و دویم مشوره ایشان و با جاب بعضی خلیفه در آن هر دو بر سر است و بیست و هفت و این نام الزامی است و جمیع
مقدمات آن نمر و معاویه مسلم بودند و انما القوم الذین با یعوا با بکر و عمر و عثمان و علی با یوم
از مسلمات نمی بودند و درین صورت صحیح فرمودن فقره از کتاب چه بود و از تحقیق مسلمت جمع فقرات الزامیت نام ثابت شد و فقره
انما الشوری الذین با یعوا با بکر و عمر و عثمان و علی با یوم فقره هم داخل در الزام خواهد بود و مثل فقرات بالا چه
موجب حقیقت خلافت نمر و معاویه در چهره است بیعت می بایزین و انصار از راه بیعت مشوره ایشان و کما لیکن شاز علی عقب ایشان است
که در ظاهر ظاهر و کثرت صحابه بر او می آورده و دیگر شوری است پس آن چنان بیان هر دو طریق فرموده اند و بعد بیان هر دو طریق فرموده
که فان اجتمعوا علی جعل سموه اما ما کان الله عزوجل خیر من خیرهم بطعن و شاعت سرد و کانی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی

مذکور بالا که تعلق به دو طریق دارد و این هم به طریق عقاود معاویه است و معتبره جناب امیر چنان نبود که هر کس را که صحابه مشوره کرده و خلیفه
و نامش نام شنید پس آن موافق مرضی خلافت چه جمعی از مهاجرین و انصار بر دست معاویه بیعت کرده بودند و اگر بیعت ایشان حق بود
جناب امیر وقت انعقاد بیعت عثمان در بیعت او گفتگو میکرد و نیز فرمودند بر خلاف مرضی خدا که خلافت حق من است چنانکه قبل ازین از
استیجاب و غیره نقل کرده پس این فقرات خیره را در صورتی که از اتم گزار و زائد از مراد و فهمیدن چنانکه بعضی علماء میگویند ناشی از کمال قناعت
و حیا است و نیز از آن صاحب رسول مقبول از مهاجرین و انصار و غیر هم بر دست معاویه بیعت کرده بودند و در کتاب تاریخ این سنت مذکور
است که در دوره قبال فقط از قریش بر دست معاویه بیعت کرده بودند و ازین جهت خود را طایفه حق میدانستند نه بوجه دیگر و جناب امیر را که با
بیعت مهاجرین و انصار تا قبل خلافت نمیدانستند از جهت زعم عدم لیاقت آنجناب این خیال باطل در میان او پیدا شده بود و بیعت مهاجرین
و انصار را در باره هر کس حق حقیق می فهمید و اگر معاویه با وجود بیعت نمودن مهاجرین و انصار بر دست علی در صدر و قد حیات آنجناب
گرویده باشد در این صورت هم با کسی نیست و بحسب عقاود معاویه توقف حقیقت خلافت را بر بیعت مهاجرین و انصار مانع و قانع نمی
تواند شد چه عایشه و لشکر او نیز قد حیات علی بیان میکردند بیعت مهاجرین و انصار را موجب حقیقت خلافت میدانستند پس باطل شده
منزعم صاحب تنقید و جواب الزام مذکور قال فی الحاشیه و نیز کلام آنجناب است در نهج البلاغه ما کنت الا رجلا
من المهاجرین اوردت کما اوردت او اصدرت کما اصدرت او ما کان الله یجمعهم علی الصلوة
اقول این کلام در متن نهج البلاغه صلاوة موجود نیست و نه کسی از علماء را در کتاب دیگر این کلام را منسوب با آنجناب کرده لیکن صاحب تنقید
مینویسد که این قول جناب امیر در شرح نهج البلاغه که از شیعه معتقدند ندارد و گردیده است و تمام کلام کتاب مذکور شده بنا بر آن ظاهر
میشود که جناب شاعر صاحب از جانب خود تجویز این فقره نموده اند لیکن صاحب رساله بر شام صاحب هم توفیق جست و ترقی کرده که این
قول را در اصل نهج البلاغه بیان کرده و اگر کسی معتقد این فقرات را در شرح خود تحریر کرده باشد پس آن بر ما حجت نیست و شکر که ایشان
برادر کوچک است اندر عقاود حقیقت خلافت نشاء قال بخلاف تفسیر که از ذم خلاق اهل نفاق معدود و در آیه سیدنا
بالله انهم لم یکنوا و ما هم منکم و کفتم قوم یمنون فهم آن سوره است و فاعلش مطرود اقول زه نفاق الیه در قرآن مجید
موجود است و ذم تفسیر نور قرآن است و نه در حدیث بلکه حکم آن موجود است هم در قرآن و هم در حدیث و تفسیر و خلاق فرقین
است تفسیر آنست که قلب صاحب آن از ایمان مطمئن باشد و در ظاهر خلاف ظاهری باشد و نفاق آنست که صاحب آن در دل
مستکفراست و در ظاهر مظهر اسلام باشد و تفسیر از ذم شاعر همان خبر بوده است بیخاوری و تفسیر آیه لیتت قینا لیتت
فعلت التي فعلت وانت من الکافرین میگوید که حضرت موسی را تلمیذان متشیق میخواندند
میگوید که فانه علیه الصلوة والسلام کان الیهم بالتغیبه یعنی بوجهی که در کتاب سیدنا
تفسیر در حال بودن آن فرعون شدت میفرماید و قال لعل من صال فی حوائجهم و لعل من صال فی حوائجهم
انما فرعون که پوشیده و شایمان خود را در مقدمه علم بر سر حق میفرماید و میگوید که من صال فی حوائجهم
الک و قلبه مطمئن بالایمان میگوید که کفار را در عوارض چهره درستی و حیرت میفرماید و میگوید که کفار را در عوارض
از ایمان در عوارض تفسیر این آیه مذکور است که کفار را در عوارض چهره درستی و حیرت میفرماید و میگوید که کفار را در عوارض

عبارت کرده آنحضرت فرمودند که ان عبارت اصلی ایمان من قرنه الى قدمه واختلط الايمان ودمه
یعنی نه چنین است که شما میگوئید بر سینه که عبارت پرست از ایمان از سر تا قدم و مخلوط شده است ایمان او بگوشت او و خون او و پیر از ان عبارت
یا سر تا پشمش یا پودیده گریان پس جناب رسول خدا صلوات الله علیه میگوید و میفرموده ان عادوا اللغو فمما قلت
یعنی چه شده است ترا اگر ایشان خود گذشتند بر سر او و کن چیز بر آن گفتی یعنی اگر ترا باز تکلیف گفتن که ای کاش من یاد بگویم
کلامم را بگویم و پس حال تقییه حضرت متوجه من آن فرعون و عذرا به سر تا نام بلند بود و طوطی بود و حال تقییه جناب رسولی بود و سوره قمر ازین
تحریر کرده ام اکنون ایمان صاحب رساله را ملاحظه بایر که در حضرت موسی و فرعون و عمار یا سر تا رسول خدا صلوات الله علیه
در زمره منافقین و حج میکند و میگوید که تقییه از زبانم خلاق این گفتی معصوم است و ایم که در ذکر منافقین است بر سر تقییه از ایمان امیر و
نموده ان هذا المخرج من الايمان و تقییه از کلام شد ثابت است مثل قول حق سبحانه و تعالی اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سمعنا
ولا نفقهوا ابایدیمه الى التهلكة انی قتلت نفسا فانها قد ان یقتلون و انی خستت ان تقبول فرقته یوم
بنی اسرائیل الى عنین ذلك من الایات و میفایوی و تفسیر آن که ان استغفر الله لهم
میگوید که ان تخافوا من جهنم فایجب القائه و نظر کرده بر مقدار که بدین ترتیب از قرآن سوره نساء و حج و بقره تفسیر کرده و در
که منع کرده است خداوند عالم از دوستی قاهر و باطن کفار و جمیع اوقات مگر وقت خوفیه نیز که ظهور و الهام و در چنین وقت حاضر است و
فقر الدین از می و تفسیر این آیه میگوید که تقییه با هر سوره از قرآن است همچون تفسیر بقره و سوره بقره و سوره بقره که استغفر الله
القیامة ای انها باقیة او جائزة الی یوم القیامة و تا عمل بخلافی در هیچ جای سوره بقره ان استغفر الله منین
تقتله ای تقییه و هی الخلد من اضهار ما فی الصمیر من ان تقییه از بقره
عبدالمنان و علامه ابن خلیکان در وقایع ایمان در ترجمه من بصری میگوید که بن سیرین و شیخی بن سیرین عهد الذکر را خفیه نهشته
عباده انرا تقییه گفته و در کشاف مذکور است که کان ابو حنیفة یقنی بسر ابو جوب انهم نزلوا علی وجه المال الیه
یعنی ابو حنیفة پوشیده و فتوی سید ابو جوب لغز زبیر بن علی و بر سر آن است که سبب خوفه خفیه عبد و سوا ای ان اکثر روایات
در کتاب اهل سنت که بر تقییه و الاشتهار میکنند در احادیث مختصا بر همین قدر انظار کرده شده قول صاحب تحفه که در شرحه اگر سیرین در حالت
تقییه کلمات گفته که کتب گوید با هر سوره از قرآن در بعضی موارد است شیخ این هم را بر سر سیرین را در عهد الذکر است ایشان عهد الذکر
آن نیست قال و عدو خلافت را مشرک در استخلافه در وقت نام صمدی مشیخ بود با زنده الی و در کمال اتفاق و جماع مهاجرین و انما
نویسند صاحب سید ابی که بشعار الله من معین علی من تقویة لایس بود در حق خندان رشیدین که پیش مهاجرین اولین بودند شصت و نه
بنویسند که بخاری است و در تاریخ ذالک فضل الله یومئذ من یشاء و الله و الفضل العظیم ان قول علی بن
از صاحب خود بر میگوید که کلام الهی تعریف میاید که در این کتاب است که در سوره بقره و سوره بقره و سوره بقره
در کتب خلفا و غیر معصوم است چنانچه صاحب تفسیر قرآن میگوید که در سوره بقره و سوره بقره و سوره بقره و سوره بقره
شصت و نه از میگوید که در کتب خلفا و غیر معصوم است چنانچه صاحب تفسیر قرآن میگوید که در سوره بقره و سوره بقره و سوره بقره و سوره بقره
در کتب خلفا و غیر معصوم است چنانچه صاحب تفسیر قرآن میگوید که در سوره بقره و سوره بقره و سوره بقره و سوره بقره

و جمیع مؤمنین صالحین کہ خطاب نیز جمیع ایشان است و در حدیث استخفاف در زبان آنحضرت معلوم یونفا رسیده بعد از آنحضرت سلام ربیبی سلطانین
 سلام در روز ترقی نامه مستطالی یونفا از وقت اجتماع صحابہ بر خلافت خلفا هرگز مستعد گردیده بود بلکه ابو بکر را عمر خلیفہ کرده بود و عمر را ابو بکر
 و عثمان از بعد از عثمان پیشا که قبل ازین از کتاب این سنت تفصیل بیان کرده هم در کل ایشان بتلبس لباس تقوی بودند والا نوبت بر جمیع صحابہ
 و حضرت عثمان بنی رسید و علی ایشان را کاویب و غاصب نمیدانست و نه شیخین از مهاجرین اولین بودند چنانکه قبل ازین مسین با ائمه ام و هر گاه
 نام احمدی در آیه مذکورہ مندرج نیست و نہ کہ ام حبشی است درین باره نیز در این سنت پس تو از کجا تخصیص خلفاء میکنی مخالف ارشاد خدا که او
 ہی انہ خطاب جمیع مؤمنین صالحین میفرماید و در حدیث استخفاف هم از جمیع ایشان یکدیگر را میگوید که در حق خلافت خلفاء گفته است و در حدیث
 خلافت ارشاد کرده در آیه استخفاف است اگر برایے گفته بود پس بایست کہ جناب رسول خدا صلعم در تفسیر این آیه ارشاد میفرمودند کہ بموجب
 این آیه عثمان و فلان کس خلیفہ من خواهند بود یا تخصیص کسی نمیفرمودند بلکه این آیه ارشاد میفرمودند کہ درین آیه و در حدیث از جناب
 خدا بر کسی خلافت ارشاد نشده و صحابہ من هر کس کہ باشد لیکن از آنحضرت صلعم در تفسیر این آیه چنین منقول نیست بلکه از زمان ما بعد از حضرت
 خلیفہ فرمودند کہ بعد من حکام پیدا خواهند شد کہ تسبیح نسبت من نباشند و در بیان ایشان مروی است کہ در کتاب ایشان از کجا استخفاف
 باشد و تخریف را حکم دادند کہ پیروی ایشان کنی اگر چه مال ترا گیرند و پشت ترا زنی کنند چنانکہ در جمیع مسلم است و در مشکوٰۃ در باب الفتن چنین
 است کہ خلیفہ میگوید مردمان می پرسیدند از جناب رسول خدا از خبر من می پرسیدم از شرارت پس آنکه در یاد من پس گفتند یا رسول اللہ ما
 بر تویم از جناب است و در شرح حقیقت آنکه در این خبر از شرارت ما بعد ازین خبر شریک است فرمودند کہ در بیان آن خبر بر ابواب چشم که هر که در حق
 شان قبول کند چشمش اندر زخمی گفتم و صف آنرا بر لبه با بیان فرمای فرمودند کہ باشند کہ از زمین ما بر خبر نرو بر زبان ما سخن گویند گفتم
 چه فرمائی اگر این خبر در یاد من در یاد من بگیرم جمیع مسلمین و امام ایشان و گفتم اگر ایشان را امانی و چنانچه باشد که فرمودند عزت گیری
 از بعد از آن ترقی از پیروی بتلبس نموده بموجب ارشاد جناب رسول خدا صلعم کہ بعد از آن حضرت بر خراسان مستعد در زمره حکام مذکورہ داخل شدند
 در انقضای اگر چه بر لبه ایشان بود جمیع می آمدند از ایشان را مندرجہ حاصل میبود بر خلافت مساوی هم اتفاق صحابہ گردیده بود بلکه بعد از
 این عمر که از کبار صحابہ بودند و انس بن مالک بر دست نیز بیعت کرده بودند و اتفاق اکثر مردم بر خلافت او بود و نیز در این سنت اعتقاد ما
 نبود بطریق است چنانکہ در شرح مقاصد است کہ نامت بطریق گفته معتقد میشود و بیعت اهل من و عقده و جمیع استخفاف خلیفہ سابق
 لاحق را استیوم نموده است تا آنکه پس میگوید کہ در زمین این بر سطرقت تحقق بودند اما اول بیعت کردند بر دست و بعد از آن در انس بن مالک
 و عمر بن سعد و غیره که همه از اهل من و عقده بودند و اتفاق پس آید ثابت است کہ مساوی برین خلیفہ گردیدند و چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور
 است و فی سنة خمسین من الهجرة اذ دعا معونة اهل الشام والبيجة لولاية العبد کابنه يزيد بن ابی سفيان
 یعنی در سال پنجاهم از هجرت خوانند معانہ این تمام را بسو بیعت بر همه خلافت پس خود نیز بر پس بیعت کردند ایشان اورا
 و نیز گفته است پس آنچه ثابت است کہ بقره و طلب شد و خود نموده اینک که مسلمین عقبر از دستت او را برین برین را قتل نمود چنانچه
 در حدیث معتبره مذکور است و کما هر سنت که از خلفاء نیز بر سلام را که اقم ترقی حاصل نیست و نہ در انس الامر حقیقت نیز بر
 ثابت است کہ طهارت اهل سنت در ثبات خلافت او دست و باز میماند چنین حال دیگر خلافت است و نیز در ایشان در باب
 ترقی نیست و چنانکه در انقضای خلیفہ رسول کسیر را کہ رسول خدا و را خلیفہ کرده باشند بر همه و جمیع است همچنین گفتند خلافت

راشدین اهل اهل و طلب و نیاز این معنی است و اگر طرد از خلفاء راشدین آمده باشد که در علوم دینی اند نهایت مناسب است
و در کتب اهل سنت که قول آنحضرت صلعم مرقوم است علیکم سنتی و سنته الخلفاء راشدین مرا و از خلفاء راشدین آمده مخصوصین
هستند و قید راشدین از همین جهت است زیرا که ممکن نیست که آنحضرت صلعم هر چه سیر و طرق ظاهیان تا کنیز فریادتی قال
و شماره معنی مضمون الذین ان مکذاهم فی الاض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امر و بالمعروف و نهوا عن المنکر
که در حق مهاجرین بود نظیر آنچه اقول البته مضمون این آیه حسب و عدو در زمانه آنحضرت صلعم نظیر آنچه میاید و از من
نشد را آن هیچ تعلقی نیست و تکمیل این آیه را تکمیل آیه است خلاف چه مناسبت است تکمیل آیه است خلاف تکمیل آیه است که آن
تکمیل کمال است و تکمیل درین آیه تکمیل در ذات مضمون است و آن تکمیل آیه است که قدرت بر ذوات و اشیاء از کوه و مهر بالمعروف
و نهی عن المنکر حاصل باشد و این تکمیل را تکمیل درین آیه نیست و در حد این تکمیل در زمان آنحضرت صلعم یوفایسید چنانچه حق تعالی
میفرماید الموصنون و المؤمنات بعضهم اولیاء لبعضهم بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون
الصلوة و یؤتین الزکوة و یطیعون الله و یرسلون اولئک سید جمهم الله ان الله عن بن حکیمه
پس شماره مضمون این آیه در حق مهاجرین و انصار در زمانه آنحضرت صلعم نظیر آنچه میاید هر گاه در عهد که امت سید آنحضرت صلعم
جمله این آیه و معوده بوقوع آمده حسب قول حق سبحانه و تعالی و در عهد و نشانی که در زمان آن
هم ترقی دین گریه بود پس میگویم که بعد از آنکه ایشان را و در ترویج اسلام در ترقی دین روزی بر روز ظهور سید عالم
الکریم و کفار با فتح کرده اند و شعاع اسلام در یمن ایشان اجرا یافته بود پس تخصیص هر یک از ایشان را در آن آیه که
در قول خود آورده است و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم یعنی آنچه که در هر دو آن را خدا میداند که کدام یک از آن خود
تاکم و برقرار خواهد ماند قال و انما یمن معنی است که یک کس در قیامت و در نماز اهل اسلام در آن ایشان را سید
عربی و مشرکی و حنفی و یهودی و سید با عقیده و ترویج حکام شریعت و ترقی و در عالم دور و در آن وقت است حدود و تقسیمات
بعد از آنکه در کل با تمام سید خوراند بر تو فغانی تمام است و در این تفاسیر نیز در که شام است اقول انما معنی است که جناب
سوال خدا صلعم نیز بعد از اعتقاد سید که در فتح بلاد عرب کرد و بعد از آنکه صلعم سید بر برابر آنکه در فتح فارس و روم و غیره کرده
بعد ایشان معاویة امیر اکثر بلاد و در فتح ساسانی است مثل بلاد جهمان و سوادان و قهستان و دوران و قفقاز و همچنین غیر از این
فتح بلاد کرده است چنانکه در تاریخ خلفاء مذکور است و سوسه ایشان و دیگر بلاد که صلعم فتح بلاد کرده مثل ولایت توران و ولایت
خرگستان و اورنج و کون و طاسک هند و غیره که در فتح فارس و روم و علی بن القیاس سیاست مرفی و مشرکی و حنفی و یهودی
فتنه و ترویج حکام شریعت و توحید و بهار و در عالم دور و در آن وقت است حدود و تقسیمات اگر در عهد و نشانی که در آن
دیگر بود که هم مثل سوادان و مروان و عبد الملک و عمر بن ابی عبد الملک و دیگر سلاطین شیعی و عجمی عباسی هر چه بنامت بود و دیگر
بعد آنحضرت صلعم هیچ حکام موافق مرفی خدا در رسول اواز حکم بوقوع نیامده بعد از آنکه آنحضرت صلعم سید عالم است و سوادان
الاقدم اند تخصیص نشانی نیست و ملاحظه کن حال عثمان بن عفان را در تشریح تواریخ که چه بی اختیار سید کرده بود و در حدیثی که در آن
و تفاسیر گوش گذار و گریه کنین شد پذیر نشانی که بحقیقت ایشان عقدا و سیداری در در اشیا خلافت ایشان و صلاح حال ایشان

سعی موفور کار میبری از جمله مومنان به معنی ایشان در ترویج حکام شریعت و اقامت حدود و تعزیرات جهت اقامت
سلطنت خود بود که مسلمانان را این جنبه و لطافت خود می کشیدند و بدین ایشانی تسلط بر بلاد با سهولت و جوده صورتی که نسبت ایشان
ترقی ریاست خود را در چین پیروز کرده بود و در مثل مبدی و از سواد عالییه چنانکه صاحب مکتب در باب اول تحقیق میگوید که بنابر تالیف
قلوب عامه و مراد از آنکه در خواهر شریعت تفسیر بسیار و از هر چه حکام شریعت مبالغه تمام می نمودند و نیز در همان باب میگوید که در
باطن الحاکم در زمانه در شمشیر و نعام مباح و کثرت طاعت و اجزای حکام شریعت می نمودند که قلوب عامه را استقامت نمایند و کثرت
سواد و پیشرفت خود کنند و کتب تالیف این جناب خصال سعادتی و فضائل ایشان مرقوم است لیکن شاه صاحب آخر از کشف خود
در یافتن نمود و تحریر کرده که این مساعی ایشان در هر چه بین ایشان بود و از راه سمع و رای و از طریق اخبار و شنیدن میگوید که طالع ایشان
بود که به ترقی ریاست خود و اجزای حکام شریعت سعی میکردند و در باطن ترفیع و ثروت و عیاش و دنیا میسختند چنانکه طالب دنیا
بودند و در ایشانی عطار و دنیا فریود چنانکه میفرماید من کان ین دنیا و زینتها انوف الیه و اعطاه
فینها و هو فیها الا یحسوت و نیز میفرماید که من کان ین دنیا و حرات الدنيا انوف الیه و اعطاه
و ما له فی کفها من نصیب غلامه ترجمه هر دو آیه این است که کسیکه از دنیا خواهد کرد و از دنیا خواهد پیچد او لیکن در آخرت
برای او چیزی نیست و اگر شریعت ایشان خالص می بود اقرار می نمودند و در اموال صدقات و غیره ترمیم می دادند و اهل بیت
نبی را از حصه کامل ایشان محروم نمیداشتند چنانکه در جمیع این تصحیح است که ابوبکر قسمت میکرد و خمس را اموال تقسیم می نمود و از آنکه بنیاد
خوششان رسول بدو بخوبی رسو شد و میراد است و همچنین منع کرد و خمس را از اهل بیت که موافق حکم خدا و رسول بود و اگر از خلوص نیست
اجزای خود میکردند و در دنیا میسختند و در مثل علی بن ابیطالب در زهد و تقوی بسوی بر روی خود ایشان خود را بمنصب رسانید
با او شایسته ساختند هر گاه علی مرتضی عثمان را سوخت فرمود و در جواب ایشان گفت که عمر نیز آقا را با خود ریاست با او مختص
می ساختند من تمام این عمر خستایان بودم چنانکه در روایت از احباب و غیره کتب تاریخ است و واقعه می محدث است که نویسد
قال اگر منکرین حقیقت خلافت خلفاء در دعوی خود با حق اندر باید که از خلفاء موعوده آید مستحلا من ایشان درینکه کدام کدام
بوده است انول منکرین خلافت بسیار اندرون ابوبکر شکر خلافت خود است می گفت که من خلیفه نیستم بلکه خلیفه ام خلیفه آنکه این امیر
در بنیاد نوشته و مخالفه کتب بسیار خلاف گوشت و عمر از مسلمان پرسید که من خلیفه ام یا کسی چنانکه در تاریخ خلفاء مذکور است و از
منکرین خلافت علی مرتضی را نیز در عیاش و تحریر صریح و عثمان بن عفان و سایر بن خاندان بنی امیه و مسلمانان و ابوبکر و عثمان
و قده از و خدیجه بن ثابت انصاری و و انشها و عثمان و جابر بن عبد الله انصاری و ابی یوسف انصاری و ابی یوسف و برین
بنی انصاری است علی و دیگر صحابه که سامی ایشان در کتب اهل سنت مرقوم است و با تقدیر امیر المؤمنین علی خیر منکم و از خلفاء موعوده
آید شکر آنکه می پرسد پس ایشان نیز اهل سنت جمیع مؤمنین صالحین است که در زمان رسول خدا صلعم موجود بودند و بعضی از
علاء اهل سنت میگویند که جمیع مؤمنین اندر اول از خزان است بنیام صلعم چنانکه در تفسیر برین مرقوم است و در از خلفاء را تا
و در شایسته اند تا بنیام بنیام و تخصیص بر عکس نیستند و تخصیص بر آنکه بنیام از شکر عات است که صاحب مکتب خود میگوید
اگر نامی برسی پس دو واژه آنکه علیهم السلام هر که منصوص اند از خاندان بنیام و ایشان و آنکه در آن زمان زمین خود بودند

در آنجا که هر قدر از آنجا که ظهور کند آن خلیفه و آن از حضرت رسولی اصلح است از اولاد فاطمه و جبر و حسین علی است و پدر
او حسن عسکری است پس امام علی نقی و او پس از امام محمد تقی است و او پس از امام علی بن موسی است و او پس از امام موسی کاظم است و او
پس از امام جعفر الصادق است و او پس از امام محمد باقر است و او پس از امام زین العابدین است و او پس از امام حسین است و او پس از امام علی بن
ابی طالب است و این عبارت فتوحات را شیخ عبدالمجید باب ششم از کتاب المیزان نقل کرده است و اگر چه در این
کتاب درین باب کلماتی است مثل سلطنت دیگر ملوک و شایسته کسی که در آن نیست که با این باب از آنجا که حاصل بود و اگر چه در آنجا
شایسته میست پس هرگز در قبول نیست چه پیغمبر خدا ایشان را خلیفه خود نخواستند بود بلکه ایشانرا حکم خود و خاص و خاص
کردند پس او در اگر چه بپذیرد و محارمه مرغان را مشفق و مطیع خود سازد خلیفه پیغمبر خود تواند شد و اگر حال خلافت تا پیشین است که
قبول و یا بصواب و بپذیرد و خلیفه رسولی باشد و پیغمبر است هر چند گفتند که تو آنکه من خلیفه پیغمبر خاتم الانبیا هستی
و عهد مثل برات عاشقان بر تو است و عهد مثل بجزایر و عهد خلافت با نفس بر تو
حجت باشد مثل مذکور است چون مراد از استخلاف سر خود است که تا زمان آنکه بعد از پیغمبر در آن فاصله نشود و اگر
استخلاف دیگران باشد تا زمان آنکه حضرت را در آنجا در هر صورت و در هر حال آن را حکمیت استخلاف و معتقد
شدن و شروع در آن را از قبولی است که آن سرور قرودان عالی از ضبط و آنچه در سینه نیست چه در صورت عدم سرور
ظهور را محارمه قریب وفات آن جناب یاد کرد در صورت آن عهد هم از وقت رحلت باشد که شایسته استخلافی در متصل وفات
آن سرور زیرا که عهد خلافت با نفس بعد از آن خلیفه است و حق علی امر حق است و عهد صادق بیشتر که تصرف و تصرف آن
جناب بر بلاد و عباد مثل خلفاء احمد و القادسیه قریب رحلت آن سرور زمانه بود و در آن عهد حق تا جبهه ایست و عهد
این عهد تا آخر وقت آن سرور تا ظهور جبهه آن امام عالی باشد و تا آنکه درین مدت تسلط و تصرف یافته باشد حق که
شود و پس از آنکه در وقت این مدت در عهد مسلم را قبول ظهور آن سرور در عهد و با آنکه موقوف بر وقت رحلت است
نیکو و شایسته است که شایسته پیغمبر است و تخصیص با خبرین زمان آن حضرت در خطاب آیات کلام است
حق نیز در عهد خطاب آن علی العزم است تا در وقت است بر این مبنی و صحیح آن جناب رسول خلیفه و علی بن
که قبل از شایسته بود و وقت سرور آن موجود بود و ما که قائلیم که خلافت با نفس بعد از رسول خدا و بعد از آن عقیقه
ما همین است که جناب امیر حسینی تعیین و ارشاد رسول خلیفه خود با نفس بود و در وقت حکم آن یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک من ذلک ما به استخلاف و ممکن در زمان خود را در خلافت منصوب نیست چنانکه در الشکوک مفسر
مورد و در آنجا که از کابر علمای حنفیه است و در کتاب التوسیه بیان التوسیه است که قائل بعضی از ائمه اذالم یکن
اعاوانه لا یكون اماما لانه اذ الوری فی القبر و الخلیفه فلا یدون اماما قلنا انیس كذلك کارطایفه
آنها در حق علی الناس فان لم یدون القوم فذلک یكون من مردم الناس و هو لا یغزیه علی کما
قوله طیمه الامام فالتعصیان حصل تمام و عصیانهم لا یغزیه با امامة اکثری الناس من کل مطاعا
فی اول الامر و ما کان له القهر علی اعدائه من طریق العادة و الکفره قبل مردم و اعیان

ودین و قد کان هذا لا یضروک ولا یجوز عن البدوة و کذا الامام کان الامام خلیفة الیوم صلح کما قال
تلا صدق ان این است که بعضی مردم میگویند که ما و امیکام سلطان باشد و او را غلبه حاصل نشود و امام نمی تواند شد یا میگویند که طاعت
امام فرض است بر تاس در صورت عدم تسلط آن و عدم طاعت تاس و عسایان و قصور از جانب تاس است که از امام مقرر شود
و حال امام مثل حال پیغمبر است که خلیفه اوست نمی شبی که جناب رسول خدا در اول مقام مطاع نبودند و آنحضرت را غلبه حاصل
نشده بود و چنانکه این امر نبوت است و غیر سانه همچنین امام را از امانت عزل نمیکند و خدا تعالی در کجا فرموده است که
پیغمبر را تسلط فی الارض لازم است بلکه اکثر انبیاء ما تقدم را خلافت ثابت است بدون تسلط و غلبه بر بلاد و عباد چنانکه حضرت
آدم علیه السلام خلیفه بودند و تصرف فی الارض ایشان را حاصل نبود و چنانچه صاحب تفسیر باب هشتم می نویسد که حضرت آدم خلیفه
در بهشت لیکن هنوز نبوت حاصل نشده بود چنانکه قبل ازین تحریر کرده ام پس کجا بود آدم را تسلط در بهشت بر بلاد و عباد و حال آنکه
خلیفه مخصوص بود از جانب خدا همچنین حضرت یارون بالاجماع خلیفه حضرت موسی بود و در سوره حضرت موسی بگوید تسلط بالاستقامت
ایشان را حاصل نبود پس خلافت را تسلط فی الارض لازم نیست هم است ازینکه باشد یا نباشد و آنچه که مرعود از جانب خداست و
جناب رسول خدا صلعم از وقوع آن بطلان بخشد و اندک آن را برات عالمش ان بر شاخ آهو نمیدان بعد از آن داری است و چه
مذاتیکه مرعود آن کرده است و آن هنوز بوقوع نیامده پس درین صورت که کتب و عهد او لازم نمی آید خدا شایسته تعیین وقت و فرم
نفرموده است که از آن متخلف گردید و خدا تعالی بکبر و وقوع حشر و نشر بجا در قرآن مجید و عهد میکند تا اینکه بدین فرموده که آنهم بدون
تعیین از نردن قریباً و آن با وجود و زیت قریباً تا این دم بطور رسیده پس باید که با عفت عدم وقوع الی الآن
آدم شایسته برات عالمش ان بر شاخ آهو باشد و چنانچه این فقرات باید که گذارش در آمده در زمانه از وجود امام خالی نیست امام زمان
وجود است چنانچه بعد ازین واضح خواهد شد تسلط آن موقوف بر صلحت خداست براسه وجود او تسلط ضروری نیست و تسلط
فی الارض مستلزم تسلط خلافت نمی تواند شد همچنین در انبیاء و خلفاء ما تقدم بوده است چنانکه قبل ازین واضح کردم و تسلط امام
این زمانه که خدا و رسول او خیر است و او در ضروری ان وقوع است و تسلط که از دست علی مرتضی فرشته و غصب گردیده همان تسلط
است که جناب رسول خدا بر زمین تفویض علی نموده بود هر گاه تا تمام خود گردانید و تسلط خدا که تا این دم مستصحب است و انشاء
امام که بعد ازین از لوث غشاک غصب برسد و این نخواهد شد فقال غرض که بهر هیچ وقت او رجعت مر جنت و مباحث
از عقل مباد و مخالفت از فلاح و رشاد است اقول وقوع رجعت بر هر خلاف عقل نیست کسیکه معتقد قدرت خدا نخواهد بود
او را استیجابی در وقوع رجعت جاری خواهد بود اگر وقوع حشر ممکن است در وقوع رجعت نیز چگونه است حال نیست و او را که آن
که از اینها قریباً دال اند بر وجود رجعت که سابق ازین بطور رسیده قال شد تعالی الی تو الی الذین خرجوا من دیننا
و هم یوفی حدس الموت فقال شهد الله معنوا انما احیاء و هم یحیی الی غیر می بسو که انیم میرون شد
از روی ظهور ایشان هر که بودند از خوف مرگ پس گفت براسه ایشان خدا که میبرد پشتر زنده کرد و ایضا شرف الله تعالی
فاما ان الله ما نة عام ثم نبثه یعنی پس همی زنده او را خدا بعد سال پشتر معوث یعنی زنده کرد و او را
وقال الله تعالی ثم نبثه من بعد موتکم یعنی برانیم شمارا بعد از مرگ شما و آنحضرت صلعم فرموده اند که انهم

بنی اسرائیل واقع شده و برین مرتبه هم شکر است چنانکه در کتافی و نهایت این اشیر از حدیقه منقول است قال و هم تصنیف توفیق
روایت حجت از تحریر با باقر مجلسی که نجاشی و معاون مذکور است ظاهر و هوید است چه در کتاب حق الیقین که تصنیف او است
مینویسد که حضرت امام جعفر الصادق با یاران و مخالفان خود بنا کرد که با هم هر دو مذکور خود اظهار سلسله حجت کنند تا در شکی
و تردید نباشد و به شهادت و انکار نکند پس از بیان تائید امام باقر حجت ظاهر گشت که از ضروریات دین اهل حق است که دلیل بر
شاید چه در ضروریات تعلم دین همه خاص عام مساوی اند و هم در آن کتاب است که امام فرمود و منکر حجت و مسح طین و متعذر از یاقه
این کلام نام دلالت میکند از ضروریات دین در علم حجت مثل تعلم مسح طین و مشرفی از بنا اقص بر او است چنان مفهوم گشت
که بوقت عجز و خطر در سوال و جواب الهیات به پاس حجت الهی بلیه هر چه میخواهند پیشتر شوند و در وضعی نمایند و اثر اوسیل مذکور
خود قرار میدهند و در حجت امام معصوم می باشد اقول علی الاموال بوقوع حجت از جهت در و روایات کفریه استوار المعنی
و اتفاق علماء است حدیقه متاوی میساریم و در تفصیل آن که اکثر روایات وارد شده در آن جمله اما و اند بوقوع آن بر هم کلی مذکور
و دلالت میکند بر وقوع حجت آیات قرآنی از جمله خدا تعالی میفرماید و یوم نحشت من کل امة فوجا لم یزید
بایاتنا فخری من عوانه حاصلش آنکه روزی که محشر خواهیم کرد از هر گروه و قبیله را از کسانیکه تکذیب میکردند
بایات ما پس ایشان از رفته خواهند شد و روایات چنین حشر نیست که از هر یک گروه یکجا حجت محشر شود بلکه آنروز جمیع مخلوق
محشر خواهد شد چنانچه میفرماید و لولا نغاد من مادم احد ایضا باقی خواهیم گشته از ایشان یکس از ممالک
وین و معاونت آن بلا یزید از علماء دین صورتی می نمودند لیکن تخصیص امام باقر مجلسی نیست بلکه جمیع علماء خود را رضوان
علیهم جامع و در حال این حالت نیز عین است خصوصیت علماء ما چیست البته اینقدر فرق است که میان علماء خود را
کسانیکه کلمات است و حق بود و مذکور شد تحریریه نماید چون مخالف مدعا خود می نمایند آنها را مورد تشنیع بسیارند و بعضی
را میگویند که این کس را بیایس همه می آورد بعضی را میگویند که معجز نیست و بعضی را تشنیع مینمایند آن بیچاره ازین سوان
و در آن سوره زمره و کسیکه در نصب خروج مستقل است او را از معجزین می شمارند و ما جمیع علماء خود را مسلم می دانیم و روایت اولی که
بر ساله تحریر کرده در آنجا باب حجت حق الیقین تفسیر کرده شد نشانه آن پیدا نشود و روایت ما لغت که در آن کتاب مذکور است
چنین است که امام علیه السلام بعد بیان آنروزه شدن گناهان شیعه خالص فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و اشغال است از
شیعیان خالص و این حدیث نقل کن بر جماعتی که در معصیت خداست می شنوند بر این میگویند پس علماء برین نصیحت
میکند و در کتب عبادت میکنند پس باجم فالمره بجان ایشان نمی توانم رسانم زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نکنند که از بر
کسیکه شپیره باشد و شیعیان از شیعه الهی رسانند و برین روایت ما لغت بر سه بیان فضائل شیعه و امر زید شدن
گناهان ایشان است ما لغت پس حجت ما چه بار ساله به تعبیر صاحب تحفه هر چه میخواند باقر و تقریر نماید و در روایت
مطالعه نماید و برین روایت را با روایت ثانیه میباید حجت باشد بلکه در روایت اولی که در آنجا است بر سه بیان ما لغت مثل
آنکه در کتب اهل بیت موجود است که چاپ سردر کلمات صلح روزی فرمودند که سن قال لا اله الا الله محمد
رسول الله در حق الجنة بعین حساب ابو جریه در حدیث این روایت را باطل است پیشانی و سلسله استانی بر سه تعبیر ظاهر

میشین و در کتب و بازنه نقل میکرد هر گاه در خطاب شیعه میشتند حواله او میبردند که در کتب و روایات و گفتار که چنین بگویند و غیر
بر آن تاکید کرده صوم و صفت را ترک خواهند نمود و در کتب و روایات شیعه صریح است مرقوم است و آنکه امام علیه السلام فرموده
که منکر حجت و غیره از این است که از شیعیان مانع است و آن از شیعه است نه از شیعیان و این
اسلام که منکر آن در دریا کافر نباشد و شیعه گاهی در سوال و جواب است عاجز میشوند و دلائل شیعه غنی محکم است و آن
که دفاع آن کاتب غنی از استانت متصرف است طایفه اعدای شیعه را که در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در حق صحابه در وقت
خواندن کتب میرند کور و ساکتند و خصمه و منافقین و منافقین و غیر آن که کوشش از استماع آن
کردند و بر زبان توان آوردند شیعیان غالب است میان معاویه و انصار و غیره و غیره و در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
ایشان کردند و در حقیقت باطل است آن بود که مخالفت علی مرتضی را قبول کردند و بیاعتنا به حقیقت است و در کتب و روایات شیعه
رسول خدا شود و در صوم جاهلیت را با وجود مخالفت جناب رسول خدا میگرداند و دوست میباشند و منتهی و فرغ روایات
از طایفه شیعه بجز آن در کتاب است و ساحت کبر ایشان از حد و خارج است و کتب شیعه و در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
بر طبع و خوف و سپردن تقریب سلطین و در زبان امام علیه السلام که در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
و یا بطریق ندرت از وضع میکنند و در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
مختص بود که در زبان شیعیان که در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
شیعه پیش ازین نمیگردد و در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
را بر آن دعوت کردند و در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
که چون موسی و در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
و از صحت عاری است و در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
منور و سوره بود که از آن این تقریر و غیره از آن باور اند و در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
در کتاب سفر السعادت می نویسند که کل ما ورد فی شان ابوبکر یعنی من القریات التي تشهد ببنی
العقل هكذا **بها** و آن بانی الحیدری در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
حق او بدی گفتند و بعضی کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
معاویه باطلان خود نوشتند که شیعه علی را قبول میکنند و در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
روایت فضائل عثمان از کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
بروایت فضائل عثمان از کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
بسیار در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت
عمر آن می آید و در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت در کتب و روایات شیعه که تا آنکه در وقت

نشانی گرفت و حاج را بر ایشان مسلط کرد پس این بنام جعفر بن محمد بن علی در موشی خلد او تقریب شدند و در فضائل خلفا و صحابه و اهل بیت علیا
در طعن و عیب امیر را بسیار نقل کردند و از پیشوندی که بتالیف فضائل علی اکبر اجداد است و فضائل شریفین موضوع شده اند و این را بنام جعفر
اگر چه معتزلی است لیکن در عقاید حقیقت ملامت اهل سنت است و از میان چنین روایات و تفصیلات و احوال به تشویح ظاهر
کردن و گفتن که حضرتان را تشویح جمع کرده چنانکه صاحب ششم میگردد کمال ناانصافی است چه شیعه است که جناب امیر را با فضل بعد
رسول خدا صلوات الله علیه مطلق و امام برحق بقضا و کند و در بخاری و مسلم اکثر روایات از ابو هریره و ابن عمر و انس بن مالک و امثال آنهاست
و امام الحرمین جوینی شافعی میگردد که ابو حنیفه زین العابدین علی بن ابی طالب را در حدیثی و مسلم روایت است که ابن عمر گفتند
که ابو هریره ایست که بسیار جاهل است و از حدیثش بپسندید و در سنن ابوالوالید مذکور است که ابو هریره را گفت که تو از رسول خدا حدیث کردی که
بگذار در آن ترا در روز نوحانم فرستادند پس این قهر است از علماء ایشان بوضع احادیث و شیعیان را شتم می سازند که احادیث را وضع
مینمایند حال متقدمین ایشان این مسئله را مثل نجاست گردانند و مستور شد تا عیاشی بر ملا نشینند و در پیش تشکر شده باعث
برجی نرسیدند و موجب محکمه کاذب نام شد و متاخرین ایشان را چون دلیل از دلائل صحیح و رباب بنجار و غیره ملامت میگردانند و مضطرب
سازند و در مسلمه موضوع مستوره هستند این خود را در باب انجازه و در ملامت دلیل آورده اند و اظهار کرده اند و مخالفت امام واجب است
که وجه عقابش حکم فرموده بود بر خود گوارا شود و در رسوایی شد و اقول متقدمین با بر گردان مسلم را محقق شدیم نه این بیانی است صحیح
بر متقدمین با درین مسئله که امام خرابی هم نیست که من را از عقاب بشود که وقوع روایت است از روایات ترا نه چنانکه این شاه کرده
پس بر گزافه قرآن بر وقوع آن شایه باشد درین صورت که امام و صاحب است و درین مسئله که متقدمین با امر مستوری و شتمند از روایت
انکار این مسئله که کتاب است و آن کتاب در تمام عالم شایع و در اول اندر هر صورت خلفاء آن چیست اینهم صحیح است از جناب صاحب
رساله که پیش از وی پیش این دروغ کسی باور کرده و نیز غلط نظر برت کلامی غرض آنست که امام صورت قبیح است و احتمال در وقوع
آن محتمل نشود و اگر بعد ازین درین وقت هم متوالی هم سابقه بعضی نید چه قیامت است و معلوم نیست که باعث این تشکر بر هر چه صحیح است
در وقوع رجعت چیست شاید درین جهت باشد که در آن وار و کثیر اهل بیت و معاندین آن سوال بگیرند و در سلسله اوضاع
و احوال خود بنویسند و در سینه آنکه امام وجه دیگر و زیادت است و وقوع رجعت متبادر نشود و در طریقه علماء دانست که چیزی جز آنکه امام را شایه کرده باشند
و بعد از آن مشهور است که در اهل سنت است که در عقاب عیوب ششم و غیر هم صحیح سو فوری بخاری بر زد و مثل تشییع آنها را
مستور میدارند و همان نشود که بانگشای عورات و ظهور محائب ایشان اندست خجالت بحال مقتدین و پیروان ایشان عالم گردد
و هر چه میگویند که تعدیه ایشان مستور است لیکن امام حق ایشان که مثل شمش از نام قیام در تمام عالم شایع و در آن گویید و بر ملا
نموده است صورت حقیقی از پیروان ایشان خلیفه بعد از رسول خدا آن ضیایه در چنانچه امام عزالی در باب حدیث عیوب ایشان میگوید
و میگوید علی اعظم و غیره روایت معتدل الحسن و الحسن بن حکایت ما حکایت از ابی بصیر از ابی بصیر عن النشاجری و النخاسم قال
بیعتنا فی بعض الصحیح و الصحیح آن گذشته و همچنین در عقاب فضائل علی سعی مینمایند و از متاخرین با بعضی قائل با بنجار و غیره
ظلمت رسول نگریه و در عقاب آن با حکم با عقاب رجعت فرموده اند تا مخالفت حکم ایشان در صورت اظهار از هم آید و بیکس از علماء
باستخفاف بر امیر خود و از بنام شتمند و در این امر شتمانی دلیل است بر آنکه عقاب جناب امیر و اولاد و طبعین ایشان و در کس

بآن قائل شده معلوم نیست که صاحب رساله در کدام کتاب با آنجا زود و خلافت در زبان صحبت ملاحظه کرده و اگر از تحریر سید ابوالحسن
حسین بیگویند پس قبل از این از جانب ایشان چه کسی داده ام آنچه که در این استخلاف است از مالکیه و مکن بین نزول خوف و امن کامل
تمام است و در این استخلاف بر سر استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
بوی بر سر استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
تر شد و پناه آن بظرف ما کرده و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
است اگر شتر و شتر موجب مشکوکه باشد رجعت را هم میتوان گفت که مثل است و موجب مشکوکه است که در این استخلاف است و در این استخلاف است
که است خالی ایجاد تمام عالم باشد و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
در اول چنین روایاتی که بر کتابت و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
پس غیر علی الصلوه و این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
و غالبی که از همین جهت صاحب رساله در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
و علت تالی بر سنی و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
مهری است که در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
و لفظ اطاعت و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
باید بدانیم که در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
چون تالی است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
اطاعت که محض است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
اهل سنت است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
کرده که آن این صاحب معنی مختلف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
گذرد و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
المسلمین در نماز که اهل آن است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
تا به رسوخ نیست زیرا که موت ایشان محرم است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است
و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است و در این استخلاف است

بسیار ایشان محض بر سر ایشان است نه بر سر صلاح حال ایشان که بواسطه عذاب تو بنمایند و سون کامل شوند قال
انهم استحقاق اهل حق و عدم استحقاق اهل باطل بوم الفصل و الجمع که مجمع اولین و آخرین است کافی و وافی کما قال الله تعالی ان
الاولین و الاخرین مجموعا لوصیاتهم اجمعین و اشرفت الارض بنور ربها و وضع
الکتاب و حی بالنبیین و الشهداء و قضی بینهم بالحق و هدی لا یظلمون
و وقیت کل نفس ما عملت و هو اعلم بما یفعلون اقول این جمله آیات
و الاتی میکنند بر حساب و کتاب روز محشر که آنروز بسیار مخلوقات مسووسه خواهد شد چنانکه سیف ما یرویه بعثتم الله جمیعا و غیره
چون بنام خاتم انبیا و خاتم اولاد نبی و خاتم رسل و خاتم خلق مشور خواهد شد و پیش از آن خواهد بود در رجعت کل مخلوق مسووسه
خواهد شد چنانکه کسی که بسیار گناه کرده و کسی که بسیار برادر آن روز زنده خوانند شد و در سب اهل بیت علیهم السلام و بر سر آن
این آیه است و یوم نحش من کل امة فوجا من الذین یاتنا فیه یوم نعول حاصل اینک روزیکه مشور
خواهد کرد و از هر گروه که میگذرد آن یک جماعت را دور روز قیامت چنین مشورت کند که هر یک گروه یک جماعت مشور شود و بلکه آنروز
را خدا بیست و یک مرتبه خواهد نام نهاد در تمام احدی است نه باقی خواهد گذشت از ایشان پیش از او اطهار استحقاق و عدم استحقاق
مشور است چنانچه در قول سابق قول صحیح و نقل کرده ام و تفسیریه و لکن یقنم من العذاب کادنی کون
الذین لا کسب لهم فی حوزة نسیب و کسبوا عذابا و یوم یوم و تفسیریه و تفسیریه و تفسیریه و تفسیریه و تفسیریه و تفسیریه
بلکه در دنیا هم حدیث بسیار و در قیامت هم و تمام کار کل خلق مشور است و اگر چه مشور می بود و خدا بیست و یک مرتبه
حق ساخت و بنام ایشان است و تفسیریه و تفسیریه و تفسیریه و تفسیریه و تفسیریه و تفسیریه و تفسیریه و تفسیریه و تفسیریه و تفسیریه
است چنانچه سیف ما یرویه و لکن یقنم من العذاب کادنی کون و هم کادنی کون
و استحقاق مشور موقی در تمام استحقاق و در همین دارد دنیا را بر سر مشور و در دنیا چنانچه مشور کرده و در دنیا و ان بلا حظ النفس
حق از باطل از خواب غفلت و شبهه شوند قال انما کفر برس انما یجاز عطاقت و استحقاقش بخلاف قرآن باشد اگر کون منور و تسبیح ارجح
از قرآن پس از پیش ازین انفا و قرآن کرده هم در او کون که تمناسخ است دور رجعت فوق برین است و ممانعت کلی است تمناسخ آن
است که روح از جسم برآمده و جسمی دیگر و نقل شود و حیوة رجعت مثل حیات روز محشر است که روح از جسمی خارج شده بود و باز بر او جسم
صلی خود رجعت نماید این تمناسخ گفتن و فعل خدا که قرآن بر آن ناطق است او اکنون قور و اولون و او حاقق و تقصیر بود او در آن
است و تمناسخ در سب با باطل است کما یبدل علیه الاخبار للتفاوتة عن اهل البیت علیهم السلام لیکن بران و مقتدیان اهل سنت که
ایشان را و بسیار بشد میگویند و بر او است ایشان کمال فرموده اند بر آن تمناسخ کرده اند چنانچه قسمی در شرح قصص آنکه در ترازوی
بخوانی مقته این خود میگویند و اجاعی که در قرآن است نسبتا نسبتا اینها هر با حذر الحقیقة و هم با ارفاقی صحت و اختلاف
کسب از سعی الکلی فی صور جزئیاتها و ظهور هویتها و مظاهر اسماء و صفات و لکن بخوانند اسیر حین
مدد عنهم هذا الکلام کما قال تعالی العارف ابا غارض قد من الله روحا من قائل یاءه سیر

بیست و چهارمین کتاب است و کلام اولیاء از آن قبیل که شاید در بعضی متنازع را بر این نیست که آن بوجه شدن صفت و ستر که در آن است و در
صورتها مختلفه مثل سراج کرون معنی کلی در صورتها جزئیات آن و ظاهر شدن نبوت اوست و در ظاهر سراج او و صفات او و از همین
جهت نقل کرده اند ایشان متنازع را و تنجیه ظاهر شد از ایشان این کلام چنانکه گفت شیخ عارف ابن الفارض از کسانی که قائل اند به شیخ
و مولوی روم میگویی صد و هفتاد و قابل دیده ام مثل سبز بار بار دیده ام و بعضی از اولیای ایشان باطل بگول هم کرده اند و بر
تصریح در شرح نصوص حکم میگوید اول الله تعالی و المسامحة فی صهی الهدی عا کون لکن ذلک لیس له الوجود
یعنی بر شیخی که اسرار است گفته اند در مسامحة و تفاوت و اگر امر حقان بنوی بر این شصت بود است و در بعضی و بل در اول و در سیرات
قال و گویند و عدم که آن وقت مجبور و قیامت خواهد بود بران با مردم از خالص معانین اهل سنت زنده خواهند شد چرا که نسبتا و هزار شصت
حسین بن علی از اولی که زنده شوند و همین هزار شصت که بر امام زین بن علی و سایر امام سنی خواهند بود و بجز سه عامل خود رند
و سه هزار سیصد و پانجاه سال زنده شدن معانین بلکه زیاده تر از آن قیاس را بر کار از تحریر نجیب بیان مایل این فرقه چنانکه مفهوم
گشت که از همین وفات پیغمبر تا شروع ظهور امام زمان هر موافق و مخالف که گذشت است بر سه جزای او ستر او و از زنده خواهند کرد
تا استراق و همه آنکه بر کافران ظاهر گردا قول کسانی که نیاست نیکو کرد کسانی که نیاست نیکو نیاست نیکو نیاست نیکو نیاست نیکو
مولیان و مسامحة از پیروان علیهم السلام هر موافق و مخالف که گذشت است چنانکه صاحب ساله میگوید که در میان اهل تنجیه است حال
نیست و کلام سیدها و سنیها و زنده شدن در کفان قبل از قیامت اگر قیامت زنده شدن هیچ است قبل قیامت نیز وقوع آن
تجدد نیست لیکن کلام سیدها برستی است حال آنکه زود از کلام العین تا کلام کرده نامعلوم شود که صاحب ساله در آنجا خود و سابق است پس از آنجا
بعده و در ایست معانین را نیست با عت با عت و تقوا از این امر که صاحب ساله در آنجا خود و سابق است پس از آنجا
مردم را زنده خواهد کرد و در قیامت ستر است و ستر خود را بنویسد که فلان ولی بعد از آن کس با قیامت خود و فلان کس
بشارت بود و در حیات آنجا هرگز را بر گز با در نیکبند و حال زنده شدن اولیای خود را شاه ولی بشهر در راه حبه و نقش احار عین سیدها
که اگر پادشاه را بجوش پیش آورد و علاج متواتر آن است میفرستد و در تنجیه نیز درین شاخه بعضی است که فلان هزار را در ناصر العین
شیر در پیماری دید که در تنجیه با عت در تنجیه نیکو آمدند و ایشان شصت بود و در قیامت هزار و اخی شده نیکان بر روز که مسافر که
گفته اند پادشاه و از پیش آمده دید که آن رئیس در قیامت اخضر شده بر گز ازین جماعت در قیامت آمده اند از بعضی آن قوم سوال کرد که آن
رئیس کیست و این جماعت کیا تر گفت حضرت اولاد با جماعت شیدا ان باز سوال کرد که کیا تر گفت بود در چه کردی گفت ای چه چیز گفتی
بود در تنجیه سراج این در قیامت سر و چشم قبول میراند و صاحب ساله که در انی است اوران کنده که در لیکن در هستان بر هر چه حار عقاب
نقلی روزید خطاب با بجهت ایشان است تا آنکه درین معنی او در معنی باطل است با کرم و من و نیز که از سراج ولی خود است و
آن است و آنکه میبوی آنکه نو هر القیامه عند ربکم که خشنودان سوال نیست در معنی باطل است با کرم و من و نیز که از سراج ولی خود است و
با درین نفس قول ساقی است که بر دیده اند و نکا بر تندرسته است و این است که در بطال است ستم خود را بر دیده بسته است
در آن روز و درین معنی باطل است تا آنکه در تنجیه سراج این در معنی باطل است با کرم و من و نیز که از سراج ولی خود است و
دیگر است که در تنجیه سراج این در معنی باطل است تا آنکه در تنجیه سراج این در معنی باطل است با کرم و من و نیز که از سراج ولی خود است و

زیر آنکه خصام و وقوع حشر بعد از آن است که بعد از آن حشر است و رجعت بعد
از آن است بلکه قبل از آن است چنانچه گفته اند که تو می بینی کسی که در میان
همه وکل مخالف شود و در قیامت ضرر و زیاده خود خصام خواهد نمود و بعد از آن بعضی رجعت بعد از آن جمیع ظالم مستحق
نست بلکه قبل از آن خواهد بود پس این آیه برگزیده است که در اکثر مباحثین و انصار
و دیگر صحاب سید البرز ثبت اتفاق می نماید و مؤمنین مخلصین صحاب را قلیل و ذلیل میدانند حتی که کم از ده تن می شمارند و منافقین را
بکثرت و عزت منسوب میکنند قول این قول صحابه را نیز که عاری از سند است عالی از قریب است و بنا بر این اتفاق اکثر مباحثین
و انصار و دیگر صحاب سید البرز طرف شیعه خلاف معتقد ایشان است بلکه شیعه بر طبق روایات این سنت و در آنجا چاره نگرانی منافقین
چنانچه در سنده احمد بن حنبل مذکور است که فرمود جناب رسول خدا صلعم که در آن روز و صحاب من منافقند کس از ایشان انصراف نکند و در
سورخ سوزن خواهد رفت و آن نیست صحاب من در پیشگاه خداوند رفت نمی و علی بن ابی طالب صحاب عقیده که منافقین موجب ارشاد
رسول خدا صلعم ایشان میباشند و چون حذیفه و عمار از راه آن در آن روز کس نبودند که قتل کند آنحضرت منع فرمود که مردمان خود را نگذارت
که صحاب خود را قتل میکنند و مؤمنین مخلصین از صحاب عقبه و در آن روز کس نبودند چنانچه قبل از این ذکر کرده ام و علی صاحب ایات
اصل است و در آن روز صحاب نوشته اند که مؤمن خالص بودند و ایشان نه در روزی بودند و نه در روزی و نه در روزی و منافقین را کفر
برگزیدند و در آن روز ایشان را در آنحضرت صلعم خندان عزت و شرف بود صاحب ساله در عقیده بندگی و تقرب از برای بر حسب آنچه
تفوق جسته که عقاید کثرت منافقین و قنات مؤمنین را منسوب با کرده و چند کس را مثل سفیان و ابو ذر و عمار و مقداد که از مخلصین باور
میکند و پیش این است که ایشان صحاب خیار از اولیاء کامل بودند و بعضی مرفعی خلاص با خصام میباشند و اینها دیگر صحاب مؤمنین
از مخلصین صحاب بودند بلکه هزار و دویست صحاب آنحضرت صلعم مقبول با نگاه سیزده می و مؤمنین مخلصین بودند و بعد از وفات آنحضرت
صلعم که اتفاق بعیت ایشان از برای این ایستادند با سایر اشیاء شریکه بود که بجهت عقیده و بصورت بعیت ایشان با جناب خدا
و قیاس و تفویض هر یک که هم مخالف بودند و بعضی از آن صحاب صلعم که در آن روز و انصار و کثرت ایستاد و شکر
پیش می آمدند آن اگر در مرفعی از احوال و انصاف از فراموشی در آنوقت که شش ماه پیغام صلح با بی بر میفرستاد و
مانشش بود که فاطمه زهرا در حیره بیعت ابو بکر کرد که در آن روز و مؤمنین مخلصین بودند و در آنوقت که شش ماه پیغام صلح با بی
در بیعت ابو بکر از برای قیامت نمودند و در آنوقت که در آن روز و انصاف از فراموشی در آنوقت که شش ماه پیغام صلح با بی
بنت رسول و جوه ناس از آنجا که شرف شدند و آن روز در آنوقت که شش ماه پیغام صلح با بی
چنانکه در صلح این سنت است و این امر منحصر بر علی بن ابی طالب است جناب رسول خدا صلعم که بعد از آن وقت بود که علی بن ابی طالب
خات انصار که وطن اصلی خود نمودند و فرعون پسران بنی اسرائیل فرج میکرد و در آنوقت که ایشان را در آنوقت که شش ماه پیغام صلح با بی
بیکدیگر چنانچه بود که از فرعون انتقامی بخشید تا اینکه فرعون و فرعونیان به شوق شدند و حضرت موسی و بنی اسرائیل نجات یافتند
با حقوق بیعت قات انصار بعضی تلفات در آنجا دیده اند و اکثر منظم بعیت تقدیر آن جوان بیگناه قتل شدند و از قول جناب
امیر و اولاد بعد از علی بن ابی طالب است که در آنوقت که در آنوقت که شش ماه پیغام صلح با بی

بعض رجال گمان آن میکنند چه حضرت امیر مومنان یعنی اگر وصیت آنحضرت مزنی بود که تا اجتماع انصار یا غاصبین حتی خود متفاد کنی
انگاه جوان و انصار نیز انصرت ذوالفقار یقین میسر شد و تر از پدر و جدی یار و دو کار میکند شمس سپیدی در آنوقت که ضعیف
و کم تر از روستا مدرو انصاریست و لیکن مرا عمل وصیت آنحضرت صلعم و حسب است و از آنجا که اس میترسم و بالفعل البته نزد آنجا
جتماع انصار بود و در این قول آنحضرت ثابت است و در انصار بالفعل چنانکه بعضی رجال میگویند قال در قرآن شریفی که شرح
حال ثقات صورت منافقین و قلبه و کثرت مؤمنین صحابه است تدریس میکند تا تمیز منافقین از مؤمنین غاصبین صحابه بگویم که در
کتاب الله لیدر المؤمنین علی ما انزلتم علیه حتی یمیل الخبیث من الطیب
سبرین کرده و بعد از آنکه بعد از آنکه ایضا در جالبین و از آنجا که این نوشتن آیات بیانات که حاکی حال قباح است
منافقین بسیار است و این محل است تا تمیز و تفرد میان مؤمنین و غاصبین منافقین و بعد از آنکه حاصل شود و بقول
من جهل من بدین و محی من حی سزایند که جهل و فطرت خداوند است و این امر است و ثمت محض است بر شیعیان
علی مرتضی ایشان که ظاهر کرده که منافقین از مؤمنین غاصبین افزون تر بود و بلکه ایشان منافقین را زیاده از مؤمنان
کس هرگز ننگینند و آن مطابق است با آنچه در ساجده است و کورست البته اهل سنت را زیاده هم میان میکنند چنانکه در صحیح بخاری
است قال ابن علی که در کت ثلثین صحابه ابی النبی کلهم یخافون النفاق علی نفسیه
یعنی گفت این بلی که یافته نمی کس را از صحابه بخیر علی ایشان می ترسیدند نفاق را بر نفس خود و نام غالی در صحابه العلوم گفته
قال ابن علی که در کت ماده و ثلثین و فی مزایه جنس ما من صحابه ابی النبی کلهم یخافون النفاق
یعنی گفت این بلی که یافته کیمد وی کس را در بر و آه است که با نصد در هم از صحابه بخیر که کل ایشان خوف میکردند از نفاق
و در قرآن مجید البته حال کثرت مؤمنین و ثمت منافقین مندرج است کسی ننگ آن نیست لیکن تفریح نام کسی از منافقین بود
نیافته که با توجه معلوم شود آنحضرت صلعم بخیر و بچسب از انصار و نشان منافقین از ثلثه بخیر بود و در حدیثی نیز از ایشان
را آنحضرت صلعم ناموده بود و در آن بدایه قرآن و علامت چنانکه می برند نفاق را منسوب بظرف بعضی از صحابه میانه در صحیح
از آن پس در منقول است قال قال رسول الله صلعم ای المنافقین ثلثان صام و صلی و زعم انه مسلم اذا احد
کذب و اذا واحد خلف و اذا اتفق خالف یعنی فرمود رسول خدا صلعم که ثلث منافق است چه اگر در هر روز
دو روز در نماز گمان کند که من مسلمانم و آن این است و وقتی سخن گوید دروغ گوید و وقتی که وعده کند خلف و وعده نماید و وقتی که امر است
گوید و یا آنچه کند در شکوه از عهد بگردد و می روی است قال قال رسول الله صلعم ای من کذب و کذب کان منافقا
خالفا و کذب خبیث خصیلة منهن و کانت فیه خصلة من النفاق حتی یبدعها اذا امر بخان و اذا احد
کذب و اذا احد خلف و اذا اتفق خالف یعنی فرمود رسول خدا صلعم چنانچه است که هر که در این چهار باشد منافق
خواهد بود و هر کسی که یک خصیلة باشد از این چهار خصیله خواهد بود و در یک خصیلة از نفاق است اینک بگذرد و آنجا وقتیکه امر است
گوید و یا آنچه کند و وقتی سخن گوید دروغ گوید و وقتی که وعده کند و وعده نماید و وقتی که امر است
که قال جماعة من العلماء المراد به المنافقون كانوا فی ذنوب ابی النبی صلعم یعنی گفت جماعتی از علماء که فرود

ابن شافع نکره و در آن حضرت صلعم بود و در این علامات منافقین از حضرت ائمه است و اکنون باید شنید که کدام کس متعلق به این
علامه در صحیح مسلم در کتاب الجهاد و ذکر است که علی عباس پیش عمر از تراج کنده در طلب پیران و عمر بعد از کلام طول گفت که ولما توفی رسول
الله قال یوبکر ان اولی رسول الله نجتنا تطلب میراثک من ابن اخیک و یطلب هذا میراثنا من ابن
من ابیها فقال یوبکر قال رسول الله ما نورث ما ترکناه صدقه غیر اینها کاذبانی
خادم خائننا والله یعلم انه لصادق بار شد تابع الحق لله توفی ابوبکر و ان اولی رسول
و در ذی بکر و انما کاذبانی خادم خائننا والله یعلم انه لصادق بار شد تابع الحق پیشه پس هر گاه که وفات یافت رسول خدا صلعم
گفت ابوبکر خلیفه من رسول خدا ام من ابوبکر میگوید است عباس میراث خود را از ابوبکر پس ابوبکر و طلب میگوید میباش
از عمر و عمر از ابوبکر پس گفت ابوبکر که فرمود رسول خدا صلعم مورثان خود میباشند پس ابوبکر و عمر هر دو در کاتب
از عمر و عمر و خدا میداند که او فرستاده صادق بیکر کار منافی یافته پس ابوبکر و عمر هر دو در کاتب
ابوبکر است پس در پیران شام برده اکتاب آنم طارو خائن و خدا میداند که من هر گاه که کاتب منافی یافته پس ابوبکر و عمر هر دو در کاتب
است که خراب خلافت پناه پیران کاتب میگوید که بر من و عمر است پس هر گاه که کاتب منافی یافته پس ابوبکر و عمر هر دو در کاتب
و خائن گمان کرده اند و در اتفاق ایشان کلام نرود که باقی در کلام علامات اتفاق حسب روایات اهل سنت و ائمه هر دو در کاتب
این نیست که کوفی در شرح صحیح بخاری روایت میکند قال فی حدیثنا فی الله از ما من المنافقین یعنی گفت عمر خلیفه من
که من از منافقین ششم و هفتم در شرح صحیح بخاری روایت میکند که آن حدیث بن ابی ایمن کان صاحب رسول الله فی سائر المنافقین
و کان یعرفهم و کایعرفهم بعد رسول الله من الله ما یخفی عن الناس از منافقین هر کس که در کاتب منافقین
می شناخته بعد از صلعم هر چه است اظهار اتفاق خود پیش خلیفه میگوید و در سیرت امام غزالی مذکور است که عمر خلیفه پسید که بل
عدلی رسول الله فی المنافقین یعنی از منافقین هر چه است اظهار اتفاق خود پیش خلیفه میگوید و در سیرت امام غزالی مذکور است که عمر خلیفه پسید که بل
نشاند با الله فاعلم المنافقین یعنی هر چه است اظهار اتفاق خود پیش خلیفه میگوید و در سیرت امام غزالی مذکور است که عمر خلیفه پسید که بل
خدیجه بود و در حدیثی که کوفی در شرح صحیح بخاری میگوید که عمر خلیفه گفت بود که من از منافقین ششم و هفتم در شرح صحیح بخاری
که بعضی از منافقین میگویند که من گمانم که بیکر گوید که من کافر و منافق و سفاک خلیفه دارم که صاحب میر رسول خدا بود و ظنی در عمره نیست
و خلیفه پسید الشیخین عمر گفت که بتلای اتفاق شد یکبار میراث ابوبکر و عمر و صحیح بخاری مذکور است عن الامیر قال کنا فی خلقنا
عبد الله فجاءه خدیجه فقام عندنا فقم ثم قال لهذا نزل المنفاق علی قوم کافر و منکر قال الامیر و سجد سبحان الله
ان الله یقول ان المنافقین فی الدنیا کالاسفل من المنافع فنبیهم عبد الله و جلس خدیجه فی ناحیه المسجد
فقام عبد الله فتفرق اصحابه فرمائی باحیصاة نابتة فقال خدیجه تجت من ضحک و فاجت
ما قلت لقاتل المنفاق علی قوم کافر و منکر یعنی از هر دو روایت است که گفت ابوبکر و عمر خلیفه پسید که بل
پس آمد خدیجه تا بیکبار بر او سلام کرد و بعد از آن گفت که بر این تحقیق نازل کرده شده است اتفاق بر قومی که بودند میراث شام گفت
بود سبحان الله چگونگی چنین باشد خاندان که خدیجه میفرماید ان المنافقین فی الدنیا کالاسفل من المنافع پس قسم نمود عبد الله

معنی اینجا بر روایت است که قوامی در اصل علی را بسوی انصافین را از گفتن بدو پس گفته و در آن
 و از شدت گفتن او جمله پسر عمر خود استی این کلام معلوم شد که قائل بقول طالع بن محمد مع بن محمد انصافین یا هر چه صحابه بودند و شیخ علی بن
 در کتب رجال درین حدیث بیاید لکن حال الناس بفظ ابو بکر از روایت پسرین قول معلوم شد که قائل بقول طالع بن محمد مع بن محمد
 ابو بکر است و ملا صدیق امیرین در حدیث خود بیان کرده و چون ملا علی قاری این معنی نقل کرده ازین حدیث انصافین باقیین یا
 صحابه صحابه تفسیر کرده و هر گاه که حدیث مذکور در این حدیث که ملا علی قاری تفسیر نموده و شود که ظاهر آنکه ابو بکر و امیرین انصافین یا از صحابه صحابه بوده باشند
 که وقت از شدت نزو آن حضرت صلح نه از آنکه او صحابه چنانکه اهل سنت می فهمند و معنی آنکه او را در حدیث پسرین است که از روایت ایشان او توبه غالب کند
 ایشان احدی از صحابه در روایت در حدیث از آنکه در حدیث پسرین است که ایشان دوستی و یاری معنی وقت نزول عذاب خدا کسی در زمین یاری
 ایشان آنکه از ایشان وضع عذاب ناپدید چنانکه در تفسیر بیضاوی مذکور است که در المصروفی الاصل عن علی بن ابي طالب عن ابي عبد الله
 و همچنین در تفسیر ملا که مرقوم است و لا نصیر یحییهم من العذاب یعنی براسه ایشان در زمین دوستی نیست که عذاب خدا بر ایشان
 را از عذاب خدا و همچنین تفسیر حدیث است پس معلوم شد که معنی آنکه این حدیث که بر سر وضع عذاب خدا کسی بر ایشان یاری و دوستی نیست
 که وقت نزول عذاب ایشان را نجات بخشد از عذاب خدا اینک مطلق کسی از ایشان باشد و مقول شده که در روایت کسی از منافقین که
 در صحابه آن حضرت بود و صحابه شده باشند انصافین یعنی آن حضرت صلح نه از آنکه او صحابه چنانکه روایات اهل سنت شایسته بر آن
 فی الجاری انی تغیب رقیبنا تعالی فقللوا لائمة الکفر حلا شادین و هب قال اکا عند حدیثه فقال
 ما یقی من احواب هدی الا لایة الا لثمة و الا منافقین الا ساریة
 یعنی در تفسیر آن حدیث که انصافین هم از زمین بهیست متقول است میگویند که بودیم نزد خدا پس گفتند
 که در باقی ما هم صحابه این پایه که معنی و باقی باقی باقی انصافین که صحابه است و صحابه است که میگویند که بعد از آنکه صلح انصافین با
 ظاهر بود در وقت محض است و از آنکه در حدیث مذکور براسه ایشان و عید بعد از سفر با پدر و برادر آن حضرت و خلف و روایت حدیث آنحال است
 پس معلوم شد که در حدیث انصافین هم در وقت بیعت است و حدیثی است که در حدیث پسرین است که امیرالمؤمنین و صحابه بیان او مقول
 شده باشند و حدیثی در حدیث لازم نماید در آخرت مقدر ایشان اسفل الساقین است و آنست و نام است بر کسی که مؤمن باشد یا بر کسی که کافر
 در چنانکه آنکه بر حق میباشد همچنین آنکه کفر نیز با هر شیوه در قرآن ذکر آنکه کفر وجود است و بعد از آنکه کفر باقی مانده
 بود و چنانچه از بخاری نقل کرده پس چنانکه نام و خلیفه حق میباشد همچنین خلیفه باطل نیز میباشد و در حدیثی که در حدیث انصافین است
 بدین معنی چنانکه در جامع الیموز موجود است سلطان ای الخلیفة و الی الذی لیس فوقه سوا الی عادل کان و صحابه از حدیث
 بشرط العادلین و الا طریق مستشرقان آنکه اسناد حدیثی که ابو شامه است خلیفه را الی که فوقی از حدیث نیست تا بعد
 باشد یا ظاهر و بعضی میگویند که حدیث مشرفه است و الخلق مشرفه است با انکم سلام شرط خلافت نیست چنانچه در حدیث مسلم مشرف
 نیست و بنده و دشمنی با حق چه چنانکه بیان کرده آن که در حدیث است در حدیث آنکه یونان حدیث انصافین بر جعل خراج نمودار است
 و از حدیثی که در حدیث انصافین است چنانکه در حدیث پسرین است که در حدیث پسرین است که در حدیث پسرین است که در حدیث پسرین است
 و تفسیر حدیث انصافین چنانکه در حدیث پسرین است که در حدیث پسرین است که در حدیث پسرین است که در حدیث پسرین است

برای ایشان باشد قال و من جواد من اصاب منافقون و من اهل المدينة مرد و اعلى النفاق لا
تعلم مخزنهم سبعتهم موتین ثم یرون الی عذاب عظیمه ثم یبعث بعض اهل کسان که
گوشه می باشند که اهل ایشانند و منافقینند و بعضی از اهل مدینه خالی شده از نیکی در و ای که خود کرده اند یعنی مصراندر نفاق تو
لست می بینم نمی دانی آنها را که عالم العیب بقیه می آید آنها را البته فریب است که عذاب خوار ایشان را در صورتی باز کرده اند و خواسته اند
بطرف عذاب بزرگ و از مضمون این آیه افسوس بر من الشمس و این من الشمس است که منافقین از راه با بود یعنی از بهر آنکه ساکن
انها کرده اند بود بعضی ساکنان مدینه و زایل که یعنی در مهاجرین که ایمان و نفاق و هجرت نشان مخصوص است کسی منافق نبود
اقول تا اینیم که از تفسیر این سنت است که حقیقت قرآن نبوده و کسی معانی کلام الهی را تفهیم و چنانکه صاحب ساله بکتاب قرآن
میرسد یعنی حدیثی از نفاق عرب و اهل مدینه منقطع می آید که ایشان است منافق اند و صاحب رساله شصت و پنج از جمله منافقین را در عرب
و اهل مدینه و نیداند که از این آیات حضرت منافقین در عرب و اهل مدینه مفهوم میشود و بلکه حدیثی که در آن است که این هر دو منفذ بیان
میفرماید که ایشان منافقند آنکه سوگند ایشان کسی دیگر از منافقین نبود و حال چنین است که بر نفاق نفاق بر فرد مهاجرین و اهل
که معلوم شده و چنانکه آیات روح العموم و الاجمال و روح مهاجرین و انصار اهل شده و همچنین آیات مذکور است منافقین علی سبیل
التعمیر و الاجمال تازل گرفته اند این جمله هر چه است حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم و منافقین اند و با هم گفتند بود و با اهل ایشان
مفقود بود و علم نفاق منافقین برین اوست و چنانکه کسی در کلام الهی مندرج نیست که با بیان مؤمن
و نفاق منافقین با تخصیص بتواند بر وقت شریف آید مذکور در مهاجرین و انصار اهل مدینه بود که بعد هجرت ساکن ایشان خاص در مدینه
گردیده بود و سکونت بکنند با کل ترک کرده بودند خارج ایشان از اهل مدینه او است که حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم و چنانکه ایمان و هجرت
مهاجرین علی العموم مخصوص است همچنین ایمان و نفاق انصار مدینه مخصوص است تخصیص مهاجرین نیست و کجاست و تفریق که
کسانیکه از که بطرف مدینه هجرت کرده اند چنانکه ایشان مؤمن و ایمان از ایشان بر می آید نیست اما نصیحت ایشان ایشان
صحیح باشد و حال آنکه دلیل آنست که بطرف مدینه برده بود و هجرت کرده بود و با هم گفتند بود و چنانکه ایشان هر مؤمن غیر منسوب
است یا هر که از مدینه هجرت کرده است یا هر که از مدینه هجرت کرده است یا هر که از مدینه هجرت کرده است یا هر که از مدینه هجرت کرده است
نصف انصار و انصار علی قرنی الشجر ایمان و همین منافقین می آید است چنانکه منافقین را در مدینه و انصار و هجرت و هجرت فرمودند
یعنی بخاری در ساری و با خود فعل و جملاتی است نمود و خوف و تقیه نسبت کرده و سبب بار و در گزار ساختن و تقویت دولت یاد کرده
گزاره انصار ایمان مؤمنین چاره ای نیست که در مدینه و در ساکنان عرب مدینه نشان آنها و ان چنانکه آیات هر قوم الصدق
این مطلب است اقول بر مقصود صاحب رساله حکایت آیه از آیات مذکور و دلالت میکند و آنچه که حسب محققان و غیر خود از آن حکایت
جوایشان تعلم کرده و در مؤمن و منافق در زمان آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم و چنانکه با اهل اسلام میگردیدند و از آن حکایت اهل
و شرب با ایشان نیز همین بخاری در مدینه چنانکه در شرح حدیثی آورده که در مدینه می نویسد و در نفس اللعنه مؤمن از سنان و تمیز
بود با خود و تمام مدینه را در آنجا رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بود و در آنجا از آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم
علم بر نفاق ایشان می بود چنانکه در نفاق و سواسی ایشان چنانکه علی نه نیست بحال ایشان بگردد است

بجیب خود میفرماید که کالعلمهم نحن نعلمهم پس هرگاه حال ایشان چنین باشد چگونه تمیز بین در مومن و منافق مستحق
باشد و بعد شدیدی که خدا شایسته ایشان فرمود علم ان نیز نزد کسی نیست و بر عکس تا این که منکشف نگردد که فلان کس از صحاب
رسول و امت حاصل شده تا معلوم کند که آن کس منافق است یا بلکه ایشان مثل دیگر مومنین در صحابه آنحضرت مندرج بود و در چگونگی فرستادن
میان مومن و منافق و اگر وقتاً و بعد و یا موقوفاً بر صحبت دارند زمین صورتی است که البته درست میشود و الا مشغول نیست که کسی
منافق از دست مومنی فرستد کشیده باشد که انکه گویند که مخالفه جناب امیر با اکثرین و قاطبین ما چنین که بعد آنحضرت صلوات الله علیهم
مخالف با منافقین هم بود زیرا که با صحابه رسول خدا عکس مخالفه نگارده و بعد علی بن ابی طالب قتل شد و صحابه آنحضرت گرا از دست
علی و آیه ملعونین انما اتفقوا الحد و قتلوا قتیلهم برین است بر منافقین یعنی وعاسه بدر حق ایشان مثل قاتلهم اعداؤن
یون کون بی بیان خبر و مردم ولایت و نصرت ایشان متعلق به تعزیر است پیش بروقت تعزیر بعد از کسی دوست و یار ایشان در
تبعین نیست و اگر مطیع دوست و یار ایشان کسی نیست زیرا که در یک دوستی منافق با منافق بر عین نیست مثل دوستی و یار کسی مسلم
و اگر مراد است که منافق را غیر منافق دوست و یار بخواند پس این امر بر مسلم نیز ثابت است که مسلم را غیر مسلم دوست و یار نیست
تخصیص منافق نیست و در غیره و هر چه از جمله منافقان است که منافقین و ده است که منافقین را شامند و در فغان لیکن بعضی از منافقین
در هر دو مقام مکرر است که باور آن در بود آنها و یک معر و هم است و جمله این اوصاف منافقین که بیان کردی از حدیث شدید و در زمان
و آخرت و قلت و غیره می گویند و هر چه در وقت و هر چه در زمان آنها خاص در برین و در عراب پس با وجود بیان اینقدر اوصاف
و علامات جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از حال ایشان مطلع نشدند و بعد آنحضرت صلوات الله علیهم فرستد را غیر منافقین علم و تعین
حاصل نشد پس معلوم میستد که نزد صاحب رسالت میفرمود بین مومنین و منافقین چگونه سپردند و هرگاه خداست که در حق میفرمود و فرماید که
تعلمهم نحن نعلمهم بر یکدیگر که چه منافق ایشان بود و اگر معهودا کسی دیگر مومنی و منافق که بعد از خط و
مالی بخواند عارض مانع او کرد و دید و دیگر چه توان گفت قال و یخلفون ان مومنین ما یخلفون و تسلط فی الارض و هم و ادوا
بشره و امر امیر و ارساخته و باوند که عظیم و در ستوده و شهادت بدخول بیت و بشارت نوح در قرآن عظیم عباد و با بیان
تقریب و جلال و کرمه و غیره حال صالحه ایشان را سالیس کرده و نسبت حال ایشان را بشارت و شرکت بیان نموده و کلام در حدیث
العسی و در حق آنها فرموده چنانچه کلام سحر نظام و عدل الله الذین امنوا هم و علیهم الصلاه و لیستین فیهم فی
الارض کما استخلفنا الذین من قبلهم الی اخر کایات ان الارض ینها عباده و الصالحون و لیستین
الله من یصره و ان الله علی نصرهم لولئلا یتکلم الذین یدعون الذین امنوا یا ایها الذین امنوا امنوا
منکم عن دین منسوف یا ای الله لبقوم محضهم و یجونه اذله علی المومنین اعرف علی الکافرین یجاهدوا
فی سیر الله و لا یخافون لومة لائم و من یتق الله و سرعوله و الذین امنوا فان جرد الله هم الغالبون کانهم
استقامتین صفا و هم من الله فان الذین اتوا به و عزله و و تضم و و اتبعوا النور انما انزل الله
هم الصالحون و اذکر ان الله علیکم اذ کنتم اعداء فالتفین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوان الیوم و لا یخلف
الذین اتوا به و الذین امنوا ان یجعل الله ان یجعل بینکم و بین الذین عاد یتهمهم مودعه و الله قدیر و الله غفور

حريم قائلهم يعذبهم الله يا ايها الذين آمنوا ان ينجزهم وينصركم عليهم وليشف صدور قوم مؤمنين ويذهب غيظ
قلوبكم ويؤتي الله على من يشاء والله غني عما يؤتى الله وهو خير الناصرين واذا ذكروا اذا انتم قليل
في الارض تخافون ان يخطفكم الناس فاعوذوا بالله من ان يطففكم الله هو اعلم بما
تعملون حين انزل جنودكم ثروها وعدا للذين كفروا لقد اثبتوا القنطرة وقلوبهم لا املوا حتى جاء الحق وظهر الله وهم كانوا
مع اياته ويكرهون فيهم في شان بالانتم من معاملتكم وشككتم فيكم حتى سبوا جميع صوابكم وحياتكم وهم جهات انحضرت
صلعم يارى واو خصوصا لفظه في شديدين را که هزار مرتبه ان و شکر کان و دیگر کفار را که کتاب را کشید با کسی و قیصر را بر کمر زد و تسلط
فی الارض نصیب ایشان گشت معلوم شد که خلفا و مهاجرین فی سبیل الله بودند و وقتی که وعده حضرت مهاجرین داده بود در حق آنها هم
رسمت کرد و در آنجا بجزایر آن دین می بودند اگر نخواستند با عدو منافق بودند که کسی دست آنها نگیرد در زمین کسی یار و نصیر آنها
نمی شد بجز کسی که در حق آنها حق و انصاف بود و انصاف بر کسی مؤمنین و نصرت دادن ایشان را در انصاف
از ایشان او مجاهدان ایشان بود در انصاف و انصاف ایشان برکتا در دست ایشان و در کفار و تحریف و نصرت ایشان انحضرت صلعم را
و اتباع اند و اتیان فی مؤمنین با حقیقت و انصاف آن آنچه که در آيات مسطوره مذکور است مستلزم تناسخ طریق ان کفر نصرت
از ایشان نیست در سبب انحضرت صلعم نور مرتبه با هم فرسیده بودند و لیکن سبب آن که در آن حال بلعم با عورتی که با منبر شد که در ظرفه العین
مترک کرده بود و در وقت نشاء اکثر از حدت با او مکرر متحقی نبودند چنانچه قبل ازین جایجا بیان کرده ام و آيات کثیره متضمنه روح مؤمنین
که درین سخن اول از نبوده ما از حدت و جهالت مؤمنین محکوم تر بودیم و در تبايه نیست و کبر و سوء کراکفاق روح مجتنب آيات دین
رساله در وقوع امر انصاف صاحب رساله از امر او هم آيات با این شریعت میسرند زیرا که آيات مطلقه که مقید شوند در مؤمنین اکثر آيات بریم میشود
قابل عمل نمی آید و صاحب رساله نیز از این خود دین رساله تحریر کرده و حال از او مؤمنین همان نبوده در قول حق سبحانه و تعالی یا ایها الذین
امنوا من یؤتوکم منکم عن ذممتکم که آن مردان نیز مثل اولاد و زعمه مؤمنین محسوب بودند و ایشان را در زمانه انحضرت صلعم تسلط
فی الارض و نصرت بر کفار و غلبه و امن از جانب خدا حاصل بود و در اینجا ایشان را با اولاد که علم درجه ستوده و نشاءت با غیرم در قرآن عظیم
با ایشان داده و بیان و تقوی و جهاد و زکوة و غیره جمال صالحه ایشان را تائیس کرده و نسبت حال ایشان را بعزت و شوکت بیان نمود
کلا و عدل الله الحسنى و حق آنها فرموده الی آخره قال اگر ایشان سبب از او خود از آيات روح خارج ند بعضی دیگر نیز
سبب از او با اتفاق خارج اند و اگر از او چند کسان غیر از قرآن ثابت میکنی این را در او جماعتی را از روایات کتب اهل سنت ثابت میکنی
و این آيات عامه که در روح مهاجرین مناصره را در وی مخصوصات آنها نیز در قرآن شریف موجود است کما قال الله تعالی الذین امنوا
و نحر یلبسوا ایامهم بظلمه اولیات لهم اکامین و هم مهتدون ایضا انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله ثم
لم یقاتلوا و جاهدوا با ما اولهم و انفسهم فی سبیل الله اولیاتهم الصادقین ایضا انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله
اذا كانوا مع علی اصحابهم لم یذنبوا حتی یستأذنه ایضا ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ایضا ایها
الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا فلا تولوهم الا کلاما باری و مؤمنین بوجه الا کلامه فی القتل و غیره
الی نته فقد باء بفضیلتهم من الله و باء بجهنم و یبئ المصدرا ایضا الذین امنوا بالله و رسوله

لصار عنهم خالفاً بما اذنان الخزي لعظيم ايضا ان الدين يصادون الله ورسوله كيتوا كما كتب الله لهم
قبلهم ايضا لا تجدوا يوم يولدون بالله واليوم لا يجدوا وادونوا وادونوا الله ورسوله ولو كانا اداءهم او اداءهم او اداءهم
ايضا ان الذي يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة وويل لهم عبدنا جهنم العادل الذي يؤذون رسول الله ثم عذب
ايضا فليكن الذي يتبع الفروع من امره ايضاً وليفهم قديماً وليفهم عذاب اليم ايضاً وليفهم الله ورسوله فقد خاض غلبات
العين يا ايها الذين آمنوا لا تتخذ اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض ومن يتبعهم فانه منكم ان لا تعلم الا ما تعلم الله
سپس كسايتهم المظلمة على النصوص باهل بيت رسول صلعم كذا ورد في شجرة اعترفت صلعم ارتباب في مؤونه وورد في شجرة شجرة
وان في شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة
يا اعترفت ايضاً في شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة
مكره في شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة
ترويا مؤمنين ثم يبين محمد واهل بيته صلعم ايضاً في شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة
بدايم وشمائله في شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة
ويذكر ايضاً في شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة
ايضاً في شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة
حاضر شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة
ستائش ايضاً في شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة
من المؤمنين والنفسام والموالهم بان لهم الجنة ايضاً في شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة
بدر شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة
اقبال عز وجل ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيل الله لعلهم يذكروا ايضاً في شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة
ايها الذين امنوا امن يوقد منكم عن حبه فسوف ياتي الله بظهور وجههم ويجيئونه اذلة قتلوا
اعرة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يذوقون اذلة من كان فيهم من يذوقون اذلة قتلوا
كضاروا ست ميدها كسار اذلة او جهاد يمكن من كسار شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة شجرة
اگر کلمه ای در میان چنین گمان باشد نشانده وبنده این هر هم من چه است بفرستد حکومت و دولت هر چه است
ایشان بنورد اگر چه در سبیل جهاد ان الله ليوفيك أجر ان الله ليوفيك أجر ان الله ليوفيك أجر
چون که در سبیل جهاد بنورد اگر چه در سبیل جهاد ان الله ليوفيك أجر ان الله ليوفيك أجر ان الله ليوفيك أجر
خود و در سبیل جهاد بنورد اگر چه در سبیل جهاد ان الله ليوفيك أجر ان الله ليوفيك أجر ان الله ليوفيك أجر
عبد کس نیست که سالیان در سبیل جهاد بنورد اگر چه در سبیل جهاد ان الله ليوفيك أجر ان الله ليوفيك أجر ان الله ليوفيك أجر
و سبیل جهاد بنورد اگر چه در سبیل جهاد ان الله ليوفيك أجر ان الله ليوفيك أجر ان الله ليوفيك أجر

نکوست که تان در نطق خود از رویه کتابت قرآن شریف میگوید و هوال بلو شاکر اصلاد در با کون مشرب و غوغی آورد و علماء و صلحا از آنجا
دوست میداشت و طلال المدین ظلی و علماء الدین ظلی که سلام از عراج وارد و در معابد کفار ساجد بنا کردند لیکن ایشان را ظیفه رسول
نیتان گفت و این قدر فتح ملا و که در از منته شسته نصیب مسلمانان گردید و آن بر سه مؤمنین مقاتلین مجاهدین است شریسته آمدن
چند مؤمنین خود نصرت دین خدا میدادند و در جوار حقین بقیل شدیم و در مقابل و فتح ملا و که از ایشان بوقوع آمد و هر در راه خدا بود و پس خاطر نشسته
گو ایشان نیز درین ضمن حصول مطلب خود فهمیده باشند و مراد از آیه و ما لهم فی کلا فرض من ولو کلا نصیرا آن نیست که تو میگوئی و
از سه خود تفسیر کرده مقرر خود حسب عقدا و علماء اهل سنت در بعضی اساقطین آمده میسازند و تفاسیر خود در جمیع غنیهای بلکه مراد از آیه مذکور
مطابق آنچه در تفسیر مینماید و مدارک و تفسیر حسنی است آن است که اگر خدا را ایشان غلبه نازا کند کسی دوست و نصیر ایشان نباشد و درین
که از آن بجای بخشند و بالعرض اگر کسی دوست ایشان نیست مراد از آن این است که در عقدا و اهل ایشان کسی نصیر و دوست نیست که
ایشان را یاری دهد و اجانت ایشان نماید آنکه در تفسیر سلام تیری ایشان نکند و یکی از موافقات الطوبی معاویه است بقول صاحب
جامع الاصول و پیار صاحب رسول ناصر دوست او بود و موافقت الطوبی منافع را میگردند قائل و باید دانست که عصمت انبیاء
قطعاً است و هر کسی که با اجماع معصوم نبودند اگر از ایشان بمقتضا بشریت و قیام از اوقات زنده یا گناه است غمناک بود و اگر از آن بزرگان
عفو تو بود و ستغفار و رحمت الهی شسته گردید و چه عجب و کلام محل طعن و تشنیع بلکه عفو و شفقت در حق ایشان قوی تر از دیگران متوقع و هر چه
بگو با قطع معلوم که قال شد عفا و لقد عفا الله عنهم ان الله عفون رحیم و لقد عفا عنکم و الله ذو فضل علی العالمین
فا عفا عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر لقد تادب الله علی النبی و المرسلین و الا نصار الاذیت تعری با حسان
ساعة العسرة من بعد ما کاد ینزع قلوب فرق منهم تقراب علیهم انه یوم رؤف رحیم و لو کلا فضل الله
علیکم و رحمت فی الدنیا و الاخرة لمسکرم فیما افضتم فیہ عذاب عظیم اقول ادعا قطعیت عصمت انبیاء
خلاف سکا اهل سنت است چنانچه صاحب مقاصد و شراح آن میگوید یا ما غیر کفرس آن باز قبیل کبار است یا صفا لمر و صدوران از روی
عصمت باز روی سب و هر یک از آنها قبل بعثت است یا بعد آن اما صدور کبار بعد از بعثت از روی سه عهد پس جمهور محققین و ائمه
اشرا منع کرده اند که حضور و پس از آن گفته که و اما صدور کبار سهوا و علی خطا فی التناول پس اکثر علماء تجویز آن کرده اند و التمسک بخلاف
و بعد از آن ماتن و شراح میگویند اما قبل نبوت پس اکثر صاحب و جمعی از معتزله قائل شده اند یا اینکه صدور کبار از انبیا با حاکم است و
این صحت صدور کبار سهوا قبل بعثت تصریح نموده فخر الدین رازی و تفسیر کبیر و قاضی عیاض و در تفسیر سب و شریح معتزله
در کتاب خود پس درین صورت لواط با با و انبیا در خوان خود و سنگ و مار و زنبق هوال محرم در نماز امهات و نبات و حیوانات بشری
و غیر آن قبل نبوت کبار با در خود و بعد از نبوت سهوا و خطا فی التناول بر انبیا و کبار با شریح و بالمشیت من بدالات انبیا با حاکم است و
عقل باور کند که بر پیشین شخص جبرئیل نازل شود و فضیلت از آنکه مترجمین باشند و حبیب خدا و خلیل خدا و کلمه خدای روح نماند و در حاکم است
بر سه صلاح حال پر ختمال چندی از صحابه چه سب و اسد و قائم کرده اند و چه قوا کاسده بر پا نموده اند یعنی که شریح معتزله که کبار
چه عیب است انبیا هم مصدر رسالتی گردیدند و صاحب تحفه ابن ادریس در مقام بیان نهج تشریح کرده است و گمانی بود خدای نسبت
بجمله کتابی غیر و غیره مینماید تا بر سه ایشان عذر است باشد و با حاکم است قول آنرا علی لکن مع بر آن بود و گمانی

بخطار آنچه بر صواب رسد قائل بشود و به پیغمبر خود نسبت مینماید که در حالت جنابت منجوس است که نماز جماعت گذاردن بر سر او حرام است
جنابت نماز جماعت واقع ساخت دست او نیزه باشد و استماع نماز و باطل بطلت پیغمبر خدا منسوب سازد و در نماز آن منتهی نمایند تا
تخصیصت جزئی عمر بر شایب فضل از مسلمین حاصل شود و مقصود اصلی و مال کار تقصیر ایشان است که علی را بر پشت نشاندند حاصل نشود
از همین جهت در صدر همان خطایا سه پیامد و عقاب عیوب باشد و غیر هم و تنقیص و توضیح فضائل علی میمانند و قبل ازین صاحب را
بسیار آوازه بابت ثلثه بلکه جمیع مهابرتین و فخرها را صاحب ایشان کرده است و اکنون سینه خارج از ایشان مینماید و ما کی منکر و خوارتر
و زلات زمینیم شرم اگر با شمشیر قابل عفو باشند اول توبه ایشان ثابت نیست و در صورت تسلیم شرط توبه است که در مظلوم
نماید و حقوق الناس را اواسازد و کسی را که گناه کرده است باز بر سر استوار آورد و اگر کسی نذارد ساینده است او را از خود راضی کند پس اگر
حق علی و فاطمه را مسترد نموده باشند و ایشان را از خود راضی کرده باشند بر این قطعی ثابت کند بلکه در صحیح بخاری آن است که فاطمه
ادوم مرگ از ایشان مشکلم نشد و وصیت کرد که بر جنازه من جانم نشوند تا اینکه وفات یافت و علی مرتضی ششین را کاتب و غاوری و خان علی
اگر ایشان از جرم خود بری بود و علی مرتضی نسبت با ایشان هرگز بدین طریقه نمیشد باین هر سه آیات بالا که در عفو جرم ایشان
آوردی این آیات مختص اند و در عفو جرم قرار که در جنگ احد از صحابه بوقوع آمده و ایشان بعد از آن نیز طریقی قرار نموده اند و در
جبهه و غیره چنانچه منقول است در تاریخ که در جنگ هوازن که بعد فتح مکه پیش آمده بود و در هزار مجاهدین همراه آنحضرت صلعم بود و در جنگ قرار
گرفته و پیروز شدند و گزشت کس از بنی هاشم و دوسه کس دیگر نیز در آنحضرت صلعم باقیانندند نگاه عباس بن عبد المطلب
آواز او که گنجائی بیعت کنندگان زیر درخت و همانا که بیعت زیر درخت که بیعت رضوان مشهور است نیز مشروط بعدم قرار از جهاد
است چنانچه در میقات و حلالین کشف و غیره تفاسیر اهل سنت است و بعد از آن نیز در غیره قرار نموده اند و در وعید نفس نکست
انما ینکست علی نفسه و دخل شدند و آنچه لفظ کتاب الله علی النبی و آل النبی نیز مخصوص است بلکه کسانی که
نمانند شوند و جنگ بود که بر سر ایشان که آن که قلب ایشان ملامت شرب نریغ و قرار بود و آن **ولو فضل الله و حق کس**
منه که تنقید شده اند و در کار می و تمت قذف تا اینکه جنایت کرده اند از برات مقدور و مطلع ساخت و این
در سه آیه که آورده بر فیه و جرم اول است منکست لکذبت مختص اند و جرم قرار و تمت قذف و کلام ماور غیر آنست قال معنی
اینها که به مقادیر طاعت و تقوا و جهاد ایشان می باشد و بشارت که در حق ایشان منصوص قطعیه قرآن و احادیث است و نیز
است از آن چشم پوشیدن و میوه نامور ایشان را تنجیس کردن شأن اهل ایمان نیست بجز کرمه یا بها الذین امنوا اجتنبوا
کنین من الظن ان ینصن الظن الشر و تنجیس او را یغنی بعضکم بعضا و الزام باین شباهت باین سنت و تمت
الزیم که محل عقاب ایشان باشد چنانچه بجز کرمه یا بها الذین امنوا احطیوا الله و احطیوا الرسول و اولوا الامر
منکم فان تنازعتم فی شئی فعودوا الیه و سوره ان کنتم توؤمنون بالله و الیوم الاخر الذمیر و احطیوا
تو ایشان بجز کرمه و تمت و این جهت نیست اقول اول این وقت و نیز بعد از آنست که بر عثمان لعنت میگوید و گفت
که لعنت الله و لعنت من لعنه حرق الله صاحب بعد از آن در صدر الزام میباید شد و ثلثه گاهی شقات و تکالیف جهاد کشید
که موجب عقوبت ایشان باشد و گناه ایشان نه بان و نیز بود که مشقت جهاد و تقا و هم آن گردید هر گاه خلق خدا را بر غیر طریق

که از پیوستن و نیز در صحیح شده است تمام او در صحیح است کشتن او پس با او در کفر او را ضعیف شدن او بان و هر گاه که صحیح نشدن از او با کفر نیست
اینکه گمان کرده شود آن بود که بزرگی بزرگ است از مسلمانان علم است گفتند که هر چه بزرگتر است از مسلمانان بدتر است که بعضی گفته اند که است از این است
عقل حکما اهل سنت با اهل انان آل رسول که حرمت نیز در اعظم تر از حرمت کعبه می دانند و ظلم و کفر در روشن تر از انساب است با کمال انکار آن بکنند که
بزرگتر کسیان هر نشود و اگر کسی از اسباب درت بدگفتن او بنیاید از طلاست و سوزنش بنیاید و میگوید که نسبت با ایشان در مطنه مشونید که
بموجب آنست قرآنیه ممنوع است چه با یکدیگر اونی ایشان که موجب خروج از اسلام است نزد ایشان و از اهرام با اهل سنت است شبیهات یکدیگر و این است
که قابل عقاب و توبه باشد بلکه بقیامت بر آن توبه نیست که در حق آن توانند کرد و اهل سنت با وجود علم تخصصی و ظلم ایشان اگر دیده و دانسته از عدل و
الشفافه عقابش خوانند و خود را محقق را محقق خوانند و نسبت و ظلم و غیره را در حمایت ایشان خوانند و در وقت حجت ما بر ایشان تمام خواهد بود
و حسن عقاب و کسبی لیل حقیقت اونی توانند شد که از اهل سنت عقاب و بدی و بیوفانی می دانند و با وجود عقاب و اهل اطلاق عقیده خود شبیه نشوند و
در ستمها کما در ستمات معتقد ایشان تعزیر و لعن و شمش راه نمی یابند و الزام است که در جانب اهل اسلام در جرایم عامه مشهور و محقق است در عقاب
شکست اهل ایشان نمی رسد و الزام با بندگان می رسد و محقق است عقاب اهل سنت خواهد بود که به مقتضای حدیث با اهل پیغمبر و چون بر فرق عقاب خود را محقق
می دانند و نفس ظاهر باطن و روح و روانی سنت چهار اندکتاب سنت جمیع و قیاس و قیاس روان عقاب بر بنیاد عقل داده اند
توح حقیقی و منفرد می شود و از همین جا است که میگویند که کسی که ایمان آورد و ترک طین کرد و در راه خدا جان و دین خود بگذرد ممکن باشد که در
صورت عقاب حقیقی که شود و اگر نبوت رسد با او بیانات یکدیگر باطله او را بر می میسازد و در حق یکدیگر میگویند که از کجاست میگویند و با اهل سنت
عقل اهل سنت در حق است همین است که با با اول آن نمی پروازیم و اهل سنت بر راه با اول می پروازند که اهل مخالف التمسد و امامان و جمع بین
الصحابی من الحاربه و المستأجره علی الوجه المسطوح و کتب التوراه و المذکور علی السنه الثقات یدال بظاهره
علی ان جنهم قد جاوز عن طریق الحق و بلغ حد الظلم و الفسوق و کان الباعث له لکنه لفسد اللذات و طایفه اللذات
و انما استعاضا لمیسل الی اللذات و المشغول اذ لیس کل حدیث معصوما و کل من نقی الی نبی بالخیر و موسوما و کل من
عین جنهم یا حی یا قیوم الی حدیث کما جعل و تا وید و نهایت حق و ذهب الی الحدیث محفوظون عیان فی التفسیر و التفسیر
ضوء العقاب است و انما فی التفسیر و الضلاله و حق کبار العقاب است و انما فی التفسیر و الضلاله و حق کبار العقاب است و انما فی التفسیر و الضلاله و حق کبار العقاب است
یعنی و لیکن جزیره واقع شده است در میان صحابه از کارزار و منزه است بر حدیث هر چه در کتب تفسیر و عقاب است بر این است که مستندین در آن
میکنند نظام هر گاه بر اینند بعضی ایشان تحقیق تجاویز کرده اند و هر چه در حدیث تفسیر و عقاب است بر این است که مستندین در آن
لکن ریاست و غیرت است و شهادت نیز که نیست بر حجاب معصوم و هر یک که ملاقات کرد پیغمبر را بشکلی موسوم است که در حدیث
عبارت حسن ظن ایشان با صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که از حدیث تفسیر و عقاب است بر این است که مستندین در آن
مستندین از حدیث تفسیر و عقاب است بر این است که مستندین در آن
بشارت داده شدگان اند و با او در دارالقرآن است و هر چه در حدیث تفسیر و عقاب است بر این است که مستندین در آن
عقل اهل سنت ثابت و محقق است و هر چه در حدیث تفسیر و عقاب است بر این است که مستندین در آن
گروانند که کلام فرقه بر رویین ضال نباشد و اهل انان کسب بجز نبی صمد و در کجا از حدیث تفسیر و عقاب است بر این است که مستندین در آن

همچو صحابه از حقوق صحبت و خدمت رسول معلم و جان باز و پاره و کف خاتمان و بدل مال و نفس در راه خدا و ترویج دین و شریعت خرا
و آیات نازل و نشان نشان و صحبت نالقه بر فیت و ملو مکان ایشان در نظر دارند و حق و معصرت ایشان نمی القران خوانند و فرقه شیعه غیر
از عیب و گناه نادره ایشان چیزی نمی بیند و قول مستثنی نمودن بسیار از صدها گناه خلاف مسلک اهل سنت است بلکه ایشان خطای
بسیار ظاهر میکنند و میگویند که قبل بخت صدور گناه کبیره و عهد از ایشان مثل زنا و لواط و سرقت و قتل نفس و شراب خوردن و بی زبخت سپو
یا خطای القابل جائز است و عیب بلکه انبیا می دارند و در مراتب ایشان سعی و سوزنکار میزند و میگویند که اگر از ایشان گناهی
صادر شده چه با که است انبیا هم صادر می شود و در بعضی از عیب آنها صاحب عقده میگویند و صاحب رسالت پس خاطر نشسته
معاصی را چنان سهل و سبک فهمید که در آن کتاب آن هیچ با کسی نمی دانند و حال آنکه خدا شایسته برتر گشتن است و باید شدیدی میفرماید و وعده او طال
تا چه نیم بنیاید چه عاصی خارج است از اطاعت خدا و مستحق عذاب شدید است حسب ارشاد خدا و معصرت انفریته که در حصول آن بسیار کس
جز هم کلی خاصیت قتیار بخدا است اگر خوب و معصرت نماید اگر خوب و معصرت کند چون معاصرت آن رسول با کتاب نام کبیره که وجوب ترویج
از بیان است جزوت و مبارزت کرده اند میخواند که فاسد ایشان بر هر مقامی که باشد علی اجمال میگویند که در تفسیر کتاب است با کسیست و حال آنکه
از کتاب بعضی معاصی موجب خروج از ایمان است و کلام او زبان جرم است نه در هر کتابی که قابل معصرت است و در نهایت عیب و عیب
صیایه بطرف شیعه در معصرت پیشینه اکثر مشهوره او را محملی بنامه قبولان و گناه کبیره نامیدند و نیز نظر بر حق صحبت و خدمت رسول
و ترک و طرد جاننازی با کسی ایشان می دارند که بعد از آنکه معصرت بر حق می خوانند و در ایشان را الهی است بر حق می دانند و تعجب است که این
حقوق صحبت و خدمت رسول را در نظر می دارند و جماعتی از ایشان که خدایات سابقه خود را گمان نمی کنند و گناهان عظیم و بزرگ است
اهل بیت رسول را ایضا با او اندر در چهار سال نیز برده حقوق ایشان منصف کرده اند اما مستقیم دین همین معصرت و حقوق گردیدند و شکر
ملاحظه نمیکنند در کدام است که در خدمت پادشاه وقت بیچاره و دل مصروف باشند و آن پادشاه پیش از وفات خود در رعایت و
حفاظت حقوق اهل بیت خود تا کید بدین امر فریاد میزند و بعد وفات او بر عکس صحبت او عمل می کند و اول در اوقات اولیای الهی هم در محول و
محزون سازند همین رعایت خدمت او است و باز متوقع رضا و شفاعت او میشوند و میگویند صحبت رسول بگناه است و این معصرت
آنحضرت معلم بر اوست میگردند و معلوم نیست که ایشان خدمت رسول چه کرده بودند و چه کرده اند و در اوقات نورانی حضرت زین العابدین
توانستند تا اینکه حکم حیرت از جانب خدا نازل یافت و چون در روزی رسیدند و میبایستند و ملو شکر گناه که در وقت آنکه رسیدند که نشد و نند
قرار نموده آنحضرت را در هزار تا اعدا دین تنها کند و بعد از این پاره و پاره رسول مقبول از آنجا که در حق ایشان سرودن
دین و ذکر معصرت فی القران پیش ازین گذشت و اما پیشه که در شرح ایشان مشغول اندازند و شوقها اندر شیعه بر روی پند
ایشان را ملاحظه میکنند بلکه چیزی که شایع و ذوالع است و در تمام امت آنحضرت معصرت آن شخص که میشوند و شیعه را ایشان
که نام عداوت ذاتی است که در صدر و تجسس عیوب نادره ایشان باشند و کدام تصور ایشان کرده اند همین که با آن رسول بگویند
و بچند الیه کرده اند پس از ایشان را مورد طعن و تشنیع میمانند و روایات کتب اهل سنت شایسته عدل عیوب ایشان است قابل
و بر نقل کتب زبان در و در گوایان در بعضی از شیخ معصرت از قرآن عاصی بر نذرند بلکه شایان اهل ایمان آنست که بگویند
ایها الذین یلیحلون ان جاءکم فاسق ببنی اقلینوا ان تعیبوا فواجهاله فعبیوا علی ما تظنون ان یدعون

باحتیاط و تدبیر کسی را از ایشان طعن و تشنیع نکنند یک شب و روز در باب آنها نماز مغفرت خواندن از ضروریات اسلام و اندر هر کس که آنها
گویدند و تشنیع نماید از جماعه مسلمین خارج شمارند اقوال ما شاکیه شیعه بر نقل کذا بان و دروغ گویان در پی طعن و تشنیع صحابه
روند بلکه از نقل کسانی که نزو اهل سنت صادق و معتمد علیهم و عرول و مؤلفین اند از اقوال ایشان در پی طعن میر و تشنیع
صحابه بخاری و مسلم و صحیح بن کعبه و جامع الاصول و مشکوٰۃ و تفسیر عیاشی و تفسیر کشاف و تفسیر کبیر و تفسیر مشهور و شرح صحیح
و شرح مرقا و استیجاب و صواعق محرقه و غیره و آیات قرآنی که در وعید و نذرت غلبه و فسقه و سوء بیان مؤمنین دارد از آنرا آن
حسابی برگزیدند و یا بر تحقیق علماء اهل سنت کار نمیشود و در قرآن شریفی نام کسی بصریح منبر صفت تا معتقد خوبی او شود و یا کج
صحابه علی الاجمال و در قرآن موجود است همچنین نذرت ایشان و ذکر لغات بعضی از ایشان هم بمانند که درست بلکه اهل سنت از قرآن
حسابی برگزیدند و در قرآن صحیح مؤمنین جا بجا مذکور است و اما که بن نویره و قوم او که درین برونند مترسیدند و اما آنکه از تعداد ایشان در
قرآن در یک مقام مذکور نیست و اگر از تعداد ایشان از خارج ثابت میکنند یا نیز از تعداد جمعی دیگر از خارج ثابت میکنند و هر گاه علماء
اهل سنت حال هر یک تحقیق نموده درج کتب خود کرده باشند باز از احتیاج به تنقیح و تصحیح آن قوی مانده و کسانی که قابل استغناء اند از
صحابه کبار در حق ایشان دعا مغفرت می خوانیم بلکه جمیع را از ایشان او بیاریم کسی می خوانیم در توسل ایشان جهت حصول مقاصد خود میگویم
اللهم یا صاحب عجل لیکن از کسی که علی و فاطمه زهرا آرزو دارند از ایشان رنج نمی بریم و بخوبی ایشان عقاید و ادبیم و چگونگی
جله ایشان را در یک سزا کشیم و با هر طیب و یا بس عقاید صحیح داریم و انصاف را از دست نبریم صحابی هر چه جمله کائنات از آن بعضی
او یک شخص شوم اند و آری ایها الذین امنوا اذبحوا انفسکم فاستجابوا لربهم و انفسهم و انفسهم و انفسهم و انفسهم و انفسهم و انفسهم
عشان نازل گردیده است که خبر دروغ با حضرت سائیده بود و آنکه در ضیاعی و مداریک و غیره تفاسیر اهل سنت است و ولید نیز از
صحابه کبار بود از همین بابی بخوبی صحابه توان بروقال نیز که حق تعالی مسلمانان را در کتاب خود به قسم منقسم ساخته قسم اول لفظ
اینها چون الذین اخرجوا من ديارهم و اموالهم يبتغون فضلا من الله و رضوانا و يذكرون الله و
رسوله اولئك هم الصادقون و حال بر آنقر است که سیرت کنندگان نهیرون که به شهوات از خانهها
و هموال شان در جایکه طلب میکردند فضل خداوند را و از حضرت میگفتند وین خدا و رسول او را و آن گروه ایشان از دست بازان
هم در اقوال هم در فعلان قسم دوم و الذین يتوالدوا و اولادهم من قبلهم و اولادهم من قبلهم و اولادهم من قبلهم و اولادهم من قبلهم
گرفتند در سیرت هجرت و خانه ایجاب یعنی بریزه مطهر همیشه از سیرت مهاجران یعنی انصار یحییون من هاجر الیهم دوست
پیارند کسی را که سیرت کسیر بلفظ ایشان یعنی مهاجرین انصاف دارند و اولادهم من قبلهم و اولادهم من قبلهم و اولادهم من قبلهم و اولادهم من قبلهم
تعداد و قدر در سینه با خود و از آنچه عطا داده شود و ایشان یعنی آنچه رسول کریم صلعم با ایشان عطا فرماید بان رضی میشوند و یوقون
عذراعتهم و هم و اولادهم خصما و انبار میکنند و مقدم میدارند انصاف مهاجران را بر نفسها خود اگر چه است با ایشان حاجت
سختی آنرا نمیدانند از آنکه در آنرا سبب حاجت میخوانند که حاجت مهاجرین را اگر دو تمام امور اهل ایشان قسمت یابند
و درین بوی مشغول هستند فان اولئك هم المفلحون و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس شود پس آن گروه ایشان غلبه مایند
انصار را در زمین آیه محبت مهاجرین و شدت آن بزرگواران است ایشان بنوده و همین سبب غلبه را و استیجاب علی ایشان ساخته

پس هر که از او نبوت و خلاص شود مشهور باشد از انصاری محبت مهاجرین را بشود خود سازد و از کینه و عدوت و طعن و تشنیع آنها دور بود و شب
 روز دعا میخواند و در حق آنها عزائم را زبردت میزند و در تقسیم دود مشورت و بالذین جا و امن بعد هم بقول و مال هر کسی است که از نزد او بر
 مهاجرین را انصاف میکند سر بنا غنفلها و لاخوانا الذین سیتقون ابایمان ولا تجعل فی قلوبنا غنلا الذین
 ایضا انک در حق صلحی که بر روی کار میاید از او برادران ما را که سبقت گرفته اند از ابایمان و گر و آن در و او با کینه و عدوت بر
 کسی است که ایمان آورده اند یعنی و در حق حواصی میبینند و از کینه سماوی میزدند که پروردگار را بر ستیکه مهاجران و رحمتی کند
 بر این یعنی دعا مارا از عاقبت نماز بر حق حواصی دعا بایر کرد و کینه کسی که میاید و هیچ وجه زبان درازی نباید کرد تا در تقسیم سهم سهم مال ایمان
 منشور بود و اقوال هر شکر جماعه مسلمانان بود کتاب مجید خود سه قسم تقسیم کرد و از هر است بلکه کسی است که تقسیم علیه مال فی و تقرار از انصاری
 را سزا می کرده است و نمیداند و بالذات از تقسیم نشان خارج اند این آیت در باره تقسیم مال فی است و آن مال مخصوص است بر سهم خدا
 و رسول پس علی و اقرار با انصاری و پیام و حکمین و انصاری پس مثل مال خمس که از آن مال رسول منحرف کرد و در مال فی مالی است که بدون مشقت
 سفر و تکلیف مثال است آید حجاب رسول خدا صلعم این مال را مالک است و انصاری است که بخوابد هر که خوابد بر بدو ان مال قبلیه بنی انصاری
 که چهاره طعن کرده بود و انصاری آن مال را مهاجرین عطا فرمود و انصاری از رحمت کسی که از انصاری انصاری بود حواصی مهاجرین را بر
 نفوس خود و اشیاء خود را مهور بوفه و پیشین اینک هر که از رسول من خوابد ایمان مال تقسیم که در سخن شاعر و باره آن گفتگو نکند خانیچه پیغمبر
 و ما الیکم الرسول فخذوه و وانتهیکم عنده فانه تموا و انقموا لله ان الله یضرب الاموال لالفقر المهاجرین ان الله
 پس از انصاری مهاجرین را عطا فرمود و انصاری از رحمت کسی که از انصاری انصاری بود حواصی مهاجرین را بر نفوس خود و اشیاء خود را مهور بوفه و پیشین
 اینک هر که از رسول من خوابد ایمان مال تقسیم که در سخن شاعر و باره آن گفتگو نکند خانیچه پیغمبر
 و ما الیکم الرسول فخذوه و وانتهیکم عنده فانه تموا و انقموا لله ان الله یضرب الاموال لالفقر المهاجرین ان الله
 پس از انصاری مهاجرین را عطا فرمود و انصاری از رحمت کسی که از انصاری انصاری بود حواصی مهاجرین را بر نفوس خود و اشیاء خود را مهور بوفه و پیشین
 اینک هر که از رسول من خوابد ایمان مال تقسیم که در سخن شاعر و باره آن گفتگو نکند خانیچه پیغمبر
 و ما الیکم الرسول فخذوه و وانتهیکم عنده فانه تموا و انقموا لله ان الله یضرب الاموال لالفقر المهاجرین ان الله

یعنی هرگاه بشود مستحق پس لغوا نه میشود و باید در غیبت یا اخبار را پس اگر انصاف مهاجرین را بافتن است محبت بر خود ایشان نمودن می باشد
علی الامام شیخ الفاضل و تلامذی او در نهاده ایشانکه فی وقت دون وقت پس او کا کاتب صاحب رساله که انصار از راه محبت مهاجرین را از
اختیار نمودند باطل محض است و تخصیص مهاجرین در اطلاق و تجاوز با این محبت بلکه محبت جمیع مؤمنین با هم الزام ایمان است چنانکه در
سفرنامه منون و انموذها بعضی از اولیاد ایشان ^{یعنی} چنانکه محبت مؤمنین واجب است همچنین عدوت و کینه هر دوین نیز واجب است
و ایشان را مورد سبام نمودن از ضروریات دین است زیرا که چنانکه در حدیث است همچنین بغض نمودن نیز واجب است و سبام
متعترف دانستن بر ما مهاجرین مخلصین و انصار سابقین و دیگر مؤمنین که سبقت ایمان برده اند از علامات ایمان است و از آثار دین است
است و در عقاب و آواز زهره قسم سوم و مثل شومر و قسم سوم مؤمنین اند که در کفر مغفرت میکنند بر سه خود و بر سه کسانی که سبقت برده اند از
ایشان ایمان که کسانی که مرتد شده اند از ایمان و خدا شکار دین آنرا تخصیص این ایمان کرده است که بر سه مؤمنین و کافر مغفرت میکنند چنانکه
سفرنامه و الذین جاءوا من بعدهم بقولون سبحنا نحن هذا الذین سبقونا یا ایمان
و این گفته است که بر سه صحابه علی العموم و کافر مغفرت کند صاحب رساله فقط صحابه از جانب خود تجویز کرده است و صحابه را نیز علی العموم هر که
بر سه باشد بکن یا این را که تسبیح میکند که مسلم مرغانها قورن و حدیث است مقصدش این است که عداوت رسول را بدعا مغفرت و غیر
یا و کینه ایشان را مورد عین تشبیح نسازد که ایشان از صحابه آنحضرت صلوات الله علیهم و از مهاجرین بودند و این برای جمیع ایشان از ناممکن است
قال و شک نیست که این وصف صحابه است و بر سه فرق یافته میشود بلکه بر افض هزار اهلن ایمان فاسد و بختاب آن یگان
میکند و همچنین خروج خنجر بر ایشان معلوم است که فرقه تابعیه اهل سنت اند نه انما اغان نشان و هو المطلوب این است و اهل حصول نوبت
اهل سنت و جماعت اقول بانه اند علی الکاذبین بلکه جمیع فرق اسلام بر سه مؤمنین سابقین و کافر مغفرت نیاید تسبیح و آری نام که
منبر بر نیست که بر سه فلان مؤمن و کافر مغفرت باید کرد بلکه علی العموم جمیع مؤمنین سابقین و هم مؤمنین لاحقین را بدعا خیر او میکند
و اگر مقصود این است که جمیع صحابه را مؤمن باشد یا هر یک یا منافق بر عا خیر او باید کرد البته این خاصه اهل سنت است ایشان را سبام کرده
و اهل سنت بر سب و سبام را که در زمان آنحضرت بود مؤمن باشد یا منافق یا مرتد گردید و باشد فاضل و بهتر می دانند کسیکه عداوت اهل بیت
رسول است آنکس نیز ایشان را زیادتر معتد و محبوب است بخلاف شیعه که هر کس را از صحابه آنحضرت بر رتبه و منزلت او می دانند پس
اگر ایمان خود ثابت و برقرار است او را از اخبار و ابرار است میداند و اگر از طریق حق شرف است او را سبب نمیدانند و روافض بر سبام خود
طعن میکنند و طعن میکنند حسب تحریر علماء اهل سنت بی برهه بظلمه و غاصبان حقوق آل نبی میکنند بر مؤمنین و مؤمنین محض و
تخمان فاسد خود بچسبند از شهرت بسیارند بلکه شایسته بر آن روایات کتب اهل سنت و در حیوة الحیوان و سیری شافعی مرقوم است که ابوبکر
کوفی از عمارق علیه السلام التماس کتابت بنام اهل کوفه نمود و گفت که بنام مردم صحابه رسول را بدسگویند بر سه مائت ایشان
تو ای نبوی حضرت صادق نوشته و مندر عدم اطاعت تحریر خود پیش آوردند و در جوابم العظیمین از ولر قطنی روایت است که ابوبکر
از امام محمد باقر گفت که اهل کوفه گمان دارند که تو صحابه رسول را بدسگوینی کتابت بنام ایشان بدو که با ایشان برسانم که بدسگویند
آنحضرت نیز عدم اطاعت تحریر خود کرد پس علی الامام بن شریقه در شیعیان اهل بیت جاری مانده است و آل رسول دشمنان
خود را بدسگوینی دانستند و اگر ایشان را مؤمن باور میکردند چنانکه مؤمن باور میکنند و کسیکه مؤمن را بدسگوینی یا بدسگوینی خصوصاً صحابه رسول

مقبول را در این گزرا ایمان بهر نیست و تخریح و نواحد بی نیز برادر که کمال شستند فرقی که است این است که ایشان آن رسول را
بیدی یا می کنند و این سنت در شخص فصیح و قوی است و ساقب ایشان سعی موفور کار میزند که رتبه ایشان اخطا پذیرد و در نظر مردم
ایشان را چندان وقت و فضیلت باشد که توهم تخریح و تفوق ایشان بر ایشان پیدا کرد و در عداوت امر است قلبی منحصر بر اعلان و اظهار
بلکه از فعال و آثار شخص نیز بران شد لالی توان نمود و بعضی علی الاعلان هم عداوتی پیدا کردند چنانچه منظره از عداوت اهل سنت قبل
ازین تخریر نموده و قاضی ابن خلکان در روایات اعیان میگوید که کان علی بن ابی طالب القرشی من قران علی کره
الله و وجهه لا یحبک الا محبة مع الناسان چنانچه صاحب تحقیق در حاشیه کتبش مرقم نقل آن نموده یعنی بود علی بن ابی طالب قرشی شریف
از علی کریم شد و چه زیرا که دوستی علی جمع میشود با دشمنی و شک نیست که اهل سنت لشکر عاقلانه را که دشمنان علی بودند از اهل سنت می شناسد
و همچنین بود آن معاویه را که به ایشان عداوتی بود و در طرفین است که اهل سنت عداوتی را حتی قطعی میدادند و کسی که قائل حقیقت است
و در رانندگی و خارج از ایمان میدادند و معاوی را محمول بر حبیب و بیایند و عداوتی را محمول بر حبیب و بیایند و این بدست می آید و او عداوت
اهل سنت بجهت آل رسول قوی است لسانی که بر یارانه ندارد چه محبت است که عمل بر احوال محب خود کند و ایشان در اکثر مسائل مخالفند
علی بن سیرت و آنجناب را نیز از محبت آن است فهمیده و در مخالفت آنحضرت با آنکه ندارند و این لقب اهل سنت نیز بر سر این فرقه در
زمان معاویه بن ابی سفیان حاصل گردید است چنانچه شاعر است بر آن کتاب صواعق محرقه پس اهل سنت در اصل از تابعان معاویه هم
و معاویه و همایان او بارشاد و خاب رسالت ابی جهم اندر چنانکه در صحیح بخاری و فتح الباری شرح او مرقوم است که آنحضرت صلعم فرمودند
عما استقلنا القبة الباغية يدعونك النار وتدعوهم الى الجنة یعنی ای عمار قریب است که قتل کند ترا گروه باغی خواه
خواند ایشان را بسوی دوزخ و خواهی خواند ایشان را بسوی بهشت و شک نیست که همایان معاویه عمار را که همراه علی بود قتل کرده اند
معلوم شد که همایان معاویه که اهل سنت و جماعت بودند چینی بودند و همایان علی که شیعیان علی بودند از اهل سنت نبودند و در نکات
شیعه شکی نیست چه ایشان متمسک به ابی بیت علیه سلام و نکات شمرست و سر روی ایشان بعد آنحضرت صلعم موافق صحیح شریف
الذی تبارک فیکم الثقلان ما ان تمسکتم بهما ان تضلوا و احدهما اعظم من الآخر کتاب الله عزوجل
تجل جود من السماء الى الارض و عترتی اهلیتی و لم یفترقا حتی یردا علی الحوض و انظروا کیف
تخلفونی فیها و حدیث مثل اهلیتی فیکم مثل سفینة نوح من یرکبها نجاتی و من تخلف عنها عرق
در حدیث اول عترتی اهلیتی موجود است و صاحب تحفه لفظ اهلیتی را از جهت تعصب محذوف ساخته فقط عترتی را باقی گذاشته است و
معنی آن عالم گرفته است یعنی آل رسول باشد یا کسی دیگر از قریبان آنحضرت صلعم متمسک با اهل بیت مخصوص نباشد و آنکه اهل سنت می
سکندند قول آن حضرت صلعم را در باره فرقه ناجیه ما اناعلیه و اصحابی نیز مفید طلب است چه با سر روی میسکندند چه با
که بر آن آنحضرت و صحاب هر دو متفق بودند و آنکه صحاب بر آن متفق باشند که مخالف عمل رسول مقبول باشد و اهل سنت سر روی صحاب
تنها هم نیامند که خلاف ارشاد آنحضرت صلعم باشند و در سر روی اهل بیت تنها البته نکات تصور است زیرا که سر روی اهل بیت بعینه
سر روی رسول خداست از جهت انتقال علم از آنحضرت صلعم با ایشان سینه بسینه چنانکه در صواعق محرقه مذکور است که آنحضرت فرمودند که
تعلمهم فانهم اعلم منکم یعنی تعلیم کنید ایشان را یعنی اهل بیت را بر سبب اینکه ایشان عالم تر از شما و این ارشاد آنحضرت و اهل

سیکندری کثرت کلمات علم و عدم فقار ایشان در علم بود و یکی سوا آنحضرت صلعم و بنا بر آن آنحضرت صلعم و پیروی اهل بیت صلوات الله علیهم
 خود نکون و چنانکه در پیروی صحاب مطابقت پیروی خود افزون و در پیروی علم قرآن نیز مترادف اهل بیت بود و بنا بر آن علم افتراق قرآن از اهل بیت
 از شاد و کزیند و تمسک بر پیروی اهل بیت بود و پیش علم پیش که نجات در پیروی اهل بیت منحصر است بعد آنحضرت صلعم و نیز به نجات شیعیان علی
 بشارت نامه معذره منقول است که آنحضرت بار بار فرموده اند یا علی انتا و منشیقتک فی الجنة و علی استیغته الفاترون
 یوم القیامة فی الجنة چنانکه در بعضی محرقه و غیر بطریق معذره مرویست و اهل سنت و جماعت را گاهی فرموده اند
 که ایشان یعنی شما آنکه صاحب صحیح موعود و موافق قرآن و اهل بیت میگردید و در آخر این بشارت چنین است که الا من یرع
 انه یحک اقوام یصخرون لاسلامه یقال لهم الراضة این تشبیه از تشبیه است و این اوی بزرگ است
 و دلیل بر منع آن این است که واقفان علمات ایشان در اثر روایت چنین نوشتند که لایستمدون جمعند و نجات و نطفون علی السلام
 یعنی حاضر جمع و جماعت نخواهند شد و برگزیدگان طعن خواهند نمود و شیعیان در زبان سابق بسبب غلبه اهل بیت از جمع و جماعت موعود
 نرسید و حق صورت نمی بست بنا بر آن اهل حق حاضر جمع و جماعت نمیشوند و از داب و نرسید شیعه نیست که عقب هر لفظی و کونی نماز گذارند
 ازین جهت در آخر بشارت جمعی شدن شیعه این فقره را از کتاب خود یاد کرده و درین که اکنون در شهر و قریه و بیگانه و جماعت بطور نرسید
 شیعه بوقوع می آید اگر این فقره اخیر از شاد و آنحضرت می بود و وجود جمع و جماعت و شیعه گاهی صورت نمی بست و آنکه صاحب تحفه میگوید که با هم
 شیعه علی و شیعه اولی چون روایتش با این لقب لقب شد و اما ترک نمودیم میگوید که هر کلماتی شعور می آید و این مقول او را پس از آنکه جمعی بر
 شیعه گفتن چنانست که سپاسی را سپیدی گفتن بلکه شیعیان علی کسانند که تقسیم قلب میمان جان شاد و پیروان استوار حضرت علی اند و این
 هم بیان عالیله و معاویه را نیز از نمره اهل سنت میداند پس باید که ایشان هم شیعیان علی باشند و چنین بر لیاقت و نفوس را طفل و برسان
 هم پس بخواند که در چگونگی معقول باشد که چیزی که مروج و بیشتر در خول جنت نعیم باشد از امثال ثورون بقول حق سبحانه تعالی استبداد
 الذی هو ادنی بالذی هو خیر تغییر بیشتر بدیل نمایند و هر گاه اهل سنت در جواب شیعه شیخ میباشند بر مضمون که
 چیزی میگوید و من سبب که میباید قول صاحب تحفه و در ساقوال سلف او را نقل میکنم تا معلوم شود که شیعیان علی کیستند بعد از آن
 فیروز آبادی در قاموس میگوید شیعه الرجل بالکسر اتباعه الضارة والفرقة علیة و یقع علی الواحد و کاتبین
 و الجموع و المذکر الموثق و غلب هذه الاسماء علی بنی علی و اهل بیته حتی صار
 اسما لهم خاصا یعنی شیعه در پیروان و یاران او هستند و فرقه علییه و واقع میشود بر یک کس و کس و جماعت مروج
 و مذکر و مؤنث و غالب شیعیان هم بر یک دست دارد علی را اهل بیت او را اینکه گوید هم به ایشان خاص و معنی الدین بخوبی و تفسیر
 معالم التفریق غیور سید که ان المسیر و مذاهب عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و سلمان انفارسی
 و ابو ذر و عمار و الشریک و ماثلک و ائمة اهل البیت و العقد علیهم مذهب شیعه ام الا امامیة من الفقهاء
 یعنی مسیح یا زید یا عبد شمس بن عباس و عبد شمس بن مسعود و سلمان فارسی و ابو ذر و عمار و الشریک و ماثلک و ائمة اهل بیت است و طبعه شمر
 بر آن نرسید شیعه ایشان که امامیه اند از فقها و شراح موافق میگوید شیعه ای الذین تتالیعوا علیا و قالوا انه الا ما
 رسول الله صلعم بالنص ارجلیا و ارجلیا و اعتقدوا ان امامته لا یخرج عن عترته و ان خرجت فاصلا
 نظر

يكون من غيرهم اما بيقينته مندر و مراد كذا...
بلى بل يفتي و فتاوى كذا...
بچنين صاحب بل...
كثيرا يوكبر...
يعني بيرومي...
بل كل عمل...
حضرت بيرومي...
طالب العلم...
را منحصر...
كسي است...
شعري...
و نجات...
متوانند...
محکامات...
که بار...
گروا...
باشند...
قراره...
و بنده...
روایت...
عناوین...
مناظرت...
جوابش...
و بگو...
اهل سنت...
باید که...
بآن راه...

و کسانیکه در حق مهاجر و انصاریین سخن دارند آنها را به خصوص قطعیه متناهی نماید از نگاه بحث و گفتگو کتابی در جواب و سوال علی بکار برده اند
بعثت زبان درازی کرده و مخصوص را انکار نموده بر چه خود آتش و دوزخ خریدند از قسم مسلمانی خارج میشوند و قول محمد ص که آیات
بنیات متضمنه و غیره و مترجمین و عساکر رسول خدا و قرآین اقوال آنحضرت صلعم و قاریین چهار و مترجمین اسلام و قرآین اولاد و
روایتی که مصنف رساله ایراد نموده ام و ایشان را بشواید دیگر آیات متضمنه از مهاجرین و انصاریین و در حدیث مستثنی ساخته و بر کثرت
منافقین هرگز دعوی مانیت و ما یحکم مهاجرین و انصاریین سخن میداریم و نسبت بساکنیکه ساکنان میدانند و ایشان را بنده و من قطعیه
مستثنی کرده و منکر نص قرآنی را کافر میدانیم و ایضا بشوید زبان درازی از عاقلانست که بحسب عثمان بیگناهیقت اقتلوا اغتلا قتل الله
عن الله حراق المصاحف که پیش ازین بیان آن گذشت و اهل عائشه و طلحه و زبیر و معاویه را از قسم مومنین خارج کنند بعد از آن
اراده گفتگو با سازند و باز به پیش که ما چگونگی دیگر آنچه طلحه و زبیر را حکم خدا و رسول خارج از ایمان میکند قال آنرا معلوم است که در قرآن
یک آیت هم بکفر و نفاق مهاجرین و انصاریین موجود نیست اقوال و تفسیر همچنین خود معلوم است که در قرآن یک آیت هم بکفر و ارتداد
مالک بن نویره و غیره حقیقتا و غیره موجود نیست لیکن نمیدانی که خدا تعالی در قرآن کثرتی مهاجرین و انصاریین و دیگر مومنین
تا در خطاب کرده میفرماید که یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دین الله و من یرتد عن دینکم عن حنیئین
قیمت و هو کافر الا ینة ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبیان لهم الهدی لکن الله لیس فی آیات
ولایت میکند بر کفر کسانیکه ایشان بعد از ایمان بر او ارتداد رفتند و ارتداد بعضی از ایشان را قبل از این رسیده ام و چنانکه
بهمین نام مهاجرین و انصاریین هم مشعره از ادب ایشان در قرآن موجود نیست همچنین در باره ارتداد مالک بن نویره و غیره و دیگر فرق
که نزد اهل سنت بر او کفر و حجت نموده اند نیز کلام آیه در قرآن موجود نیست و چنانکه در مهاجرین و انصاریین هم در قرآن است
همچنین در فرق مذکور نیز در ضمن روح مومنین مندرج است پس اگر در قرآن یک آیه بکفر و نفاق مهاجرین و انصاریین موجود نیست
همچنین یک آیه بکفر و نفاق مالک بن نویره و غیره هم در قرآن موجود نیست حال هم که اهلیم و منافقین و مهاجرین و انصاریین در داخل بود
چنانکه رسول خدا صلعم فرمودند که در جواب من دوازده کس منافقند و در پشت کس از ایشان چنان هستند که شتر در سوزن
خواهد رفت و ایشان در پشت نخواهند رفت و هر قدر که آیات در باره منافقین قبل ازین تفسیر نمودی همه در شان ایشان است چه
بعضی از منافقین در مهاجرین و انصاریین موجود بودند قال پس ظاهر شد که مذکور منافقین بر آیات قرآنی نیست بلکه قسم تواریخی
غیر صحیح و روایات عقلی است و قرآن کذب و مبطل آنقصص و مبطل خیالات شان است پس معلوم شد که مذکور ایشان مذکور است
نیست چرا که مذکور اهل بیت خلفای قرآن عاقلانند مذکور این نتیجه همین مذکور اهل سنت است که موافق قرآن شریف است که امام حقیقی
و پیشوای حقیقی جمیع اهل اسلام است همه جا و هر وقت میسر و موجود است قول اهل سنت مالک بن نویره و مومنین را با وجود نزول چنین
آیات روح عدم در روایات در شان ایشان مترد میگویند پس ظاهر شد که مذکور اهل سنت بر آیات قرآنی نیست بلکه قسم تواریخی
غیر صحیح و روایات عقلی است و قرآن کذب و مبطل آنقصص و مبطل خیالات شان است پس معلوم شد که مذکور ایشان مذکور است
غیبت چرا که مذکور رسول خدا خلفای قرآن نباشند مذکور شیعه مطابق قرآن مجید است و از خود مسلک ما فرقان حمید و ولایت اهل
کس نیست که در حق علم پیغمبر و عالم قرآن شریف اند و موجب حدیث شریفیانی تا از کتب و نقلین علی و انصاریان و انصاری

وویل بر روی ما آن است که اهل سنت آن بتراف دارند عقول و دانی در شرح عقاید و عقاید و در نجات فرقه شیعه میگویند تا آنکه
تسکون فی عقایدکم با احادیث صحیحین و روایت معتبره و عن اصحاب ائمه و از وی عن خواهرها الا ضرورة و
لیست مسالون مع عقولهم کالمعتزلة و من یجحد و یخذلهم و کلام النقل من غیرهم کالشیعة المتتبعین
بیسار و غی عن ائمتهم کاعتقادهم العصبه فی سحر یعنی بر سببکه ایشان یعنی اهل سنت تسکین بنیانند و عقاید خود را با احادیث
صحیحین و روایت معتبره و از اصحاب ائمه حضرت و تجاوز نمیکند از طوایف آنها که از روی ضرورت و نسی آورند و نمیکند از بر اعتقادها که خود
مثل منزه و کیه که کلام تمام ایشان است و در نقل از غیر اصحاب آنحضرت مثل شیعه که متبع کنندگان اند چنانکه روایت کرده شده است
از امامان ائمه اربعه و معتقد کردن ایشان عصمت را در ایشان یعنی در ائمه خود یعنی پس درین که مذکور است مطابقت شیعه است
که پیروی از ایشان بنام ائمه یا موافق اهل سنت که از پیروی ایشان پیروی و بلکه قصص تواریخی را نیز فرقه شیعه اخذ نمی نمایند
و پیروی از ایشان با شد از اهل سنت علیهم السلام و احدی قول از فساق و جهلاء و رجال غیر متحذین که اهل سنت است که خود پیشوایان ایشان
بغیر از ائمه نیست خود میگویند و در مسائل و شبهه غلطیها میگویند و در هر گاه حال مقتدایان برین نوح باشد پس در مقتدایان ایشان
و تکرار را مذکور است که مطلق گفتن ناشی از کمال حماقت و جهالت است بلکه کلام هم خود شامل است بر قصص تواریخی و مذکور است
چند قصص تواریخی نیست و اگر مطلق است بر قصص بر ستم و ستمیاری و غیره است که کفار مقابل قصص انبیاء آنها را می آورند و بنا بر مذکور
باین گونه قصص و اسبب نیست بلکه بر قصص واقعیت است که در زمان آنحضرت سماع و بعد آنحضرت حاوش شده اند و علماء و امامان آنرا ضبط
نموده و در کتب خود شرح کرده اند و اگر تواریخ قصص تواریخ ملاحظه حسابی بر نمی داری پس از کجا میگوئی که شیخین ایمان آورده بودند
در همراه آنحضرت هجرت نموده بودند و اصحاب آنحضرت ایشان را حلیفه کرده بودند و ایشان ملک روم و فارس را گرفتند و فوکران
بسیار بودند و قرآن موجود نیست بلکه میگویم که ایشان از ابتدا ایستادند و در میان سایر صحابه ابو سفیان و غیره کفار بودند
مسلمانان مقتول شده بودند پس باید که جمله این امور از قرآن ثابت کنی و چون شعریه لا شعوریه در هر مقام از عقل سلیم که فراق
حق از باطل است برات میجویند تا بر آن سخنان بجز سر و پا میگویند و بی بضمون قرآن نیز بر مذکور که فهمیدن آن موقوف بر عقل
است و در اینجا در اکثر مقام فرموده است که سطلیم تعقلون و تسک بر فرقه اهل قرآن است و هر فرقه از قرآن را بی بطرف خود میبرد
بنابر آن که تواند کرد که سطلیم خود را از قرآن اثبات رسانند چنانکه شعریه از اسلام دارد و سایر آیات مطلقه علمه کالیسمن و کلام
حقیق و عقده کشافی از آن خلیفه صدر است پس این عموم آیات در کتب مبارکین و انصار آورده که لاف زنی میانمی که من
از آیات قرآنی مقصود و مورد متحقق نموده هم که یکس دفع آن تواند کرد این مغالطه است صریح که پیش ضعیف بسبب بجهت نمی از
و جاقل نسیم مرکز این چهارده را پس میگویند این ابدا فریبی صاحب رساله بر اهل حق صلیحیه دوستی نخواهد کرد و بجز جهلاء و جمعا و احدی
که قائلین و هم شعریه نخواهد شد و مذکور است همین مذکور است باقرار علماء اهل سنت و این مذکور است چگونه مخالفه بلحاظ
حقیقت بلکه مطابق است باقران مذکور است البته مذکور است بل بیت نیست بلکه مذکور است ایشان در اصول مذکور است اهل حق است
در فرقه مذکور است یکی از ائمه اربعه و شافعی و مالک حنبلی است که اقره علماء هم کتب ایشان را از اول تا آخر چنانکه از ابتدا
مسائل را به مسائل کلاسیه و همچنین از طهارت تا آخر فرقی قضیه سننه علماء ایشان سواد مذکور است ابو الحسن شعری یا ابو منصور رافری

والبصیفة و شافعی و مالک و احمد و محمد و ابو یوسف و زفر قول یکی از اهل بیت هم هست یا در معنی چون در مقام عدل و آنند میگویند که
تا پنج عشرت هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و سی و دوم و سی و سوم و سی و چهارم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم
اعتراف دارند صاحب جامع الاصول که عبارت از صحیح است و کتاب خود جامع الاصول بنویسید در تفسیر حدیث ان الله یحب العیفة
هذه الامة علی اس کل سنت من یحید و الحادیینها و میگوید که لازم نیست که بجز درین یکم و باشد و پس از آن میگوید که
و نحن نذكر الامم المذاهب المشهورة في الاسلام التي علیها مدار الاسلام في اقطار الارض و هي
مذاهب الشافعی و ابو حنیفة و مالک و احمد و حنفیة و ما ذکر می سازیم اکنون نزد ما مشهوره را که در اسلام اندازند که بر آنها
مدار اسلام است در طرف زمین آن غیر شافعی و ابو حنیفة و مالک و احمد و حنفیة است و در ریاضه اولی محمد بن بابا قرطبی اسلام را از فقها شیعه
نوشته است و در ریاضه ثانیه این عبارت تحریر کرده و اما من کان علی سراسر المائة الثانية فمن اول الامر للماصون الرشدین
و من الفقهاء الشافعی و الحسن بن زیاد اللؤلؤی صاحب ابی حنیفة و الشیب بن عبد العزیز من اصحاب
مالک و اما احمد فلم یکن یومئذ مشهورا فان مات سنة احدى و الاربعمائة و مائتین و من
الامامة علی زعمی الرضا یعنی و لیکن کسیکه بود بر سر امامت شافعی پس از ابو شایبان مامون رشید بود و از فقها شافعی محسن بن یحیی
اولی از اصحاب ابو حنیفة و شیب بن عبد العزیز از اصحاب مالک و لیکن احمد پس از او در آن روز مشهور بود و سببیکه او مرده بود در سنه چهل و یک
در صدر ریاضه فقها ابو حنیفة علی بن ابی اسحق الرضا بود و منتهی دیدی که تمسک با اهل بیت یا اهل سنت را صاحب تحفه را چون ازین قول
پس بیستم زبید در تاول آن میگوید که مقصود صاحب جامع الاصول ازین قول آنست که بزرگ شیعه علی بن موسی از فقها را با مسی بود لیکن
تعجب است از چنین شخصی نامی که از عبارت با تقدیم و تا آخر غماض نموده بی سرو پا حرف میزند و نمی بیند که از ما تقدیم و تا آخر چه بر می آید
و اگر مراد صاحب جامع الاصول بزرگ شیعه است پس باید که همه جایز بود ما را باشد هم بر شافعی و صاحب ابو حنیفة هم هم هم صاحب مالک
و ندیدیم چکس صحیح و واقعی بنا شد پس کار اهل سنت عجیب غریب است که دعوی تمسک با اهل بیت مینمایند و در هیچ مقام قول ایشان
را مستند نمیکردند تا این حدت در هیچ غریب است گوش زد کسی نشد باشد که با وجود دعوی تمسک با اهل بیت چه از انبیا
و اوصیای بزرگ از فقها و علما و جم غفیر خلافتی در هیچ جهول و فروع تمسک بقول او نشوند و در هیچ باب از مسائل اصولیه و فروعیه فتاوی
اوراستند خویش نگردانند و خود را از انبیا و ائمه با و مشو با سازند و شیعیان اهل بیت و موافقان عشرت ظاهر را که تمسک با ایشان
هستند علانیه متخاف از تطهیر می نامند چه در او درست و در کسی که کتب چرخ و دایه قال پس معرفت امامت قرآن و شاک
و کسی بر هر کلمه گوید و فرض تا در زمره من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة تصد و نشود و اقوال از من است
مخمس قرآن چه بر می آید بلکه واجب است عمل بر آن و اگر قصار به معرفت آن باشند پس این حکام که خدا تعالی در قرآن کرده است
و خواندن سوره آن که در نماز واجب گردانیده است این همه عیب محض باشد و استن نفس قرآن واجب باشد و پس و اگر مراد از عشرت
تجاویل بعد تعلم قرآن باشد پس ابو حنیفة یا دیگر فتن قرآن هم واجب نمی دانند و کلانة بعضا و اگر ترجمه آن یاد کرده در زمانه بخوانند تفر
او جائز است مثلا عوض بدامتان در نماز و بزرگ سبز گویند کافی است است در معنی این حدیث و دست و پا نیز نهند و لیکن از معنی
صحیح آن بجز در زمانه اگر عقاید معنی حقیقی آن دارند از مذاهب خود دست بردار نشوند چه معنی صحیح این حدیث آنست که کسیکه برود

و نشانیست امام زین العابدین در صورت جلالیت یعنی موت کفر پس معلوم شد که بر کسی هر زمانه امام است بلکه آن غیر امام زمانه سابق است
و این سنت رنگ رنگ معنی آن بیان میکند یعنی سبب سبب که مراد از امام قرآن است و این امر نیز باین معنی است و مخالف معنی حدیث
نیز است که در حدیث قدسی است امام مذکور است اگر مراد از امام قرآن مجید باشد پس از معرفت مخصوصه قرآن بدون علم و قرآن آن صحیح باشد
نیست و نیز قرآن در جمیع از منتهی است پس در حدیث نبوی هفادت کردن امام زمان آنکس گفتن امام زمانه در صورت مکرر بیجا میگردد
پس معلوم شد که امام هر زمانه علمیه است تا کسی در وقت شروع و همین تیار است از حدیث و بعضی از علماء اهل سنت میگویند که مراد از
امام پادشاه عصر است و بنا برین لازم می آید که هر کس که در زمان زید و عمر و ان و جنگی خان مرده باشد و ایشان را نشانده باشد کافر مرده
باشد و بر مفسرین غیر می آید که ازین لفظ که بجز علم است از هر چه خلیفه و اولی است عرف این قسم معانی بعید و اراده کردن محض مکابره است
و بعد از امام سعد الدین انصاری در شرح عقاید در مقابل کسی که این حدیث را در دلیل آورده است و واجب بودن نصب امام انصاف داده که کسی
غیر امامی که در شکل است بنا برین حدیثها ما عجب از ذکاوت آنها و دعوی علم و دانش گشته که بعد از طهارت عباسی کار شکل است و بر خود پسندید که
تغفار بنی امیه و خلفای بنی عباس امام او و سایر حقوق باشند و نشان دادن ایشان با عتق کفر باشد از علامه و اولی سخن خوش طعانه مشهور است
بر سپیدان که امام زمان کسیت در جواب گفت اگر از شیعه پرسید میگویند هر چند این امام حسن عسکری است و اگر از اهل سنت و جماعت
سوال کنید میگویند سلطان یعقوب بن حسن بیگ ترکان است قال بخلاف معرفت امام و خود که تفرقه شیعه بخوف مشاعر و تحقیق و مستوف
و تحقیق بر حسب بغض و بدعتی دارد شادوی و در صورت معذرت بالفعل معرفت و ثابت قرآن است و معانی است که بر وقت ظهورش است
امام زمان نزد شیعه از خوف شرع الله هرگز منتهی نیست و نه ظهورش موقوف بر وجود کثرت انصاریست و کسیکه ستارا آنحضرت را محمول
بر خوف کرده این قول بر سبیل شرع است و این در اول علم بودش آنحضرت را معجز که در غار ختنی شد و از خوف شرکفار با وجودیکه عالم
بودند با اینکه من بر کفار غالب خواهد شد و درین من اهل تمام عالم خواهد کرد بلکه حضرت امام زمان صاحب علم خدایت هر گاه مصلحت او مقتضی
ظهورش خواهد بود و انگاه ظاهر شده زمین را ملوای عدل و داد خواهد کرد و وجود امام زمان ثابت و تحقیق است باقر علماء اهل سنت شیخ محمد علی
عربی در کتاب فتوحات مکیه در باب ۴۹۹ می نویسد ان الله خلق خلقه فیخرج من عنقه نوره و ان الله صلح من لدن فاحله الامم
اسم رسول الله جدا له حسین از علی بن ابی طالب یعنی بر سر خدا خلیفه است پس خروج خواهد نمود از عنقه رسول خدا صلح از اولاد
خالد نام او نام رسول خداست بعد از حسین بن علی بن ابی طالب است و در کتاب یاقوتیه جواهر در حال امام مهدی مذکور است که او
از اولاد امام حسن عسکری است و مؤلف آن علیه السلام در نیمه شب شعبان سنه دو صد و پنجاه و پنج هجری است و او باقی است تا اینکه
فرمان شود و کسی بن محمد مجتهد خواهد بود است شیخ حسن عراقی در حال خروج آنحضرت مفصل و شرح تخریر آورده شیخ عبدالحق در رساله
ساقیه که در باره و حال امام مهدی و ولادت آنجناب می نویسد یکم میگوید که پیش ابو محمد حسن عسکری رضی الله عنه آمدم و بود در پیش
دیدم و چاکسار بود و او را نور و عظمت دیدم که دل من گرفتار او شد گفتم سیدی حج علی داری جان این مولود مبارک که آن
علم را بمن اتقانی گفت یا حج این مولود متظر است که از این انبیا داده بود و در گذشته الاحباب در حال امام در او هم امام
مهدی مذکور است که و آن امام ذوالقهارم در کسیت و امام باقرت خیر الامم علیه و آله تحقیق الصلوة و السلام موافقت دارد
و مهدی متظر و خلف صالح و صاحب الزمان در القاب او قلم است و نیز می نویسد که واجب العطا یا مثل سعی در حالت طفولیت

اور حکمت کرست فرمود و میفرمود که در هر دو ایام من در اسکان از نظر فرقی بر اینها غائب شد و سبط بن جوزی در تذکره خواص ائمه در صفی معتبر
الائم و رجال امام مهدی می نویسد که محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن
ایضا علی بن امام حسن و کتبه ابو عبد الله ابو القاسم هو الخلف الخیر صبا الزمان القائم للنظر انبیاقی وهو اخر الامم و ابن ابی عمیر
در جامع الاصول و محمد بن محمد بن یوسف شافعی در کتاب البیان کمال الدین بن طاهر شافعی در کتاب مطالب السؤل و شیخ زکریا
در فصول مهمه و سکا ایشان اکثر از اهل سنت در رجال امام مهدی که موجوده قائم است تحریر نمائید و متعصبین ایشان معانی بن
چو صاحب تحفه انکار آن میانید و در حدیث و مناجات و لم عرف امام زمانه مات میتة جالبیه فقط لفظ معرفت مندرج است که امام
آن خود نشانند که گیسو از آنکه شایسته قوال او گنجد و خلقی از جانب فیض هدایت که شایسته علی الاعلان منتفع باشند و متفاسر حکم
از روایات بکلیه فیض نجات و ستاره جاری است مثل آفتاب که در برابر ستور باشد و اکثر گمشدگان را هدایت میکند و مشکلات و تیرگی
سیاه را بکین بالتمییز و تشخیص محکیم آنحضرت را می شناسد مثل بعضی از سایر مشایخ حضرت خضر و ایاس که خدا شیخ ایشان را از نظر خلایق
گروانیده است و آخر پیغمبر بر سر هدایت می باشد پس ایشان را از محققان و شایسته از نظر خلایق پس معلوم شد که کدام مصلحت است در خفا
ایشان محققان امام زمان است و معرفت او موقوف بر روایت او نیست بلکه استین او است که امام امام مهدی بن علی عسکری است و
فانهم موجود است بر کس با کافی و وافی است و در حدیث حکم و خوب متابعت قوال و کس مذکور نیست و فیض هدایت او در خفا جاری
است و حال بعضی اخبار و آثار مشعر بر فضائل و مناقب خلفاء ائمه و کتب این فرق و اکثر روایات احادیث نزد اهل سنت شایع است
در باب استمات خلافت خلفاء شیعین و در میان مقامات و درجات عالیات شان واقع بود لیکن جمیع سبب غشاوه غنا و انکار
در روایات ضعیف و وضع و تقیه در آن اخبار و آثارش می آید و تاویل باطل بکار میسر نیاید آن از ایل و آن اخبار روایات در کتب
بر آیات بنیات و نفوس حکایات کتفان و هم اقول ختم خبر در کتب شیعیه مشعر بر فضائل خلفاء مشعول نیست و آنچه که در کتب
اهل سنت و ریاض تحقیق خلافت ایشان مروی است از جمله موضوعات است که در روایات شیعیه لو توضع آن رسیده است و اگر
آنرا اصلی می بود بوی که در آنجا آورده اند استند خود میگردانند و آیات بنیات را که بر عهده خود در روایات خلافت رسیده اند میگردانند
آیات مذکوره را بخلاف و درج ایشان همگونه مناسب نیست چنانچه پیش ازین واضح کردیم و نام کسی در آیه مندرج نیست که نوعان
خوبی پسعت او کرده شود و نصب میگویند که آیه من الناس من ایشری فلسفه بنیاد امر کفایة الله و حق قابل علی مرتضی نازل
است پس چگونه مسلم شده شود قول ایشان و این آیه نیز و ایشان نیز از آیات بنیات و نفوس حکایات است و ایراد موعود آیات در
بیخ خلفه فقه مجال با ایشان نمی بخشد چنانکه حال دیگر اهل رده فائده نه بختی حالانکه ایشان نیز در روایات درج بود و قابل
هر که متوجه و متصدع جواب این کلمات شود باید که از اخبار و آثار غرض بر آیات قرآنی و منطوقات و قرآنی که تاویل از آن
را نه بنود کتفان یا ترازه انکار و در رجال وضع و ضعف و مقلد تقیه و الحوائج از جانبین سرد و مانند اقول در هر مقام اول جواب
آیه از آیه داده هم که بر سر دفع موعود باطل مخالف کافی و وافی باشد و در هیچ مقام آیه قرآن را با اول نکرده اند هم بلکه با غنی
در جوابش آیات بنیات وارد کرده ام و بعد از آن در حدیث عورت مخالفان آل رسول از روایات است که روایت
نیز که بجز اخبار و آثار کتفان کتفان کتفان است و آیات قرآنی را هر کس بر سلسله خود مطابق میکند همون گناه است

و اگر از این اخبار بطریق خاص که در مشهور است که بعد از آنکه در جمیع موارد و احداث گردیده اند حال ایشان چگونه است
 و در وقت آنکه ایشان توبت بنزول آیات کجایا می باشد بود که در آن حال ایشان منبر می بود بلکه ایشان مصدر
 قبیله بعد بنزول آیات گردیده اند و باطن ایشان در پیشه خود در جنته اند البته از کتاب خود که نام روایت است بر آن ثبات
 وارد کرده است اما مخالف راه حال منصف و وضع در آن بیرون نشین است این درم که نام آن صاحب رساله بنظر رسیده که
 در آن نام گفته مشروح باشد و ذکر خلافت ایشان مصرح باشد که بنیاد خلیفه رسول خواهد بود و در خطاب رسول خدا صلوات
 که فایان آید و در این خلافت ثلثه است علمای از او روایت می کنند خلافت انکار است صاحب رساله دعوی بنزول آید میکند و اگر
 دعوی خلافت از آید و بعد از آنکه است این آیه در هر دو مخالفت جمیع تاویل بعید است نه متزلزل پس دعوی متزلزل
 از کجا میکند و چه میگوید که بر خصوص محکات انکار کردیم و در آن میگویند که بر آن است که آیه تاویل از راه نبود انکار تاویل قال
 و ظهور ظلم و شایسته نسبت مهاجرین حکم کردیم نیز تمتع و محال قال الله تعالى الذین ان کنناهم فی الارض اقاموا الصلوة
 و اتوا الزکوة و امروا بالعرف و نهوا عن المنکر ترجمه حال صفت مهاجرین این است اگر تکلیف قدرت
 همه ایشان را بر زمین بر یاد از نماز را و بپردازند زکوة را و امر کنند دیگران را با حکام شرعی دینی فرمایند از منکرات و خلاف شریعت
 همین است سعی حفاظت بدون عصمت که خداست ایشان را از ارتکاب منکرات در قدرت و تصرف فی الارض باز داشتند
 و حفاظت کردند بر نفسا که میان صلاح حال ایشان درین آیه اشاره کرد پس کسیکه تفقه فی الدین و ایمان بالقرآن دارد و باقی
 توجه از کلمات این آیه دریابد که جهت مهاجرین خالصا الله بود نه بر سر طمع دنیا و میر حصول استخلاف و تصرف فی الارض
 و سایر آنها صریح المفهوم و بعد حصول تکلیف ظهور حق و هدایت و تقی ظلم و منکرات بنفاذ امر بالمعروف و نهی عن المنکر نسبت
 موجود من است است اقول سبحان الله من صاحب رساله فرموده است که صحابه مصوم نبودند اگر از ایشان
 یا کلمه ای بگوشید یا سواد شود و هر امر لال عفو شسته نکرده و انکسور و دعوی عصمت ایشان میکند میگوید که ظهور ظلم و فساد
 از ایشان تمتع و محال است و بعد از آن میگوید که ایشان محفوظ بودند از معاصی نه مصوم گاهی چنین گامی چنان امکان
 در آنجا از اجتناب از جرم قوت و تفصیلت دارد و هر از انبیاء قبل بعثت صدور گناه عدا و بعد بعثت سهوا و خطاها را
 متروک در است و در حق مهاجرین صاحب رساله دعوی میکند که صدور ظلم و فساد و نسبت مهاجرین حکم کردیم تمتع و محال
 است بلکه از روی صاحب رساله که این اقامت صلوة و اتیان زکوة و امر بمعروف و نهی عن المنکر است چنان استظهار میکرد و که
 جمیع مومنین معصوم اند تا بعد از آنکه است زیرا که حق سبحانه و تعالی المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعضهم
 بعض و یمنون عن المنکر و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و یطیعون الله و رسوله اولیاء است
 الله اولیاء الله عزیز است پس چنانچه هر چه در صورت میکند دینی از منکر و اقامت صلوة
 یا سایر منکرات بر سر بنده اطاعت نظر در حواله بود میکند پس باید که صدور ظلم و فساد از جمله ایشان است تمتع و محال باشد و در
 آیه بعثت الذین ان کنناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالعرف و نهوا عن المنکر و استظهار میکند که
 معصومند و در این حدیثی که در آنجا آمده است و هر چه در آنجا آمده است و هر چه در آنجا آمده است و هر چه در آنجا آمده است

ایشان اندازها را اول با مطروح باید کرد این قول خالی از تخریح نیست زیرا که تخصیص و تبصره نام برحسب و در قرآن موجود
نست و خیار و آثار تخصیص و تصریح نام در مثالب ایشان در کتب اهل سنت موجود و آیات چنانکه علی العموم در روح ایشان
نازل اند همچنین علی العموم در مثالب ایشان نیز نازل اند اگر چه شمار بر مجزایات کرده شود و پس پس در بی صورت باید که حقیقت
تدریس هم معتقد شوی و از خیار بر تدریس ایشان بخواهی و ندی چه در شان ایشان نیز در ضمن روح سونین اکثر آیات مدح
نازل اند و اگر از تدریس ایشان در شایسته در آیات و در آیات مدح ایشان است در ضمن روح سونین پس باید که از عقاید او تدریس
ایشان قبول کنید و معجزه اکثر روایث و خیار و در هر چه است و مخالف قرآن منقولند که آنها را معمول بهما کرده اند
اول روایت لا نور ما عرفناه صدق این روایت به شرح تمام الفاظ است یا یبصیرک الله فی اولادک لذلک مثل خطه کاتبین
لیکن این روایت را پس خاطر و تصدیق ابو بکر اول بسیارند و دیگر آیه انما المؤمنون جنس و الا انما یکونون جنس است
لیکن این آیه را بلا ضرورت پس فقط و صبی سلف خود را اول بسیار نگاه میگویند که دل او نجس است و نگاه میگویند که ایمان او
شخص است و در قرآن موجود است که تو شیخ شریک شیمی را منحورید خیار و صفتها میفرموده تا کلام الله علیه و آله لفسق
لیکن شافعی اکل شرک شیمی که در روایت آمده است و در کتب کثیره و خیار که تمام قرآن از معمول بهما
کرده اند قال عن علی بن علی الاثر اشترک فی کتاب کشف الغم عن صاحبها و قد سئل
الامام ابو جعفر علیه السلام عن حلیة السیف هل يجوز فقال نعم قد حلی الیوبک العبد ینسب بالفضیة
فقالوا انقول هکذا فوثب الامام عن مکابذ و قال نعم الصدیق نعم الصدیق من یقبل له الصدیق
فلا صدق الله فله فی الدنیا والاخرة اقول قبل این صاحب رساله تحریر کرده است که مخالفین در خیار و آثار خیار
ضعف و وضع پیش از اینها بر آن از خیار گذشته است که بر آیه بنیاد نمودیم لیکن از تعبیر کرده و قراحت بر آیات شود و آخر
روایات موضوعه را پیش از این روایت البته در کشف الغم وجود است لیکن از کتابها این چیزی محبت است منقول
است و در قطعی تخریح آن کرده است و صاحب کشف الغم اکثر روایات از کتب اهل سنت نقل کرده است و این روایت را از جمله
روایات موضوعه ایشان باید دانست هر چند این مورد عوامی محرمه این روایت را از قطعی آن رده است لیکن صاحب کشف
چیز مخالف عوام تصریح آن نکرده است که این روایت از این چیزی ما خود است بلکه غیر نقل از کتب کشف الغم است
بعید است از چنانچه قاضی و محققین اکثر مفسر آیات در کتب خود کرده است و صاحب رساله به آنکه بی تحقیق است
صاحب کشف الغم را معتقد است بر نقل او کفایت کرده و این روایت را بس که از امام شیعه آورده و قال فی رد المحتار
عن سالم بن حفصه قال سئلت علی بن ابي طالب قال اللهم انی اولى بالیک و عمر النعمه انکان فی نفسی غیر ذلک
فلان انی شفاعتک محمد صلی الله علیه و آله یوم القیامة قال سالم الایة قال ذلک من اجلی
و این سالم بن حفصه شیخ بود و این روایت از تفصیلات موضوعات است که بر ما حجت نمی تواند شد اگر چه
نسبت آن با امام علیه السلام است که در حدیثی است که بیان قراحت بر شیعیان علی از روایات کتب خود است لال
و خیار در صورت فرغ و تسلی که در اینها بعضی پشت کردن و در روایتین است و با معنی در قرآن اکثر

آمده است فتوبوا عنه ثم توبوا من قول لبيد بن ربيعة من الآيات بمعنى دوستی که در قطنی تخریج آن کرده است و وضع
 این روایت از طرف من الشمس است امام را چه غرض بود که محرم و معاصی را هم میفرمودند که من ابو بکر و عمر را دوست میدارم و اگر دوست
 ندارم شفاعت آنحضرت مرا نصیب نشود و اگر از سابقان تکریم و دوستی در آن معنی ایشان بمیان می آمد با کسی از آنحضرت سوال
 میکرد و پاسی گفت که تو ابو بکر و عمر را دوست میداری و من صورت البته سنا لقتل بود و سال من ابی حفصه از قزوین بر تبریز است
 خانی فاضل سقاوی علیه الرحمه در تالیف الاقوال میفرماید سال من لقتل حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و کتبه
 و کفره زبیدی تجرید منزه شمس امام قال الکشی پس هرگاه صادق علیه السلام بر ولایت کرده باشند و او را کاذب
 گفته و فرموده باشند قول باطل او را چگونه مستحکم و زبیر و دیگر مسائل همین و فرقی موافق آنرا باشد چنانکه صاحب تحفه میگردد
 پس در آنچه از جمله ایشان بیاورد و صاحب تحفه در باب ولایت حضرت صادق علیه السلام بر ولایت کرده باشند و او را کاذب
 است بلکه از زبیری قبری بود و زبیر و قزوین است که ایشان بولایت علی بن ابی طالب و ولایت ابو بکر و عمر را خلاص نموده اند
 و قائل اند بامارت ابو بکر و عمر و شفاعت ایشان را اعتقاد دارند و عثمان و عایشه و طلحه و زبیر را دشمن دارند که در تالیف الاقوال
 جمال روی الدار قطنی الصانع ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق مخزومی ان رجلا جاء الى النبي في يوم الجمعة
 علي بن الحسين فقال اخبرني ابو بکر وعمر فقال عن الصادق قال قال قلت لابي عبد الله ما من
 من اولاد النبي رسول الله صلوات الله عليهم و اولها جرون و اولها سمر و من اولهم الصادق قال قلت لابي عبد الله
 قوله في الدنيا فلا خرقه ذهب فاجاب بانكره ثم اقول دار قطنی و در منبع روایات بلکه از امام شریف مکرر کامل است این
 روایت سر امام موضوع است و چون از فقرات اهل سنت است قائل عبارتست و در صورت فرض و تسلیم میگویم که ازین روایت
 صحیح ظاهر است که مسائل از جناب شیخین بود بلکه در روایت حال امام علیه السلام آمده بود و الا او را از تقاضای حضرت و عدم آن
 ابو بکر و عمر و غرض متعلق بود پس امام را احتیاج از آن حضرت آنکس لازم افتاد بنابراین حسب عقیده او فرموده و در تالیفات
 او قائل نشود و کلام مفصل بر ناکند و این قسم از امر مردم جدا و جناب سرور کائنات بهم فرموده اند یعنی در غیبت
 شخصی دور حضور در اوستایش او کرده و بنوعی پیش آمد چنانچه در مشکوٰۃ از عایشه انقول است ان سجدت
 علی رسول الله صلوات الله علیهم فقال انک نوابس ابن العثیرة او بنس ابن العثیرة فلما دخل کان لوقفت بیا
 رسول الله قد قلت ما قلت لعل السنن له القول فقال لشر الناس منولتک یوم القیامة من
 یکره الناس اتقاء فحشهم یعنی بدستیکر که ازین جهت بر سر غیر خدا صلوات الله علیهم فرمود که او ان
 بدست ابن العثیرة یا بن العثیرة یعنی بدقبیل است پس هرگاه در حق شما آنکس بنوعی که آنحضرت گفتند که رسول
 تحقیق گفتی آنچه گفتی در حق او بعد از آن زهر کردی بر او گفتگو پس فرموده و در آن از رویه مرتبه بر وقت قیامت
 که است که ناموشش و اخذ او را مردمان در جهت نگاه و فحش و در حق او گفتگو پس امام علیه السلام هم فرمودند
 از شر او با او نمی کردند و موافق عقا و او را چه و او را از شر او با او گفتگو پس امام علیه السلام هم فرمودند
 خود از امام علیه السلام وضع روایات کند و او آنها را شنیده و در آن تالیفات بیاورد و میگوید و مثل این روایات

اکثر روایات وضع کرده اند که وجه وضع هر سوره از آن ظاهر است چنانچه در جمیع الجوامع سیوطی از جناب امیر روایت است که خداوند تعالی
 کریم خود را از نور خود و ابوبکر را از نور خیمه و عمر را از نور الوبر پس اگر کسی اونی شعور کند و شسته باشد بوضع این روایت می آید
 چه کسیکه از نور خدا خلق شده باشد چگونه ممکن باشد که سالها که در آن است پرستی نماید و شش روز پیش منام سجده کند قال
 در نسخ البلاغت کلام علی علیه السلام است الرضو المسودا لا یظفر فان ید الله علی الجماعه و ایاکم و الله یمتحنکم
 الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذ من النبی قول این خطاب جناب امیر علیه السلام طرفه خوارج است بر
 تمام الحاق ایشان در زمره خود که از آنحضرت مخفی در روزگاران بودند در وقت خلافت آنحضرت و حضرت امیر جماعت خود را
 درین خطاب رسوا و عظیم تحمیر فرموده اند و خطاب رسول خدا صلوات الله علیه بر تفرقی را نیز رسوا و عظیم تحمیر فرموده اند چنانچه در
 کتب اهل سنت مثل تفسیر کبیر و تفسیر کشاف مذکور است چنانچه در این خطاب رسوا و عظیم تحمیر فرموده اند چنانچه در
 تفسیر سواد عظیم که جمال خلافت هم دارد و ممکن نیست که هر سواد خلیفه بر حق و صواب باشد زیرا که آن خطاب در خطاب رسوا و عظیم
 تحمیر ایشان در این رسوا و عظیم فرموده اند چنانچه با سایر خطاب کرده میفرمایند علیکم بعد السلام انکم اهل بیت رسول الله
 و ما معکم و ما فیکم و ما منکم و ما من فیکم و ما من فیکم و ما من فیکم و ما من فیکم و ما من فیکم و ما من فیکم و ما من فیکم
 در این صورت ناز می آید که میز پروردگار بر ایشان است و با شکر دست در جماعت ایشان با شکر دست در جماعت ایشان با شکر دست
 خود از شکر و تو باشد و قتل گردیدن اهل بدعت و تاراجی بدعت و بیخاری در وقت صدر و سید آنحضرت که از دست میزدند
 بوقوع آمد همه بر حق باشد قال و اگر نگردد خطاب امیر المؤمنین را چون از حال صحابه گذشته بر سر میزدند و اولاد و اولاد
 و فرموده قالوا ان ذکر الله حمله است و ما من فیکم و ما من فیکم و ما من فیکم و ما من فیکم و ما من فیکم و ما من فیکم
 علی التمام و حال التواکد ان ذکر الله حمله است و ما من فیکم و ما من فیکم و ما من فیکم و ما من فیکم و ما من فیکم و ما من فیکم
 علی مثل الجهر من کرمه قال این خطاب رسوا و عظیم تحمیر که خطاب امیر علیه السلام از زبان فرستادن خود شده و در
 عین عقیده و ماست لیکن در این خطاب رسوا و عظیم تحمیر خطاب رسوا و عظیم تحمیر خطاب رسوا و عظیم تحمیر خطاب رسوا و عظیم تحمیر
 آیات قرآنی علی العموم در روح ایشان و ابوبکر صلی الله علیه و آله و سلم صاحب رساله قرآن است چنانچه در قرآن و صحف کما جماعه صریحاً
 وقت انقطاع خلافت ابوبکر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بودند و او را رسوا و عظیم تحمیر خطاب رسوا و عظیم تحمیر خطاب رسوا و عظیم تحمیر
 گفته اولئك هم الصادقون با چه گفته اولئك هم المفلکون با چه گفته اولئك هم الفاروقون گفته اولئك هم
 هم الاشد و در جاف سوره رضی الله عنهم و رضوانه علیهم و در جاف سوره رضی الله عنهم و رضوانه علیهم و در جاف سوره رضی الله عنهم و رضوانه علیهم
 در رضوان خود بخنده و عباد کتاب خود بر حق ایشان فرموده همیشه آید چنانکه در قرآن و صحف کما جماعه صریحاً
 و جماعت که حجتکارشان آن این آیه در کتاب خود فرموده با شکر کفر و فسوق و عصیان از بیعت جناب امیر علیه السلام
 و سالها بلکه طول آیات بر آن مصر باشد و در حق میفرماید اولئك هم الصادقون فرموده در جمیع مواضع این آیه را
 میگفتند اگر ادر خلیفه بر حق نباشد آنها صادق نباشند و در خلافت انصاری با ابوبکر صدیق است چنانکه در حدیث رسوا و عظیم
 دینی پاس سپردن و پیمان و برادران و از آن خود فرمودند و آنها را بر سر کین کشند و مصر را بر سر کین کشند و مصر را بر سر کین کشند

صبر کردند و محتاج به کشیدند و از هیچ مخالفی نترسیدند چنانچه امیر المومنین علیه السلام ایشان را نیز شهادت این معنی در خطبه کوفه و در
و حق سبحانه و تعالی در وصفشان فرموده که لا یخجلون و لا یومنون بالله و الیوم الاخر لیرادون من حاد الله و رسوله و لو کاروا
ادبهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتبنا لهم الایمان و ایدهم بر و سر منسوبید خلمم جنت
تجرک من تحتها الاکابر خالدين فیها ابدان رضی الله عنهم و رضوانه علیهم و علی اولئک و علی اهل بیته و علی اهل بیتهم
را این انقاب طبقه نهم و ده است بل کسانی را که تا دم مرگ بر ایمان خود قائم و مستقل ماندند و بعد از ایمان جاوده نظر و ارباب شد
پیمو و در راه جهاد و عمارت و از کفر و بدعت و بجان دمال خود در راه خدا و کفر و دنیا چنانچه پیشتر ما در انعام المؤمنون الاذین افلحوا بالله
و رسوله نظر کردیم تا بخواهند و ابا و ابراهیم و انعمهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون
این است اوصاف صادقان که حقیقتاً فرموده و مشهور است فائزون و راشدین نیز همین کسان اند و از همین کسان خداوند
را نسی است و وعده جنت و اجر عظیم و بشارت درجات عالیاته و رحمت و رضوان بر اسرار همین کسان مخصوص است و قلوب
همین کسان مریض است با ایمان و کفر عالمی و متمیز از ایمان که در صورت آنحضرت ارباب راه داده و قرار از جهاد و شعار
خود ساخته و بر همه مصون و نیاید کجیفه حق و یقین را نپذیرد و منسوب ساخته باشد بطرفه باطل گردیده و بسننا و فوضنا لیکن
تخلیفته کردن ایشان از بکر که حقیقت خلافت او نمی تواند باشد چه کسانی که ابوبکر را تخلیف کرده بودند و در روح
ایشان با ضلالت و سوء تعبیر و تزیین و اولئک هم الصادقون و اولئک هم المظنون و در حق ایشان میگوئی همین کسان
سجاویه بر این سفیان را نیز تخلیف کرده اند و در عهد خلافت علی مرتضی در بر دست او معیت کرده بودند و جمله امامان
انقیاد آورده گوش جان انداخته بودند و در عهد ابوبکر و عهد عثمان علی بود با عقدا و الهستت و معاویه را که ایشان تخلیفه حق و در امر
و با وی مطلق میگویند بر عهد حسن بن علی میگویند که قبل از زمان و در وقت خلافت علی حکم از حکم الهستت تا الهستت
خلافت او نیست الا ترفیقه قبلیه من الهستت و غیر تخلیفه ابوبکر و جواد شدن تخلیفه حق و معاوی بن ابی سفیان
است تا قاصد احب الالهاده و بجز تخلیفه الهستت و من الهستت ان الجانیم یجوز من الهستت لان الصحابه تقلدوا
مرضت ابوبکر فی بدلیه علی و التادیه تقلدوا امر جمیع کان هو جاز انقیادنا اقول لک فان لعل تقلدنا
من ابی بکر و کان الحق فی بدلیه علی و غیر بر این صاحب رساله گفتن میگویم که کسانی که معاویه را تخلیفه کردند و بر دست او معیت
نمودند و تخلیفه ابوبکر را در عهد حسن بن علی و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان
حقیقتاً اولئک هم الصادقون و جاکفته و اولئک هم الصادقون و جاکفته اولئک هم الصادقون و جاکفته
رسول الله و رضوانه علیهم اجمعین انما قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما انا عبد الله و رسوله و انما انا عبد الله و رسوله
خلافی است و از این است که بعضی از صحابه و تابعین در عهد عثمان بن عفان خلافت او را بر کفایت معاویه بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان
نهی و چون آنکه جمیع این در عهد عثمان بن عفان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان
فرموده و تخلیفه ابوبکر و عثمان بن عفان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان
بن عمر بن الخطاب علیه السلام که در عهد عثمان بن عفان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان
بن عمر بن الخطاب علیه السلام که در عهد عثمان بن عفان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان و معاوی بن ابی سفیان

خلافت ابوبکر کے خلاف تیز دہشت چمکوتی تھی کہ نہایت و باجملہ ہمارا انگوٹھ کہ ترکیب کفر و فسق و عصیان گردیدہ بود و نہایت
 جماعتی را از ایشان کہ از طریق حق عشاق نمودند و حقیقتاً خبریہ از طال ایشان و من برتندد منکر عن دینہ قیمت
 و ہوا کافر و فاجر و کافر علیہم فی الدنیا و الاخرۃ و اولادک اصحاب الناس ہم فیہا خالدون
 و طوری کہ صحابہ پر دست ابوبکر بیعت کردہ اند و بر بیعت ایشان ناراض ہونے شروع ہوا۔ حالش پیش ازین تفصیل ترقیم نمودہ ہم کہ چگونہ واقع
 شدہ بود و کسائیکہ بر شقت جہا و صبر کردند و با سپر ان پور اور ان و پدران با عقائد و تقاضا نمودند و جناب امیر شہادت
 خودی ایشان دادہ و خدا تعالیٰ انہا کو ایوب زنا و انہا کو کفر و فسق نشان فرمودہ ہیں کسان پر دست معاویہ بیعت کر کے
 بودند و اور انہا کو گروہ بندیہ بودند و در عہد خلافت علی و بعد از ان پر دست تیز پدیدین معاویہ بیعت کردہ بودند و با وجود
 موجود بودن حسین بن علی کہ حسب تحریر شیخ ابی یحییٰ تلمیذ رشید شاہ عبدالغفر بن حسین بن علی امام رب حق و تیز
 بن معاویہ با عی متعلقب است و آید لا تجد قوما یؤمنون بالحد و الیوم الا خردشان کسانے است کہ اطاعت خدا و رسول
 او کردند و از غلت کفار جناب نمودند و جمع کہ بر خلاف طریق آنحضرت صلعم راہ میفتند و مطہر و دان آنحضرت را کجا میدارند
 و بلیغ و نصیحت و کلمات موحیہ ایشان میل و رغبت میدیدند تا بہ شرف این آیت خارج اند انہما لولا و آخراً



خاتم الکتاب

الحمد لله والثناء کہ کتاب مستطاب تصنیف این دفعہ او ہمارے باظہار و از اہل خیرات عاظمہ المستمیرہ دفع الخاطیہ من تصنیفات
 جناب مولانا و مقتدا مفتی دین محمد شاہ شریع تیس حاجی الحرمین الشریفین مقبول بارگاہ امر ربی مولانا مولوی
 سید عمار علی صاحب علی شہر قاضیہ و درجہ اولیٰ مدرسہ عالیہ مدینہ منورہ کی مطبعہ دارالعلوم مدینہ منورہ کی مطبعہ دارالعلوم
 باوقات مختلفہ اس مطبعہ میں بغرض خیرداری اچھی تقصیر بفضلہ و توفیق ماہ رمضان المبارک سنہ ۱۳۸۰ ہجری میں
 چھپکر طیار ہو گئی۔ چونکہ طبع دفعہ اولیٰ میں بوجہ عدم توجہی کارپردازان مطبعہ مدنی کے بعض تقاضات میں غلطی واقع
 ہو گئی تھی ابھی مرتبہ بافضال بیروستعالیٰ تمام اصل کتب مجولہ سے مقابلہ کر کے تمام سطور اور نقائص کو رفع کر دیا اور
 نہایت ہی کوشش اور سعی کے صحیح سے اس کتاب کو یکجا ہی قیمت فی جلد عدم علاوہ محصول الیٰ لکھنؤ میں صاحب کو خریداری
 منظور ہو بیٹھ و بیٹھ پے اسل یا اسل قیمت پیشگی طلب فرمائیں فوراً تحصیل کیا جائیگی فقط

سید علی حسین مالک مطبعہ یوسفی مدنی

نمبر شمار	نام کتاب	قیمت	نمبر شمار	نام کتاب	قیمت
۳۵	بیان الایمان	۱۸	۷۰	فوائد و بیبیه	۱۸
۳۶	حجۃ القدر	۱۳	۷۱	سراج الایمان	۱۸
۳۷	جنگ نامہ محمد حقیقہ	۱	۷۲	مجموعہ وظائف مترجم	۱۳
۳۸	نور نامہ اثنا عشریہ	۱۰	۷۳	اعجاز حسینی و درجہ جبارہ	۱۳
۳۹	علی بند	۱۰	۷۴	مشارق الانوار	۱۸
۵۶	شہیدہ الاطفال	۱۰	۷۵	مسکت الخائنین	۱۳
۵۱	ہفت بند کاسنی	۱۰	۷۶	حسن اعتقاد	۱۳
۵۲	رد الالباستہ	۱۵	۷۷	تحفۃ الامام مطبوعہ شہر طرابلس	۱۳
۵۳	ہدیۃ الصلوٰۃ	۱۲	۷۸	حیات القلوب اردو جلد اول	۱۳
۵۴	طیب الہیون ترجمہ نور الہیون	۱۲	۷۹	موج کوثری	۱۸
۵۵	مرآۃ العسرفان	۱۳	۸۰	ترجمہ اثنا عشری - جلد دوم	۱۳
۵۶	تاریخ امام ہذا علیہ السلام	۱	۸۱	دیوان طبیب العرب	۱۳
۵۷	حیات القلوب جلد سوم	۱۸	۸۲	سفینۃ النجات و در علم کلام	۱۲
۵۸	عین الیقین	۱۰	۸۳	حیات القلوب جلد ہر ششہ جلد	۱۳
۵۹	مبوت الاسلام	۱۰	۸۴	حق الیقین فارسی	۱۳
۶۰	رسالۃ قدرت	۱	۸۵	ابواب الجنان ہر دو جلد	۱۳
۶۱	فرحت المؤمنین	۱	۸۶	اخلاق احمدی	۱۸
۶۲	زینت العباد	۱۰	۸۷	مجمع احکامات	۱۳
۶۳	رسالۃ سخاۃ	۱۲	۸۸	مجموعہ ہفت مسائل	۱۳
۶۴	ورثۃ الحقیق	۱	۸۹	واب انتقام	۱۲
۶۵	تحفۃ الابرار و اعمال عاشورہ	۱	۹۰	ثابت نامہ	۱۲
۶۶	صفاح العقیان	۱۰	۹۱	شرح ہفت بند کاسنی	۱
۶۷	قرآن لہجدین	۶	۹۲	عین الیقین لفظی روایت بالعلمین	۱۲
۶۸	تراویح المسافرین	۱۰	۹۳	حدیث حقیقہ شریف سنہ ۱۰	۱۳
۶۹	قول حق	۱۰	۹۴	تفہیم الکلام	۱۳

نمبر شمارہ	نام کتاب	قیمت	نمبر شمارہ	نام کتاب	قیمت
۹۵	من لا یحضرہ الطیب	۱/۶	۱۲۰	مرثیہ اسلام متضمن اثبات لغویہ	۱/۰
۹۶	تخریج الآیات	۱/۸	۱۲۱	نسخہ مرزا محمد حسن مجتہد کربلائی	۱/۳
۹۷	رسالہ رحمت	۱/۳	۱۲۲	ماہ مغرب عرف کعبہ نما	۱/۸
۹۸	صراط النجاة	۱/۲	۱۲۳	جلد اول العیون کامل و جلد	لغویہ
۹۹	تحفہ جاوید	۱/۲	۱۲۴	جلد اول العیون جلد دوم	۱/۲
۱۰۰	واقعة ستم	۱/۶	۱۲۵	مجموعہ مرثیہ باؤ متفرقہ	۱/۶
۱۰۱	سر و علم	۱/۱	۱۲۶	بشارت احمدی	۱/۶
۱۰۲	جلد اول مرزا فصیح	۱/۳	۱۲۷	رسالہ سہرا حکمت آثار قدرت	۱/۳
۱۰۳	دفتر نامہ مرزا دبیر	۱/۲	۱۲۸	نور کے تڑپ کے کی دعا	۱/۱
۱۰۴	بحور النعمۃ ہر دو جلد	۱/۲	۱۲۹	سنازل الفرقان	۱/۱
۱۰۵	بحر الیقا	۱/۲	۱۳۰	اعتقادیہ فی لسان العربیہ	۱/۳
۱۰۶	مجالس اشید	۱/۲		مطابقت مجلسی علیہ الرحمہ	
۱۰۷	کار آمد فارین	۱/۵	۱۳۱	متوسط مناجات	۱/۰
۱۰۸	اعجاز حسینی عرفہ مجلس	۱/۳	۱۳۲	مناقب اہل بیت ۶	۱/۱
۱۰۹	دفتر علم	۱/۱۰	۱۳۳	قصہ ملکہ و فقیہ ہر دو جلد	۱/۳
۱۱۰	رسالہ حدود	۱/۸	۱۳۴	مخارج تصدق و ترجمہ حلقہ تہذیبی	۱/۲
۱۱۱	عین الیقات	۱/۲	۱۳۵	تحفۃ الاحباب	۱/۲
۱۱۲	شرح خطبہ امام رضا ۴	۱/۲	۱۳۶	تجوم اشعار	۱/۲
۱۱۳	سورۃ عظیم آبادیہ	۱/۲	۱۳۷	ماہ ہوا کمال نام دوسرا کا۔ بے نقطہ	۱/۱
۱۱۴	تحفۃ المؤمنین	۱/۲	۱۳۸	نام حسین لیتا ہوں جاؤ ہر دو جلد	۱/۳
۱۱۵	ات اخذیر فی حدیث غدیر	۱/۲	۱۳۹	زلزلہ میں لڑی ہزار و ستر چالیس جلد	۱/۰
۱۱۶	منہج الوصول فی الأصول	۱/۲	۱۴۰	زلزلاں میں حسین کو اہلوم کئے	۱/۰
۱۱۷	سعیف صائم	۱/۲	۱۴۱	بعد حمد ہندی	۱/۱
۱۱۸	تفسیر غفت	۱/۲	۱۴۲	جسٹیز میں عدم قیدیوں کی حالت	۱/۰
۱۱۹	مخارجہ حق	۱/۵	۱۴۳	رسالہ کھیا کے زراعت	۱/۲

